



ایران و جنگ سرد

بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)

لوئیس فاوست
ترجمه کاوه بیات

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

ایران و جنگ سرد

بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)

لوئیس فاوست

ترجمه کاوه بیات

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

تهران، ۱۳۷۳

فهرست نویسی پیش از انتشار

فاورست، لوئیس لسترنج
ایران و جنگ سرد: بحران آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۴) / لوئیس فاورست: ترجمه کاوه بیات ؛
- تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳.

چهار، ۳۴۷ ص.
عنوان اصلی: *Iran and the gold war: The Azerbaijan crisis of 1946.*
کتابنامه.

۱. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷. ۲. آذربایجان - تاریخ. الف. بیات، کاوه، مترجم. ب.
ایران. وزارت امور خارجه. موسسه چاپ و انتشارات. ج. عنوان. د. عنوان: بحران آذربایجان (۱۳۲۵-
۱۳۲۴)

۹۵۵/۰۸۲۴

DSR ۱۵۱۱/ف ۲

۱۳۷۳

ایران و جنگ سرد

تألیف: لوئیس فاورست

ترجمه: کاوه بیات

چاپ اول: ۱۳۷۴

تعداد: ۲۰۰۰ جلد

همکار فنی: دفتر ویرایش

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی و مرکز پخش: تهران، خیابان آیت اله طالقانی بعد از تقاطع بهار،

شماره ۵۱۷، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳، تلفن: ۷۶۸۵۸۲، ۳، ۷۵۰۶۱۰۰، فاکس: ۷۵۰۶۰۴۴

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهیدباهنر، خیابان شهیدآقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۰-۲۵۷۷۰۱۹، فاکس: ۲۵۷۱۰۱۹

نمایشگاه و فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهیدباهنر، میدان شهیدباهنر، تلفن: ۸۰۳۲۲۷۰-۷۱

نمایشگاه و فروشگاه شماره ۴: خیابان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر، تلفن: ۶۴۱۸۹۳۵

فهرست

۱	مقدمه مترجم
۵	مقدمه مؤلف
۱۳	فصل اول - ریشه‌های بحران آذربایجان
۱۸	آذربایجان: از واپسین سالهای سلسله قاجار تا جنگ جهانی دوم
۳۲	از هجوم متفقین تا اعلان خودمختاری
۶۹	فصل دوم - فرقه دموکرات آذربایجان
۹۷	فصل سوم - ۱۳۲۵، سال بحران
۹۹	دموکراتها در قدرت: ژانویه - ژوئن ۱۹۴۶
	دموکراتها در سرایش افول؛ ژوئن - دسامبر ۱۹۴۶ /
۱۲۱	خرداد - آذر ۱۳۲۵
۱۵۱	فصل چهارم - توان آزمایی شوروی
۱۶۶	حرکت به سوی یک خط مشی فعالانه
۱۹۵	فصل پنجم - آمریکا: سرآغاز یک خط مشی
۱۹۸	آمریکای مردد: ۱۹۴۱-۴۵ / ۱۳۲۰-۲۴
۲۱۶	آمریکای متعهد: ۱۹۴۶-۴۷ / ۱۳۲۵-۲۶
۲۵۳	فصل ششم - قدرت بریتانیا در ایران
۲۶۱	تفوق بریتانیا در ایران: آخرین سالها، ۱۹۴۲-۴۵ / ۱۳۲۱-۲۴

چهار

ایران و جنگ سرد

۳۱۵

نتیجه

۳۲۳

کتابنامه

۳۴۱

نمایه

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

«بحران آذربایجان» یا به عبارت دیگر بحران ناشی از ظهور و سقوط حکومت یک سائۀ فرقهٔ دموکرات پیشه‌وری در آذربایجان نه فقط از لحاظ روابط بین‌المللی، و به عنوان پیش‌درآمدی بر یک رقابت و رویارویی طولانی بین «شرق» و «غرب»، که از لحاظ تحولات داخلی ایران نیز به عنوان تبلور کوتاه مدت مخاطرات ناشی از یک روند تاریخی و ریشه‌دار توسعه‌طلبی روس مقطع بسیار مهمی است.

نوشتهٔ خانم لوئیس لسترنج فاوست پژوهشگر سابق کالج اِکسپتر دانشگاه آکسفورد که در زمان انتشار متن اصلی کتاب، مدیریت بخش روابط بین‌الملل دانشگاه دل‌نورت کلمبیا را برعهده داشته است، در تحقیق و تحلیل بحران آذربایجان یکی از بهترین - و یا به احتمالی بهترین - اثر موجود است.

نویسنده پس از شرح ریشه‌های تاریخی بحران از نظر روابط خارجی و داخلی و نحوهٔ شکل‌گیری آن به صورت حاکمیت فرقهٔ دموکرات طی دو فصل جداگانه، بازتاب این واقعه را بر تحولات داخلی ایران و روابط خارجی کشور با شوروی، ایالات متحده و بریتانیا یک به یک مورد بررسی قرار می‌دهد. در واقع می‌توان گفت بررسی یک موضوع است از چهار منظر مختلف و این در روشن شدن ابعاد ناشناختهٔ امر مؤثر واقع گردیده است.

همدلی و همراهی آشکار نویسنده با ایران و درک موقعیت دشوار کشور در آن ایام بر تلاطم، یکی از ویژگیهای مهم کتاب است. و این خصوصیتی است که این روزها با توجه به فضای حاکم بر جهان غرب کمتر در آثار و نوشته‌های مربوط به ایران دیده می‌شود. از بدو شروع دور جدیدی از روابط سیاسی ایران و غرب در یکی دو قرن اخیر، جهان غرب بندرت حاضر شده است در تحلیل و شناخت دشواریهای حاصل، سهم اساسی خود را در پیدایش گرفتاریهای گاه به گاه روابط متقابل اذعان دارد و معمولاً عامل اصلی را کاستیهای داشته یا نداشتهٔ ایرانیان تلقی کرده‌اند و بس. نوشتهٔ خانم فاوست استثنایی است بر این قاعده. وی مبنای پژوهش خود را بر آشوب و اختلال ناشی از هجوم نیروهای روس و انگلیس بر کشور استوار ساخته، سپس عملکرد هر یک از بازیگران عمدهٔ این صحنه را مورد بررسی قرار

می‌دهد؛ اتحاد شوروی را ملاحظه می‌کنیم که به رغم تمام تبلیغات صلح و سوسیالیسم و دوستی... به خاطر ناکامی در کسب امتیاز نفت شمال، مناطق تحت اشغال خود را به نیروهای تجزیه‌طلب وا گذاشت و دولت بریتانیا که طبق معمول سنواتی به شرط محفوظ ماندن منافعش در جنوب، آماده پذیرش هر تغییر و تحولی در شمال بود. و بالاخره قدرت نوپای آمریکا که برای کوتاه داشتن دست رقا و توسعه علائق و منافع جدید خود در منطقه، زمینه استبداد محمدرضا شاهی را فراهم ساخت.

با توجه به دسترسی نویسنده به اسناد و مدارک لازم، بخشهایی از کتاب - مانند فصلهای مربوط به عملکرد آمریکا و بریتانیا در این ماجرا - از وضوح و روشنی خاصی برخوردار است و بخشهایی چون سوابق تاریخی بحران، چگونگی شکل‌گیری و فعالیت فرقه دموکرات، بازتاب داخلی این تحولات یا فصل مربوط به عملکرد شوروی چنین نیست. قسمتهای مهمی از اسناد دولتی ایالات متحده و بریتانیا در این زمینه در سالهای اخیر در دسترس پژوهشگران قرار داشته و لهذا امکان روشن شدن نسبی عملکرد آن دو کشور نیز تا حدودی فراهم بوده است. ولی تا آنجایی که اطلاع در دست است، به رغم دگرگونیهای ناشی از تحولات اخیر شوروی «سابق»، از نظر امکان بررسی اسناد و مدارک نهفته در آرشیوهای آن سامان هنوز گشایش قابل توجهی روی نداده است و از آنجایی که برداشت رایج از انگیزه‌ها و اهداف شوروی هنوز بیشتر بر تعبیر و تفسیر قدرتهای رقیب از آن استوار است تا اسناد شوروی، ابعاد واقعی نقش و عملکرد شوروی هنوز روشن نیست. البته در سالهای اخیر پژوهشهای مهمی چون کتاب دیوید نیسمن تحت عنوان اتحاد شوروی و آذربایجان ایران، کاربرد ناسیونالیسم در رخنه سیاسی^۱ منتشر شده است که با استفاده وسیع از آثار و جراید منتشر شده شوروی، تصویر دقیقتری از اهداف و عملکرد دولت شوروی را در این زمینه ارائه داده است. و اگر نویسنده ایران و جنگ سرد از آن استفاده کرده بود، در مورد اهداف واقعی شوروی با قطعیت بیشتری سخن می‌گفت - مع‌هذا هنوز هم جای تحقیقاتی مبتنی بر اسناد و مدارک روسها خالی است.

در زمینه ابعاد داخلی بحران آذربایجان نیز با توجه به انبوه آرا و اطلاعات نهفته در جراید وقت یا گزارشهای موجود در اسناد قابل دسترس نخست‌وزیری و وزارت کشور در سازمان اسناد ملی ایران، و انتشار خاطرات برخی از دست‌اندرکاران و مطلعین امر چون نصرت‌الله جهانشاهلو افشار^۲ و حسن نظری^۳ در سالهای اخیر

جای کار بسیار است، و انتشار آثار ارزنده‌ای چون کتاب آذربایجان، قومیت و خودمختاری در ایران قرن بیستم^۴ خود نشان امیدبخشی است از شروع این مهم. در ترجمه کتاب، اگرچه مواردی چون اطلاق نادرست «آذری» بر لهجه ترکی رایج در آذربایجان، تعبیر نه چندان صحیحی از ناسیونالیسم کرد (صص ۱۶ و ۸۰)، نادیده انگاشتن وجه دیگری از روابط ارامنه با مقامات شوروی (ص ۳۹) که سرکوب تشکیلات سیاسی غیرکمونستی آنها در همان ایام بود، یا اظهار نظر نادقیق در مورد پیشینه آزادیهای انتخاباتی در ایران (ص ۲۶۸) ملاحظه شد که شاید شایسته توضیح بودند، مع‌هذا چون این گونه موارد به اصل موضوع ارتباطی نداشت، از افزودن یادداشتهای ریز و درشت اجتناب و به چند توضیح کوتاه در تصحیح یکی دو داده نادرست اکتفا شد. در ترجمه نقل قولها از منابع فارسی نیز سعی شد از متن اصلی آنها استفاده شود. در ترجمه نقل قول از جراید، متن اصلی یک دو مورد پیدا نشد. احتمالاً در این موارد، منبع مورد استفاده مؤلف «خلاصه جراید» تهیه شده از سوی سفارتخانه‌های آمریکا و بریتانیا بوده است و نه اصل جراید.

کاوہ بیات

آذر ۱۳۷۳

یادداشتها

1. David B. Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan, The Use of Nationalism for Political Penetration*, (Boulder and London: Westview Press, 1987).

۲. ما و بیگانگان، ج ۲، (برلن، ۱۹۸۲).

۳. گماشتگیهای بدفوجام، (لندن: انتشارات مرد امروز، ۱۳۷۱).

4. Touraj Atabaki, *Azerbaijan, Ethnicity and Autonomy in Twentieth – century Iran*, (London, New York: British Academic Press / I.B. Tauris, 1993).

مقدمه مؤلف

هنگامی که در تابستان ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ آلمان بر اتحاد شوروی هجوم آورد و دولت شوروی با تعجیل از در اتحاد با متفقین غربی درآمد، ایران به رغم آنکه اعلام بی طرفی کرده بود، بسرعت به جنگ جهانی دوم کشانده شد. گذشته از موقعیت استراتژیک کشور که آن را مسیر مناسبی برای ارسال تدارکات به شوروی می ساخت، ایران در خلال ده سال گذشته روابط اقتصادی گسترده و نزدیکی نیز با آلمان ایجاد کرده بود. این روابط که برای ایران ارزش بسیار داشت، بهانه‌ای شد برای متفقین که بر کشور چیره شده، آن را در جهت اهداف جنگی خود به کار گیرند. در پاییز ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ پس از آنکه رضاشاه پهلوی موضوع اخراج انبوهی از آلمانیهای مقیم ایران را چندین بار به تعلق گذراند، نیروهای بریتانیا و شوروی حمله کردند. دو رقیب دیرینه، به نحوی یادآور ایام گذشته که هر یک برای روشن شدن علائق متقابلشان در ایران، در مورد حوزه‌های نفوذ خود به توافق رسیده بودند، اینک نیز حوزه‌های تحت اشغال خویش را در جنوب و شمال کشور معین ساختند. رضاشاه وادار به استعفا شد و محمدرضا پهلوی، فرزند بی تجربه و در آغاز مطیع و سر به زیر او، به پادشاهی رسید. طولی نکشید که نظام اقتصادی و شبکه حمل و نقل کشور به خدمت مساعی جنگی متفقین درآمد و ایران به شاهرگ ارسال میلیونها تن کالا و تدارکات به شوروی تبدیل شد.

مدیریت محور تدارکات و ارائه کمکهای ویژه به ایران در خلال جنگ، باعث شد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از نیروها و مستشاران آمریکایی نیز بر انبوه نیروهای روسی و انگلیسی که در کشور بودند، افزوده شود. ایالات متحده بر این امید بود که ایران به نمونه و سرمشقی از عملیات متفقین در طول جنگ، و زمینه‌ای جهت آزمایش اصول سازمان ملل در مراحل بعدی تبدیل شود. ولی در عوض عرصه رویارویی علائق و منافع گوناگون گشت؛ عرصه‌ای که در آن غرور ملی، ملاحظات امنیتی، مبارزه برای کنترل منابع نفتی و چیرگی بر عقل و قلب مردم ایران هر یک نقشی بر عهده داشت. هر یک از سه قدرت بزرگ شوروی و بریتانیا و آمریکا، تحت عنوان مساعی جنگی، منافع ملی خویش را دنبال کرده و ایران را به یکی از

نخستین صحنه‌های غیراروپایی کارزار جنگ سرد تبدیل کردند.

هجوم متفقین در عین حال که باعث شد ایران در عرصه بین‌المللی جای گرفته و دگرگونی مهمی در زمینه روابط خارجی آن صورت گیرد، از لحاظ داخلی نیز راهگشای تغییرات مهمی گشت. برکناری یک حکمران مستبد راه را بر یک «نظام شبه پارلمانی» گشود^۱، ولی میزان تجربه ایران در دموکراسی به نحو فزاینده‌ای توسط فشارها و علائق خارجی معین شد. در حالی که در این دوره عرصه جدیدی بر امکانهای مختلف سیاسی گشوده شد و سطح انتظارات عمومی به نحو چشمگیری گسترش یافت، پیروزی یا شکست گروههای سیاسی که پدید آمدند، با ارتباطشان با قدرتهای خارجی پیوندی تنگاتنگ یافت. هم بریتانیا و هم شوروی سعی کردند از نفوذ خود برای پیشبرد احزاب یا افرادی که احتمال داشت در جهت منافعشان اقدام کنند، استفاده کنند: در جناح راست گروههای هوادار انگلیس یا آمریکا، و در جناح چپ نیز همراهان اتحاد شوروی. مع هذا حد واسطی نیز وجود داشت که گروهی از سیاستمداران مستقل بیانگر آن بودند. معروفترین چهره این گروه، دکتر مصدق به شمار می‌رفت که خواهان یک سیاست خارجی غیرمتعهد بود.

به این ترتیب جنگ قدرتی که در داخل به راه افتاد، تحت‌الشعاع مبارزه‌ای قرار گرفت که همزمان میان بریتانیا، ایالات متحده و شوروی بر سر ایران جریان داشت. در این درگیری نه فقط شرق رودرویی غرب، بلکه غرب رودرویی غرب نیز قرار گرفت، زیرا هر یک از این سه قدرت خود خواهان تعیین سهمی از ایران بعد از جنگ بودند. رشته بحرانهایی پی‌درپی که تا حدود زیادی حاصل مداخلات خارجی بود و دولت ایران نیز توانایی چندانی برای مقابله با آنها نداشت، در پرده آخر ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ به نقطه اوج خود رسید. اتحاد شوروی نخست دو حکومت خودمختار را در آذربایجان (ایالات شمال غربی ایران) برپا داشت و آنگاه تا زمانی که امتیازات مهمی از دولت ایران اخذ نکرد، حاضر نشد مطابق با معاهده‌ای که در ۱۹۴۲ / ۱۳۲۰ با ایران و بریتانیا منعقد ساخته بود، نیروهایش را از ایران فرا خواند. در این مرحله بود که دولت آمریکا تصمیم گرفت در ایران مداخله کند و درس اولیه‌ای در بازدارندگی به شوروی بدهد. بحران ایران که حدود پنج سال به آرامی در غلیان بود، سرریز شد. داستان این بحران و اهمیتش از لحاظ روابط داخلی و خارجی ایران، موضوع این بررسی است.

تا همین اواخر بحران «ایران» یا آذربایجان در ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ در تاریخ سیاسی ایران و حتی پیش از آن در تاریخ تحولات جنگ سرد، مقام درخور اعتنایی

نداشت. اکثر مورخین و صاحب‌نظران علوم سیاسی - به استثنای چند مورد خاص - در رشته بررسیهای گسترده‌تر از تاریخ ایران^۲ یا جنگ سرد^۳، بیش از چند صفحه یا حداکثر یک فصل را به این مهم اختصاص نداده‌اند. در نوشته‌هایی چند از تاریخ روابط خارجی ایران نیز روایات به نسبت کاملی از این ماجرا ارائه شده‌اند که آنها نیز اینک اکثراً مشمول مرور زمان شده‌اند.^۴ جای شگفتی است که بحران آذربایجان چندان مورد بررسی تحقیقی نبوده است. از یک سو وقایع پی‌درپی آذربایجان که نقطه اوج کشمکش پنج ساله متفقین بر سر ایران بود، در شکل دادن به سیر تحولات آتی کشور از لحاظ سیاسی مؤثر واقع شد و از سوی دیگر نیز نمونه روشنی بود از مسائلی که متفقین پیروزمند جنگ در تعیین مجدد روابط خود، و شکل دادن به جهان پس از جنگ، در پیش داشتند. بحران ایران تمام ویژگیهای یک نبرد کلاسیک جنگ سرد را در خود داشت.

«کشف مجدد» اهمیت بین‌المللی وقایع ایران در سالهای ۴۷ - ۱۹۴۱ / ۲۶ - ۱۳۲۰ را می‌توان حاصل عملکرد دو عامل اصلی دانست. یکی گسترش کلی توجه به ایران که حاصل رخداد‌های انقلاب ۱۹۷۹ / ۱۳۵۷ ایران است و دیگری دور شدن تدریجی از نظریه‌های ارتدکس و تجدیدنظرطلب از ریشه‌های جنگ سرد. مکب به اصطلاح «مابعد تجدیدنظرطلب» با توسعه زمینه تحقیق و بررسی از دو بازیگر اصلی جنگ سرد به رشته بازیگران کوچکتر و در عین حال حائز اهمیتی در این برخورد و رویارویی، راه را بر ارزیابی دوباره بسیاری از مضامین جنگ گشود.^۵ این دو تحول، همراه با انتشار بررسیهایی چند که براساس منابع آرشیوی جدید تدوین شده بود^۶، به انتشار انبوهی از نوشته‌های جدید در مورد ایران، و از جمله سالهای پرتلاطم دهه ۱۹۴۰ / ۱۳۲۰ منجر شده است.^۷

از این رو هدف این بررسی رهایی بحران ایران از گمنامی نیست، زیرا این کار قبلاً انجام شده است. با این حال هیچ یک از نوشته‌های اخیر در باره ایران یا جنگ سرد، هنوز بحران ایران را به صورت تنها موضوع یا موضوع اصلی بررسی مورد توجه قرار نداده‌اند. در واقع به استثنای چند نمونه نادر، اکثر نوشته‌های موجود در این زمینه بیش از بیست و پنج سال سن دارند.^۸ خلاصه کلام آنکه اینک می‌دانیم آنچه در خلال سالهای جنگ جهانی دوم و بعد از آن در ایران رخ داد به نوعی مهم بوده‌اند، ولی تصویری که اکثر ما از این تحولات داریم، در نهایت جز تصویری تار و ناقص چیز دیگری نیست. در این بررسی سعی شده است این نقیصه برطرف گشته و از طریق شرح وقایعی که به بحران ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ منجر شد، اهمیت آن را هم

از لحاظ داخلی و هم از جهت ابعاد بین‌المللی ترسیم کنیم.

این کتاب دو بخش دارد؛ یک بخش به بررسی ابعاد داخلی این قضیه اختصاص دارد و بخش دیگر نیز به ابعاد خارجی آن. با توجه به عملکرد و تأثیر نزدیک عوامل خارجی و داخلی ماجرا بر یکدیگر، که از وجوه ثابت تاریخ معاصر و بویژه دوران مورد بحث ایران است، شاید چنین تقسیم‌بندی را بتوان تا حدودی تصنعی تلقی کرد، مع‌هذا برای آگاهی از آنچه در آذربایجان رخ داد، همچنین نقشی که خود ایرانیان در این تحولات ایفا کردند، شیوه مناسبی است. از این رو سه فصل نخست را به بررسی علل، سیر حوادث و عواقب بحران آذربایجان اختصاص داده و بر آن بوده‌ایم که آن را نیز حتی‌الامکان از دیدگاه ایرانیان نگریسته باشیم. در این سه فصل سعی بر آن است که دریاپیام حوادث آذربایجان تا چه حد حاصل وضعیت داخلی آن خطه و تا چه میزان نیز محصول دخالت خارجی بوده است. همچنین می‌کوشیم تا استراتژی‌هایی را که دولت مرکزی برای مقابله با این وضع اتخاذ کرد بررسی کنیم. فصل کوتاهی نیز به فرقه دموکرات آذربایجان اختصاص یافته است که به مدت یک سال (دسامبر ۱۹۴۵ / آذر ۱۳۲۴ تا دسامبر ۱۹۴۶ / آذر ۱۳۲۵) بر آذربایجان حکومت کرد. در این بخش، در ضمن بررسی نقش شخصیت‌هایی که در امور فرقه فعال بودند، رابطه حزب کمونیستی توده را نیز با فرقه، که رابطه‌ای بحث‌انگیز بوده است، مورد توجه قرار داده‌ایم.

بخش دوم کتاب که سه فصل پایانی را در بر دارد، سیاست‌های شوروی، آمریکا و بریتانیا را در ایران زمان جنگ و دوره بعد از آن دنبال می‌کند. در این بخش خط مشی‌های هر یک از این سه قدرت در ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و تأثیر این سیاست‌ها، نه فقط بر ایران، بلکه بر روابط هر یک از این سه متحد زمان جنگ با یکدیگر نیز مورد ارزیابی قرار گرفته است. در این کتاب در عین حال که سعی شده است ابعاد سنتی رویارویی شرق و غرب در سرآغاز جنگ سرد از نظر دور نماند، چنین استدلال شده است که در واقع بحران ایران ماجرای به مراتب پیچیده‌تر از این امر بوده است؛ ماجرای که فقط به روابط رقابت‌آمیز و غالباً متعارض ایالات متحده و شوروی منحصر نبوده، بریتانیا را نیز در روابط مشابهی با هر دو قدرت شوروی و ایالات متحده قرار داد.

با توجه به تلاشی که برای گذر از تصورات قالبی موجود شده است، این بررسی را می‌توان در زمره آثار به اصطلاح مابعد تجدیدنظرطلب در مورد ریشه‌های جنگ سرد دانست. تردید نیست که بحران ایران در هیچ یک از تعبیرهای اُردکس یا

تجدید نظر طلبانه پیشین، که اتحاد شوروی یا ایالات متحده را در جنگ سرد «مقصود» می‌دانند، جای مناسبی نمی‌یابد.^۹ هر دوی این دیدگاهها دوکاستی عمده دارند: نه تنها نقش ایرانیان را در این وقایع نادیده می‌انگارند، بلکه به نحوی غیر قابل توجیه، از نقش بریتانیا نیز سخنی نمی‌گویند. همان گونه که در فصول اولیه این بررسی آمده است، ایرانیان در تعیین و شکل دادن به امور خویش نقشی به مراتب مهمتر از آنچه معمولاً مورد توجه بوده است داشته‌اند. بریتانیا نیز به سهم خود در مقام مهمترین بازیگر بین‌المللی صحنه سیاسی ایران چه در سالهای پیش از جنگ دوم جهانی و چه در خلال آن، تقریباً در هر یک از حوادث عمده این دوره، و من جمله تبدیل ایران به یکی از عرصه‌های نخست جنگ سرد دست داشت. هرگونه بررسی و تحقیقی که مسئولیت تحولات جنگ سرد را فقط بر عهده آمریکا یا اتحاد شوروی (یا هر دو) قرار دهد، تصویر ناقصی ارائه داده است.^{۱۰}

در این بررسی در عین حال که برخی از نتیجه‌گیریهای کلی مکتب مابعد تجدید نظر طلب در باره ریشه‌های جنگ سرد ملحوظ شده، مع هذا سعی نشده است که آن را در یکی از تقسیم بندیهای متعارف جای دهیم. خواننده برای کمک به درک رخدادهای ایران در دوره مورد بحث هیچ فرمول یا مدل خاصی نخواهد یافت. گذشته ایران نیز همانند حال آن، با سرسختی تمام از جای گرفتن در یک چارچوب تروتمیز احتراز دارد. روشی که در این بررسی اتخاذ شد، روشی بوده است صرفاً تاریخی. سعی بر آن بوده که وقایع این دوره به نحوی روشن و از سر تحقیق، بیان شده و موقعیت شایسته بحران ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ آذربایجان در تاریخ بین‌المللی و ایران روشن گردد.

یادداشتها

1. Shahram Chubin and Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran. A Developing State in a Zone of Great Power Conflict* (Berkeley, 1974), p.37.

۲. برای مثال بنگرید به:

Ervand Abrahamian, *Iran: Between Two Revolutions* (Princeton, 1982), pp. 398-413.

دو اثر ذیل با جزئیات بیشتری به این موضوع پرداخته‌اند:

Sepehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley, 1966), pp. 98-122; Richard W.Cottam, *Nationalism in Iran* (pittsburg, 1964), pp.118-33.

3. Walter LaFeber, *America, Russia, and the Cold War 1945-1984*, 5th ed. (New York, 1985), pp. 34-35; Louis J.Halle, *The Cold War as History* (London, 1967), pp. 99-100.

4. George Lenczowski, *Russia and the West in Iran 1918-1948* (New York, 1949), pp.286-315; F.S. Fatemi, *The USSR in Iran* (New Jersey, 1980), Chapters 3-6.

۵. برای مثال بنگرید به:

Bruce R. Kuniholm, *The Origins of the Cold War in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece* (Princeton, 1980); Anne Deighton, *The Impossible Peace: Britain, the Division of Germany and the Origins of the Cold War* (Oxford, 1990).

برای آگاهی از بررسی دو نمونه از نخستین نوشته‌های تجدیدنظرطلبانه بنگرید به:

see J.L. Gaddis, 'The emerging post-revisionist synthesis and the origins of the cold war', *Diplomatic History*, VII, 3 (1983), pp. 171-90.

6. Fakhreddin Azimi, *Iran. The Crisis of Democracy* (London, 1989).

7. Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*; Daniel Yergin, *The Shattered Peace: The Origins of the Cold War and the National Security State* (London, 1977); Mark H.Lytell, *The Origins of the Iranian-American Alliance* (London, 1987); James F.Goode, *The United States and Iran, 1946-51* (London, 1989); Martin Sicker, *The Bear and the Lion. Soviet Imperialism and Iran* (New York, 1988).

8. Parviz Homayounpour, *L'Affaire d'Azerbaidjan* (Lausanne, 1967); Robert Rossow, 'The Battle of Azerbaijan, 1946' *Middle East Journal*, X, 1 (Winter, 1956) pp. 17-62; E. Abrahamian, 'Communism and Communalism in Iran: The Tudeh and the Firqah-i Dimokrat', *International Journal of Middle Eastern Studies*, I,4 (October, 1970), pp. 291-316. G.R.Hess, 'The Iranian Crisis of 1945-6 and the Cold War', *Political Science Quarterly*, LXXXIX, 1 (1974), pp. 177-96; R.K.Ramazani, 'The Republic of Azerbaijan and the Kurdish People's Republic', in *The Anatomy of Communist Takeovers* (ed). T.Hammond (New Haven, 1975), pp. 448-74; J.Ememi-Yeganeh, 'Iran vs. Azerbaijan (1945-46): divorce, separation or reconciliation?' *Central Asian Survey*, III,2 (1984), pp. 1-27.

۹. برای مثال بنگرید به:

Herbert Feis, *From Trust to Terror. The Onset of the Cold War, 1945-1950* (London, 1970), pp. 63-70, 81-87; Lloyd C. Gardner, *Architects of Illusion: Men and Ideas in American Foreign Policy 1941-1949* (Chicago, 1970), pp. 210-15.

۱۰. برای آگاهی از این دیدگاه که بریتانیا را باید به مثابه یکی از بازیگران اصلی جنگ سرد تلقی کرد، بنگرید به: Avi Shlaim, 'Britain, the Berlin Blockade and the Cold War', *International Affairs*, LX(1984), pp. 1–14, and the collection of essays in Anne Deighton (ed). *Britain and the First Cold War* (1991).

ریشه‌های بحران آذربایجان

تاکنون در مورد ریشه‌های بحران آذربایجان توضیحات گوناگونی ارائه شده است. این توضیحات را حدوداً به چهار مقوله می‌توان تقسیم کرد. نخست، نظریه مورد علاقه ایرانیان محافظه‌کار، بویژه شاه و هوادارانش - و همچنین پاره‌ای از نویسندگان غربی. براساس این نظریه، کل ماجرای آذربایجان صرفاً ساخته و پرداخته دخالت شوروی بود و فاقد هرگونه ریشه تاریخی و بومی.^۱ گروه چشمگیری از نویسندگان ایرانی و خارجی در حالی که عامل شوروی را نیز از نظر دور نداشته‌اند، وجود نوعی عامل مردمی را نیز در شورش آذربایجان ملاحظه کرده‌اند که به صورت ویژگی‌های ایالتی و نوعی احساس عمومی در محل مبنی بر بی‌توجهی مرکز نسبت به منطقه، وجه بروز یافته است.^۲ با این حال گروه دیگری از ایرانیان - اکثرآ دست‌چپها - عامل شوروی را کم‌بها داده و برشورش آذربایجان به عنوان بخشی از یک نهضت گسترده‌تر و در سطح مملکت برای دستیابی به دگرگونی‌های اساسی، تأکید نهاده‌اند.^۳ و بالاخره روایت شورویها از این وقایع که هنوز در معرض نسیم گلاسنوست قرار نگرفته است. براساس این نظریه، تاریخچه آذربایجان بخشی از یک مبارزه‌های بخشی ملی محسوب شده و ناسیونالیسم آذربایجانی نیز جزئی از یک واکنش عمومی در برابر استبداد دولت تهران.^۴

از میان این دیدگاهها، نظریه‌های اول و چهارم به هیچوجه یک تجزیه و تحلیل اساسی را بر نمی‌تابند. دخالت شوروی به خودی خود نمی‌تواند به عنوان تنها عامل پدید آورنده بحران آذربایجان مطرح باشد. از سوی دیگر نمی‌توان هم بکلی از آن چشم پوشید: به همین دلیل نویسندگان پیرو مقوله سوم نیز غالباً توانسته‌اند تصویر

جامعی از شورش آذربایجان ترسیم کنند. تکاپوی یافتن انگیزه‌های داخلی بحران تا انگیزه‌های خارجی، گرایش مفیدی است در تصحیح زیاده‌رویهای مکتب «دخال شوری، توجیهی برای هر واقعه»، ولی این نیز می‌تواند در سمتی دیگر به افراط منجر شود. اگرچه به نظر می‌آید تصویری حقیقی از این ماجرا جایی میان مقولات دوم و سوم را داشته باشد، ولی هر دوی این مقولات نیز دچار این ضعف‌اند که در توضیح ریشه‌های بحران آذربایجان، ویژگیها و خصوصیات تاریخ محلی را بیش از اندازه عمده می‌کنند. براساس این دیدگاه، آذربایجان به عنوان منطقه‌ای نگریسته می‌شود دارای مسائل و شکایات خاص و همچنین گرایشهای رادیکال که گاه ایالت را در جهت خودمختاری محلی و حتی جدایی طلبی سوق داده است. رادیکالیسم و جدایی طلبی را در آذربایجان یکی انگاشته‌اند.

در این فصل در ضمن تحت پرسش قراردادادن فرضیه‌های فوق الذکر، سعی خواهد شد نشان داده شود در عین حال که آذربایجانها بدرستی به عنوان بخشی از کل نهضت رادیکال ایران در قرن بیستم نگریسته شده‌اند، آنچه به عنوان خواست جدایی و خودمختاری آنها تعبیر شده نه از وجوه مشخصه اکثر اهالی به شمار می‌آید و نه بیانگر خواست کلی آنها. بلکه برعکس حاصل شرایط و موقعیتی خاص بوده‌اند که در آن دخالت خارجی و ضعف مزمن دولت مرکزی دو عامل مهم بوده است. به رغم ویژگیهای منطقه، از دیدگاه ریشه‌های نژادی و زبان مردم - تفاوتی که در پاره‌ای از دیگر ایالات ایران نیز موجود است - تاریخ معاصر آذربایجان مبین پیوستگی است با یک ناسیونالیسم کاملاً ایرانی. ۵. گرایشهای نوآرانه و تمرکزگرای نیمه اول قرن بیستم نیز این پیوستگی را تقویت کرد و نه تضعیف.

پیش از مروری بر تاریخ آذربایجان در سالهای نخست قرن بیستم، جای آن دارد در باب منطقه ملاحظاتی کلی نیز مورد اشاره قرار گیرد.

نخست آنکه هرگونه درک و فهم تاریخ آذربایجان، منوط به در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی آن است. آذربایجان از غرب با ترکیه و از شرق با دریای خزر مجاور است و در شمال نیز با اتحاد شوروی هم مرز. آذربایجان از قربانیان خط مقدم

یورشهای پی‌درپی روس و عثمانی بوده است: در پی موج دوم هجوم مغولها در قرن سیزدهم میلادی تبریز به مدت کوتاهی پایتخت امپراتوری مغول بود. پنج قرن بعد در خلال دوران زوال عثمانی، روسها بر ایالات قفقازی ایران دست انداختند.^۶

به رغم تأثیر روسیه و ترکیه بر آذربایجان و ارتباطهای فرهنگی نزدیک میان ایرانیان آذربایجان و ترکها و روسهای هم‌مرز آنها، اندیشهٔ یک آذربایجان بزرگ - حال تحت نظارت عالیة روسیه یا ترکیه - هیچ‌گاه جذابیت چندانی نداشته است. آذربایجانیها نیز همانند تمام ایرانیان نسبت به خواسته‌ها و تمنیات همسایگان‌شان نوعی سوء ظن و خصومت کلی داشته‌اند. وجود ارتباطهای تجاری و بازرگانی هم در این وضع تغییری به وجود نیاورد. هنگامی که در اواخر قرن نوزدهم نخستین نشانه‌های ناسیونالیسم ایرانی وجه بروز یافت، آذربایجانیها در زمرهٔ شاخص‌ترین ارکان نهضت بودند. رشته‌هایی که آذربایجان را به ایران پیوند داده‌اند همیشه از نیروهایی که بر ضد وحدت ملی عمل می‌کرده‌اند، قویتر بوده‌اند.

دین یکی از عوامل مهم در این عرصه بوده است. در ایران که مرکز روحانی مذهب تشیع است، دین اسلام یک نیروی وحدت بخش اساسی است. ترکها سنی هستند، در شوروی نیز به رغم حضور یک اقلیت چشمگیر سنی و شیعی، اسلام هیچ‌گاه دین رسمی دولت نبوده است و در پی انقلاب ۱۹۱۷ نیز دچار تزییقات بسیار شد. در حالی که اماکن مقدس ایران در میان مسلمانهای روسیه شهرت گسترده‌ای داشت، برای مؤمنین ایرانی، روسیه دارای جذابیت مشابهی نبوده است.^۷

علاوه بر نیروی وحدت بخش دین، آذربایجانیها از نقش جدایی‌ناپذیر و غالباً افتخارآمیز خود در تاریخ ایران نیز آگاه بوده‌اند. آنها در تمام تحركات سیاسی عمده‌ای که به انقلاب مشروطه منجر شد، پیشقدم بوده و در تمام صحنه‌های مهم حیات ایران حضور داشته‌اند. احساس تعلق آنها به ایران، احساسی است مشترک با سایر نقاط کشور و هیچ‌گاه در وفاداری آذربایجانیها به ایران تردیدی نبوده است. گذشته از نگرانی دائم دولت در باب حفظ تمامیت ارضی ایران در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی، آذربایجان یکی از مراکز عمدهٔ تجاری کشور و منبع مهم

فرآورده‌های کشاورزی بود. آذربایجان در خلال سال ۱۹۳۸-۹ / ۱۳۱۷ یعنی در ایامی که جمعیت آن حدود ۲۰ درصد از کل جمعیت کشور برآورد می‌شد، حدود یک چهارم از کل حوایج کشور را در زمینه غله، جو، حبوبات و پشم برآورده می‌ساخت. بعلاوه حدود یک چهارم از رمه‌های بز و گوسفند کشور را نیز در بر داشته و حدود یک سوم از محصولات توتون و بادام و روغن خوراکیش را نیز تأمین می‌کرد.^۸

علاوه بر این آذربایجان از نظر صنعتی نیز حائز اهمیت بود. در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ تبریز ۱۸ کارخانه داشت که پنج دستگاه آن نساجی بود.^۹ درصد نسبتاً بالای جمعیت شهری آن زمینه‌ای شد برای نوعی کوچ جمعیت به سایر شهرهای مهم کشور. از این رو آذربایجانیها در اکثر نقاط کشور حضور دارند. دگرگونیهای جمعیتی و رشد صنعتی در کاستن از ویژگیهای خاص محلی و ادغام منطقه در ترکیب کلی کشور مؤثر بوده است. البته این امر به معنای آن نیست که آذربایجانیها علاقه خود را به زبان و فرهنگشان نیز از دست دادند، بلکه صرفاً به این معنی است که آنها به آگاهی و هویت ملی گسترده تری نیز که در ایجادش سهم داشتند، احساس تبعیت و وفاداری داشته‌اند. معمولاً مسئله زبان را به عنوان دلیلی بر متفاوت بودن آذربایجانیها و به مثابه یکی از دلایل نارضایی منطقه از تهران انگاشته‌اند. ساکنین آذربایجان به زبان آذری سخن می‌گویند که یکی از لهجه‌های ترکی است و وجه ممیزه آنها از اکثریت فارسی زبان. برخی نیز از تلاشهای رضاشاه برای «ایرانی کردن» منطقه و ممانعت از کاربرد لهجه‌های محلی ابراز نارضایی کرده‌اند. بعلاوه فارسی زبانها نیز معمولاً با تحمیل مغول خواندن این زبان سعی در تخفیف آن داشته‌اند.^{۱۰} همان گونه که یکی از مورخان انگلیسی در اواخر قرن نوزدهم متذکر گردید، میان نژادهای شمالی و جنوب «عشق و علاقه» چندانی وجود نداشته است.^{۱۱} ولی نیروهای نوآوری و ادغام ملی تا حدودی بر این بی میلی متقابل فائق آمد و ادعای این موضوع که سقوط رضاشاه به چنان جریانی از احیای گرایشهای محلی میدان داد که به شورش بر ضد تهران منجر شد، نادرست است. به هر حال آذری فقط یکی از چندین و چند زبان اقلیتهای

کشوری بود که در آن فارسی تنها برای کمتر از نیمی از جمعیت زبان اول محسوب می‌شد. ضرورت تطابق با این تفاوت‌های زبانی، برای ایران ضرورتی دیرینه بود و در حالی که سیاست‌های رضاشاه برای برخی تحریک‌آمیز جلوه می‌کند، کم نبودند آذربایجانی‌های تحصیلکرده‌ای که همانند بسیاری دیگر از ایرانیان به ضرورت وجود یک زبان ملی به عنوان یکی از ضروریات ترقی و توسعه آتی کشور اعتقاد داشتند.

یکی دیگر از عواملی که در یگانگی آذربایجان با دیگر نقاط ایران مؤثر بوده، آن است که ساختار اجتماعی بخش قابل توجهی از جمعیتش، ساختاری است که غیرایلی. و این در تعارض آشکار است با دیگر ساختار اجتماعی اقلیت‌های زبانی کشور چون کردها، بلوچها و قشقاییها که پیوندهای فرهنگی و قومی آنها، عامل مقاومی است در برابر گرایش‌های تمرکزگرا.^{۱۲} در حالی که شورش‌های محلی و ایلی ایران در قرن بیستم با دوران مداخلات خارجی و بی‌ثباتی داخلی توأم بوده است، ولی هر یک از شورشها، جز این موارد نقاط اشتراک چندانی نداشته‌اند. یکی از علل تفاوت عمده شورش کردستان در ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ با ماجرای آذربایجان نیز در همین نکته نهفته است. اگرچه هر دو حرکت با میزان قابل توجهی از مداخله خارجی توأم بود، ولی جمهوری مهاباد از احساسات کردی به مراتب بیشتری برخوردار بود تا انجمن ایالتی تبریز از احساسات مشابه آذری. و جالب آن است که در مقایسه، ماجرای آذربایجان به مراتب بیش از جمهوری مهاباد، تحت تأثیر نفوذ شوروی بود. کردها مسلمانانی سنی هستند که از لحاظ جمعیتی در منطقه‌ای مابین ایران، ترکیه و عراق تقسیم شده‌اند. پیوندهای آنان با دولت ایران، چنان که حمایت مستمر کردها از ایجاد یک کردستان بزرگ نشان داده است، در مقایسه با آذریها ضعیفتر است.^{۱۳}

هدف از طرح این ملاحظات مقدماتی تأکید بر رشته علائقی بود که ایران و آذربایجان را به هم پیوسته است. در آنکه آذربایجان پاره‌ای ویژگی‌های خاص را دارا بوده است تردید نیست، ولی این ویژگی‌های خاص فی‌نفسه برای بیان علل شورش ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ کافی نیست. بخشی از پاسخ به این معضل در سنت رادیکال آذربایجان نهفته است، ولی این رادیکالیسم به هیچ‌وجه محدود و منحصر به

آذربایجان نبود. آنچه این رادیکالیسم را رنگ و روی خاصی بخشید، تأثیرپذیری خاص منطقه از نفوذ شوروی بود. داستان شورش ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ آذربایجان همان داستان به حرکت درآمدن نهضت سوسیالیستی و رادیکال ایرانی است که بارها بنابه مصالح سیاست شوروی، و به علت این اعتقاد که اتحاد شوروی به یاریش خواهد شتافت، دچار انحراف گردید.

آذربایجان: از واپسین سالهای سلسله قاجار تا جنگ جهانی دوم

در سالهای آخر قرن نوزدهم، هنگامی که نخستین نشانه‌های نوعی نارضایی سازمان یافته در قبال یک قرن حکمروایی خاندان قاجار آشکار شد، آذربایجان در صف اول معترضین قرار داشت. تباهی و انحطاط قاجار که دولت را در آستانه ورشکستگی قرار داده بود، نقش مهمی در انگیزختن مخالفت داشت، مع‌هذا نفوذ حرکتها و اندیشه‌های غربی نیز در این امر بی‌تأثیر نبود.

در نهایت آنکه در این دوران دگرگونیهای داخلی، قاجاریه برای تداوم حاکمیت خویش و اصلاح و احیای نظام، از دینامیسم درونی، امکانات مالی و قدرت نظامی لازم برخوردار نبود و بتدریج همان حمایت ناچیزی را نیز که مبنای قدرتش محسوب می‌شد از دست داد. احمدشاه آخرین پادشاه قاجار در ۱۹۲۳ / ۱۳۰۲ ایران را به قصد اروپا ترک گفت. هرچند فقط در ۱۹۲۶ / ۱۳۰۵ بود که رضاخان به عنوان مؤسس خاندان جدید پهلوی تاجگذاری کرد.^{۱۴}

یکی از تلاشهای قاجاریه برای دستیابی به منابع مالی جدید اعطای امتیاز به خارجیها بود؛ امری که در دو مورد، در سالهای ۱۸۷۲ / ۱۲۸۹ ه.ق و بار دیگر ۱۸۹۱-۹۲ / ۱۳۰۸ ه.ق به اعتراضهای عمومی گسترده‌ای منجر شد. در هر دوی این موارد، امتیازات اقتصادی مهمی از جمله انحصار بهره‌برداری و توزیع تنباکو به خارجیها اعطا گردیده بود. ماجرای «تنباکوی رژی» به اعتراض ملی گسترده‌ای منجر شد. در این حرکت اعتراضی بر ضد «فروش حقوق به خارجیها و کفار» که به لغو امتیاز در ۱۸۹۲ / ۱۳۰۹ ه.ق منجر شد، اهالی تبریز نقش مهمی ایفا کردند.

این گرایش‌های اولیه احساسات «ملّی» در خلال دورانی از اعتراض‌های گسترده مردمی و ناآرامی‌های سیاسی در فاصله سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ / ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ ه.ق به نقطه اوج خود رسید. این دوره به انقلاب مشروطه شهرت یافت زیرا معترضین، مظفرالدین شاه را به اعطای نخستین حکم مشروطیت کشور و تشکیل اولین مجمع ملّی یا مجلس ایران وادار کردند. در خلال انقلاب مشروطه و جنگ‌های داخلی که در پی آن رخ داد، کشور به گروه‌های مخالفی تبدیل شد که برای حفظ یا سرنگونی مشروطه در جنگ و جدل بودند.^{۱۶}

بار دیگر تبریز مرکز رویارویی بود. نمایندگان تبریز نقش مهمی در مجلس اول داشتند و هنگامی که محمدعلی شاه، شاه جدید ایران کوشید حاصل مشروطه را بر باد دهد و مجلس را به قوه قهریه سرکوب کرد، تبریز به رکن عمده مقاومت محلی بدل شد. نیروهای شاه از ژوئن ۱۹۰۸ / ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ تا آوریل ۱۹۰۹ / صفر ۱۳۲۷ تبریز را در محاصره گرفتند. مقاومت تبریز تأییدی بود بر تاب و توان نیرویی که نهضت مشروطه در آذربایجان برانگیخت و بیانگر پیوند و بستگی آذربایجان به آرمان‌های ملّی ایران. محاصره تبریز پدید آورنده یک سلسله از قهرمان‌های محلی شد که نامشان هنوز هم عزیز و محترم است: ستارخان، که در گذشته دلال اسب بود و باقرخان که به بنایی اشتغال داشت، در مقاومت تبریز قهرمانیها کرده و نقش مهمی در بسیج عمومی داشتند.^{۱۷}

بالاخره با هجوم نیروهای روسیه محاصره تبریز پایان پذیرفت ولی تحولات تبریز مقاومت ملّی را زنده نگه داشته بود. در ژوئیه ۱۹۰۹ / جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ بار دیگر تهران در دست ملّیون بود. محمدعلی شاه سرنگون شد و در اکتبر / ذیقعه همان سال مجلس دوم افتتاح گردید.

نهضت ملّی ایران در این ایام، با تحولات انقلابی که در مناطق همسایه روسیه جریان داشت، ارتباط تنگاتنگی داشت. در تبریز پاره‌ای از مجامع سیاسی با گروه‌های سوسیال دموکرات باکو که اکثراً از مهاجرین ایرانی و آذربایجانی‌های روسیه تشکیل شده بودند، همراه شدند. همین شاخه‌های برآمده از نهضت ملّی، یعنی مجامع اولیه‌ای

که بعدها به حزب کمونیست ایران تبدیل شدند، بودند که در مراحل بعدی تصمیم گرفتند ابتکار عمل را از رهبران شورشهای گیلان و آذربایجان سلب کنند. پاره‌ای از اعضای همین گروهها نیز سالها بعد، در تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان مؤثر واقع شدند.^{۱۸} احتمالاً تأثیرپذیری نهضت مشروطه از تحولات روسیه اجتناب‌ناپذیر بود. بویژه در تبریز که همراهی سوسیال دموکراتها با ملیون، جنبش آذربایجان را از رنگ و روی رادیکال مشخصتری برخوردار ساخت. خواسته‌های تند و تیزتر سوسیال دموکراتهای روس تا حدودی بر نهضت باز و مردمی ایران تحمیل شد.

در مجلس دوم بخش چشمگیری از جناح رادیکال مجلس را نمایندگان آذربایجان تشکیل می‌دادند که با عناصر محافظه‌کار و اعتدالی مجلس درگیر شدند. با افزایش میزان اختلافهای مجلس، وحدت شکننده‌ای که موجب یگانگی نهضت ملی شده بود بسرعت رنگ باخت. در این میان مداخلات داخلی نیز مزید بر علت گشته و در بی‌اثر شدن مساعی مشروطه‌خواهان مؤثر واقع شد. انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، امید موجود را برهمراهی هر یک از این قدرتها با خواسته‌های ملی ایران نقش بر آب ساخت. آنچه در کل نهضت ملی ایران مشترک بود، خواست مقابله با مداخلات خارجی در امور کشور بود. ولی این معاهده، زمینه‌ای شد برای مداخلات دیگر بیگانگان؛ چه در سالهای پیش از جنگ جهانی اول که وضعیت داخلی ایران روبه وخامت نهاد و چه در خلال خود سالهای جنگ که ملاحظات نظامی چنین مداخلاتی را ایجاب کرد. در سال ۱۹۱۵ / ۱۳۳۳ نیروهای عثمانی نیز بر ایران هجوم آورده و کشور به عرصهٔ رویارویی فشارهای داخلی و خارجی تبدیل شد.^{۱۹}

اگرچه ولایات ایران و بویژه تبریز نقش مهمی در نهضت مشروطه ایفا کردند، میان مبارزات مملکتی و محلی وجه تمایزی نبود. فرض غالب بر آن بود که یک دولت مشروطه «واقعی» به حوایج ویژهٔ ولایات توجه کافی مبذول خواهد داشت و گوناگونیهای منطقه‌ای را نیز که از ویژگیهای ایران است از نظر دور نخواهد داشت. لهذا خودمختاری محلی از خواسته‌های نهضت مشروطه نبود.

با تحولات ناشی از تجارب اشغال ایران به دست نیروهای خارجی، جنگ و

بالاخره انقلاب روسیه این وضع تا حدودی دگرگون شد. در خلال ایام اشغال آذربایجان به دست نیروهای روسی، نفرت اهالی تبریز و بویژه روشنفکران آن دیار از روسها افزایش یافت؛ نفرتی که از سال ۱۹۰۹ / ۱۳۲۷ ه.ق. مشهود بود. بروز برخوردهایی چند میان نیروهای روسی و مردم نیز بر تنش موجود افزود.^{۲۰} آنگاه که انقلاب اکتبر روی داد، نفرت از روسها با یأس و سرخوردگی از خط مشی مرکز توأم شده و آمیزه‌ای فراهم آمد مستعد اشتعال. گروههای محلی آمادگی یافتند که برای رفع نارضاییها، دست به حرکت‌های مستقل بزنند. بسیاری از این گروهها همان قدر که با دولت مرکزی مخالف بودند، با قدرتهای خارجی نیز سر ستیز داشتند، مع هذا تمامی آنها از تحولاتی که در همسایگی آنها در روسیه نیز می‌گذشت متأثر بودند. نیروی چریکی کوچکی نیز که تحت عنوان جنگلی و به رهبری میرزا کوچک خان در گیلان تشکیل شده بود چنین وضعیتی داشت.

با توجه به نارضایی گسترده موجود در کل کشور، شرایط بروز چنین حرکاتی از مدتها پیش از انقلاب اکتبر وجود داشت. برای مثال می‌توان به نهضت جنگل اشاره کرد که مدتها پیش از این واقعه شروع شده بود.^{۲۱} با این حال انقلاب روسیه از لحاظ عامل ترغیب و تشویق و در برخی مواقع کمک عملی به شورشیان محلی، اهمیت داشت. از این گذشته، با حسن نظر و استقبال ایرانیان نیز روبه‌رو شد، چراکه آن را نقطه عطفی تلقی کردند در پایان اشغال کشور به دست نیروهای روس و برقراری روابط عادلانه‌تری با همسایه شمالی. اکنون بریتانیا بود که به عنوان مهمترین مانع در راه تحقق آرمان ایجاد ایرانی مستقل و رها از مداخلات خارجی، تلقی می‌شد.^{۲۲}

انقلاب اکتبر در ولایات شمالی ایران تأثیر خاصی بر جای نهاد. نیروهای روسی مستقر در آذربایجان سر به شورش نهاده و در نهایت فراخوانده شدند. در این میان بلشویکها نیز با لغو و باطل اعلام کردن معاهده روس و انگلیس و تمام «مدعیات تزاری در ایران»، موجب دلگرمی نیروهای محلی شدند.^{۲۳} تعدادی از ولایات ایران علناً برضد تهران سر به شورش نهادند. در گیلان نیز نهضت کوچک خان تحرک بیشتری یافت.

شورش گیلان بر ضد تهران و تسلیم مرکز به فشارهای خارجی بود. جنگلیها خواستار لغو معاهدات یکجانبه موجود، خروج نیروهای انگلیسی، خودمختاری اداری گیلان و دفاع از آرمانهای اسلام بودند. در آغاز این نهضت نه خصیصه‌ای جدایی طلبانه داشت و نه ماهیتی کمونیستی، ولی با تحولات ناشی از جنگهای داخلی روسیه که به حضور نیروهای ارتش سرخ در مناطق شمالی ایران منجر شد و با ایجاد حزب عدالت که دست به کار برکناری کوچک‌خان و دست یافتن بر رهبری نهضت جنگل شد، وضعیت دیگری پیش آمد. حزب عدالت که از ترکیب سوسیال دموکراتهای سابق و هواداران بلشویکها پدید آمده بود، در اندک زمانی به یکی از نیروهای مهم شمال ایران تبدیل شد. پس از برگزاری کنگره‌ای در انزلی که به تغییر نام عدالت به نام آشناتر حزب کمونیست ایران منجر شد، نخستین اقدام حزب، ائتلاف با جنگلیها بود و اعلان تشکیل «جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران» با همکاری آنها.^{۲۴} با تثبیت ارتباط جنگلیها و انقلابیون روس، نهضت کوچک‌خان رنگ و روی دیگری به خود گرفت؛ اکنون آمل و آرزوهای نظام نوپای بلشویکی و متحدان ایرانیش را نیز بر دوش داشت.

برای کوچک‌خان مزایا و امتیازات ناشی از ائتلاف با کمونیستها دوام چندانی نیافت. طولی نکشید که هم از حمایت محلی محروم شد و هم از وجهه ملی. جالب آن است که چنین به نظر می‌آید کوچک‌خان از آغاز به دریافت حمایت بلشویکها رغبتی نداشت، ولی همکاران رادیکالتر او وی را به پذیرش این امر واداشتند.^{۲۵} علاوه بر آن، او کمونیست هم نبود و بر خلاف انتظار روسها، «کمونیست بشو» هم نبود. یکی از ناظرین شوروی ماجرا چنین نوشت:

ما این امر را کتمان نمی‌کنیم که ترکیب حکومت جدید کمونیستی نیست. در حال حاضر این حکومت کسانی را متحد ساخته است که تحت شعارهای «سرنگونی انگلستان» و «سرنگونی دولت تهران که خود را به انگلستان فروخته است» برپا خاسته‌اند. حکومت از ترکیب عناصر خرده بورژوازی دموکرات شمال ایران تشکیل شده است.^{۲۶}

چند صباحی بیش نگذشته بود که کوچک خان با رفقای کمونیستش به هم زد، ولی حمایت مردمیش را از نو به دست نیاورد. ایرانیان اندکی بودند که می‌خواستند تسلط روسیه شوروی جایگزین تسلط روسیه تزاری بر کشور گردد. در این میان شایع شد که حکومت گیلان، سیاستهای ضداسلامی نیز در پیش گرفته است.

در پی کودتای موفق سیدضیاءالدین طباطبایی و رضاخان که بالاخره به پایان حکمروایی قاجار منجر شد، «جمهوری گیلان» نیز سقوط کرد.^{۲۷} رضاخان سردار سپه با انعقاد معاهده جدیدی با دولت شوروی و تقبل اعاده وحدت ملی، آخرین نقاط اتکای ماجرای گیلان را نیز سُست کرد. نیروی فزاق او، قوای نظامی لازم را جهت استرداد منطقه فراهم ساخت. در خلال برخوردهای بعدی هم میرزا کوچک خان و هم حیدرخان عموغلی رهبر حزب کمونیست جان باختند و پاره‌ای از هوادارانشان به شوروی گریختند.^{۲۸}

در حالی که شورش گیلان به عنوان نمونه‌ای از تلاشهای اولیه دولت شوروی در جلب حمایت نهضت‌های ملی خارجی جالب توجه است، در نهایت بیشتر به عنوان برگ برنده‌ای در مذاکره با تهران اهمیت داشت، لکن از جهاتی چند با شورش آذربایجان در سالهای بعد بی‌شبهت نیست که سرنوشت آن نیز به مصالح سیاسی شوروی بستگی یافت. تردید نیست که شورش گیلان در مقایسه با ماجرای آذربایجان از ریشه و اساس بیشتری برخوردار بود. کوچک خان یک ناسیونالیست ایرانی بود که به امید تأمین اهدافش با کمونیستها ائتلاف کرد؛ در حالی که چنان که ملاحظه خواهد شد، در میان سران فرقه دموکرات چهره‌ای همتای او وجود نداشت. مع‌هذا خاستگاه سوسیال دموکراتیک - کمونیستی پاره‌ای از سران این دو حرکت، مبین تداوم و استمرار نهفته در این دو نهضت است.^{۲۹}

دموکراتهای آذربایجان در سالهای بعد از شهریور بیست بیشتر به اسلاف گیلانی خود شباهت داشتند تا هواداران نهضت مشابهی که در همان ایام در آذربایجان جریان یافت، یعنی نهضتی که پس از ۱۹۱۷ به رهبری شیخ محمدخیابانی، یکی از روحانیون و دموکراتهای برجسته محلی برپا شد. کوچک خان و خیابانی از نظر

رویه‌ای که در قبال دولت مرکزی اتخاذ کردند، اهداف مشابهی داشتند، ولی خیابانی برخلاف کوچک‌خان به هیچ وجه حاضر به پذیرش حمایت شوروی نشد. مع‌هذا نهضت خیابانی نیز در پی تحولات ناشی از انقلاب روسیه شکل یافت و به خاطر مواضع ضدانگلیسیش مورد حمایت بیشتر قرار گرفت. در یکی از کنفرانسهای دموکراتها در تبریز، خیابانی نام تشکیلات محلی حزب را به فرقهٔ دموکرات آذربایجان تغییر داد. از تهران خواسته شد برای اعادهٔ حقوق مشروطه، استقرار انجمن ایالتی و انتصاب والی مورد اعتماد مردم آذربایجان اقدام کند. بعلاوه در باب عدم کفایت ترتیب موجود برای انتخاب نمایندگان مجلس و اعتبارات محلی نیز شکایاتی ارسال شد.^{۳۰}

نهضت خیابانی با مقاومت چندانی روبه‌رو نشد و طولی نکشید که بر تبریز چیره شد و حکومت محلی خود را برپا داشت. وی آذربایجان را «آزادیستان» نام نهاد. با آنکه اهداف خیابانی اساساً ماهیتی ملی و اصلاح‌طلبانه داشت، ولی نارضایی محلی از بی‌توجهی مرکز نسبت به مشروطه و سیاست تسلیم در قبال فشارهای خارجی را نیز بیان می‌کرد. بنابراین خیابانی هم توانست از نارضایی عمومی بهره‌برداری کند و هم ابتکار محلی را در دست گیرد. او نه خواستار حمایت روسها شد و نه کمک کمونیستها و فاصلهٔ خود را نیز از نهضت جنگل حفظ کرد. احتمالاً نقطهٔ ضعف حرکت او نیز در همین بود، چرا که با توجه به عدم حمایت خارجی، نهضت وی از حمایت محلی و مملکتی لازم نیز برخوردار نبود. با توجه به رشد و توسعهٔ مخالفت‌های محلی در خود آذربایجان، طولی نکشید که در پی یک اقدام حساب شدهٔ مرکز، دوران فرمانروایی خیابانی خاتمه یافت.

علی‌رغم تمام توجهی که به شورشهای خیابانی و کوچک‌خان مبذول شده است، تردید است که هیچ یک واقعاً خواستار نوعی خودمختاری محلی بوده باشند. این حرکات بیشتر مولود نوعی نارضایی محلی از دولت تهران، و بخشی از سنت اصلاح‌طلبانهٔ گسترده‌تری بوده‌اند که با نهضت مشروطه در کل کشور آغاز شد و آثار آن تا مدت‌ها ادامه یافت. اگر این رهبران به حال خود گذاشته می‌شدند، هر دو از استقرار

دولتی در تهران که حقوق مشروطه را محترم شمرده و انتخابات مجلس را برگزار کند تا زمینه لازم جهت تحقق اصلاحات سراسری کشور فراهم شود، خرسند می‌بودند. اینکه تجربه بلشویکها را نیز به مثابه نمونه و انگیزه‌ای جهت ادامه نهضت تلقی کردند، امر غریبی نیست، چرا که نه تنها با پاره‌ای از آرمانهای دموکراتیک و اصلاح طلبانه آنها همخوانی داشت، بلکه بیانگر مسیری بود کاملاً متفاوت از روال سنتی روابط ایران و روسیه. مع‌هذا تصمیم کوچک‌خان مبنی بر اتحاد با کمونیستهای ایرانی و پذیرش حمایت بلشویکها، ضربه قاطعی بود بر حرکت مزبور. ایرانیها از فعالیت بلشویکها، بویژه گزارشهای واصله مبنی بر اعزام «صدها» کمونیست به ایران برای تحقق خواسته‌های شوروی نگران شده بودند. نهایتاً آنکه حمایت بلشویکها به سلب حمایت مردمی منجر شد و کمونیستهای ایرانی نیز به نحو فزاینده‌ای با روسها یکی انگاشته شدند. ریشه‌های حزب در باکو و تحولات اولیه آن، ارتباطش را با دولت جدید شوروی مسجل ساخت.

کمونیستهای ایرانی در تجربه بلشویکها شریک بوده و شور و شوق انقلاب را حس کرده بودند. احتمالاً به همان اندازه که نسبت به اهداف شوروی شایق بودند، در مورد دگرگون‌سازی کشور خویش نیز علاقه‌مند بودند. اگر چه همان‌گونه که از خط‌مشی‌های متفاوت مطرح شده در کنگره اول حزب در انزلی (تابستان ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹) بر می‌آید، در میان رهبران حزب اختلاف نظرهایی وجود داشت، ولی در مورد وفاداریشان نسبت به شوروی تردیدی نبود. همان‌گونه که در یکی از مصوبات کنگره آمد، حزب کمونیست ایران موظف بود «در کنار روسیه شوروی برضد سرمایه‌داری جهانی بجنگد و از تمام نیروهایی که در ایران بر ضد دولت شاه بودند حمایت کند».^{۳۱} انتصاب حیدرخان به رهبری حزب پس از کنگره خلقهای شرق در باکو در اکتبر همان سال، نشان دیگری بود از ابراز وفاداری به روسیه. سلطانزاده، نخستین رهبر حزب کمونیست ایران، نسبت به خط‌کلیی که در باکو اتخاذ شده بود انتقاد داشت.^{۳۲} چندی بعد در پی انعقاد معاهده ایران و شوروی در فوریه ۱۹۲۱ / اسفند ۱۲۹۹ حزب کمونیست وادار شد ترک حمایت شوروی را

از نهضت جنگل به نفع نزدیکی سیاسی تهران و مسکو پذیرد.^{۳۳} فراخوانی بعدی نیروهای ارتش سرخ نیز حزب را وادار ساخت بار دیگر در باکو پناه جوید. این شکست «انقلاب ایران» همان قدر که از برآوردهای متغیر سران بلشویک از وضعیت محلی منتج شد، به همان نسبت نیز از تمایل آنها نسبت به انعقاد توافقنامه‌هایی با کشورهای همسایه‌شان ناشی بود تا بدین وسیله از آسیب‌پذیری نظام نوپای شوروی در برابر حملات دشمن بکاهند.^{۳۴}

وفاداری کمونیستهای ایران نسبت به اتحاد شوروی از اهمیت خاصی برخوردار است، چرا که بسیاری از سران آتی فرقهٔ دموکرات آذربایجان از میان صفوف آن سربرآوردند. آشنایی آنها با آرمانهای انقلابی روسیه و دوران تبعیدشان در ایام رضاشاه در تقویت پیوندهای نزدیکشان با شوروی، و به همین نسبت بیگانگی متقابلشان با واقعیت ایران مؤثر افتاد. این امر در مورد حزب توده که اکثر اعضایش به نسل جوانتری از مارکسیستهای اروپادیدهٔ ایران تعلق داشته و پیوندهای ضعیفتری با شوروی داشتند، وجه متفاوتی داشت.

رضاخان در خلال تثبیت موقعیت خویش با بروز شورشهای متعددی در دیگر نقاط کشور و از جمله دو شورش دیگر در آذربایجان و خراسان مواجه شد. ولی این حرکتها شورشهایی محدود و زودگذر بودند که در برابر نیروی نظامی برتر رضاخان تاب مقاومت نیاورده و بسرعت سرکوب شدند. درست است که در این شورشهای متفاوتی که در پی جنگ جهانی اول بر ضد دولت مرکزی رخ داد آذربایجان نقش عمده‌ای داشت و در بسیاری از آنها نفوذ شوروی و همچنین سنت رادیکال منطقه نقش انگیزندهٔ مهمی ایفا کرد، ولی در هیچ یک نشانی واقعی از احساسات خودمختاری طلبانهٔ محلی مشاهده نشد. اکثر این شورشها چه در آذربایجان و چه در دیگر نقاط، بیشتر واکنشی خودجوش بود نسبت به وضعیت ناشی از جنگ و سیاستهای دولت مرکزی. در واقع فعالیتهای کوچک‌خان و خیابانی بیشتر مبین خواست آنها بر اعادهٔ مشروطه بود تا طرح نوعی خودمختاری. جدایی تهدیدی بود برای تحت فشار قراردادن تهران و نه هدفی غایی.

بروز شورشهای ایلی و محلی که از وجوه مشخصه تحولات بیست سال نخست قرن حاضر در ایران است، با تثبیت قدرت رضاخان تا حد چشمگیری رنگ باخت. نهضت‌های شورشی این دوره که خود نیز زایندهٔ حال و هوای انقلابی این دوره بودند، برای کسب موفقیت نهایی تا حدود زیادی به مداخلهٔ خارجی و سستی اقتدار مرکز وابسته بودند. هنگامی که این شرایط در کار نبود، شورشهای مزبور نیز بتدریج فروکش کردند. نهضت مشروطه در دل و جان ایرانیان ریشه ذوانده بود و دفاع از مشروطه نیز به عنوان یکی از آمال اصلاح‌طلبان و رادیکال‌های ایرانی برجای ماند. با آنکه دستیابی به این هدف تا بیست سال دیگر نیز به تعویق افتاد، ولی نیروهای تمرکزگرایی که همراه با توسعهٔ دیگر شئون مملکت رشد کردند، بتدریج بر گرایشهای مُحتضر مرکز‌گیزی موجود فائق آمدند.

اقتدار نهایی رضاشاه، نقطهٔ پایانی بود بر ایران کهن: «بازار بزرگی» متشکل از دالانهای بی حساب و کتاب قدرت و ائتلافهای زودگذر سیاسی.^{۳۵} رضاخان قالب قاجار را کنار نهاده، بر آن شد با تأسیس یک قشون نیرومند، یعنی نیرویی که قاجارها هیچ گاه نداشتند، اقتدار تهران را بر دیگر نقاط کشور اعاده سازد. رضاخان ناسیونالیست بود، ولی ناسیونالیستی غیرمشروطه: وی خواهان یک دولت متمرکز بود ولی در قید مشارکت و همراهی عمومی نبود. اگرچه او در دوران حکمفرمایش از لحاظ صوری هم شده رعایت مجلس را می‌کرد، ولی بیشتر بر آن بود که قدرت را در حول قشون و تنی چند از چهره‌های مورد اعتمادش متمرکز سازد. وی نیز همانند پاره‌ای از متفکران مطرح دوران خویش - کسانی چون کسروی - مدرنیته، وحدت ملی و توسعه را اهداف مطلوبی تلقی می‌کرد ولی این اهداف را از طریق برداشت خاص خویش از قدرت مطلق و متمرکز دست یافتنی می‌دانست و نه به وسیلهٔ یک دولت مشروطه.^{۳۶}

اقتدار رضاخان نقطهٔ پایانی بود بر نهضتی دموکراتیک که از مدتی پیش دچار تفرقه و تشتت شده بود. اگرچه مواردی چون لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و فراخوان نهایی قوای بریتانیا از ایران که در ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ و پس از مذاکرات

رضاخان صورت گرفت خود تسلایی برای دموکراتها محسوب می‌شد، ولی دولت استبدادی او بتدریج بسیاری از دستاوردهای پیشینشان را نیز لوٹ کرد. یکی از اهداف اصلی لشکرکشیهای رضاخان، سرکوب تام و تمام هرگونه نشانی از طغیان و شورش محلی بود. رضاخان از صاحب منصبان همان لشکر قزاقی بود که بر شورش خیابانی فائق آمد و در ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ نیز شورشیان گیلان و خراسان را سرکوب کرد.^{۳۷} در فاصله سالهای ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ تا ۱۹۲۶ / ۱۳۰۵ که رضاخان به نام شاهنشاه تاج سلطنت بر سر گذاشت و سلسله جدید پهلوی را بنیان گذاشت، دامنه اقتدار ارتش را بسط داد و رشته نبردهای موفقیت آمیزی را در سرکوب عشایر ایران به انجام رساند.^{۳۸}

سیاستهای رضاشاه در میان گروهی از مردم، مخالفتی اساسی و نفرتی دیرپا به وجود آورد. ولی با این حال توانست با ائتلاف با پاره‌ای از گروههای ذی نفوذ کشور و جلب اعتماد عناصر محافظه کار و معتدلی که از عواقب رادیکالیسم برآمده از تحولات سالهای آخر قاجار هراسان بودند، پایه‌های قدرتش را محکم کند. به این وسیله رضاخان توانست در مجلس مؤسسان از یک اکثریت «اصیل و واقعی» برخوردار شده و پادشاهی خویش را تأسیس کند.^{۳۹}

خط مشی رضاخان در باب ایالات و ولایات که به توصیف یکی از مورخین «کریه‌ترین» بخش از حکمروایی اوست،^{۴۰} به تلخی و نفرت فوق‌العاده‌ای منجر شد. با این حال درست نیست که بگوییم ایالات ایران تحت سرکوب و فشاری دائم بودند و مترصد نخستین فرصت سربلند کردن. چنین دیدگاهی ماهیت چند وجهی حرکت‌های محلی دوران مشروطه، رکن ناسیونالیستی مشخص آنها را در نظر نمی‌گیرد و احتمالاً از همه مهمتر آنکه نقش مهمی را که همین ایالات در تلاشهای رضاشاه برای ادغام و نوآوری ملی ایفا کردند، فراموش می‌کند.

همان گونه که اشاره شد، در آنکه اکثر اهالی آذربایجان و گیلان از جنبشهای خیابانی و کوچک‌خان و بویره خواسته‌های خودمختاری طلبانه آنها حمایت می‌کردند، تردید است. مع‌هذا وقوع چنین حرکت‌هایی و تأسیس فرقه دموکرات

آذربایجان در مراحل بعدی که لااقل برخی از اهداف نهضت‌های فوق‌الذکر را یدک می‌کشید، به این فرضیه میدان داد که نوعی استمرار در کار بوده است و روح خودمختاری در کل دوران رضاشاه وجود داشته است. این استمرار از بسیاری جهات بیشتر صوری است تا واقعی و بیشتر حاصل تقارن پاره‌ای عوامل، که عامل دخالت شوروی یکی از مهمترین آنها بود. از میان عناصر محلی که به هواداری از این نهضتها برخاستند، تنها یکی را می‌توان در کل حرکتها دید: حزب کمونیست ایران. احتمال آنکه کمونیست‌های ایرانی در تشویق و ترغیب نارضاییهای محلی دست داشته‌اند بسیار است چرا که بسیاری از آنها از مجامع ترکی زبان و ارمنی کشور بودند. با این حال فعالیت‌های حزب در ایام حکمروایی رضاشاه فوق‌العاده محدود بود؛ نخست آنکه مصالح شوروی چنین ایجاب می‌کرد و دوم نیز به خاطر اقدامات ضدکمونیستی رضاشاه بود. در پی کنگره دوم حزب [موسوم به کنگره] ارومیه (۱۹۲۷ / ۱۳۰۶) که در آن خط مشیی «چپ» اتخاذ شد و رضاشاه به عنوان «عامل امپریالیسم» محکوم گردید، بسیاری از اعضای حزب دستگیر و یا وادار به مهاجرت و تبعید شدند.^{۴۱}

پیشه‌وری و آوانسیان از جمله کسانی بودند که در این ایام بازداشت شدند.^{۴۲} هر دوی آنها در مباحث بعدی حزب توده و فرقه دموکرات نقش مهمی داشتند. از میان کسانی که به شوروی گریختند، پاره‌ای در تصفیه‌های استالین جان باختند و برخی نیز که جان به در بردند از کادرهای اصلی فرقه دموکرات شدند. البته معدودی نیز به مارکسیست‌های جوانتری پیوستند که بعدها حزب توده را تشکیل دادند. در میان این گروه، بودند کمونیست‌های ایرانی که تبعیت سفت و سخت حزب را از اتحاد شوروی مورد انتقاد قرار می‌دادند.

دستاوردهای رضاشاه در عرصه فعالیت‌های اقتصادی، توسعه ارتباطات و مهمترین اثر آن یعنی راه آهن سراسری، اعاده نظم در سراسر کشور، موفقیت‌هایی چند در زمینه سیاست خارجی، بویژه بهبود روابط با کشورهای همسایه که پیمان سعدآباد بین ایران و ترکیه و عراق (۱۹۳۷ / ۱۳۱۶) یکی از نمونه‌های محسوب می‌شود و اقدامات او در زمینه آموزش، عدلیه و بهداشت عمومی از جمله مواردی است که در

یک برداشت جانبدارانه از دوران رضاشاه مورد تأکید قرار می‌گیرد. ولی حتی ناظران هواخواه این دوره نیز نمی‌توانند کاستیهای جدی دوران را از نظر دور دارند: «او نیز همانند بسیاری از ناسیونالیستها، بیشتر در پی استقلال کشورش بود تا آزادی مردمش». برخی دیگر خاطر نشان ساخته‌اند که به رغم پاره‌ای از «نتایج چشمگیر» برنامه اصلاحات رضاشاه، طبقات متوسط و بالا بیش از دیگران بهره‌مند شده و با تأکید موجود در آن دوره بر طرحهای نمایشی، تحولات اقتصادی کشور از توازن لازم برخوردار نشد.^{۴۳}

بدون تردید بسیاری از سیاستهای رضاشاه هوادار چندانی نداشت، بویژه در ولایات. فقدان هرگونه خودگردانی محلی، موضع تحقیرآمیز شاه نسبت به اقلیتهای زبانی، و خط مشی‌های ضددینی او به عنوان عواملی خاص در تشدید نارضاییهای محلی مورد اشاره قرار گرفته است. چنین عنوان شده است که آذربایجان به خاطر بی‌علاقگی خاص شاه نسبت به گروههای ترک زبان، «تعلق خاطر عمیق» ایالت مزبور به تشیع، «روشنفکران بومی» و میزان بالای جمعیت شهرنشین، به نحو مشخصی تحت فشار و تضییق قرار داشته است.^{۴۴} ولی نشانه‌هایی دال بر وجود یک ارتباط واقعی میان وجوه بروز نارضایی در آذربایجان دوران رضاشاه و دوره بعدی آن را نمی‌توان ملاحظه کرد. طرح این موضوع که چنین ارتباطی وجود داشته است، چشم‌پوشی بر تمام شواهد موجود از وطن‌پرستی آذربایجانیها، و مشارکت منطقه در روند توسعه ایران است. تردید نیست که نارضاییهای محلی وجود داشت، ولی در حدی نبود که موجب طرح خواسته‌های افراطی بعد از شهریور گردد. ناآرامیهای دوران پس از شهریور بیست نیز همانند ناآرامیهای دوره بعد از جنگ جهانی اول، ضرورتاً مبین وجود نوعی حرکت نارس انقلابی یا خودمختاری طلبانه نبود، بلکه نشانی بود از آمیزه‌ای از نارضایی عمومی از وضعیت کشور و تمایلی واقعی جهت اصلاح و دگرگونی. و بار دیگر بازهم آذربایجان بود که به علت حضور ارتش سرخ نارضاییهای محلیش بیش از دیگر نقاط قابلیت بهره‌برداری یافت. حضور بیگانه، عناصر شورشی محل را وجه دیگری داد. حضور گروههایی چند در آذربایجان که

نارضاییهای خاصی نیز از تهران داشتند، بر اغتشاش ایالت افزود.

یکی از دشواریهای ریشه‌یابی نارضاییهای محلی در سالهای پس از شهریور بیست، ناشی از آشوب و اغتشاشی است که پس از هجوم مشترک متفقین و اشغال کشور و برکناری رضاشاه بر ایران حکمفرما شد. آشوب و شورش گسترده‌ای کل کشور را فراگرفت ولی بخش مهمی از آن حاصل تبلیغات متفقین و نارضایی عمومی از اشغال کشور بود. آشکار بود که بازگشت به حکومتی رضاشاه‌گونه به هیچ‌وجه طرفدار نداشت، ولی کم بودند گروههای سیاسی که در این دوره نوع مشخصی از یک سبک حکومت متفاوت را ارائه دهند، بویژه آنکه برخی از آنها نیز با گروهی از نیروهای اشغالگر رابطه‌ای نزدیک داشتند.^{۴۵} از این‌رو تشخیص آنکه خواسته رفع نارضاییهای محلی - یا خودمختاری طلبی بعدی - بازتاب واقعی خواسته مردم بود یا صرفاً حاصل القائات بیگانه، دشوار است. در یک نکته تردید نیست: هم بریتانیا و هم اتحاد شوروی حاضر بودند هنگامی که منافعشان اقتضا می‌کرد به حرکت‌های جدایی خواهانه دامن بزنند.

خواست رسیدگی به نارضاییهای حاصل از دوران حکمروایی رضاشاه خواستی واقعی بود، و اعاده حقوق مشروطه نیز که در این دوران در محاق تعطیل افتاده بود، آرزوی بسیاری از اصلاح‌طلبان. در ایالات کشور، علاقه جدیدی نسبت به تأسیس انجمنهای ایالتی، احساس می‌شد. با آنکه چنین عنوان شده است که سیاستهای نوآورانه رضاشاه به تعارضات درونی جامعه ایران زد و بر فاصله میان پایتخت و ولایات افزود،^{۴۶} ولی شواهدی در دست نیست که آذربایجان بعد از شهریور بیست از دوران انقلاب مشروطه ستیزه‌جو تر بود یا آنکه نسبت به اهداف مشروطه وابستگی کمتری داشت. به رغم آنکه پاره‌ای از آذربایجانیها در قبال تزییقات زبانی رضاشاه مقاومت کردند و اقلیتهای دینی خواستار حقوق دینی بیشتر بودند، ولی برکناری رضاشاه با شورهای عمومی چشمگیری توأم نشد. ولی در آذربایجان غربی که منطقه‌ای کردنشین و مبتنی بر نظام ایلی بود وضع متفاوتی حکمفرما شد؛ آشوب گسترده‌ای منطقه را فرا گرفته و شایع بود که کردها قصد تأسیس دولتی مستقل

دارند. ۴۷

زمینه‌ای از گوناگونی‌های ایلی و قومی که وجه مشخصه ایران دوره قاجار بود، ناپدید نشد ولی عشایر نیز هیچگاه اهمیت پیشین خویش را نیافتند. در واقع آنچه رخ داد، شکل‌گیری مفهومی از یک وفاداری گسترده و فراگیر ناسیونالیسم ایرانی بر این عرصه بود. در حالی که در پاره‌ای از مناطق کشور این مفهوم نو هنوز ریشه نداشت، در آذربایجان که خود سهم مهمی در شکل دادن به ناسیونالیسم ایرانی ایفا کرده بود و برخی از متفکران برجسته ایران معاصر را در دامان خود پرورده بود - کسانی چون احمد کسروی، خلیل ملکی و سید حسن تقی‌زاده - وضع بکلی متفاوت بود. بیزاری از رضاشاه را نباید با بیزاری از ایران اشتباه کرد. هدف اولیه، ترکیب ارزشهای نهضت مشروطه با تمایلات برآمده ملی بود و ناکامی در این امر، به سبب ناتوانی یا بی‌میلی برگزین حاکم و مداخله قدرتهای بیگانه، به جستجویی منجر شد جهت یافتن راه‌حلهای رادیکالتر.

از هجوم متفقین تا اعلان خودمختاری

دو تن از ناظرین خارجی در توصیف وضعیت آذربایجان پیش از تحولات ناشی از شهریور بیست و ظهور فرقه دموکرات، به این نتیجه رسیده‌اند که آذربایجان در آستانه انقلاب نبود. در گزارش اقتصادی کنسول انگلیس در تبریز به تاریخ ۱۹۳۷ / ۱۳۱۶ آمده است که مداخله دولت عرصه را بر هرگونه ابتکار و نوآوری محلی تنگ کرده است و [اقتصاد] آذربایجان را به هیچ وجه نمی‌توان یک موجودیت مستقل اقتصادی توصیف کرد. علاوه بر این، نیروی کار فاقد «آگاهی توده‌ای» است و آگاهی طبقاتی «وجود خارجی ندارد». در واقع قویترین نیروی اجتماعی در آذربایجان «اسلام فراگیر» بود.^{۴۸}

گزارش چند وقت بعد کنسول آمریکا در تبریز نیز لحن مشابهی داشت. آذربایجان در «وابستگی مطلق» قرار داشت و از لحاظ سیاسی نیز رشد نیافته بود. در این گزارش همچنین آمده بود «در این ایالت چیزی که بتوان از نظر ناسیونالیستی

اصلاح‌ناپذیر تلقی کرد، مطلقاً ملاحظه نمی‌شود... هرگونه اشاره‌ای مبنی بر آنکه این ایالت از لحاظ حاکمیت [کشوری] کم و کاستی دارد، اندیشه‌ی اساسی است برآمده از باد هوا.^{۴۹} جالب آن است که در گزارش کنسول آمریکا نیز بر «نیروی مسلط و تسلط آفرین» دین در زندگانی مردم آذربایجان تأکید شده، و در ادامه به شیوه‌ای که بیشتر مناسب حال توصیف دوران پیش از انقلاب [امام] خمینی است، خاطر نشان گردید که در شهرهای آذربایجان «تقریباً برای ۹۵ درصد مردم تنها مراکز فرهنگی مساجدند... تذکر این نکته جالب است که مساجد در آذربایجان به کرات به نوعی مراکز سیاسی خودجوش تبدیل می‌شوند...» چنین مراکزی می‌توانستند همانند ایام شورش رژی یا نهضت مشروطه، یا حتی سالهای ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ و ۱۹۷۹ / ۱۳۵۷ به پایگاههایی جهت حمله به دولت تبدیل شوند، ولی مساجد جایی نبودند که با حمایت شوروی، خواست خودمختاری منطقه‌ای را مطرح سازند.

با آنکه باورهای دینی مردم آذربایجان عاملی بود در جهت مقابل بروز یک شورش خودجوش محلی و بیشتر تأکیدی بر علائق ملی آنها محسوب می‌شد تا تضعیف این علائق، ولی آذربایجان نیز در پی اشغال کشور، مانند دیگر نقاط ایران در حالی از تزلزل و نارضایی به سر می‌برد. هجوم متفقین، ایران را سرافکننده کرده بود. احتمالاً شاه از محبوبیت چندانی برخوردار نبود، ولی برکناری مفتضح او و نمایش مفتضحتر ارتشش، که در برابر هجوم متفقین متلاشی و پراکنده شد، در شکل‌گیری یک نوع احساس شکست ملی مؤثر واقع شدند. بعلاوه قطع اجباری رابطه با آلمان نیز که در آن ایام مهمترین طرف اقتصادی ایران محسوب می‌شد، موجب نارضایی شد. میان جنگ و مسائل مبرم ایران رابطه چندانی احساس نمی‌شد و طبیعی بود که ایرانیان نیز میل نداشتند بار دشواریهای ناشی از جنگ وجدل متفقین را بر دوش بکشند. اگرچه ایرانیان ملزم به جنگ و مقاومت نشدند، ولی گروه کثیری در خلال یورش متفقین جان باختند و لطمات اقتصادی وارد بر کشور نیز بسیار بود. کمبود مواد غذایی دائمی بود و هزینه زندگی در فاصله سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴ / ۱۹۱۸ تا ۱۳۲۳ بیش از ۸۰۰ درصد افزایش یافت و تنها در ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ بود که اندکی روبه

کاهش نهاد. ۵۰ فقیر و غنی به یکسان از سیاست مصادره‌ای متفقین که عاملی بود در تشدید نارضایی ملی، در عذاب بودند.

با تمام مصائب اشغال، از لحاظ سیاسی گشایشی حاصل شده بود. آزادیهای سیاسی و مطبوعات که در ایام رضاشاه محلی از اعراب نداشت، اینک به پیدایش انبوهی از احزاب و دسته‌بندیهای سیاسی و گستره متنوعی از جراید منجر شد. البته فقط تعداد اندکی از این احزاب و گروهها به مفهوم غربی حزب نزدیک شدند، البته به استثنای حزب توده. این حزب را گروهی از روشنفکران مارکسیست که در سال ۱۹۳۷ / ۱۳۱۶ به دلیل فعالیتهای مارکسیستی دستگیر و در پی هجوم متفقین آزاد شده بودند، در ۱۹۴۱ / مهر ۱۳۲۰ تأسیس کردند. تنها حزب دیگری که از لحاظ سطح سازماندهی با توده قابل مقایسه بود، حزب اراده ملی سیدضیاءالدین طباطبایی است که در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ به جای حزب وطن او تأسیس شد. ۵۱

مجلس شورای ملی از لحاظ ظاهر و باطن تفاوتی اساسی نیافت. مقدمات انتخابات مجلس سیزدهم در همان واپسین ایام حکمروایی رضاشاه آماده شد و مجلسی که چند صباحی پس از برکناری او تشکیل شد، با سلف خویش تفاوت چندانی نداشت. این به نفع شاه جوان تمام شد، چراکه باعث شد نظارت وی بر امور نظامی ادامه یابد: امتیازی که در مراحل بعدی در تثبیت اقتدارش مؤثر واقع شد. ۵۲

به رغم نمایی از تداوم و استمرار، فقدان یک نیروی مقتدر مرکزی که از جوه مشخصه دوران رضاشاه بود و در آن مجلس جز یک مهر تأیید، نقش دیگری نداشت، با وضعیت جدید باعث شد مجلس به عرصه مباحثات و گفتگوهای بی سابقه تبدیل شود. یکی دیگر از ویژگیهای این مرحله، تشکیل فراکسیونهای پارلمانی بود و در این زمینه، از لحاظ تحولات آتی آذربایجان، تشکیل فراکسیون آذربایجان اهمیت داشت؛ گروهی متشکل از نمایندگان محلی که اکثراً قاجارنبار، و در عین حال دارای پاره‌ای بستگیهای شوروی خواهانه بودند.

با آنکه فعالیت گسترده‌تر مجلس مغتنم بود، ولی این [افزایش فعالیت] در خصلت به نسبت بی‌سروسامان آن تغییری پدید نیاورد. چنان که از دگرگونیهای

پی‌درپی هیئت وزرا در دوران اشغال بر می‌آید، مجلس بیشتر صحنه ائتلافهای زودگذر و اکثریتهای ناپایدار بود. در کشوری که خود در نتیجه آثار جنگ دچار نابسامانیهای بسیار بود، این بی‌ثباتی موجب ضعف شد.^{۵۳} با این حال به رغم محدودیتهای مجلس و تلاش متفقین - و بویژه بریتانیا - برای رفع و رجوع امور خود بدون درگیر ساختن آن، مجلس نه تنها دوام آورد، بلکه چند مصوبه مهم را نیز به تصویب رساند؛ مصوباتی چون قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت به خارجیها و تعویق انتخابات مجلس به بعد از خروج نیروهای متفقین از کشور که از لحاظ تحولات آتی کشور اهمیت بسزایی داشتند. این لوایح و دیگر موارد مشابه و مهم که در ایام اشغال ایران به تصویب رسید و در این فصل و فصول آتی مورد بررسی قرار خواهند گرفت، نشان‌دهنده آن بود که مجلس را نمی‌شد صرفاً به خاطر آنکه تشکیلاتی نارسا و دست و پاگیر بود، از نظر دور داشت.

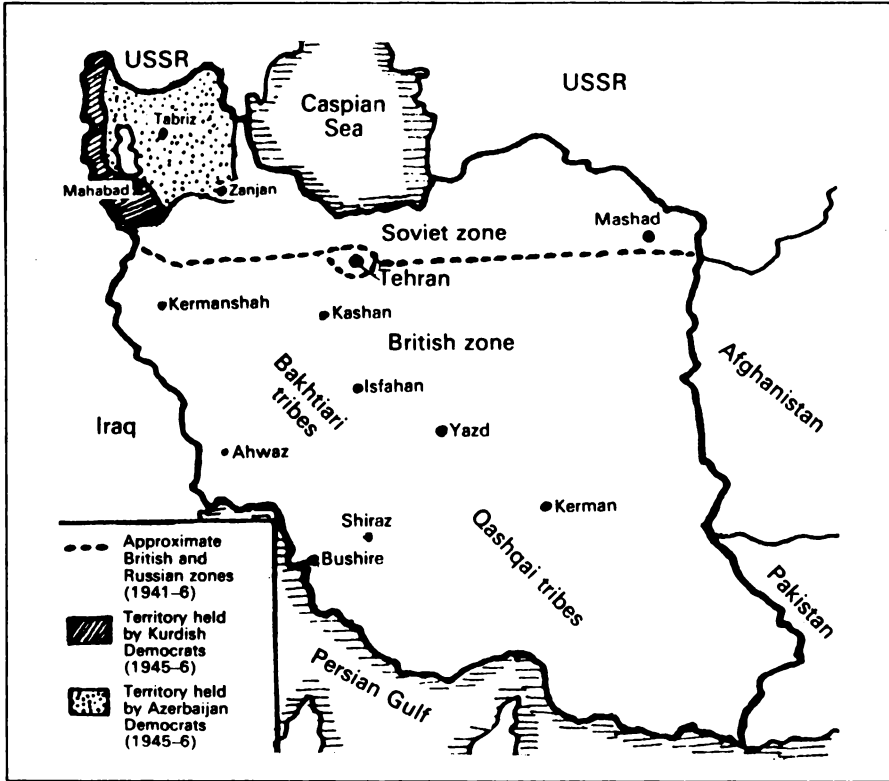
ترکیب هیئت وزرای دولتهای ایران در سالهای نخست اشغال، از چیرگی نفوذ بریتانیا متأثر بود. در حالی که انگلیسیها از سیاستمداران و نظام سیاسی ایران شدیداً انتقاد می‌کردند، پُست ریاست وزرا را همیشه افرادی بر عهده می‌گرفتند که به ظن غالب هوادار منافع بریتانیا بودند. منافع شوروی در پایتخت چندان ملحوظ نبود و این مهم بود زیرا شوروی را بر آن داشت تا همه توان خود را برای بهره‌برداری از موقعیتش در مناطق شمالی تحت اشغالش صرف کند.

در آذربایجان گذشته از حضور نیروهای شوروی، عوامل دیگری نیز در تقویت موقعیت روسها کارساز گردیدند: عواملی چون حضور گروههای خاصی که از دولت مرکزی ناراضی بوده و بنابه علل مختلفی نیز روابط نزدیکی با شورویها داشتند. در آذربایجان گذشته از اقلیتهای دینی چندی چون ارمنیها و آسوریهای مسیحی که پیوند استواری با دولت ایران نداشتند، تعدادی از ایرانیان تبعیدی از شوروی نیز حضور داشتند. گروهی از اعضای قدیمی حزب کمونیست ایران نیز در میان این عده بودند. علاوه بر این، تعداد کثیری از کارگران مهاجر سابق که به مهاجرین شهرت داشتند نیز در آذربایجان زندگی می‌کردند. که از روسها تأثیرپذیر بودند.^{۵۴} چنین

گروههایی بودند که در پی هجوم نیروهای شوروی به ایران و گویا به تشویق قفقازیه‌ها [ارتش سرخ] جان گرفته و ناآرامیهای آذربایجان را رنگ و روی خاصی بخشیدند.

علی‌رغم موقعیت مناسبی که در حوزه تحت اشغال نیروهای شوروی وجود داشت، لاقلاً در ادوار اولیه دوره اشغال، نشان چندانی از بروز یک همدلی گسترده با اتحاد شوروی ملاحظه نمی‌شود. بلکه برعکس، ورود نیروهای شوروی حتی به واکنش خصمانه مردم منجر شد که اگر بتوان گزارشهای مقامات انگلیسی را موثق دانست، بیشتر آلمان‌خواه بودند تا هوادار روسیه.^{۵۵} آنچه بیش از هر چیز در این دوره از تحولات آذربایجان به چشم می‌خورد، نوعی نابسامانی و اغتشاش فراگیر است که تشخیص هرگونه رشته فکری و عقیدتی مختلف را در منطقه دشوار می‌سازد. نظارت شدید نیروهای شوروی بر حوزه تحت اشغالشان که از مهاباد در غرب تا مشهد در شرق امتداد داشت (بنگرید به نقشه شماره یک) نیز بر پیچیدگی وضع افزود. سانسور شدید مقامات شوروی مانع از انتشار اخبار واقعی منطقه شد و تبلیغات آنها نیز گزارش وقایع محلی را محدود و مخدوش ساخته بود.

تظاهرات و تحرکات اولیه تبریز هم بر ضد تشکیلات اداری دولتی بود و هم برضد اشغال شوروی. جامعه تجار و بازرگانان که نبض افکار عمومی ایران محسوب می‌شد، راه «ضدیت» در پیش گرفت؛ بازار را تعطیل و فعالیتهای تجاری را محدود ساخت.^{۵۶} بسیاری از تجار روابط پرسودی با آلمان داشتند و از قطع ناگهانی این ارتباط به هیچوجه راضی نبودند. اقبال بالای تبریز نیز موضع خصمانه‌ای داشته‌اند و از مهاجرت گسترده‌ای به تهران گزارش شده است. مع‌هذا برخی از بزرگ مالکان منطقه که نگران منافع محلی خود بودند، راه همکاری در پیش گرفتند.^{۵۷} اکثر مقامات حکومتی، چه در آستانه اشغال و چه در مراحل بعدی، محل کارشان را ترک کردند. این خروج سراسری برگزین آذربایجان، یک خلأ قدرت در منطقه به وجود آورد. غیبت مقامات محلی و متلاشی شدن ارتش و پلیس، در عین حال که به تضعیف کنترل تهران بر منطقه منجر شد، نیروهای اشغالگر شوروی را نیز از قدرت و مسئولیت بیشتری برخوردار ساخت. عناصر ناراضی محل نیز از قدرت بیشتری بهره‌مند شدند.



نه فقط عدم حضور مقامات محلی و اغتشاش اداری ناشی از این امر به نفع روسها تمام شد، بلکه ادامه گرایشهای آلمان خواهانۀ مردم نیز به نتیجه مشابهی منجر شد. تمایلات عمومی آلمان خواهانۀ، حتی اگر متفقین برای توجیه تهاجم خود در مورد آن اغراق نیز کرده باشند، بهانه‌ای به دست مقامات شوروی داد تا مناطق تحت اشغال خویش را با شدت تمام تحت کنترل در آورند.

با این حال در میان تمام آشوب و تشتت حکمفرما بر آذربایجان، گروههای خاصی را که یک رشته حملات حساب شده را بر ضد تهران آغاز کردند می توان شناسایی کرد. هواداران این گروهها در مراحل بعدی، فرقه دموکرات آذربایجان را تشکیل دادند. تمامی این گروهها به نحوی از انحا با اتحاد شوروی مربوط بودند و به نوبت خود مورد تشویق مقامات مزبور. این گروهها، و بویژه گرایشهای خودمختاری

طلبانه آنها به نحو چشمگیری مورد توجه قرار گرفته‌اند. حضور چنین گروههایی و همچنین توجیه ظهور ناگهانی یک نهضت خودمختاری طلب در آذربایجان به گذشته پرفراز و نشیب منطقه ربط داده شده است. مع هذا چنین به نظر می‌رسد که برای نهضت شورشی آذربایجان و همچنین شکوه‌های تاریخی و تمایل خودمختاری خواهانه‌اش، چنین مبنای توده‌ای فرض کردن عراق و گزافه باشد.^{۵۸} با آنکه شاید نقل و قولهایی دست چین شده از منابع آرشویی بریتانیا و آمریکا تصویر دیگری به دست دهد، آشوب و اغتشاش موجود در آذربایجان نه گسترده بود و نه بیانگر کل آرا و افکار عمومی؛ بلکه پدیده‌ای بود محدود به چند گروه کاملاً مشخص.

احتمالاً جامعه محلی ارمنی یکی از شاخصترین این گروهها بود که همراه با گروه کوچکتر آسوریهای محلی اقلیت مهمی را در آذربایجان تشکیل می‌داد.^{۵۹} ارمنیها در نبرد تثبیت نظام مشروطه سهم مهمی داشتند، با این حال با سوسیال دموکراتهای بلشویک خواه ایرانی و بعدها نیز حزب کمونیست ایران همراه تلقی می‌شدند. در خلال انقلاب مشروطه گروههای رادیکال ارمنی با کمک سوسیال دموکراتها و سوسیالیستهای انقلابی روس، و همچنین دانشاکنهای ارمنی قفقاز که از گروههای تندرو و استقلال طلب ارمنستان بودند، برای مدت زمانی کوتاه زمام رشت را در دست گرفتند.^{۶۰} درست روشن نیست که دانشاکنها، یا ارمنیهای روسیه در بروز گرایشهای خودمختاری طلبانه سالهای نخست بعد از شهریور بیست تا چه حد نقش داشته‌اند. حتی احتمالاً گروههای مزبور از میان کسانی تشکیل شدند که با توجه به فروپاشی تشکیلات مرزبانی ایران، از قفقاز به این سوی مهاجرت کرده بودند. منابع متعددی حضور چنین گروههایی را در آذربایجان تأیید کرده و بدون تردید در ناآرامیهای اولیه نقش داشته‌اند.^{۶۱} ارمنیها نه فقط به صورت بالقوه در منطقه نیرویی چشمگیر محسوب می‌شدند، بلکه از نظر بهره‌برداری شوروپها نیز مستعد بودند.

پیوند میان مجامع مسیحی شمال ایران و دولت مرکزی هیچ‌گاه استوار نبوده است، ولی همان روابط موجود نیز در ایام رضاشاه بسیار متشنج بود. اقلیتهای دینی از سیاست وحدت ملی او دل خوشی نداشتند، چرا که بسیاری از فعالیتهای دینی و

آموزشی آنها را محدود ساخت. به محض آنکه تسلط مرکز سستی گرفت، مجامع ارمنی و آسوری محل نیز خودی نشان دادند. آنها با نیروهای شوروی همراهی مشخصی بروز داده و در پاره‌ای از شهرهای حوزه اشغالی شوروی تظاهراتی برپا داشتند. در تهران نیز جامعه ارمنی با نیروهای شوروی ارتباطهای تنگاتنگی برقرار کرده و سه روزنامه مخالف منتشر ساختند.^{۶۲}

در یکی از همین تظاهرات ارامنه بود که برای نخستین بار در تبریز صحبت «جدایی» آذربایجان مطرح شد. رؤسای محلی ارمنی به ستایش از ارتش شوروی پرداخته و در ضمن تنقید از تشکیلات اداری ایران، خواهان استقلال منطقه و الحاق آن به شوروی گردیدند.^{۶۳} ارمنیها نیز در زمره نخستین هواداران حزب توده بودند، هر چند طولی نکشید که گرایشهای جدایی خواهانه آنها کار را دشوار ساخت. ارامنه در تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان نیز عامل مهمی بودند.

در حالی که ارمنیها به خاطر موقعیت خاص و پیوندهایشان با شوروی و گرایشهای سیاسی رادیکالی که داشتند از کانونهای نارضایی در آذربایجان به شمار می‌رفتند، ولی حال و وضع آنها را نمی‌توان بیانگر حال و وضع کل اهالی منطقه دانست. همچشمی سستی مجامع مسلمان و مسیحی به معنای آن بود که معمولاً مسیحیان از محبوبیت خاصی برخوردار نبودند. و با ورود نیروهای شوروی و توزیع اسلحه و تشکیل گروههای نامنظم ارمنی برای اعمال کنترل بیشتر بر منطقه نیز این عدم محبوبیت افزایش یافت. هر چند این «نیروی انتظامی» اندک زمانی بعد منحل شد، ولی در دامن زدن به خصومت‌های محلی و لهذا افزایش وابستگی ارمنیهای محلی به شوروی مؤثر واقع شد، زیرا اینک مجامع ارمنی از ترس عملیات انتقامجویانه مردم، خواهان حمایت بیشتر شورویها شدند.^{۶۴}

یکی دیگر از گروههای مهمی که در ناآرامیهای اولیه آذربایجان نقش داشت، «مهاجرین» بودند. پیشینه رفت و آمد کارگران مناطق شمالی ایران به قفقاز به مدتها قبل از انقلاب روسیه باز می‌گردد. این کارگران ایرانی با جنبشهای رادیکال ایران و روسیه ارتباط داشته و از هواداران نخست حزب کمونیست ایران محسوب می‌شدند.

برخی از آنها بعدها به هواداری از حزب توده و فرقهٔ دموکرات آذربایجان برخاستند. علاوه بر این در گزارشهای کنسولی از دیگر عناصر «ناراضی» نیز یاد شده است، عناصری که بیشتر به نام «کمونیست»، «دموکرات» یا صرفاً «اوباش» توصیف شده‌اند.^{۶۵} البته بدون توضیح و اطلاعات بیشتر مشکل بتوان گفت دقیقاً مراد چه افرادی بوده‌اند. تصویری که ترسیم می‌گردد تصویری است مغشوش، و گرایش موجود مبنی بر یکسان انگاشتن هر نوع حرکت و اقدام اعتراض آمیز نیز به روشتر شدن موضوع کمکی نمی‌کند. آیا «تودهٔ خشمگینی» که در تبریز بر ضد کمبود قند و شکر اعتراض داشتند همان کسانی بودند که برای طرح خواستهٔ خودمختاری منطقه‌ای، برکناری مقامات محلی یا استفاده از زبان آذری، کمیته‌های محلی تشکیل می‌دادند؟^{۶۶} با وجود انبوهی از گزارشهای متفاوت و در برخی موارد، متضاد، مشکل بتوان در باب ناآرامیهای اولیهٔ آذربایجان به نتایج مشخصی رسید. مع‌هذا به رغم تبلیغات شوروی مبنی بر بزرگنمایی چنین حرکت‌هایی، شواهد موجود از وجود یک نهضت گسترده و عمومی حکایت ندارد. از این رو عجیب نیست که تندترین وجوه ناآرامیهای آذربایجان از جانب گروه‌هایی بروز یافت که بنابه دلایل مختلف، روابط نزدیکی با اتحاد شوروی داشتند.

علاوه بر آشوب و تشتت ناشی از حضور شوروی، تبلیغات انگلیسیها بر ضد رضاشاه، آلمان بر ضد متفقین و نگرانیهای ترکها و ایرانیان از مقاصد واقعی شوروی نیز مزید بر علت شد. دنبال کردن رشته وقایع و ردیابی صحیح و مشخص آنها کار دشواری است، بویژه آنکه نظم و قانونی هم در کار نبود و روسها و مقامات ایرانی نیز هیچ یک برای اعادهٔ انتظام تمایلی نشان ندادند. در گزارشی که کوک، کنسول بریتانیا در تبریز، در اواخر سال ۱۹۴۱ / آذر ۱۳۲۰ مخابره کرد، ضمن اشاره به دشواریهای شناسایی هرگونه حرکت سیاسی، در مورد ناراضی نهفته در عمق ماجرا هشدار داد؛ عدم رضایتی که از خلال گردهماییهای سرّی هواداران جدایی از تهران و گروه‌های ترک‌گرا، دسایس بلشویکها و تحریکات ارامنه، و همچنین شایعه پراکنی عوامل آلمانی بر ضد روسها و امید عمومی مبنی بر ورود ارتش آلمان از طریق

قفقاز آشکار بود. ۶۷

انعقاد پیمان سه جانبه ایران و بریتانیا و شوروی در ژانویه ۱۹۴۲ / بهمن ۱۳۲۰ به برخی از شایعات موجود پیرامون نیات واقعی متفقین و مقاصد آلمان پایان داد و وضعیت ناآرام پاره‌ای از شهرهای مهم تهران را موقتاً بهبود بخشید. این قرارداد حضور نیروهای متفق را در ایران مشروعیت داده و آن را جنبه‌ای دائمی بخشید: به رغم تمایلات عمومی، از آن پس نیروهای اشغالگر شوروی بودند که برای نواحی شمالی ایران تعیین تکلیف می‌کردند، همانند متفقین انگلیسی آنها در جنوب.

با توجه به شرایط موجود، تبریز محل مناسبی بود برای رشد و توسعه یک حزب هوادار شوروی، بوژه حزبی که می‌توانست برخی از نارضاایهای دیرینه منطقه را نیز در برنامه خود بگنجانند. با افتتاح شعبه ایالتی حزب توده در تبریز در اوایل ۱۹۴۲ / اواخر ۱۳۲۰، آن رهبری سیاسی که جایش خالی بود، تا حدودی تأمین شد. با این حال مساعی حزب برای متحدساختن گروههای معترض مختلف منطقه در نهایت به نتیجه نرسید، زیرا کمیته مرکزی حزب توده نسبت به پاره‌ای از خواسته‌های محلی گرای افراطی اعضای ایالتیش نظر مساعدی نداشت. این موضوع در خلال مفاد نشریه آذربایجان، ارگان محلی حزب نیز خود را نشان می‌دهد که در عین توجه به مسائل مورد توجه حزب در سطح مملکتی، بخش قابل توجهی از ستونهایش را نیز به مسائل محلی اختصاص داده بود. شبستری که مدیریت این روزنامه را برعهده داشت و بعدها از حزب توده برید، از هواداران سرسخت کاربرد زبان آذری بود.^{۶۸}

از آنجا که حزب توده خواهان یک رشد سریع تشکیلاتی بر اساس یک جبهه دموکراتیک فراگیر بود، از ورود گروههای رادیکال مختلف آذربایجان به تشکیلات حزب استقبال کرد. چنین انتظار می‌رفت که بر اثر مرور زمان، این عناصر بالقوه تشتت آفرین با اعطای حداقل امتیاز ممکن به خواسته‌های محلی، جذب کل جریان حزبی گردند. ولی حتی هنگامی که این انتظار نیز برآورده نشد، باز هم حزب مایل نبود ارتباطش را با همکاران شمالیش قطع کند، چرا که چنین اقدامی وجهه حزب را به عنوان تنها حزب متشکل از عناصر اصلاح طلب ایران خدشه دار می‌ساخت. مع هذا

امکان تأسیس حزب جدیدی که منافع رادیکالهای شمال و اتحاد شوروی را تأمین کند نیز هیچ‌گاه منتفی نشد.

به رغم تعارض آشکاری که میان فعالیتهای حزب توده در پایتخت و در ولایات به چشم می‌خورد، تشکیلات حزب در تبریز گسترش یافت. در اواخر ۱۹۴۳ / پاییز ۱۳۲۲ از تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان به عنوان «بزرگترین تشکیلات حزب در کشور» یاد شده است.^{۶۹} حزب در میان کارگران کارخانه‌های منطقه نیز طرفدارانی یافت. یکی از تشکیلات کارگری موجود که تحت سرپرستی خلیل انقلاب قرار داشت، سازمانی رقیب به شمار می‌رفت. حزب توده از فعالیتهای او دل خوشی نداشت، چراکه وی از کاربرد سلاح اعتصاب نیز ابا نمی‌کرد و با توجه به این امر که برخی از کارخانه‌های تبریز حوایج نظامی شوروی را تأمین می‌کردند، مقامات حزبی از توسل به چنین شیوه‌هایی احتراز داشتند. چند صباحی بعد خلیل انقلاب از صحنه کنار زده شد و تشکیلاتش در شورای متحده، اتحادیه کارگری حزب توده ادغام گردید.^{۷۰}

فعالتهای کارگری حزب توده در آذربایجان، چنان که شاید حزب انتظار داشت، موضوع خودمختاری را تحت الشعاع قرار نداد. یکی از موانع عمده کار، موضع شوروی بود. منافع شوروی در این باب عامل مهمی بود در طرح و توسعه موضوع. در واقع دو نیروی رادیکال عمده در آذربایجان فعال بود: حزب توده که سعی در ایجاد یک نهضت سراسری دموکراتیک داشت و عناصر جدایی طلب محلی که از پشتیبانی شوروی برخوردار بودند. در آغاز به علت تبلیغات شوروی و تمایل حزب توده بر تداوم نوعی جبهه مشترک این اختلاف نمود آشکاری نیافت؛ اختلافات این دو گروه بعدها به نحو روشتری مطرح گردید.

در حالی که این تحولات جریان داشت، با توجه به دشواریهای حاصل از جنگ، در تبریز نیز همانند دیگر نقاط کشور نارضایی محسوسی ریشه گرفت. اگرچه خط مشی متفقین سهم عمده‌ای در به وجود آمدن چنین سختیهای داشت، ولی معمولاً این دولت ایران بود که آماج خصومت عمومی قرار می‌گرفت. البته با تجارب

ناشی از اشغال، طرز تفکر اولیه نسبت به اتحاد شوروی نیز پختگی بیشتری یافت. تجار محلی که به قطع رابطه با آلمان و اदार شده بودند، اینک به تأمین نیازهای شوروی و سود حاصل از حوایج نظامی آنها چشم داشتند. مالکین نیز با احتراز از هرگونه برخوردی که می‌توانست منافعشان را به خطر افکند خود را با حضور نیروهای شوروی وفق دادند. در واقع میان نیروهای اشغالگر و اهالی محل نوعی مدارا و مصالحه شکل گرفت. چنین به نظر می‌آید که تبلیغات شوروی در میان اقشار پایینی اجتماع و بویژه کارگران کارخانه‌ها تا حدودی نفوذ کرده بود، هر چند در میان دهقانان که هنوز در قید و بند پیوندهای شبه فئودالی خود با مالکین بودند، این تبلیغات تأثیر کمتری نهاد.^{۷۱}

آسیب‌پذیری آذربایجان در قبال تبلیغات شوروی، ضعف دولت مرکزی و عدم حضور دیگر احزاب سیاسی، حزب توده را از زمینه رشد منحصر به فردی برخوردار ساخت. هنگامی که از اواسط ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ تدارک انتخابات مجلس چهاردهم آغاز شد، دولت مرکزی حزب توده را یک خطر جدی در آذربایجان تلقی کرد. ارباب صنایع محل از آن بیم داشتند که کارگران تحت تأثیر تبلیغات شدیدی که جریان داشت به حزب توده رأی بدهند و از کنسولگری بریتانیا تقاضای کمک کردند. اگرچه مالکین مطمئن بودند که رعایا نافرمانی نخواهند کرد، ولی طبقات دارا به طور کلی بر این باور بودند که اتحاد شوروی سعی خواهد کرد انتخابات را بر وفق مراد خویش برگزار کرده و مجلس را از هواداران خود پُر کند.^{۷۲}

حزب توده با بهره‌برداری کامل از بیمها و امیدهای اهل محل، در تبریز یک ائتلاف گسترده انتخاباتی تشکیل داد. این ائتلاف انتخاباتی که تعدادی از گروههای دموکرات و چپ را نیز در بر می‌گرفت به نام جبهه آزادی معروف شد. این جبهه آزادی با آن جبهه آزادی که تشکیلاتی بود مرکب از سران جراید آزادیخواه و متمایل به اهداف حزب توده، ارتباطی نداشت؛ هر چند از جهت عقیدتی گرایشهای مشترکی داشتند. جبهه آزادی قول داد با انتخاب مجدد استاندار آذربایجان و دیگر مقامات حکومتی موجود مخالفت کند.^{۷۳} در این میان حزب توده با الصاق یک رشته

اعلانات انتخاباتی در سراسر تبریز از رأی دهندگان دعوت کرد با فساد و رشوه و قحطی وارد مبارزه شوند.^{۷۴}

گردهماییها و تظاهرات سیاسی که در خلال پاییز و زمستان ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ ادامه یافت، تمام از پیروزی عن قریب «لیبرالها» حکایت داشت. علی سهیلی که دور دوم ریاست وزرایش را طی می‌کرد (فوریه ۱۹۴۳ / بهمن ۱۳۲۱ - مارس ۱۹۴۴ / فروردین ۱۳۲۳)، با نگرانی از این تحولات و به بهانه مداخله کنسول شوروی در امور انتخاباتی برای مدت زمانی کوتاه فعالیت‌های انتخاباتی را در تبریز معلق داشت.^{۷۵} در پی این اقدام و همچنین انتشار اعلامیه سه قدرت متفق راجع به ایران در اواخر ۱۹۴۳ / آذر ۱۳۲۲ برای مدتی از تنش موجود کاسته شد.^{۷۶}

با انتشار نتایج انتخابات در اوایل ۱۹۴۴ / زمستان ۱۳۲۲ آشکار شد که ترس و وحشت موجود از پیروزی چشمگیر حزب توده پایه و اساسی نداشته است. در واقع عامل مهمی که در شکل دادن به ائتلاف‌های سیاسی مؤثر افتاد، بیشتر مسئله مشروطه بود تا نفوذ قدرتهای خارجی. در پی اعلام نتایج انتخابات روشن شد که فقط پنج کاندیدای حزب توده به مجلس راه یافته‌اند. ریدر بولارد، سفیر بریتانیا در تهران اظهار داشت: «ثابت شد که لولوی مداخله روسها در انتخابات شمال، لولوی قابل توجهی نبود»^{۷۷} مجلس در اوایل ۱۹۴۴ / اسفند ۱۳۲۲ یعنی چند صباحی پیش از تکمیل انتخابات تبریز افتتاح شد، و برای مدت زمانی کوتاه توده‌ایها سعی کردند با تلاشی گسترده موقعیت حزب را بهبود بخشند. فهرست دیگری از کاندیداهای حزب منتشر شد و تظاهراتی صورت گرفت. به رغم اقداماتی چون تعطیل حوزه‌های رأی‌گیری در ساعت شش بعد از ظهر تا کارگران نتوانند در انتخابات شرکت کنند، حزب توده سعی کرد با ترتیب وسایل حمل و نقل، هواداران خود را به حوزه‌های انتخاباتی بیاورد.^{۷۸}

در خلال همین واپسین فعالیت‌های انتخاباتی تبریز بود که میرجعفر پیشه‌وری و محمد بی‌ریا، یعنی چهره‌هایی که بعدها نقش مهمی در صحنه سیاسی آذربایجان عهده‌دار شدند، سر از صندوق درآوردند. پیشه‌وری به عنوان کاندیدای حزب توده

در مجلس چهاردهم مطرح شد. بی‌ریا نیز طی چند سخنرانی انتخاباتی به طرفداری از حزب توده و کاندیداهای هوادار شوروی پا به میدان گذاشت. بی‌ریا در یکی از سخنرانیهای تبلیغاتی خود ضمن اشاره به خفقان «۲۲ ساله آذربایجان» در دوره رضاشاه، خواستار آن شد که مردم با انتخاب «کاندیداهای آزادیخواه» در تأمین نان بهتر و آینده‌ای مطمئن‌تر بکوشند.^{۷۹}

با توجه به دگرگونیهای پایانی کاندیداهای انتخاباتی تبریز، مشکل بتوان گفت کدام یک کاندیداهای توده بودند و کدام یک کاندیداهای شوروی، یا هر دو. کنسولگری شوروی در تبریز هم از کاندیداهای حزب توده هوادازی کرد و هم از تنی چند از کاندیداهای غیر توده‌ای، مانند یکی از تجار محلی که با شوروی ارتباط تجاری داشت. همان گونه که در فصل دوم بررسی خواهد شد، پیشه‌وری از نامزدهای انتخاباتی معمولی حزب توده نبود و احتمالاً حزب توده در اثر فشار روسها نام او را در میان فهرست اسامی کاندیداهای خود گنجانده. در واقع همان گونه که در گزارش وزارت جنگ [بریتانیا] آمده بود: «روسها خود را فقط به حمایت از احزاب چپ‌گرا محدود نکردند».^{۸۰}

به هر حال از میان ۹ نماینده‌ای که از تبریز انتخاب شدند فقط پیشه‌وری و یکی دیگر از کاندیداهای حزب توده موفق شدند. البته با توجه به رد اعتبارنامه آنها در مراحل بعدی، هیچ یک به مجلس راه نیافتند. با این حال اگر به وکالت مجلس نیز پذیرفته می‌شدند، دو نماینده دیگر حزب توده نیز در عملکرد نهایی حزب در انتخابات مجلس چهاردهم تفاوت چندانی به وجود نمی‌آورد، چراکه حزب توده از حدود ۵۰ کرسی مجلس که در حدود امکاناتش بود، فقط ۷ کرسی را احراز کرد. حزب توده به عنوان یک حزب، عملکرد قابل توجهی از خود نشان داده بود ولی با ذکر این موضوع که حزب توده تنها حزبی بود که تشکیلاتش را به مجلس برد، از پیروزی حزبی سخن گفتن خطاست. حمایت سیاسی دیگر نمایندگان کوتاه و زودگذر بود و طولی نکشید که باز هم مانند گذشته، نمایندگان به فراکسیونهای مختلف تقسیم شدند.^{۸۱}

برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، دخالت شوروی نیز نتوانست چهره سیاسی ایران را دگرگون سازد. در آذربایجان، گیلان، خراسان و مازندران نفوذ حزب توده چندان کارساز نشد و خارج از حوزه مناطق شمالی نیز تأثیر چندانی برجای نگذاشت. اکنون حدود شصت چهره جدید در مجلس به چشم می‌خورد، ولی بازهم مانند گذشته، عناصر غرب‌گرا و مستقل دست بالا را داشتند. انتخابات تبریز که تنها حدود یک سوم از کل دارندگان شرایط انتخاب در آن شرکت کردند، نمونه‌گویایی است از محدودیت نفوذ حزب توده و شوروی.^{۸۲} تا این جای کار ثابت شد که ترس و وحشت موجود از اقتدار عن قریب کمونیستها اغراق و گزافه بوده است.

نتایج انتخابات مجلس چهاردهم از بسیاری جهات نقطه عطفی برای حزب توده و شوروی به شمار می‌رفت. تا این مرحله، خط مشی‌هایشان نتوانسته بود تأثیر دیرپایی برجای بگذارد، و لذا آشکار بود که استراتژی جدیدی می‌بایست اتخاذ شود. در حالی که حزب توده به رادیکالیسم بیشتر و روابط نزدیکتری با شورویها روی آورد، شوروی نیز برای توسعه نفوذ خود به جستجوی راههای جدیدی اقدام کرد (بنگرید به فصل ۵). مسئله جدایی خواهی که از طریق حمایت شوروی از هواداران محلی این مسائل برقرار نگه داشته شده بود، اینک اهمیت بیشتری یافت. حزب توده که تاکنون سعی کرده بود تفاوت‌های منطقه‌ای را چندان مورد توجه قرار ندهد، وادار شد موضع دیگری اتخاذ کند. با تشکیل نخستین کنگره حزب در اوت ۱۹۴۴ / مرداد ۱۳۲۳، نارضائیهای محلی به یکی از مضامین مهم تبدیل شد: نمایندگان حوزه‌های شمالی اجازه یافتند به زبان محلی خود، آذری سخنرانی کنند و در برنامه جدید حزب «امتیازاتی چند» برای ولایات منظور شد.^{۸۳}

فشار وارده از مناطق شمالی بر دیگر شئون حزب نیز تأثیر نهاد. رد اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس، به واکنش تند و خصمانه مقامات شوروی در تبریز منجر شد. در حالی که کمیته مرکزی حزب توده بالاخره - و احتمالاً تحت فشار شوروی - از پیشه‌وری حمایت کرد ولی در باب رد اعتبارنامه او واکنش چندانی نشان نداد. با این حال تبلیغات شوروی و اغتشاشهای کارگری که در واکنش به این تصمیم در تبریز به

راه افتاد، خواهی نخواهی پای حزب توده را نیز به میان کشید. با افزایش تنشهای سیاسی در تبریز و همچنین سرد شدن روابط با تهران، حزب توده نمی‌توانست این فرصت را از دست بدهد. اینک حزب برای جلوگیری از انتخابات یک استنادار «مرتجع و محافظه‌کار» برای آذربایجان، وارد کار شد.^{۸۴}

فعالتهای محمد بی‌ریا را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از دگرگونی وضع و تحولات آذربایجان مورد توجه قرار داد. در ماه اوت / مرداد کنسول بریتانیا گزارش داد که بی‌ریا ترتیب ادغام اتحادیه کارگری حزب توده، اتحادیه محلی کارگران و حزب ضدفاشیست را در تشکیلاتی موسوم به «شورای کارگران آذربایجان» داده است.^{۸۵} این اقدام به مثابه حاصل تلاشهای حزب توده برای تحت کنترل گرفتن اتحادیه‌های کارگری محلی تلقی شد. مع‌هذا هنگامی که ماجرای خودمختاری به جریان افتاد، همین شورای کارگران با آنکه از تشکیلات وابسته به شورای متحده حزب توده بود، توانست به عنوان حربه‌ای برضد آن حزب به کار گرفته شود.

با ناکامی روسها در کسب امتیاز نفت شمال در اواخر ۱۹۴۴ / پاییز ۱۳۲۳ تحولات آذربایجان سرعت بیشتری یافت. در خلال مذاکرات مجلس در مورد امتیاز نفت شمال و مراحل بعدی آن بود که خواسته خودمختاری آذربایجان با شدت و حدت بیشتری از نو مطرح شد. بحران نفت شمال در عین حال که در تلقی مردم از حزب توده و اتحاد شوروی دگرگونی‌هایی به وجود آورد، در تغییر آرایش نیروهای سیاسی کشور نیز تغییراتی به وجود آورد که مآلاً به ضرر چپ تمام شد. اینک گروه‌های هوادار شوروی در مجلس تنها به یک گروه، یعنی حزب توده تقلیل یافت و عناصر محافظه‌کار از هواداران بیشتری برخوردار شدند.^{۸۶}

یکی دیگر از حوادثی که به تقویت نیروهای راست منجر شد، بروز یک رشته ناآرامیهای جدی کارگری در اصفهان بود. رویارویی کارگران و صاحبان صنایع نساجی، پاره‌ای از عشایر جنوب را به همراهی و همکاری در سرکوب شورشهای کارگری حزب توده برانگیخت. کناره‌گیری تعدادی از ارباب جراید از جبهه آزادی و موفقیت‌های حملات متقابل گروه‌های هوادار سیدضیاء و ائتلاف مطبوعاتی او، جبهه

استقلال، بر تشکیلات توده، مبین نفوذ و اعتبار از دست رفته چپ پس از اغتشاشهای اصفهان بود. علاوه بر این، نگرانیهای حاصل از وضعیت اصفهان، دولت ساعد را امکان داد که اعطای اعتبارات فوق‌العاده به وزارت جنگ را به قید دوفوریت از تصویب مجلس بگذرانند.^{۸۷}

حزب توده هنوز به نقطه اوج قدرت خویش نرسیده بود، ولی بتدریج پاره‌ای از هواداران مهم خود را از دست می‌داد و این امر در درازمدت به محدودیت بیشتر جهت‌های سیاسی که می‌توانست اتخاذ کند منجر شد. جریانی که حزب را از یک حزب «توده‌ای» به یک حزب کوچک و منظم شوروی خواه کمونیستی تبدیل کرد، شروع شده بود، ولی هنوز چند سالی مانده بود که نتایج کامل آن آشکار گردد. خلاصه کلام آنکه افول ستاره بخت نمایندگان اصلاح طلب و به همان اندازه تقویت موقعیت عناصر محافظه کار، بر یأس و سرخوردگی روسها و توده‌ایها افزود. در حالی که شوروی در تلاش تقویت مواضع خود بود، بسیاری از اعضای حزب توده نیز به این نتیجه رسیدند که در نبرد کسب قدرت، حمایت خارجی ضرورتی حیاتی دارد. در پی تقاضای امتیاز نفت شمال از سوی شوروی، ضرورت تجدیدنظر در مواضع حزبی، به نحوی بیش از پیش برای حزب توده مطرح شد.

بحران نفت شمال در تمایل دولت ایران مبنی بر اعطای امتیاز نفت شمال به ایالات متحده ریشه داشت. مذاکراتی که در این زمینه با آمریکاییها آغاز شد، نخست انگلیسیها و پس از چندی روسها را به طرح خواسته‌هایی مشابه تشویق کرد.^{۸۸}

با ورود [کافتراندزه] فرستاده شوروی به تهران و طرح امتیازی گسترده که حدود ۲۱۶/۰۰۰ کیلومترمربع از مناطق شمالی ایران را در بر می‌گرفت، نه تنها ترکیب محافظه کار و ضدشوروی مجلس را آشکار ساخت، بلکه حزب توده را نیز به همراهی آشکار با شوروی و ادار کرد. اکثر نمایندگان مجلس از تصمیم ساعد مبنی بر تعویق مذاکرات امتیاز نفت تا پس از پایان جنگ استقبال کردند. ساعد در یک گفتگوی خصوصی اظهار داشت که حتی اعضای حزب توده نیز با این تصمیم او همدلی نشان دادند، هر چند که حزب علناً به حمایت بی‌کم و کاست از خواسته

شوروی برخاست.^{۸۹} روزنامه‌های جبهه آزادی نیز که در این میان پاره‌ای از اعضای خود را از دست داده بودند این اقدام دولت را محکوم کرده و در پاره‌ای از شهرهای بزرگ کشور تظاهراتی ترتیب دادند.^{۹۰} جبهه استقلال که هواداران جدیدی نیز یافته بود، به دفاع از مواضع دولت اقدام کرد.^{۹۱}

در حالی که در قبال موضوع امتیاز نفت شمال، پایتخت به دو اردوی مخالف تقسیم شده بود، آذربایجان در بست پُشت خواسته شوروی ایستاده بود. حتی روزنامه اخترشمال نیز که معمولاً از دولت طرفداری می‌کرد، به حمایت از روسها برخاست. چنین به نظر می‌آید که بسیاری از آذربایجانیها بر این اعتقاد بودند که اعطای چنین امتیازی مواهب اقتصادی چشمگیری به بار خواهد آورد. با نزدیک شدن مراحل پایانی جنگ، پاره‌ای از کارخانه‌های محلی که براساس سفارشهای جنگی شوروی بر سرپا بودند، با خطر تعطیلی روبه‌رو شدند. امتیاز نفت شوروی به عنوان چاره‌ای در برابر فروپاشی اقتصادی منطقه تلقی می‌شد. در گزارش کنسول بریتانیا در تبریز آمده بود: «کارگران تبریز روی هم رفته از اینکه کارخانه‌ها در آستانه ورشکستگی قرار دارند مطلع هستند و منافع آنها در ثبات و صنایع جدید نهفته است».^{۹۲}

با آنکه نه تبلیغات شوروی و نه تهدید به انتقامجویی، هیچ یک نتوانست به تصویب امتیاز نفت شمال کمک کند، مع‌هذا در برکناری دولت ساعد مؤثر گردید. ولی این برای شوروی و حزب توده دستاورد قابلی نبود، بویژه آنکه در پی برکناری ساعد، دکتر محمد مصدق که وکیل مجلس بود و در مخالفت با امتیاز نفت شوروی نقش مهم ایفا کرده بود، لایحه‌ای رابه تصویب مجلس رساند که طی آن دولت‌ها از هرگونه مذاکره با خارجیان در باب نفت منع می‌شدند.^{۹۳}

با این حال دولت بیات که به جای ساعد بر سر کار آمد، دولتی بود که بیشتر باب طبع شوروی تلقی می‌شد و تا اوایل ۱۹۴۵ / زمستان ۱۳۲۳ بسیاری از تحریکات و احساسات ناشی از موضوع نفت شمال فروکش کرد. با توجه به فضای حاصل از تبلیغات حزب توده و شوروی، ارزیابی وضعیت واقعی افکار عمومی آذربایجان در این مرحله بسیار دشوار است. یکی از تحولات جدیدی که آشکار شد،

ربط یافتن موضوع امتیاز نفت با نارضاییهای محلی از تهران بود:

چنین به نظر می‌آید که سخنرانان اعطای امتیاز نفت را صرفاً به عنوان بخشی - یا حتی یکی از نتایج - یک برنامه گسترده اصلاحات اداری و اجتماعی تلقی کرده‌اند و در میان نکات مختلفی که مطرح شده، حتی تأسیس انجمنهای شهری و ایالتی آزاد و انتقال املاک بزرگ مالکان به رعایا تقاضا شده است.^{۹۴}

بنابه اظهارات یکی از نمایندگان حزب توده در تبریز، هدف از تأسیس این انجمنها آن بود که با تسریع و تسهیل اقدامات دولت مرکزی در صورتی که به نفع توده‌ها باشند از «آزادی و حقوق مردم» دفاع شود.^{۹۵}

تظاهرات و فعالیتهای سیاسی فزاینده تبریز را در این دوره بیشتر به حزب توده نسبت داده‌اند. با این حال، آنکه حزب تا چه حد از گرایشهای جدایی خواهانه‌ای که اینک در منطقه سربرآورده بود حمایت می‌کرد، موضوع روشنی نیست. رهبری حزب توده سواى آنچه در تأیید اندیشه شوراهای ایالتی ابراز می‌داشت، نکات دیگری در باب خودمختاری مطرح نکرد. با این حال به نحو روزافزونی چنین به نظر می‌آید که کمیته مرکزی حزب دیگر کنترل کامل شعبه ایالتی تبریز را در دست ندارد. در گزارش کنسولگری بریتانیا آمده بود که به نظر می‌آید که در آذربایجان، حزب توده «چیزی بیش از یک حزب به معنای متعارف کلمه است. به نظر می‌آید که فعالیتها و اقداماتش به نحوی مستمر نه فقط [فعالیتهای] اتحادیه‌های کارگری محل، بلکه [فعالیتهای] حکومت محلی را نیز در بر می‌گیرد. اعضای حزب در خیابانها نقش نیروی انتظامی را نیز بر عهده گرفته‌اند.»^{۹۶}

بخشی از این دگرگونی ناشی از نفوذ شوروی بود. بنابه گزارش نایب کنسول وال، در حالی که بی‌ریا در معیت دو سالدات شوروی در تبریز به این طرف و آن طرف می‌رفت، ظاهراً شورای کارگری تبریز نیز تحت کنترل کامل شوروی قرار داشت. در دوران اوج بحران نفت شمال، در حالی که تبریز همه روزه شاهد تظاهرات ضد دولتی بود، نیروهای شوروی مانع از آن شدند که قوای نظامی و انتظامی محل بر ضد تظاهرکنندگان به زور متوسل شوند. اگرچه در پی بازگشت هیئت کافتارادزه به

شوروی در ماه ژانویه / دی - بهمن موقتاً از موج تحریکات موجود کاسته شد، ولی دوران بین بحران نفت شمال تا تشکیل رسمی فرقهٔ دموکرات آذربایجان در دسامبر ۱۹۴۵ - آذر ۱۳۲۴ را می‌توان دورهٔ فروپاشی تدریجی اقتدار دولت مرکزی در آذربایجان تلقی کرد.^{۹۷}

در اوایل سال ۱۹۴۵ / اواخر ۱۳۲۳ کابینهٔ بیات هنوز با عواقب ناشی از بحران نفت شمال دست و پنجه نرم می‌کرد. موفقیت او در کاهش خشم و عصبانیت روسها تا حدودی از آن ناشی می‌شد که به طور محرمانه به سفیر شوروی قول داده بود که از تأسیس یک شرکت مختلط ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال حمایت خواهد کرد.^{۹۸} وی نسبت به حزب توده نیز راه‌مدار و مامشات در پیش گرفت. ولی سعی و تلاش او جهت حفظ چپ، به نارضایی برخی از دیگر هوادارانش منجر شد. با موفقیت بیات در عزل آرتور میلسپو، مستشار آمریکایی داریی، این نارضایی و نگرانی ابعاد گسترده‌تری یافت.^{۹۹} برخی از نمایندگان مجلس بر این اعتقاد بودند که در این ایام مصلحت نیست اقدامی صورت گیرد که احیاناً به نارضایی آمریکاییها منجر شود، لذا خواستار برکناری بیات شدند. دوران کوتاه نخست‌وزیری بیات، نمونهٔ روشنی است از آمادگی فوق‌العادهٔ مجلس در تغییر حمایتهاش. وی در نوامبر ۱۹۴۴ / آذر ۱۳۲۳ با حمایت جناح راست زمام امور را در دست گرفت و هنگامی که در آوریل ۱۹۴۵ / اردیبهشت ۱۳۲۴ مسند وزارت را ترک گفت، از حمایت چپ برخوردار بود.

بیات نتوانست در آذربایجان کار چندانی صورت دهد. وی شهردار تبریز - یکی از فرقه‌ایهای بعدی - را به خاطر گرایشهای «لیبرال» برکنار ساخت، ولی سیر تحولات را که بر حذف تدریجی اشخاص مورد غضب روسها قرار داشت، نتوانست مانع گردد.^{۱۰۰} در آوریل / فروردین همان سال استاندار و فرماندار تبریز وادار به ترک شهر شدند. موقعیت حزب توده نیز کماکان روبه ضعف نهاد. میان مفاد برنامهٔ ملی حزب و خواسته‌های صرفاً منطقه‌ای پیشه‌وری، بی‌ریا و همراهانشان، فاصلهٔ فزاینده‌ای شکل می‌گرفت. در حالی که پیشه‌وری و رفقاییش وجهه و حمایت بیشتری

کسب می‌کردند، چنین به نظر می‌آید که شعبه ایالتی حزب توده اعتبارش را از دست داده است. تعطیل احتمالی صنایعی چون کارخانه‌های پشم ریزی پشمینه و چرمسازی خسروی تبریز به حساب حزب توده گذاشته شده بود. در حالی که در برنامه حزب توده ایجاد صنایع جدید وعده داده شده بود، آذربایجان در آستانه یک فروپاشی اقتصادی قرار داشت.^{۱۰۱}

نگرانیهای حاصل از وضعیت شمال، دولت ایران را برآن داشت که در اوایل ۱۹۴۵ / اواخر ۱۳۲۳ مسئله ایران را در پاره‌ای از گردهماییهای متعدد متفقین و بویژه کنفرانس یالتا مطرح کند. امید آن بود که با جلب توجه جهانی به موضوع ایران، قدرتهای اشغالگر را از مداخله بیشتر در امور داخلی ایران بازداشته و حتی برنامه‌هایشان را برای فراخوانی نیروهای نظامی تسریع گرداند. از دیدگاه ایرانیان کنفرانس مزبور از آن جهت که به هیچ تضمین مشخصی منجر نشد، اجلاس رضایت‌بخشی نبود، مع‌هذا حداقل باعث عطف توجه قدرتهای بزرگ به مسائل ایران گردید. موضع کارشکنانه شوروی در یالتا و چندی بعد نیز در پُتسدام در درازمدت از لحاظ تأمین حمایت ایالات متحده از ایران، مؤثر و کارساز واقع گردید.

با تشدید بحران مناطق شمالی ایران، موقعیت کابینه بیات نیز ضعیف‌تر از پیش شد. وی پس از آنکه در ماه آوریل / اردیبهشت نتوانست رأی اعتماد آورد، استعفا کرد و ابراهیم حکیمی جانشینش شد. دوران نخست‌وزیری حکیمی از کابینه پیشین نیز کوتاهتر بود. وعده وی مبنی بر انتخاب وزرای «بدون پیشداوریها و تعصبات سیاسی» به جلب اکثریت لازم منجر نشد و دولت او در عرض چند هفته سقوط کرد.^{۱۰۲}

پایان جنگ در اروپا در مه ۱۹۴۵ / اردیبهشت ۱۳۲۴ موجب بهبود و وضعیت داخلی ایران نشد. در واقع با انتصاب جنجال آفرین محسن صدر [صدراالاشراف] به نخست‌وزیری از یک سو، و سیاستهای خطرناکتر اتحاد شوروی از سوی دیگر، بحران داخلی کشور تشدید هم شد. نوع وزرای که صدراالاشراف انتخاب کرد و اقدامات ضدتوده‌ای که پیشنهاد کرد به مخالفت‌های فزاینده‌ای در

مجلس و افکار عمومی کشور میدان داد و یک بحران حکومتی جدید به وجود آورد. حتی شاه نیز از عواقب احتمالی سیاستهای ارتجاعی و سرکوبگرانه صدر نگران شد.^{۱۰۳} بحران دولتی ناشی از این تحولات زمینه مساعدی شد برای آغاز یک یورش جدید بر اقتدار مرکز در آذربایجان. اگرچه صدر توانست در تهران و شهرهای جنوبی ایران اقداماتی بر ضد حزب توده انجام دهد، ولی چون دولت در آذربایجان قدرتی نداشت، در آن خطه اقدامات مؤثری صورت نگرفت. از نظر تحولات شمال کشور، احتمالاً مهمترین نتیجه‌ای که از تشکیل کابینه صدر حاصل شد، فلج شدن کار دولت به خاطر اُبستروکسیون نمایندگان حزب توده و دیگر احزاب مخالف در مجلس بود. این گروه که از لحاظ کمی برای ممانعت از رسمیت یافتن کافی بود، به مدت سه ماه و در یکی از بحرانی‌ترین ادوار این ایام، مانع از کارکرد مجلس شد. بالاخره هنگامی که در سپتامبر / مهر نمایندگان مجلس توانستند پاره‌ای از اختلافات خویش را حل کنند، فرق دموکرات آذربایجان و کردستان هر یک موجودیت خویش را اعلام کرده بودند.

در ماههای مه تا سپتامبر ۱۹۴۵ / اردیبهشت تا مهر ۱۳۲۴ آذربایجان شاهد یک رشته فعالیت‌های شدید و گسترده بود. در بخشهای غربی آذربایجان قاضی محمد رهبری کومله - یک گروه محلی از ناسیونالیستهای کرد - را برعهده گرفت و گزارش گردید که در مهاباد به تشکیل یک قوای نظامی مشغول است.^{۱۰۴} در بخش شرقی آذربایجان، دموکراتهای بعدی با استفاده از تشکیلات حزب توده تظاهراتی بر ضد صدرالاشراف ترتیب دادند. شبستری سردبیر روزنامه آذربایجان تهدید کرد که اگر دولت کماکان خواسته‌های منطقه را مورد بی‌توجهی قرار دهد، «اقداماتی شدید» در پیش گرفته خواهد شد. در این میان بی‌ریا نیز به کمک اتحادیه کارگران برای جلوگیری از انتقال کالا به تهران، راهها را مسدود ساخت.^{۱۰۵} استقلال آذربایجان در پیش بود. در ژوئیه / تیرماه مراسمی در بزرگداشت سومین سال تأسیس جبهه آزادی برپا شد. عدم حضور سران محلی حزب توده در این تظاهرات کاملاً چشمگیر بود و اینک نشریه شوروی خواه خاورنو بود که با تأکید بر نزدیکی خاص آذربایجان و شوروی،

رهبری حملات مطبوعاتی محل را برضد تهران برعهده گرفت. ۱۰۶ سرعت سیر تحولات کماکان تند و شتابان بود. در اوایل اوت / اواسط مرداد در زندان تبریز شورشی رخ داد که ۱۸ نفر تلفات بر جای گذاشت. چندی بعد نیز طی یک درگیری میان اعضای حزب توده و یکی از مالکین محافظه کار در روستای لیتوان (در حوالی تبریز) هفت نفر کشته شدند. این دو واقعه موجب نگرانی شد و دولت هییتی را مأمور رسیدگی به این وقایع ساخت. بررسیهای هیئت اعزامی به نتیجه قطعی منجر نشد ولی چپ گروه مزبور را به مثابه گروهی متشکل از «عناصر ارتجاعی» مورد حمله قرار داد. فهرستی از خواسته‌های مختلف به تهران ارسال شد؛ تقاضاهایی چون «توجه منصفانه» به عرایض توده، انتصاب یک فرماندار مناسب و رسیدگی بیشتر به خواسته‌های محلی در زمره این خواسته‌ها بود. ۱۰۷

بحران آذربایجان مُسری بود. در اواسط اوت / اواخر مرداد در لشکر خراسان شورشی به وقوع پیوست. از میان حدود چهل نفر افسر و سربازی که طغیان کرده و گریختند، برخی دستگیر و کشته شدند. و چنین شایع شد که گروهی نیز که جان به در بردند، در زمره داوطلبان تشکیلات نظامی فرقه دموکرات آذربایجان یا «ارتش خلق» درآمده‌اند. ۱۰۸ در اواخر اوت / شهریور در تهران حکومت نظامی اعلام شد، ارتش تصفیه گردید و هرگونه گردهمایی سیاسی ممنوع اعلام شد. ولی در آذربایجان مخالفت با دولت بیش از پیش قوت گرفت. در مراغه و تبریز شورشیهای مسلح برای مدت زمانی کوتاه زمام امور را در دست گرفته و مقامات محلی را به ترک محل خدمت وادار کردند که خود تمرینی بود برای عملیات بعدی. ۱۰۹ همان گونه که کنسول ایالات متحده خاطر نشان ساخت، این وقایع صرفاً پیش درآمدی بود بر یک رشته عملیات به مراتب جسورانه‌تر بعدی. نظم و آرامش موقتاً اعاده شد، ولی برای پیشه‌وری و هوادارانش زمان مساعدی فرا رسیده بود که با بهره‌برداری از ناآرامیهای محلی و بن‌بست حاصل در تهران، دست خود را روکنند. ۱۱۰

پیشه‌وری در ۳ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۲ شهریور با انتشار بیانیه‌ای، تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان را رسماً اعلام کرد. طولی نکشید که شعبه ایالتی حزب توده نیز

اعلام کرد که تصمیم گرفته است با دموکراتها ائتلاف کند. شورای کارگری بی‌ریا نیز به فرقه پیوست. روزنامه آذربایجان نیز به ارگان رسمی فرقه تبدیل شد.^{۱۱۱} چند هفته بعد نیز در پی بازگشت سران کومله از سفر باکو، تشکیل حزب دموکرات کردستان اعلام شد.^{۱۱۲}

پیشه‌وری کاملاً از حزب توده بریده بود. حزب او اهداف دیگری در پیش داشت و در بیانیه او نیز با دقت فراوان از هرگونه اشاره‌ای به حزب توده یا جبهه آزادی احتراز شده بود. بعلاوه در مقر حزب توده نیز که اخیراً تخلیه شده بود، جای نگرفت.^{۱۱۳} پیشه‌وری عناصر ناراضی آذربایجان، آسوریها، ارامنه، مهاجرین، اعضای قدیمی حزب کمونیست و برخی از اعضای حزب توده را در نقاط مختلف تحت لوای حزب جدیدش گرد آورد. قفقازیهای شوروی و نظامیان ارتش سرخ نیز در بنیان این حزب جدید نقش داشتند.

در فاصله سپتامبر تا دسامبر ۱۹۴۵ / شهریور تا آذر ۱۳۲۴ مساعی فرقه دموکرات صرف تثبیت حاکمیتشان بر تبریز و دیگر شهرهای مهم آذربایجان شرقی گردید. کردها نیز روش مشابهی در پیش گرفتند، هر چند حدود و ثغور «جمهوری» آتی آنها محدودتر بود. با توجه به حضور نظامی نیروهای شوروی که تعداد نیروهای ایرانی مستقر در آذربایجان را به حداقل ممکن کاهش داده بودند و اینک نیز از ورود هرگونه قوای کمکی ممانعت می‌کردند، کودتای فرقه با مقاومت چندانی روبه‌رو نشد. نیروهای دولتی اجازه نیافتند از قزوین پافراتر نهند.^{۱۱۴} رؤسای ژاندارمری و قوای نظامی تبریز رسماً فقط در ماه دسامبر / آذر تسلیم شدند، با این حال در این میان مقاومت چندانی هم نشان ندادند. از برخوردهای پراکنده و منفردی بین ژاندارمها که از حمایت عشایر محلی شاهسون برخوردار بودند و طرفداران فرقه گزارشهایی رسید، ولی روی هم رفته مقاومتی در کار نبود. [سرتیپ درخشانی] فرمانده نیروهای نظامی تبریز که مقاومت را بی‌فایده می‌دانست، خواهان تسلیم بود.^{۱۱۵}

بیانیه‌های اولیه فرقه بیشتر بر بی‌توجهی مرکز نسبت به آذربایجان تأکید داشت. فرقه دموکرات بر خود می‌دانست «حقوق خلق» آذربایجان را که پایمال دولتهای

پی‌درپی شده بود، اعاده کند. به گفته آنها بی‌توجهی و سرسختی تهران، مردم را وادار ساخته بود که خود رأساً وارد کار شوند.^{۱۱۶} برنامه فرقه دموکرات آذربایجان و اعلان خودمختاری بعدی، حاصل جمع یک رشته خواسته‌های اصلاح طلبانه محلی بود. اهم این خواسته‌ها عبارت بودند از استقرار یک حکومت خودمختار در منطقه، رسمیت یافتن زبان آذری، حضور نمایندگان بیشتر در تهران و توزیع عادلانه‌تر عایدات. علاوه بر آن، فرقه دموکرات قول داد برای خاتمه دادن به فساد و بی‌کاری و بهبود وضعیت دهقانان و رفاه و رونق آذربایجان مبارزه کند.^{۱۱۷}

دموکراتها سعی داشتند از برانگیختن خصومت قدرتهای خارجی احتراز کنند و در برنامه آنها بر روابط دوستانه با «کشورهای دموکراتیک و بویژه متفقین» تأکید شده بود. آنها در اواخر سپتامبر / اوایل مهر ضمن ارسال عریضه‌ای به شورای وزرای خارجه متفقین که در لندن تشکیل شده بود، وضعیت موجود در آذربایجان را خاطر نشان گردیدند.^{۱۱۸}

مقامات ایرانی که به ترک آذربایجان وادار شده بودند، خواسته‌های پیشه‌وری را «آشوبگرانه» توصیف کرده و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان را به مثابه بخشی از برنامه شوروی برای دست‌اندازی بر آذربایجان تعبیر کردند. اکثر نمایندگان مجلس، به استثنای نمایندگان توده‌ای، وقایع مزبور را محکوم کردند:

«دسته‌ای اخیراً در تبریز به نام حزب دموکرات آذربایجان تشکیل شده که از دموکراسی فقط به اقتباس نام آن اکتفا کرده و مقاصد شوم و ننگینی را جز برنامه خود منظور کرده است... از میهن پرستان و معاریف آذربایجان حتی یک نفر در این کار شرکت نکرده...»^{۱۱۹} مع‌هذا دولت قول داد که رویه هشیارانه‌تری نسبت به آذربایجان اتخاذ کند و در بهبود وضع دهقانها و کارگران از هیچ اقدامی فروگذار نکند.^{۱۲۰}

با این حال تلاش صدراالاشراف برای انتصاب یک استاندار جدید بر مخالفت و رویارویی دموکراتها افزود. انتخاب سیدمهدی فرخ، که در زمان سهیلی وزارت کشور را برعهده داشت، حتی ریدر بولارد را نیز متعجب ساخت، چرا که به عقیده او

با توجه به «کوتاه‌بینی، [طبع] لجوج و خشن [فرخ] وی برای احراز هیچ مقام بالایی صلاحیت نداشت.»^{۱۲۱}

اکثر نمایندگان مجلس با ایجاد یک آذربایجان خودمختار مخالف بودند، ولی جز این مورد، اتفاق نظر دیگری نداشتند. پس از آن که دوره نخست اتهامات متقابل و مقصر دانستن این و آن در بروز وقایع آذربایجان سپری شد، بتدریج واقعیت امر که جلوگیری از تداوم این وضع بود روشن شد. صدراالاشراف همان قدر که در آذربایجان فاقد محبوبیت بود، از نظر روسها نیز مطلوب شمرده نمی‌شد، لهذا ادامه نخست‌وزیریش نیز صرفاً تحریکی محسوب می‌شد غیر ضروری. می‌بایست برایش جانشینی معین شود و بار دیگر حکیمی به عنوان شخصیتی حد واسط مطرح شد. با این حال پیش از آنکه صدراالاشراف استعفا دهد، هوادارانش موفق شدند دو لایحه مهم را به تصویب برسانند: لایحه افزایش بودجه نظامی و تعویق انتخابات مجلس پانزدهم به بعد از خروج نیروهای متفقین از خاک ایران.^{۱۲۲}

نخست‌وزیری حکیمی در نوامبر ۱۹۴۵ / آبان ۱۳۲۴ به کاهش تنش موجود در آذربایجان کمک نکرد، ولی اینک احتمال انتصاب فرخ به استانداری آذربایجان بعید به نظر می‌آمد. همچنان که شعب فرقه دموکرات در سراسر منطقه تأسیس می‌شد، در اواخر نوامبر / ۲۹ آبان دموکراتها نخستین کنگره خویش را در تبریز برگزار کردند. در این کنگره بود که قصد خود را مبنی بر «خودمختاری کامل» آذربایجان اعلام داشتند. در اثنای همین کنگره اخبار ماجرای کردستان و یک هماهنگی جدید میان فرقه دموکرات و کومله منتشر شد.^{۱۲۳} اگرچه این تفاهم و هماهنگی با دشواریهایی چند توأم شد، ولی شبح یک شورش هماهنگ برای تهران نگران‌کننده بود.

حکیمی در مقایسه با صدراالاشراف چهره چندان بحث‌انگیزی نبود، ولی او نیز به هیچ وجه قصد نداشت با دموکراتها وارد مذاکره شود و همانند سلف خویش نیز نمی‌توانست مانع از توسعه اقتدارشان گردد. دموکراتها مسلح بودند و در جلوگیری از ورود ارتش ایران نیز می‌توانستند بر حمایت ارتش سرخ حساب کنند. پاسگاههای

ژاندارمری یکی پس از دیگری سقوط کردند و مراکز ارتباطات به دست دموکراتها افتادند. در اواسط نوامبر / اواخر آبان فداایان فرقهٔ دموکرات که به تعجیل سازماندهی شده بود، برای تحت کنترل درآوردن حدود مراغه به سمت شمال و زنجان در جنوب وارد کار شد. فرقهٔ دموکرات پس از اعلام آنکه با تأسیس کمیته‌های حزبی در تمام شهرهای مهم آذربایجان شرقی، «فاز اول» سازماندهیش کامل شده است، در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ / ۲۹ آبان نخستین کنگرهٔ «ملی» خویش را در تبریز برگزار کرد.^{۱۲۴}

در این کنگره که به یک مجلس مؤسسان تبدیل شد، حدود ۶۵۰ نماینده شرکت داشتند و بیانیه‌ای در چهارده ماده تنظیم شد. در این بیانیه، ضمن تأکید بر رئوس مطالب اعلامیهٔ پیشین فرقه، از «دول بزرگ دموکرات» خواسته شده بود از خواست خودمختاری آذربایجان «مانند تمام ملت‌های جهان» حمایت کنند. در این بیانیه همچنین از کنگره خواسته شد برای اجرای مصوبات کنگره و نظارت بر تدارک انتخابات مجلس ملی آذربایجان که قرار بود در ماه دسامبر / آذر برگزار شود، یک کمیتهٔ ملی انتخاب کند.^{۱۲۵}

با شروع انتخابات، چیرگی دموکراتها بر دیگر نقاط آذربایجان نیز ادامه یافت. در اواخر نوامبر / آذر نیز زنجان به دست دموکراتها سقوط کرد. دیگر حکیمی بیش از آن نمی‌توانست فرقهٔ دموکرات را به عنوان «گروهی از افراد نادان که در عرض چند روز گذشته، در پاره‌ای از نقاط استانهای سوم و چهارم، وقایع تأسف باری را موجب شده‌اند.» دست کم بگیرد. وی در اقدامی که می‌بایست یک حرکت مسالمت جویانه تلقی گردد، مرتضی قلی بیات، نخست‌وزیر سابق ایران را به عنوان استاندار جدید آذربایجان منصوب داشت و از او خواست یک رشته اصلاحات «گسترده»ی محلی را به مرحلهٔ اجرا درآورد.^{۱۲۶}

بیات برای جلب اطمینان دموکراتها کوشید. وی اظهار داشت که در مقام نخست‌وزیر سعی داشته است انجمنهای ایالتی را برقرار سازد و اینک نیز وعده داد مبلغ معتابهی (۴۰ میلیون ریال) را برای اصلاحات اجتماعی و یک برنامهٔ فواید عامه در آذربایجان منظور دارد و «کارمندان مرتجع دولت» را از کار برکنار سازد.

پیشنهاد‌های وی در واقع هم ناچیز بود و هم دیر. همان گونه که نایب کنسول، وال متذکر گردید، هیچ گونه توجهی به اقدامات بیات مبذول نشد. وی پس از پانزده روز اقامت بی حاصل در تبریز، به تهران بازگشت.^{۱۲۷}

انتخابات «مجلس ملی» آذربایجان، پس از یک هفته در ۳ دسامبر / ۱۲ آذر به پایان رسید. کاندیداهای انتخابات می‌بایست سواد آذری داشته، بین ۲۷ تا ۸۰ سال سن داشته باشند و نسبت به اهداف فرقه نیز رویه‌ای «دوستانه» داشته باشند. کلیه آذربایجانیهای بالای ۲۰ سال نیز می‌توانستند رأی دهند. صدنفر به نمایندگی «مجلس ملی» انتخاب شده و نخستین اجلاس مجلس در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر در یکی از نمایشخانه‌های تبریز افتتاح شد. از میان تمام نمایندگان خارجی که برای مراسم افتتاح این مجلس دعوت شده بودند، تنها کنسول شوروی شرکت کرد. در این جلسه پیشه‌وری به سمت نخست‌وزیر منصوب شد و از او خواسته شد هیئت حکومت خویش را انتخاب کند.^{۱۲۸}

تبریز هنوز رسماً تحت کنترل دموکراتها قرار نگرفته بود، هر چند که واحدهای مسلح فرقه نقاط استراتژیک اطراف شهر را در دست گرفته بودند. در ۱۲ دسامبر / ۲۱ آذر نیروی ژاندارم تسلیم شد و دو روز بعد نیز پادگان تبریز. نیروهای ایرانی مستقر در قزوین نیز به سمت همدان عقب نشستند.^{۱۲۹} با خودمختاری بالفعل آذربایجان، کردها نیز دست به کار شدند. قاضی محمد و هوادارانش از چندی پیش عملاً کنترل نواحی کردنشین را در دست داشتند و با تشکیل «جمهوری خودمختار مهاباد» در ۲۲ ژانویه / ۲ بهمن ۱۳۲۴ این وضع جنبه رسمی یافت. قاضی محمد خود به ریاست «جمهوری کردستان» انتخاب شد.^{۱۳۰}

یادداشتها

۱. برای مثال بنگرید به:

Mohammad Reza Pahlavi, *Mission for My Country* (London, 1961), p. 118; Hassan Arfa, *Under Five Shahs* (London, 1954), pp. 331–64; Sicker, *The Bear and the Lion*, pp. 68–71.

2. R.K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy 1941 – 1973. A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville 1975), pp. 112–13; Nikki Keddie, *Roots of Revolution* (London, 1981), pp. 119–20; P. Avery *Modern Iran* (London, 1965), pp. 387–8; Lytle, *Origins of the Iranian – American Alliance*, p. 141.

3. Abrahamian, *Iran*, pp. 217–18; H. Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran 1926–1979* (London, 1981), pp. 150–1; Azimi, *Iran. Crisis of Democracy*, pp. 135–6; M. Reza Ghods, *Iran in the Twentieth Century. A Political History* (London, 1989), pp. 159–78.

4. M.S. Ivanov, *Ocherki Istorii Irana* (Moscow, 1952); M. Sergeyev, 'The Struggle of democracy against reaction in Persia', *Bolshevik*, XI, (1946), cited in 'Border-lands of Soviet Central Asia. Persia: Part I', *Central Asian Review*, IV, 3 (1956), 317–25.

۵. در تأیید این دیدگاه بنگرید به:

A.K.S. Lambton, 'The Azerbaijan problem', *The World Today* II, 1 (January 1946), 48-57.

6. G.H. Blake and A. Drysdale, *The Middle East and North Africa: A Political Geography* (Oxford, 1985), pp. 46–50; M. Atkin, *Russia and Iran 1780 – 1828* (minneapolis, 1980).

7. A. Bennigsen and M. Broxup, *The Islamic Threat to the Soviet State* (London, 1983), p. 110; Muriel Atkin, 'The Islamic Republic and the Soviet Union', in *The Iranian Revolution and the Islamic Republic* (eds.), Nikki R. Keddie and Eric Hooglund (Syracuse, 1986), p. 199; Michael Rywkin, *Moscow's Muslim Challenge. Soviet Central Asia* (London, 1982), p. 151.

8. US Department of State, Record Group 59, Decimal File 891.50, 'Economic Report on Azerbaijan', Tehran, 9 April 1946, National Archives, Washington.

9. Abrahamian, *Iran*, pp. 147, 389–90.

10. A. Afshar, 'The problem of nationality and the national unity of Iran', *Ayandeh*, II (November 1926), 559–69.

11. E.G. Browne, *A Year Among the Persians* (London, 1893), pp. 109–10.

12. Louis Beck, 'Revolutionary Iran and its tribal peoples', in *Sociology of "Developing Societies". The Middle East* (eds.), T. Asad and R. Owen (New York, 1983), pp. 115-7.

13. See W. Eagleton Jr., *The Kurdish Republic of 1946* (London, 1963); A. Roosevelt Jr., 'The Kurdish Republic of Mahabad', *The Middle East Journal*, I, 3 (1947), 247–69; G. Chaliand, ed., *People Without a Country. The Kurds and Kurdistan* (London, 1980), pp. 107–34.

14. F. Kazemi, 'The Military and politics in Iran: the uneasy symbiosis', in *Towards a Modern*

- Iran: Studies in Thought, Politics and Society* (eds.), E. Kedourie and S.Haim (London, 1980), pp. 218-19; M.E. Yapp, '1900-1921: the last years of the Qajar dynasty', in *Twentieth Century Iran* (eds.), H. Amirsadeghi and R.W.Ferrier (London, 1977), pp. 1-22.
15. Nikki R. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran. The Tobacco Protest of 1891-92* (London, 1966).
16. E.G. Browne, *The Persian Revolution of 1905-1909* (London, 1910).
17. M. Mortazavi, *Le Role de l'Azerbaïjan au cours des XXV siècles d'histoire de l'empire d'Iran* (Tabriz, 1971), pp. 115-16; Browne, *Persian Revolution*, pp. 233-91; A. Kasravi, *Tarikh-i Mashru'at-i Iran* (Tehran, 1937), pp. 676-906.
18. Abrahamian, *Iran*, pp. 97-8.
۱۹. برای آگاهی از نقش روس و انگلیس در این تحولات بنگرید به فصلهای چهارم و پنجم. برای بررسی تاریخ ایران در جنگ جهانی اول، بنگرید به: مورخ الدولة سپهر، ایران و جنگ بزرگ، ۱۹۱۸-۱۹۱۴ (تهران، ۱۳۳۶).
20. Abrahamian, *Iran*, pp. 109-10; H. Nazem, *Russia and Great Britain in Iran 1900-1914* (Tehran, 1975), pp. 104-8.
21. Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, p. 75.
22. Yapp, 'Last years of the Qajar dynasty', p.19.
23. See further below, pp. 83-4.
24. Cottam, *Nationalism in Iran*, pp. 102-6; F. Halliday, 'Revolution in Iran', *Khamsin*, VII (1980), 53-64; Suroosh Irfani, *Iran's Islamic Revolution* (London, 1983), pp. 50-66; S. Ravasani, *Sowjetrepublik Gilan* (Berlin, 1973).
25. Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, pp. 54-8.
26. X.J. Eudin and R.C. North, *Soviet Russia and the East, 1920-1927. A Documentary Survey* (Stanford, 1957), p. 98.
۲۷. سیدضیاء یکی از سیاستمداران هوادار بریتانیا و سردبیر روزنامهٔ رعد بود که پس از کودتای سوم اسفند برای مدت زمان کوتاهی ریاست وزرا را برعهده داشت ولی اندک زمانی بعد توسط رضاخان که قدرت خویش را بسط داده بود برکنار شد.
28. Irfani, *Iran's Islamic Revolution*, pp. 61-3; Abrahamian, *Iran*, pp. 118-19; Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, pp. 76-7.
۲۹. برای مقایسهٔ شورشیان گیلان و آذربایجان بنگرید به:
- A.B. Wasserberg, 'The politics of Soviet interference. Soviet policy towards Iran's (City University, New York, Ph.D. thesis, 1979).
30. See A. Azari, *Qiyam-i Khiabani* (Tehran, 1950); Cottam, *Nationalism in Iran*, pp. 122-4; Abrahamian, *Iran*, pp. 122-5.
31. *The Communist International 1919-1943, Documents*, I, (ed.) J. Degras (London, 1956), pp. 105-6.
32. B. Lazitch and M.M. Drachkovitch, *Lenin and The Comintern*, I (Stanford, 1972), p. 408.

33. Basil Dmytryshyn and Frederick Cox, *The Soviet Union and the Middle East. A Documentary Record of Afghanistan, Iran and Turkey 1917-1985* (Princeton, 1987), pp. 260-71.
34. Eudin and North, *Soviet, Russia and the East*, pp. 99-102.
35. Yapp, 'Last years of the Qajar dynasty'. p. 3.
36. Kazemi, 'military and politics in Iran' pp. 218-20; W.Knapp, 'The period of Riza Shah, 1921-1941', in *Twentieth Century Iran* (eds.), Amirsadeghi and Ferrier, p. 28; برای از انقلاب بلشویکی تحت سرپرستی افسران ایرانی درآمد. رضاخان یکی از افسران این تیب بود که به قدرت رسید. بنگرید به:
- Kazemi, 'Military and politics in Iran', p. 219; Firuz Kazemzadeh, 'The origins and early development of the Persian Cossack Brigade', *American Slavic and East European Review*, XV (1956), 351-63.
38. G.R. Garthwaite, *Khans and Shahs: A Documentary Analysis of the Bakhtiyari in Iran* (London, 1983), pp. 138-9; Louis Beck, *The Qashqa'i of Iran* (London, 1986), pp. 129-42; Donald Wilbur, *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran: 1878-1944* (New York, 1975), pp. 261-2.
39. Abrahamian, *Iran*, pp. 118-35; Said Amir Arjomand, *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran* (New York, 1988), p. 59
40. Joseph M. Upton, *The History of Modern Iran. An Interpretation* (Cambridge Mass., 1960), p. 80.
41. Miron Rezun, *The Soviet Union and Iran* (Geneva, 1981), pp. 270-6; Zabih, *Communist Movement in Iran*, pp. 52-5.
۴۲. بنگرید به فصل دوم همین بررسی صص ۸۶-۸۴، ۹۰-۸۹
43. Knapp, 'The period of Riza Shah'. p. 50; Keddie, *Roots of Revolution*, pp. 108-10; Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, pp. 98-133; M.H.Pesaran, 'Economic development and revolutionary upheavals in Iran', in *Iran: A Revolution in Turmoil* (ed). Haleh Afshar (London, 1985), p. 18.
44. Keddie, *Roots of Revolution*, pp. 107-8; Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, pp. 128, 150; Abrahamian, *Iran*, pp. 163-4.
45. L.P. Elwell-Sutton, 'Political parties in Iran: 1941-1948', *The Middle East Journal* III, 1 (January 1949), 49-50.
46. Abrahamian, 'Communism and communalism in Iran', P. 296.
47. British Foreign Office, Class FO371, File 31386. Tehran to FO, 15 January 1946. Public Record Office, London; Roosevelt, 'Kurdish Republic of Mahabad', p. 248.

۴۸. FO371/20830، «وضعیت اقتصادی و مالی آذربایجان»، تبریز ۳۱ دسامبر ۱۹۳۶.
۴۹. [State Department] 891.00 وزارت خارجه آمریکا [SD]، یادداشتی در باره اقتصاد اجتماعی و سیاسی آذربایجان، تبریز، اکتبر ۱۹۴۳.
50. Rose L. Greaves, '1942-1976: the reign of Muhammad Riza Shah'. in *Twentieth Century Iran* (eds.), Amirsadeghi and Ferrier, p. 54.
51. Zabih, *Communist Movement in Iran*, pp. 64-80; G. Lenczowski, 'The communist movement in Iran', *The Middle East Journal* 1, 1 (January 1947), 29-45; Elwell-Sutton, 'Political parties in Iran', pp. 48-52.
52. Abrahamian, *Iran*, p. 177.
۵۳. برای آگاهی از یک بررسی مفصل از کارکرد مجلس بنگرید به:
Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*; See also Avery. *Modern Iran*, pp. 369-71.
54. F.G.Nollau and H.J.Wiehe, *Russia's South Flank* (N.Y., 1963) p. 29.
۵۵. FO371/27157، گزارش وابسته مطبوعاتی، ۴ اکتبر ۱۹۴۱ / ۱۲ مهر ۱۳۲۰.
۵۶. FO371/27154، گزارش کنسولی تبریز، ۷ و ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۴ و ۲۲ شهریور ۱۳۲۰.
۵۷. FO371/27156، گزارش کنسولی، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۴ مهر ۱۳۲۰؛ FO371/27157، گزارش وابسته مطبوعاتی، ۱۴ اکتبر ۱۹۴۱ / ۱۲ مهر ۱۳۲۰.
58. Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, p. 150.
۵۹. براساس یکی از منابع، آسورپها و ارامنه ۳ درصد از کل جمعیت آذربایجان را تشکیل می‌دادند. بنگرید به:
Fatemi, *USSR in Iran*, p. 78.
60. Abrahamian, *Iran*, p. 175.
61. A.K.S. Lambton, «The Azerbaijan problem», *World Today* II, 1 (January, 1946), p. 54.
- SD891.00، «وضعیت سیاسی در حوزه کنسولی تبریز»، ۴ ژانویه ۱۹۴۴ / ۱۴ دی ۱۳۲۲.
۶۲. FO371/31426، گزارش کنسولی تبریز، ۲۸ ژانویه ۱۹۴۲ / ۸ بهمن ۱۳۲۰.
- Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, pp. 182, 205-6.
۶۳. FO371/27152، ایدن به کریس، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۱ / اول مهر ۱۳۲۰؛ FO371/27154، گزارش کنسولی تبریز، ۷ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۶ شهریور ۱۳۲۰؛ SD891.00، تهران، ۱۴ اکتبر ۱۹۴۱ / ۱۲ مهر ۱۳۲۰.
۶۴. FO371/35098، بولارد به ایدن، ۳ مه ۱۹۴۳ / ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲.
۶۵. FO371/27159، گزارش کنسولی تبریز، ۳ نوامبر ۱۹۴۱ / ۱۲ آبان ۱۳۲۰.
۶۶. FO371/27218، تهران به وزارت خارجه، سپتامبر ۱۹۴۱ / ۲۵ شهریور ۱۳۲۰. FO371/27218.
- یادداشتهای تبریز، ۲۸ ژانویه - ۲۰ فوریه ۱۹۴۲ / ۸ بهمن - اول اسفند ۱۳۲۰.
۶۷. FO371/31426، کوک به بولارد، ۳۰ نوامبر ۱۹۴۱ / ۹ آذر ۱۳۲۰.
۶۸. آذربایجان شماره‌های مختلف، فوریه - مارس ۱۹۴۲ / بهمن - اسفند ۱۳۲۰.
۶۹. رهبر، ۲۳ نوامبر ۱۹۴۳ / ۲ آذر ۱۳۲۲.
۷۰. FO371/35092، یادداشتهای تبریز، نوامبر ۱۹۴۲ / آبان - آذر ۱۳۲۱؛ FO371/35094، یادداشتهای تبریز، اوت - سپتامبر ۱۹۴۳ / مرداد - شهریور ۱۳۲۲؛ FO371/40178، گزارش کنسولی تبریز، ۱۲ اوت ۱۹۴۲ / ۲۱ مرداد ۱۳۲۱.

همچنین بنگرید به:

- H.Ladjevardi, *Labour Unions and Autocracy in Iran*, (Syracuse, 1985), pp. 99–104.
۷۱. FO371/35073، گزارش کنسولی تبریز، ۹ ژوئیه ۱۹۴۳ / ۱۸ تیر ۱۳۲۲.
- A.K.S. Lambton, *Lundlord and Peusent in Iran* (London, 1953), p. 396.
۷۲. FO371/35073، بولارد به ایدن، ۲۸ مه ۱۹۴۳ / ۷ خرداد ۱۳۲۲، FO371/35073، گزارش کنسولی تبریز، ۳ اوت ۱۹۴۳ / ۱۲ مرداد ۱۳۲۲؛ FO371/35093، یادداشتهای تبریز، ژوئن - ژوئیه ۱۹۴۳ / خرداد - تیر ۱۳۲۲؛ SD891.00، تبریز، ۱۵ فوریه و ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۳ / ۲۴ تیر ۱۳۲۲.
۷۳. FO371/35094، تبریز به وزارت خارجه، ۵ سپتامبر ۱۹۴۳ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۲.
۷۴. FO371/35094، یادداشتهای تبریز، اوت و اکتبر ۱۹۴۳ / مرداد - آبان ۱۳۲۲.
۷۵. FO371/35104. این اعلامیه از سوی جراید ایران استقبال شد. رزم روزنامه حزب توده (۶ دسامبر ۱۹۴۳ / ۱۵ آذر ۱۳۲۲) از آن به عنوان یک سند تاریخی بزرگ یاد کرد. روزنامه مهر ایران ارگان حزب عدالت نیز نوشت که این بیانیه تمام اقشار جامعه ایران را تحت تأثیر قرار داده است. همچنین بنگرید به:
- A.H.Hamzavi, «Iran at the Tehran Conference». *International Affairs*, XX, 2(April 1944), 192–203.
۷۷. FO371/35117، بولارد به ایدن، ۲۳ نوامبر ۱۹۴۳ / ۲ آذر ۱۳۲۲.
۷۸. FO371/40177، یادداشتهای تبریز، ۱۶ مارس ۱۹۴۴ / ۲۵ اسفند ۱۳۲۲.
۷۹. FO371/891.00، تبریز، ۱۶ مارس ۱۹۴۴ / ۲۵ اسفند ۱۳۲۲. همچنین بنگرید به: صص ۸۸-۸۶ همین بررسی.
۸۰. FO371/40172، گزارش وزارت جنگ، ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۴ / اول مرداد ۱۳۲۳.
۸۱. FO371/45432، «حزب» توده به عنوان حزبی در خدمت روسها، تهران، ۲۴ آوریل ۱۹۴۵ / ۴ اردیبهشت ۱۳۲۴
- Fatemi, *USSR in Iran*, p. 55; Ervand Abrahamian, 'factionalism in Iran: political groups in the 14th majlis', *Middle Eastern Studies*, XIV (January 1978), pp. 22–55.
۸۲. FO371/40177، یادداشتهای تبریز، مارس ۱۹۴۴ / اسفند ۱۳۲۲ - فروردین ۱۳۲۳.
۸۳. FO371/40178، لاسلس (کفیل سفارت در ایران) به ایدن، ۲۶ اوت ۱۹۴۴ / ۴ شهریور ۱۳۲۳، همچنین بنگرید به روزنامه رهبر، ۳-۱۵ اوت / ۱۲-۲۴ مرداد که گزارشهای مرتبی از جریان کنفرانس را منتشر ساخت.
۸۴. SD891.00، تبریز، ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۴ / ۲۸ تیر ۱۳۲۳؛ برای آگاهی از وقایع تبریز در این دوره بنگرید به: FO371/40178، گزارش کنسولی تبریز، ۲۲ اوت ۱۹۴۴ / ۳۱ مرداد ۱۳۲۳.
۸۵. همان.
۸۶. برای آگاهی از تغییرات سیاسی مجلس چهاردهم، بنگرید به: Abrahamian, *Iran*, pp. 199–244; Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*, pp. 99–179.
۸۷. FO371/40172، «گزارش کنسولگری بریتانیا در اصفهان»، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۴ / ۳ تیر ۱۳۲۳؛
۸۸. بنگرید به: صص ۱۴-۲۱۱ همین بررسی.
۸۹. FO371/40188، تهران به تمام کنسولها، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۴ / ۱۱ مهر ۱۳۲۳؛ FO371/40241، تهران به وزارت خارجه، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۴ / ۲ آبان ۱۳۲۳. برای آگاهی از مواضع پیشین حزب توده در باره نفت بنگرید به: «جنگ

- نفت، رهبر، اول اوت ۱۹۴۴ / ۱۰ مرداد ۱۳۲۳؛ نطق رضا رادمش، ۱۰ اوت ۱۹۴۴ / ۱۹ مرداد ۱۳۲۳ به نقل از FO371/40187، لاسلس به ایدن، ۲۶ اوت ۱۹۴۴ / ۴ شهریور ۱۳۲۳.
۹۰. رهبر، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵ / ۵ آذر ۱۳۲۴، SD891.00، تهران، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ / ۵ آبان ۱۳۲۳؛ پیشین، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۴ / ۶ آبان ۱۳۲۳؛ FO371/40188، تهران به وزارت خارجه، اول نوامبر ۱۹۴۴ / ۱۰ آبان ۱۳۲۳.
۹۱. رعد امروز، به نقل از FO371/40713، تهران به وزارت اطلاعات، ۸ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۷ آذر ۱۳۲۴.
۹۲. FO371/40178، یادداشتهای تبریز، اکتبر - نوامبر ۱۹۴۴ / مهر - آذر ۱۳۲۳
- Ladjevardi, *Labour Unions and Autocracy*, p.107.
۹۳. FO371/40242، تهران به وزارت خارجه، ۳ دسامبر ۱۹۴۴ / ۱۲ آذر ۱۳۲۳
- L.P.Elwell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London, 1955), pp. 110-11; Homa Katouzian (ed.), *Mussadiq and the Struggle for Power in Iran* (London, 1990), pp. 56-8.
۹۴. FO371/40478، یادداشتهای تبریز، نوامبر ۱۹۴۴ / آبان - آذر ۱۳۲۳.
۹۵. FO371/45478، یادداشتهای تبریز، نوامبر - دسامبر ۱۹۴۴ / آبان - دی ۱۳۲۳.
۹۶. پیشین، یادداشتهای تبریز، فوریه ۱۹۴۵ / بهمن - اسفند ۱۳۲۳.
۹۷. پیشین، یادداشتهای تبریز، ژانویه - آوریل ۱۹۴۵ / دی - اسفند ۱۳۲۳؛ SD891.00، تبریز، ۷ ژانویه ۱۹۴۵ / ۱۷ دی ۱۳۲۳
- Ladjevardi, *Labour Unions and Autocracy*, pp. 105-9.
۹۸. FO371/252710، خلاصه اطلاعاتی وابسته نظامی، ۱۷-۱۱ مارس ۱۹۴۶ / ۲۶-۲۰ اسفند ۱۳۲۵.
۹۹. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: صص ۱۷-۲۱۵ همین بررسی.
۱۰۰. SD891.00، تبریز، ۷ ژانویه ۱۹۴۵ / ۱۷ دی ۱۳۲۳؛ FO371/52663، «گزارش وضعیت آذربایجان»، اوت - دسامبر ۱۹۴۵ / مرداد - دی ۱۳۲۴.
۱۰۱. SD891.00، تبریز ۳ و ۴ آوریل ۱۹۴۵ / ۱۴ و ۱۵ فروردین ۱۳۲۴؛ FO371/45458، خلاصه اطلاعاتی، ۲-۸ آوریل ۱۹۴۵ / ۱۳-۱۹ فروردین ۱۳۲۴.
۱۰۲. FO371/45458، خلاصه اطلاعاتی، ۷-۱۳ مه ۱۹۴۵ / ۱۷-۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۴.
۱۰۳. پیشین، ۱۱-۱۷ ژوئن ۱۹۴۵ / ۲۱-۲۷ خرداد ۱۳۲۴.
۱۰۴. پیشین، ۳۰ آوریل - ۶ مه ۱۹۴۵ / ۱۰-۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۴
- Eagleton, *Kurdish Republic of 1946*, pp. 55-6.
۱۰۵. FO371/45458، خلاصه اطلاعاتی، ۱۸-۲۴ ژوئن ۱۹۴۵ / ۲۸ خرداد - ۳ تیر ۱۳۲۴؛ SD891.00، تبریز، ۲۹ ژوئن ۱۹۴۵ / ۸ تیر ۱۳۲۴
- Ladjevardi, *Labour Unions and Autocracy*, pp. 108-9.
۱۰۶. SD891.00، تبریز، ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۲۷ تیر ۱۳۲۴؛ خاورنو، «دوستی ما با اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی»، ۴ اوت ۱۹۴۵ / ۱۳ مرداد ۱۳۲۴.
۱۰۷. SD891.00، تبریز ۱۴، ۱۵ و ۲۲ اوت ۱۹۴۵ / ۲۳، ۲۴ و ۳۱ شهریور ۱۳۲۴ و FO371/54578، یادداشتهای تبریز، ژوئیه - اوت ۱۹۴۵ / تیر - مرداد ۱۳۲۴؛ خاورنو، ۱۳ اوت ۱۹۴۵ / ۲۲ مرداد ۱۳۲۴.
۱۰۸. SD891.00، تهران، ۱۸ آوریل ۱۹۴۵ / ۲۹ فروردین ۱۳۲۴؛ Arfa, *Under five Shahs*, pp. 342-5.
۱۰۹. SD891.00، تهران، ۳۰ اوت / ۸ شهریور و ۵ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۴
- Lenczowski, *Russia and The West in Iran*, pp. 286; Fatemi, *USSR in Iran*, p. 80.

۱۱۰. SD891.00، تبریز ۷ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.
۱۱۱. FO371/45478، یادداشت‌های تبریز ۷-۲۱ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ - ۳۰ شهریور ۱۳۲۴. برای آگاهی از بیانیه فرقهٔ دموکرات آذربایجان بنگرید به: جامی، گذشته چراغ راه آینده (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۶۱-۴۳.
۱۱۲. FO371/45435، تهران به وزارت خارجه، ۹ اکتبر ۱۹۴۵ / ۱۷ مهر ۱۳۲۴؛
Eagelton, *Kurdish Republic of 1946*, pp. 43-61.
۱۱۳. FO371/45478، یادداشت‌های تبریز، ۱۶ اوت - ۶ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲۵ مرداد - ۱۵ شهریور ۱۳۲۴.
۱۱۴. SD891.00، تهران ۲۲ نوامبر ۱۹۴۵ / اول آذر ۱۳۲۴؛ FO371/45478، یادداشت‌های تبریز، ۲۵ اکتبر - ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ / ۳ آبان - ۳۰ آذر ۱۳۲۴.
۱۱۵. FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، ۲۱ نوامبر - ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۳۰ آذر - ۱۰ دی ۱۳۲۴؛ نجفقلی پسیان، مرگ بود، بازگشت هم بود (تهران، ۱۳۲۷)، صص ۲۶-۲۷؛
Arfa, *Under Five Shahs*, pp. 346-8.
۱۱۶. بنگرید به: مقدمهٔ بیانیهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان، جامی، گذشته، صص ۲۵۱، آذربایجان، ۵ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.
۱۱۷. آذربایجان، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ / ۴ آذر ۱۳۲۴.
۱۱۸. SD891.00، تهران، ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲ شهریور ۱۳۲۴؛ پیشین، ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۳ شهریور ۱۳۲۴.
۱۱۹. FO371/45435، وال به بولارد، ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲ شهریور ۱۳۲۴؛ سخنرانی پناهی، نمایندهٔ مجلس در ۲۷ سپتامبر / ۵ مهر به نقل از: SD891.00، تهران، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ / ۱۴ مهر ۱۳۲۴.
۱۲۰. SD891.00، تبریز، ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲۴ شهریور ۱۳۲۴.
۱۲۱. خاوارنو، ۶ اکتبر ۱۹۴۵ / ۱۴ مهر ۱۳۲۴؛ آذربایجان، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۵ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴؛ FO371/45435، تهران به وزارت خارجه، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۵ / ۲۰ مهر ۱۳۲۴.
۱۲۲. SD891.00، تهران، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۵ / ۲۰ مهر ۱۳۲۴؛
Abrahamian, *Iran*, p. 220.
۱۲۳. FO371/45478، یادداشت‌های تبریز، ۴-۱۵ اکتبر ۱۹۴۵ / ۱۲-۱۳ مهر ۱۳۲۴؛
Abrahamian, «Communism and Communalism», 308-2.
۱۲۴. FO371/45478، یادداشت‌های تبریز، ۲۵ اکتبر / ۳ آبان - ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ / ۳۰ آبان ۱۳۲۴؛ FO371/52663، گزارش وضعیت آذربایجان در اوت - دسامبر ۱۹۴۵ / مرداد - آذر ۱۳۲۴.
۱۲۵. آذربایجان، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ / ۴ آذر ۱۳۲۴؛ FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، ۲۱ نوامبر - ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۳۰ آذر - ۱۰ دی ۱۳۲۴.
۱۲۶. سخنرانی حکیمی در مجلس، ۲۰ نوامبر / ۲۹ آبان، به نقل از: SD891.00، تهران ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵ / ۵ آذر ۱۳۲۴؛ FO371/52663، گزارش وضعیت آذربایجان.
۱۲۷. FO371/45437، تهران به وزارت خارجه، اول دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۰ آذر ۱۳۲۴؛ FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، ۲۱ نوامبر / ۳۰ آبان - ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۰ دی ۱۳۲۴.
۱۲۸. پیشین؛ FO371/52663، گزارش وضعیت آذربایجان؛ «انتخابات آذربایجان»، ایران ما، ۷ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ آذر ۱۳۲۴.
۱۲۹. SD891.00، تهران، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴؛
Arfa, *Under Five Shahs*, pp. 147-8.

۱۳۰. FO371/52667، «روسیه و شمال ایران»؛

Roosevelt, «Kurdish Republic of Mahabad», pp. 256–7.

فرقه دموکرات آذربایجان

بررسیهای موجود از فرقه دموکرات آذربایجان معمولاً در همان مقوله‌هایی گرفتار می‌آید که در فصل اول در توضیح ریشه‌های بحران آذربایجان به آنها اشاره شد. یک نظریه بر آن دلالت دارد که میان حزب توده و فرقه دموکرات تفاوت چندانی وجود نداشت و هر دوی آنها از یک جا، یعنی مسکو دستور می‌گرفتند.^۱ براساس دیدگاهی دیگر میان آن دو تفاوتی آشکار وجود داشت و نظریه چیرگی شوروی را نفی می‌کند.^۲ نظریه دیگری نیز وجود دارد که آمیزه‌ای از هر دو نظریه فوق‌الذکر است، اما در مورد ماهیت فرقه آگاهی جدیدی به دانسته‌های مانمی‌افزاید.^۳ و بار دیگر بازهم آمیزه‌ای از هر دو نظر فوق است که احتمالاً حقیقت را در خود دارد. در این فصل ساختار و اهداف فرقه دموکرات آذربایجان مورد توجه قرار گرفته و نظریه‌های فوق مورد بررسی قرار خواهد گرفت. آیا فرقه دموکرات همتای حزب توده بود و واقعاً تحت کنترل مسکو قرار داشت؟ براساس آنچه در این بررسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، پاسخ به پرسش اول منفی است و پاسخ به پرسش دوم نیز پاسخ مثبتی است مشروط.

درک و فهم چگونگی آنکه بسیاری از ناظران و صاحب‌نظران، فرقه دموکرات را نیز یکی از شعب حزب توده دانسته‌اند دشوار نیست. برخی از اهداف اعلام شده آنها یکی بود و هر دو نیز هماهنگی نزدیکی با اتحاد شوروی داشتند و مهم آنکه چنین به نظر آمد که حزب توده نیز فرقه دموکرات را مورد حمایت کامل خود قرار داده است. اگر انحلال شعب محلی حزب توده در آذربایجان، نوعی انحلال خود خواسته نبود، پس ائتلافش را با فرقه دموکرات، جز به عنوان نشانی از حمایت کامل از

فرقه به نوع دیگر می‌توان تعبیر کرد؟ همان‌گونه که یکی از هواداران حزب توده عنوان داشت، اقدام حزب بیانگر تلاشی بود برای وحدت تمام نیروهای دموکراتیک منطقه و تحقق «خواسته‌های مشروع اهالی آذربایجان».^۴

آنهایی نیز که این توجیه را نمی‌پسندند می‌توانند چنین استدلال کنند که جایگزینی شعب محلی حزب توده صرفاً یک عمل تبلیغاتی بود و بس. موفقیت‌های محدود حزب توده در دیگر نقاط کشور خود می‌توانست انگیزه چنین ابتکار عملی در آذربایجان باشد زیرا با توجه به حضور نیروهای شوروی در این خطه، امکانات بالقوه بیشتری در دسترس بود. علاوه بر آن، اصطلاح «دموکرات» از واژه «توده» جذابیت بیشتری داشت؛ لاف‌های یکی از مقامات بریتانیا چنین می‌اندیشید: «در حالی که همه نمی‌توانستند بخشی از توده باشند، هرکسی می‌توانست دموکرات باشد».^۵ لهذا تأسیس یک حزب جدید را تحت یک عنوان نو، می‌توان تمهید جدید حزب توده فرض کرد برای گسترش نفوذ حزب. فرقه دموکرات آذربایجان می‌توانست با چنین اشاره‌ای به دموکرات‌های نهضت مشروطه، یادآور اعتدال و استمرار تاریخی نهفته در اهداف و برنامه‌هایش گردد و بر محبوبیت خود بیفزاید.

به رغم پاره‌ای نکات مشابه، حزب توده و فرقه دموکرات را یکی انگاشتن نادرست است. قائل شدن به چنین همانندی، چشم فرو بستن بر چگونگی تشکیل حزب توده است و ربط مستقیم آن با حزب کمونیست ایران و نهضت‌های «ملّی» اولیه در گیلان و آذربایجان تا دموکرات‌های آذربایجان. همان‌گونه که یرواند آبراهامیان به نحو روشن و مشخصی نشان داده است، اعضای بنیان‌گذار حزب کمونیست ایران با مؤسسان حزب توده در ۱۳۲۰، ریشه‌های کاملاً متفاوتی داشتند.^۶ در سال‌هایی که بین این دو واقعه گذشت، دگرگونی‌های بسیاری به وجود آمد. وحدت ملّی به عنوان یکی از ضرورت‌های توسعه تلقی شده و تمام روشنفکران از هر نحله فکری نیز که بودند، خواستار چنین وحدتی بودند. بخشی از ضعف دولت قاجار ناشی از گوناگونی قومی و فرهنگی ایران و ماهیت غیرمتمرکز کنترل دولتی تلقی می‌شد. حزب کمونیست ایران حرکت‌های خودمختاری طلبانه محلی را تشویق می‌کرد ولی حزب توده چنین

حرکتهایی را خطرناک می‌دانست.

موضع حزب توده در باب مسئله ملی را یکی از نیاکان فکری حزب، تقی ارانی مشخص ساخته بود. ارانی که زاده آذربایجان بود، خواهان یک دولت متمرکز و الغای زبان اقلیتها، از جمله زبان آذری موطن بود. وی روزگاری آذربایجان را یک «مسئله حیاتی و مهمانی» برای ایران توصیف کرده بود و بر آن تأکید داشت که آذربایجانیها آرزو داشتند فارسی را که در اثر امواج پی‌درپی هجوم مغولها فراموش کرده بودند، از نو فراگیرند.^۷ هنگامی که ارانی فوت کرد، آرای وی در برنامه حزب توده جای گرفت که با صراحت کامل خواهان یک ایران متحد بود.* با این حال ایران بعد از شهریور بیست، چندان هم در چارچوب برنامه‌های حزب توده نمی‌گنجید. گرایشهای نوآورانه و تمرکزگرایی که در ایام رضاشاه آغاز شده بود، هم ناتمام بود و هم با هجوم متفقین که به تشدید تعارضات دیرینه محلی و عشایری منجر شد، مختل گردید. برکناری رضاشاه و آزادی بیان بیشتری که از این دگرگونی حاصل شد، به انعکاس موج گسترده‌ای از نارضایتهای اطراف و اکناف ایران میدان داد. ولایات از نظام متمرکزی که ضرورتاً بیشتر منافع پایتخت را مدنظر داشته بود، رضایت چندانی نداشته و اینک خواستار توجه و رسیدگی بیشتری بودند. مسئله ملحوظ داشتن خواسته‌ها و منافع محلی، معضلی بود که نظریه پردازان حزب توده برای مواجهه با آن آمادگی چندانی نداشتند.

البته رشد سریع حزب توده و توسعه شعبش در ولایات که در فصل اول مورد توجه قرار گرفت، برای حزب توده بسیار مغتنم و رضایت بخش بود. ولی ضرورت ملحوظ داشتن مسئله ولایات، بالاخره به اتخاذ رویه‌ای دیگر منجر شد. توده‌ایهای آذربایجانی، نارضایتهای محلی خود را در کنگره حزب مطرح کردند و در این میان

* آنچه نویسنده به عنوان آرای ارانی از آن یاد می‌کند، نوشته‌هایی است که وی در سالهای نخست دهه ۱۳۰۰، یعنی پیش از گرایش به کمونیسم در جرایدی چون ایران‌شهر و فرنگستان منتشر ساخت. این آرا بر خلاف دیدگاه حزب توده در آن وقت که در عین تفاوت با رنگ و روی تجزیه‌طلبانه برنامه بعدی حزب (مصوب ۱۳۳۹) هنوز هم فاقد صراحت و روشنی لازم بود، تأکید صریح و آشکاری است بر اهمیت زبان فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی ایرانیان. آن دو را یکی انگاشتن از لحاظ تاریخی صحیح نیست. م

بازنگری به مسئله زبان ضرورتی دوچندان یافت چرا که اکثر نمایندگان آذربایجانی حاضر در کنگره حتی نمی‌توانستند به فارسی صحبت کنند.^۸ آشکار بود که مسائل قومی را نمی‌شد نادیده انگاشت ولی حزب توده امیدوار بود که به جای ایجاد تغییرات اساسی در خط مشی خود، با اعطای حداقل امتیازهای موجود به ولایات، وحدت حزبی را به نوعی حفظ کند. از این رو در نخستین کنگره سراسری حزب که در اوت ۱۹۴۴ / مرداد ۱۳۲۳ تشکیل شد، گذشته از افزودن بندی بر برنامه حزب مبنی بر آزادی زبان و مواعید مبهمی دال بر «توجه بیشتر» به خواسته‌های محلی، نکته دیگری در این باب مطرح نشد.^۹ با این حال حزب توده کماکان بر عزم خود جزم ماند که بیش از این در مقابل فشارهای ولایتی کوتاه نیاید و در همان کنگره بر مخالفت خود با هرگونه «گرایشهای جدایی خواهانه» از نو تأکید گذاشت. در خلال کنگره دوم، با اعلام یک حرکت سراسری برای آموزش زبان فارسی و مبارزه با بیسوادی، این موضوع از نو مورد تأکید قرار گرفت.^{۱۰}

احتمالاً اگر نیروهای شوروی در ایران نبودند، حزب توده خود می‌توانست مسائل محلی را تحت کنترل داشته باشد. مقامات شوروی با دامن زدن به ناراضیهای محلی، حزب را با دشواریهای بیشتری مواجه کردند. حزب توده در معضل دشواری قرار گرفته بود: بخشی از اقتدار خویش را مدیون کمک و حمایت شوروی بود و در عین حال موضع شوروی در قبال مسائل محلی، می‌توانست ضربه‌ای باشد بر حزب. در درازمدت، خط مشی شوروی در آذربایجان، حزب توده را در وضعیت دشواری قرار داد. پاره‌ای از اعضای حزب نتوانستند برتری منافع شوروی را بر منافع خودشان که در چنین رویه‌ای مستتر بود بپذیرند.^{۱۱}

زمان بندی وقایع آذربایجان، نشان دیگری بود از میزان نفوذ و دخالت شوروی. اگرچه اقلیتهای آذربایجان از شهر یور بیست به بعد بارها مسئله خودمختاری محلی را مطرح کرده بودند، ولی فقط پس از مخالفت مجلس با امتیاز نفت شمال بود که این حرکت شتابی واقعی یافت. در اواخر ۱۹۴۴ / اواسط ۱۳۲۳ همزمان با مسئله امتیاز نفت شمال، موضوع خودمختاری محلی نیز در آذربایجان مطرح شد. سرنوشت

حرکتهای محلی با مسیر کلی سیاست شوروی در ایران ارتباط نزدیکی داشت. هرگاه تکاپوی شوروی برای توسعه نفوذ درازمدتش در کشور حرکت تازه‌ای می‌یافت، چنین خواسته‌هایی نیز بروز می‌کرد و هرگاه نیز که شوروی خواسته‌هایش را برآورده می‌دید، به گِل می‌نشست.

با آنکه تاریخچه رشد شورشیهای محلی جدا از سیاستهای حزب توده به نظر نمی‌آید، ولی چنین نیست. اکثر اعضای حزب توده در آذربایجان حاضر بودند برای کسب یک رشته امتیازات معتدل برای منطقه مبارزه کنند، ولی خواسته‌های آنها هیچ‌گاه به پای خواسته‌هایی که فرقه دموکرات نهایتاً مطرح کرد نمی‌رسید. اتحاد حزب توده و فرقه دموکرات در ماههای نخست ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ اتحاد سهل و آسانی نبود، ولی با فرارسیدن تابستان و آمادگی دموکراتها برای کسب نهایی کنترل تبریز، اکثر توده‌ایها از آنها فاصله گرفتند. کمیته مرکزی حزب توده و شعب ایالتی حزب در آذربایجان، از نظر تأکید بر اهداف حزبی، هر یک بر نکات خاصی تأکید داشتند. ولی فاصله‌ای که حزب توده را از فرقه دموکرات متمایز می‌ساخت، به مراتب گسترده‌تر بود. از این رو فرقه دموکرات را نمی‌توان صرفاً بعنوان زائیده ایالتی حزب توده تلقی کرد. فرقه اساساً چیزی جز مخلوق شوروی نبود و توسط عناصر شوروی خواه محلی و اعضای سابق حزب کمونیست مورد حمایت قرار داشت که هر دو دارای روابط نزدیکی با اتحاد شوروی بودند.

عدم اقدام حزب توده در محکوم ساختن علنی وضعیت آذربایجان، و در واقع محکومیت سیاست شوروی، سهم عمده‌ای در مبهم ماندن موضع حزب توده داشته است. حزب توده - لااقل در خلال سالهای ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵ / ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ - آن حزب منسجم و یکپارچه شوروی خواهی که بعدها شد نبود. مواضعش در قبال مسئله آذربایجان صرفاً بیانگر این باور بود که اگر می‌بایست حمایتی بین‌المللی از این امر صورت گیرد، باید از جانب شوروی باشد. بودند برخی از نظریه پردازهای حزب توده - همان کسانی که پس از انشعاب ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ حزب قدرت بیشتری یافتند - که بعدها برتری منافع شوروی را بر منافع ملی مطرح کردند، ولی در آن زمان هنوز

خاموش بودند.^{۱۲}

در خلال ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ با توجه به خط مشی متفاوت شوروی، نفوذ حزب توده در آذربایجان به نحو فزاینده‌ای رو به کاهش نهاد. در انتخابات مجلس چهاردهم، اتحاد شوروی از کاندیداهای غیر توده‌ای نیز حمایت کرده بود و این رویه را نیز در خلال انتصابات محلی در آذربایجان ادامه داد. حزب توده در اقدامی به منظور جلوگیری از این جریان، در تابستان همان سال، یعنی اندک زمانی پیش از کودتای فرقه، اعلام داشت که شعبه ایالتی را تصفیه خواهد کرد. خلیل ملکی که از هواداران پابرجای وحدت ملی و زبانی بود برای مقابله با گرایشهای خودمختاری طلبانه درون حزبی و تقویت مواضع حزب توده در برابر فعالیتهای پیشه‌وری به تبریز اعزام شد.^{۱۳} تلاشهای خلیل ملکی بی‌حاصل بود. برای مدت زمان کوتاهی هر دو حزب - با دشواریهایی چند - در کنار هم بر جای ماندند. مع‌هذا نفوذ شوروی قوی‌تر از آن بود که حزب توده تصور می‌کرد. پیشه‌وری و همکاری با حمایت شوروی و عناصر شوروی خواه محل، مدتی بود که تشکیلات حزب جدید را آماده کرده بودند. به این ترتیب تشکیلات محلی حزب توده در آذربایجان سریعاً منحل شده و در فرقه دموکرات آذربایجان «ادغام» شد.^{۱۴} ظاهراً در این باب با کمیته مرکزی حزب مشورت نشده بود و انتظار چنین تحول سریعی را نداشت.

پیشه‌وری تفاوت موجود میان حزب توده و حزب خود را کتمان نمی‌کرد. وی در توصیف اقداماتی که به تشکیل فرقه دموکرات منجر شد، نوشت:

در آن موقع در آذربایجان جز حزب توده تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت. این سازمان در نتیجه مبارزه چند ساله خود فرسوده و بدنام شده بود. جبهه آزادی که بر اثر زحمات من و شبستری به وجود آمده بود و عده‌ای از آزادیخواهان قدیمی و مشروطه‌چینها عضویت آن را داشتند با آنکه آلودگی نداشت، مع‌هذا فاقد قدرت مبارزه بود. پس از مذاکرات مفصلی که سه روز تمام بین من و شبستری و صادق پادگان ادامه یافت، بالاخره تصمیم گرفتیم فرقه دموکرات آذربایجان را ایجاد کنیم...^{۱۵}

صادق پادگان، محمد بی‌ریا و زین‌العابدین قیامی از جمله توده‌ای‌های سابقی بودند که از ایجاد فرقه دموکرات حمایت کردند. مشارکت بی‌ریا در این امر اهمیت داشت. وی در مقام صدر شورای کارگران، تشکیلات تحت سرپرستی خود را به فرقه ملحق داشت. دیگر سران برجسته فرقه با حزب توده ارتباطی نداشتند، ولی همانند پیشه‌وری سرسپرده گروه قدیمی تشکیل دهنده حزب کمونیست بوده و اکثراً در شورش‌های سالهای دهه ۱۹۲۰ / ۱۳۰۰ شرکت کرده بودند.

بی‌اطلاعی ظاهری حزب توده از وقایع آذربایجان تأییدی بود بر این امر که در ایجاد فرقه دموکرات دخالتی نداشته است. اگر پادگان واقعاً در مذاکرات پیشه‌وری در باب تأسیس فرقه حضور داشته است، پس معلوم می‌شود که این مسائل را به تهران اطلاع نداده است. سران توده از تصمیم انحلال شعبه ایالتی حزب بی‌اطلاع بودند. و هنگامی که اطلاع یافتند هم شگفتزده شدند و هم ناراحت. خلیل ملکی اعضای کمیته مرکزی را به یک اجلاس فوق‌العاده فراخواند و از آنها خواست این اقدام پیشه‌وری را محکوم ساخته، حزب جدید را به رسمیت نشناسند. تنها در پی مداخله سفیر شوروی در تهران بود که از انتشار بیانیه‌ای به این مضمون جلوگیری شد.^{۱۶} یکی از اعضای سابق حزب توده طی انتشار مقاله‌ای در روزنامه آزادیخواه صدای ایران، ایجاد فرقه دموکرات را محکوم کرده، اظهار داشت که عامل تبدیل تشکیلات ایالتی حزب توده به فرقه دموکرات و طرح موضوع خودمختاری محلی، سفارت شوروی بوده است.^{۱۷}

حزب توده نهایت مراقبت را به کاربرد که نارضایی خود را آشکار نسازد. در پی تلاش ناموفق خلیل ملکی، حزب برای مدتی سکوت کرد، سپس با عنوان این موضوع که وضعیت کنونی آذربایجان ناشی از بی‌توجهی دولتهای پی‌درپی تهران است، بتدریج و به نحوی محتاطانه برخی از خواسته‌های فرقه را مورد حمایت قرار داد.^{۱۸} مع‌هذا هنگامی که فرقه دموکرات برای تأسیس یک تشکیلات حکومتی مستقل و جایگزینی آذری به جای زبان رسمی فارسی دست به کار شد، تشویش و نگرانی اعضای حزب توده قابل کتمان نبود. با این حال نمای وحدت و همبستگی

حزب حفظ شد. توقیف رهبر، مهمترین روزنامه حزب نیز در فاصله سپتامبر تا نوامبر ۱۹۴۶ / شهریور تا آبان ۱۳۲۵ [در پیشگیری از بروز اختلاف نظرهای حزبی] مؤثر افتاد.

در مقایسه با اکراه حزب توده از بحث و فحص وقایع آذربایجان، جراید شوروی از هیچ گونه تمجید و ستایشی کوتاهی نکردند. به همین نسبت در حالی که تماسهای اولیه پیشه‌وری با حزب توده محدود بود، با کنسولگری شوروی در تبریز روابط نزدیکی داشت.

برنامه‌های حزب توده و فرقه دموکرات مبین اهداف متفاوت هر یک از آنها بود. در برنامه حزب توده مملکت حتی الامکان به صورت یک واحد متحد در نظر آورده شده و «حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران» وعده داده شده بود. در این برنامه به رغم پاره‌ای امتیازهای مختصر که برای آذربایجان منظور شده بود، روال کلی بر آن قرار داشت که دستورالعمل خاص و ویژه‌ای برای منطقه مطرح نگردد. در مقابل، از نظر فرقه دموکرات، مسائل آذربایجان بر تمام مسائل مملکتی تقدم داشت و در عین حال که استقلال ایران را «محترم» می‌شماردند، خواهان یک آذربایجان خودمختار بودند.^{۱۹}

یکی دیگر از تفاوت‌های عمده این دو برنامه، نحوه مشارکت در حکومت بود. در برنامه حزب توده مشارکت حزب در نظام پارلمانی کشور منظور شده بود، لذا مبنایی جهت فعالیت حزب در انتخابات مجلس وجود داشت. برنامه فرقه دموکرات اصولاً با اقتدار تهران منافات داشت. چراکه ماهیت خواسته‌هایش بر عدم مشارکت آن تأکید داشت. حزب توده خواهان دگرگونی در چارچوب نظام بود، و فرقه دموکرات در ورای آن. از این رو در برنامه حزب توده کاربرد زور به عنوان وسیله‌ای در راه دستیابی به اهداف سیاسی مورد اشاره قرار نگرفته بود، در حالی که تصمیم فرقه دموکرات مبنی بر تشکیل یک نیروی نظامی مخصوص، بی سابقه بود.

خلاصه کلام آنکه برنامه اولیه حزب توده به لحاظ دیدگاه، ملی بود و از نظر خواسته‌هایش نیز، اساسی معتدل داشت.^{۲۰} در این برنامه ضرورت تشکیل دولتی بر

یک اساس گسترده دموکراتیک مورد تأکید قرار داشت تا بتواند رشته اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مختلفی را بویژه در زمینه قوانین کارگری و اصلاحات ارضی به مرحله اجرا درآورد. برنامه فرقه دموکرات، دیدگاهی محلی داشت و لااقل از لحاظ خواسته‌های محلیش به مراتب افراطی‌تر: تأسیس انجمنهای ایالتی با اختیارات گسترده‌ای در حد خودمختاری، جایگزینی آذری به جای فارسی زبان رسمی کشور، افزایش تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس به بیست نفر و یک تجدیدنظر اساسی در نظام مالیاتی منطقه به نحوی که مالیاتهای گردآوری شده آذربایجان دیگر مستقیماً به تهران ارسال نگردد. همان گونه که قبلاً خاطر نشان گردید، مصوبه‌ای که در پی افزایش تقاضاهای محلی بر برنامه حزب افزوده شد، حتی به پای خواسته‌های فوق‌الذکر نیز نمی‌رسید. حال اگر فرقه دموکرات صرفاً یکی از شعب حزب توده بود، آیا لااقل حزب نمی‌بایست در قبال این خواسته‌های محلی مواضع مساعدتری اتخاذ کند؟ حتی می‌توان پاره‌ای از اقدامات حزب توده را چون تأیید محتاطانه انجمنهای ایالتی گوشزد نموده و چنین نتیجه بگیریم که به این ترتیب راه را بر اقتدار فرقه دموکرات هموار ساخته بود. ولی برداشت حزب توده از انجمنهای ایالتی آن بود که صرفاً نقش محدود و مشخصی در امور محلی ایفاکنند، نه آنکه وسیله‌ای گردد در راه دستیابی به نوعی خودمختاری.^{۲۱}

این فشار شوروی بود که حزب توده را به ارزیابی مجدد موضعش در قبال مسائل منطقه‌ای واداشت، همان گونه که چندی قبل بازم در برابر فشار شوروی مواضع خود را در مورد اعطای امتیاز نفت به خارجیان تغییر داد. جراید فرقه دموکرات در آذربایجان نیز اصرار داشتند که حزب توده و فرقه دموکرات هر دو اهداف مشترکی دارند،^{۲۲} مع‌هذا تأمل و تأنی حزب توده تا اواسط ۱۹۴۶ / اوایل ۱۳۲۵ ادامه داشت. جراید حزب توده در باب مسائل شمال اظهار نظر چندانی منتشر نمی‌کردند و هرآنچه نیز عنوان می‌شد حتی الامکان با نظریات اصلاح طلبانه کلی حزب مطابقت داشت. تحولات آذربایجان بیشتر در چارچوب یک نارضایی سراسری و مملکتی تعبیر و تفسیر می‌شد تا یک رشته نارضاییهای خاص محلی. ارتباط فرقه

دموکرات با شوروی به صورت علنی مورد اشاره قرار نگرفت.

حزب توده نمی‌توانست برای همیشه سکوت اختیار کند. هنگامی که جراید کشور فرقهٔ دموکرات را تحت حمله و انتقاد قرار دادند، حزب توده به دفاع برخاست. روزنامهٔ توده‌ای [مآب] ایران ما در پاسخ به یک سلسله مقالات خصومت‌آمیز اطلاعات که در یکی از آنها آمده بود. به محض خروج نیروهای بیگانه از آذربایجان مردم «... سزای شما را خودشان خواهند داد و خیانتکاران به میهن را بی‌کیفر نخواهند گذاشت...»، نوشت: «... روزنامهٔ اطلاعات اشتباه می‌کند. دنیا دیگر اجازه نمی‌دهد که با سرنیزه صدای آذربایجان را خاموش کند.»^{۲۳}

با این حال جراید حزب توده احتیاط می‌کردند که مسئولیت اظهارات فرقه را نیز به گردن نگیرند. با آنکه به انتقاد آشکار از فرقهٔ دموکرات مبادرت نکردند، ولی کماکان فاصلهٔ خود را از خط مشی‌های رادیکال فرقه، بویژه در زمینهٔ مسائلی چون زبان و خودمختاری حفظ کردند. ایران ما اصرار داشت که فرقهٔ دموکرات جدایی‌خواه نیست و بر دلبستگی عمیق آذربایجانیها نسبت به ملت ایران تأکید داشت. ایران ما در سلسله مقالات دیگری که در دسامبر / آذر منتشر ساخت بر اهمیت زبان فارسی به عنوان زبان ملی و «بزرگترین نشانهٔ ملیت ما و تمدن ایران» و همچنین «زبان هم‌میهنان آذربایجانی ما» تأکید نهاد.^{۲۴}

دهبر ارگان رسمی حزب توده نیز هنگامی که از نو منتشر شد، از طرح موضوع آذربایجان احتراز داشت که خود نشانی بود از نارضایی روزنامه از این وضعیت. در مارس / اسفند ۱۳۲۴ خلیل ملکی با اشاره به حکومت و «نیروهای دموکراسی» در مقایسهٔ نیروهای تفرقه و توسعه در درون ایران، مقاله‌ای نوشت ولی به فرقهٔ دموکرات اشاره‌ای نکرد. چندی بعد نیز در مقالهٔ دیگری به امکان سرمشق قرار گرفتن از نمونهٔ آذربایجان برای دیگر استانها اشاره کرد، مع‌هذا هشدار داد که فرقهٔ دموکرات آذربایجان نباید از اقدامات «یکجانبه‌اش» طرفی ببندد. نویسندهٔ دیگری وضعیت آذربایجان را صرفاً به عنوان بخشی از یک مبارزهٔ گسترده‌تر مملکتی بر ضد طبقهٔ حاکم توصیف کرد.^{۲۵} تأمل و تأنی جراید توده‌ای در این امر نشانی بود از فاصلهٔ

موجود میان حزب و عملکرد فرقه دموکرات آذربایجان.

با این حال حزب توده بخشهایی از برنامه فرقه دموکرات، بویژه مفاد مربوط به مسائل کارگری و اصلاحات ارضی را تأیید می‌کرد. کما اینکه با تلاش پیشه‌وری برای اعمال پاره‌ای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در منطقه، حزب نیز بر منافع مشترک خود و فرقه تأکید بیشتری ابراز داشت.^{۲۶} با گذشت زمان اختلاف نظرهای موجود میان آن دو تا حدودی رنگ باخت، با این حال مواضع حزب توده از لحاظ مسائلی چون زبان یا خودمختاری منطقه‌ای به مواضع فرقه نزدیکتر نشد. در واقع این فرقه دموکرات بود که به خاطر ضرورت کسب توافق با تهران، لحن خویش را متعادلتر ساخت. این امر در نزدیکی بیشتر حزب توده و فرقه دموکرات نیز مؤثر واقع شد.

در نوامبر ۱۹۴۶ / آبان ۱۳۲۵ فرقه دموکرات و حزب توده، و تعدادی از گروههای هوادار بر آن شدند جهت ایجاد نوعی جبهه واحد برای مبارزات انتخاباتی آتی متحد شوند. با این حال حتی در این ائتلاف کوتاه مدت که با انحلال رسمی فرقه در ماه دسامبر / آذر به پایان رسید نیز اختلاف نظرهای گذشته بر جای ماند. بعدها نیز بقایای فرقه دموکرات که در تبعید به سر می‌بردند، در اتحاد شوروی به تبلیغات جدایی طلبانه خود ادامه داده و استقلال تشکیلاتی خویش را از حزب توده حفظ کردند.^{۲۷} تنها در سال ۱۹۶۰ / ۱۳۳۹ بود که حزب توده به تاسی از اقدامی که اتحاد شوروی از چند سال پیش آغاز کرده بود، بالاخره بی‌توجهی خویش را نسبت به مسئله ملی اذعان داشت و فرقه رسماً در تشکیلات حزب توده ادغام شد. در پی این وحدت، نمایندگان هر دو تشکیلات در مورد اتخاذ یک برنامه مشترک نیز به توافق رسیدند. در این برنامه، حزب توده پذیرفت که به رغم تاریخ مشترک خلقهای ایران، «ایران یک کشور کثیرالمله است».^{۲۸}

پس از سرنگونی رسمی فرقه در اواخر ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ نشان چندانی مشعر بر آنکه فرقه از حمایتی واقعی برخوردار بوده است، مشاهده نشد. شاید بتوان این امر را ناشی از سیاستهای سرکوبگرانه دولت دانست، ولی شاید از آن نیز مهمتر، قطع حمایت تبلیغاتی شوروی بود که توهم وجود یک نهضت گسترده مردمی را در

آذربایجان زایل کرد. تردید نیست که آذربایجانها هنوز هم بر این اعتقاد بودند که تهران نسبت به امور محلی توجه لازم را مبذول نمی‌دارد، مع‌هذا اکثر قریب به اتفاق مردم علی‌رغم تحولات ناخوشایند بعدی، اعاده اقتدار دولت مرکزی را زیر سؤال نبردند. آذربایجان کماکان بخشی حیاتی از تمامیت اقتصاد مملکت بود و آذربایجانها نیز چون گذشته، عامل مهمی در حیات حرفه‌ای، فکری و سیاسی ایران. آنهایی که معتقدند فرقهٔ دموکرات ریشه در تاریخ آذربایجان داشت و نظریهٔ چیرگی شوروی را نفی می‌کنند، تداوم وجود فرقه را به عنوان نشانه‌هایی از ریشه‌های بومی آن تلقی می‌کنند. بعلاوه بر این نکته تأکید دارند که مظالم دوران حاکمیت رضاشاه، دگرگونی موقعیت منطقه از دورهٔ قاجار به بعد، همراه با نفوذ اندیشه‌های برخاسته از نهضت خیابانی و حرکتهای اولیهٔ کمونیستی را می‌توان به عنوان دلایلی دال بر وجود یک نهضت دموکراتیک قابل توجه دانست که سعی داشته است خود را از قید سلطهٔ دولت مرکزی رها سازد. از این رو فرقهٔ دموکرات علی‌رغم آنکه از وضعیت خاص ناشی از اشغال کشور به دست متفقین بهره‌مند شد، صرفاً وجه بروز جدیدی بود از این گرایش موجود. نگاهی سطحی به پیشینهٔ سران فرقه نیز مؤید این نظر است، زیرا همان‌گونه که اشاره شد، اکثر آنها همان کهنه کمونیستهایی بودند که از شورشهای پیشین آذربایجان و گیلان حمایت کرده بودند.

نظریهٔ «استمرار» جذابیت خاص خود را دارد، ولی دچار یک ضعف و کاستی جدی نیز هست: کل موجودیت نظریهٔ مزبور بر این فرض استوار است که در آذربایجان یک نهضت مردمی واقعی وجود داشت که خواستار خودمختاری منطقه‌ای بود. همان‌گونه که در فصل اول خاطر نشان گردید، شواهد و دلایل بسیاری برخلاف این نظریه دلالت دارد. آذربایجانها بدون توجه به منشأ نژادی خود، در درجهٔ اول خود را ایرانی می‌دانستند. برخلاف کردها که همان‌گونه که یکی از ناظرین خاطر نشان ساخت، «نخست، بعد و همیشه» خود را کرد می‌دانستند.^{۲۹} نقش آذربایجان در نهضت مشروطه و سهم آن در سیر نوسازی کشور در قرن بیستم، بیشتر بیانگر حرکتی است در جهت یگانگی ملی تا خودمختاری محلی. نظریهٔ خودبسندگی

یا استقلال طلبی آذربایجان یک افسانه بود. این افسانه را کسانی دامن می زدند که تصور می کردند دولت مرکزی در حقشان ظلم کرده است و یا کسانی که وظیفه پیشبرد اهداف شوروی را در ایران برعهده داشتند.

بدون تردید بسیاری از آذربایجانیها خواهان تغییر و دگرگونی بودند، و همین طور انبوهی از دیگر ایرانیان سراسر کشور. ولی در آنکه آنها خواهان خودمختاری محلی نیز بودند یقین نیست. با توجه به تبلیغات شدید دموکراتها و شوروی، تعیین حال و روح واقعی منطقه دشوار است. مع هذا از یک حمایت توده ای از فرقه دموکرات نیز نشانی به چشم نمی خورد. تعداد تظاهرات گسترده ای که صورت گرفت اندک بود و تعداد افراد واجد شرایطی که در انتخابات مهم سال ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ شرکت کردند نیز چشمگیر نبود. از گروههای خودمختاری طلب منطقه نیز مشخصات روشنی در دست نیست؛ احتمالاً نه تنها گروههای یکدستی نبوده اند، بلکه تعدادشان نیز اندک بوده است. بنابر گزارشی، این حرکت در آغاز «فقط حدود ۲۰۰ نفر» هوادار داشت.^{۳۰} بعلاوه همان گونه که در فصل اول خاطر نشان گردید، این گروهها در میان مردم محبوبیت چندانی هم نداشته و بیانگر افکار عمومی نبودند. احتمالاً می توان گفت که اتحاد شوروی و حزب توده توانستند در میان مردم هوادارانی دست و پا کنند؛ حمایتی که به فرقه دموکرات به ارث رسید. ولی فرقه دموکرات را نمی توان حرکتی مردمی توصیف کرد. برای اکثر مردم آذربایجان، فرقه دموکرات فقط تا آن حد می توانست جذابیت داشته باشد که موضوع رسیدگی به خواسته ها و نارضایتیهایشان را مطرح می کرد، ولی آمال و اهداف سران فرقه به مراتب بیش از این مسائل بود.

حال اگر بسختی می توان یک حمایت مردمی واقعی برای فرقه یافت، آیا سرانش را نیز باید صرفاً تنی چند از دست نشاندگان شوروی تلقی کرد؟ از آنجا که بسیاری از آنها در حزب کمونیست ایران و شورشهای گیلان و آذربایجان نیز حضور داشتند، آیا این حرکات را نیز باید فقط نشانی از نفوذ و اقتدار شوروی تلقی کرد؟ در فصل اول پاسخهایی کلی در این باب مورد اشاره قرار گرفت، مع هذا ملاحظاتی چند

در این باب می‌تواند به روش‌تر شدن موضوع کمک کند.

میان نهضت‌های دموکراتیک سال‌های پس از جنگ جهانی اول و سال‌های پس از شهریور بیست، عناصری چند از استمرار دیده می‌شود، ولی صرف وجود چنین نشانه‌هایی را نمی‌توان به معنای بومی بودن این حرکتها تعبیر کرد. برخی از چهره‌های درگیر این حرکتها، بخش اعظم دوره مابین را در شوروی به حال تبعید به سر می‌بردند. عدم حضور آنها در آذربایجان، هر چند که ناشی از وضعیتی بود و رای اختیارشان، مانع از همان استمراری شد که برای ریشه گرفتن هر حرکت دموکراتیکی لازم است. علاوه بر آن در مقایسه با حزب توده که سرانش از همان سال‌های دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰ به سازماندهی مشغول بودند، تشکیلات فرقه دموکرات بیشتر سازمانی بود که در لحظه آخر تأسیس شد. حزب توده رشد سریعی داشت، ولی فرقه دموکرات دوران رشد و نضجی را تجربه نکرد. خود پیشه‌وری تنها در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ به آذربایجان مراجعت کرد. همان گونه که یکی از نمایندگان تهران در اواخر ۱۹۴۵ / آذر ۱۳۲۴ خاطر نشان گردید: «با آنکه تشکیل یک جبهه سیاسی مستلزم تهیه و تدارکی است طولانی، فرقه دموکرات توانست فقط در عرض دو ماه به نیروی لازم جهت رویارویی با دولت، دست یابد.»^{۳۱} سرعت تشکیل فرقه و دوران طولانی تبعید اکثر سرانش، صرفاً مؤید آن‌اند که عامل عمده در تشکیل این حرکت نفوذ شوروی بود.

مع‌هذا درست نیست چنین نتیجه بگیریم که سران فرقه دموکرات تمایلی واقعی برای ایجاد اصلاحات در آذربایجان نداشته‌اند. بعلاوه نقش تاریخی آنها را به مثابه پیشقراول نهضت‌های کمونیستی شوروی خواه نیز نمی‌توان از نظر دور داشت. ولی اگر رهبران فرقه دموکرات آذربایجان در مورد یک هدف و مقصود واحد اتفاق نظر داشتند، آن هدف و مقصود اتحاد شوروی بود. این امر در سال‌های پس از انقلاب ۱۹۱۷، هنگامی که نهضت نوپای کمونیستی ایران همانند دیگر حرکت‌های مشابه آن دوره همدلی شدیدی با اتحاد شوروی و شور و شوق برآمده از انقلاب احساس می‌کرد، هم قابل درک است و هم پذیرفتنی، ولی در ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ دیگر چنین نبود. وجه تمایز مهمی نیز که میان فرقه دموکرات و رهبری حزب توده وجود داشت

نیز احتمالاً در همین نکته نهفته است. سران فرقه که انقلاب بلشویکی را به رأی‌العین مشاهده کرده و آموزه‌های بین‌الملل کمونیستی را بخوبی فرا گرفته بودند، حامی بی‌چون و چرای اتحاد شوروی بودند. [تمام] سران حزب توده، لاقلاً در دوران مورد بحث، چنین نبودند.

روابط نزدیک شخص پیشه‌وری با شوروی و زمان اقدام او در جهت تأسیس فرقه دموکرات، بیانگر آن است که فرقه چندان هم حاصل شرایط و وضعیت محلی آذربایجان نبود. در واقع عوامل مزبور مؤید این نظریه‌اند که مهمترین عامل دخیل در این ماجرا، دخالت شوروی بوده است. تقارن زمانی تأسیس فرقه دموکرات با پایان جنگ با ژاپن به هیچ وجه تصادفی نبود. چرا که با توجه به مفاد پیمان سه جانبه، با پایان گرفتن جنگ، متفقین می‌بایست در عرض شش ماه قوای خود را فراخوانند. گرایش موجود در ربط دادن تحولات بعد از شهریور بیست آذربایجان به سنت رادیکال منطقه، این شبهه را پیش آورده است که جدایی‌خواهی وجه جدایی‌ناپذیری از تاریخ آذربایجان بوده است. ولی همین رادیکالیسم سیاسی، بدون مداخله شوروی، چیزی نبود مگر یکی از چندین و چند ندایی که از سراسر کشور برای اصلاح و دگرگونی برآمد.

مشکل بتوان تصور کرد که چگونه خودمختاری می‌توانسته منافع اکثر اهالی آذربایجان را تأمین کند. فرقه دموکرات به محض آنکه زمام امور را در دست گرفت با یک رشته دشواریهای حاد اقتصادی روبه‌رو شد. این دشواریها بیانگر آن بود که این خطه به هیچ وجه آمادگی چنین خودمختاری را نداشت. چند صباحی بیش نگذشته بود که بسیاری از آذربایجانیها خود را مغبون حس کردند. در تبریز یکی از دموکراتهای مأیوس و سرخورده، با اشاره به نشان حزبی که بر سینه داشت، به یکی از مقامات آمریکایی اظهار داشت: «ملاحظه می‌کنید... این تنها چیزی است که از حکومت جدید عاید ما شده است. پیشه‌وری و دیگران سوار ماشینهای شیک این ور و آن ور می‌روند، و این نشان هم تنها چیزی است که نصیب من شده که روی کُتم نصب کنم.»^{۳۲} برای آذربایجانیها بهترین راه حل و فصل مسائل محلیشان، دست یافتن

به ترتیبی بود با تهران. البته این ترتیب می‌توانست امکان تشکیل انجمنهای ایالتی را نیز در آینده در بر داشته باشد، هرچند که فضای سیاسی کشور در آن سالها برای کاهش اختیارات تهران مساعد نبود. احتمالاً اگر نیروهای خارجی مداخله نکرده بودند، این راه حل معتدل، راهی بود که آذربایجانها در پیش می‌گرفتند.

نگاهی دقیقتر به سوابق اعضای فرقهٔ دموکرات، مؤید این نظر است که میان فرقهٔ دموکرات و حزب توده تفاوتی اساسی وجود داشت و حرکتی هم که در آذربایجان شروع شد، موجودیت خود را مرهون حمایت شوروی بود. همان‌گونه که اشاره شد، تنها تعداد اندکی از اعضای حزب توده به فرقهٔ دموکرات پیوستند. و این در حالی بود که پیوند عمیقی با آذربایجان داشته و تا پیش از این دگرگونیها نیز نقش مهمی در طرح خواسته‌ها و نارضایتهای محلی ایفا کردند. فقط یکی از اعضای سابق شعبهٔ ایالتی حزب توده، محمد بی‌ریا بود که تا به آخر نقش مهمی در فرقه ایفا کرد.

رهبان فرقهٔ دموکرات، یعنی کسانی که در نوامبر ۱۹۴۵ / آذر ۱۳۲۴ به عضویت «کمیتهٔ ملی» فرقه انتخاب شدند^{۳۳} و همچنین آنهایی که بعدها به عضویت حکومت محلی انتخاب شدند، خصوصیات مشترکی داشتند.^{۳۴} از میان تمام آنهایی که در موردشان اطلاعاتی در دست بود، به استثنای یک نفر، همگی متولد آذربایجان ایران بودند و به زبان آذری صحبت می‌کردند. همگی در تشکیل حزب کمونیست ایران یا شورشهای گیلان و آذربایجان نقش داشته و بخشی از سالهای میان دو جنگ جهانی را در شوروی سپری کرده بودند. از آن عده فقط بی‌ریا از اعضای مؤسس حزب توده محسوب می‌شد و چهار نفر دیگر نیز فقط برای مدت زمان کوتاهی در اطراف حزب بوده‌اند. دو نفر آنها در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ و دو نفر دیگر نیز در ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ آن را ترک گفته بودند. فقط بی‌ریا بود که تا انحلال حزب توده در آذربایجان، عضو تشکیلات باقی ماند.^{۳۵}

از این رو ملاحظه می‌شود که سران فرقه از سوابق خاص و ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. آذربایجانی بودن، یا عضویت در حزب کمونیست ایران یا حتی چند سالی را در شوروی به حالت تبعید سپری کردن کافی نبود. پاره‌ای از سران حزب توده نیز یکی

یا چند تایی از این خصوصیات را با سران فرقه مشترک داشتند، با این حال نسبت به حزبشان وفادار ماندند. لهذا این پرسش مطرح می‌شود که چگونه است که برخی از کمونیستهای سابق به حزب توده پیوستند، در حالی که برخی دیگر تا تشکیل فرقه خود را کنار نگه داشتند؟ البته ترکیبی از عوامل فوق مهم بود ولی همان گونه که پرواند آبراهامیان متذکر شده است، پیشینه آموزشی هر یک نیز اهمیت خاصی داشت. روشنفکرانی که تعلیم و تربیتی «ایرانی شده» داشتند به حزب توده پیوستند، در حالی که فرقه توسط کسانی اداره می‌شد که تحصیلات و آموزش روسی داشتند، نه ایرانیان مقیم خارجی که از آلمان ماقبل نازی بازگشته بودند، همانند بسیاری از اعضای حزب توده.^{۳۶}

حزب توده از روند تمرکز و نوآوری که ایران در مراحل نخست قرن حاضر تجربه کرد، متأثر بوده و در واقع بخشی از آن بود. در مقایسه سران فرقه دموکرات، روشنفکرانی آذربایجانی بودند که در نظامی متفاوت از نظام دولتی ایران آموزش دیده و در نتیجه در معرض تأثیر و نفوذی کاملاً متفاوت قرار داشتند. بسیاری از این اختلافها را می‌توان به تفاوت سنی افراد مورد نظر نیز نسبت داد. سران فرقه روی هم رفته سالخورده تر بوده، لذا چندان هم در معرض جریان «ایرانی گردانی» قرار نداشتند، هر چند که تحولات فکری که به این جریان منجر شد از مدت زمانی قبل آغاز شده بود. روشنفکران جوانتری که بعدها به حزب توده پیوستند، بدون توجه به پیشینه اجتماعی که داشتند، در نظام جدید ایران آموزش دیده و نسل نویی را تشکیل می‌دادند. همین بود که هیچ یک از اعضای جوان حزب توده به فرقه ملحق نشدند، هر چند که پاره‌ای از آذربایجانیهای مسن تر به حزب توده پیوستند. از این گروه می‌توان به علی امیرخیزی و اردشیر اوانسیان اشاره کرد که هر دو نمونه‌های جالب توجه و قابل بررسی می‌باشند. هر دو از آذربایجانیهای نسل پیشین‌اند که به حزب توده وفادار بودند.

علی امیرخیزی در حدود سال ۱۹۰۰ / ۱۲۷۹ شمسی در تبریز متولد شد. او نیز همانند بسیاری از سران بعدی فرقه، هم در تشکیل حزب کمونیست ایران شرکت

داشت و هم در نهضت جنگل. ولی امیرخیزی بر خلاف دموکراتهای بعدی، یکی از اعضای بنیانگذار حزب توده بود که همراه با اعضای «۵۳ نفر» دستگیر* و در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ آزاد شده بود. ۳۷ حزب توده او را در ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ به آذربایجان فرستاد تا در تشکیل شعبه حزب کمک کند. وظیفه اصلی او سازماندهی اتحادیه کارگری حزب توده در محل و متفرق کردن کارگران از اطراف اتحادیه کارگری خلیل انقلاب بود. خلیل انقلاب با اعتصابهایی که برانگیخت، برنامه‌های شوروی و حزب توده را مختل ساخته بود. امیرخیزی بعدها به رهبری شعبه محلی حزب توده منصوب شد. وی با تأسیس انجمن ایالتی و اجرای پاره‌ای اصلاحات معتدل در آذربایجان موافق بود، ولی با خواسته‌های تندتر فرقه موافقت نداشت و اندک زمانی پس از روشن شدن منویات فرقه، تبریز را ترک گفت.^{۳۸}

وی در تهران اظهار داشت که «جبر و ضعیت» و بویژه «خطر امپریالیسم» برای خلق آذربایجان چاره‌ای جز در دست گرفتن زمام امور محلی نگذاشته بود.^{۳۹} ولی از دیگر جهات، همانند دیگر سران حزب این تحولات را به طور کلی به دیده شک و تردید می‌نگریست. امیرخیزی به رغم تبار آذربایجانش، با حزب توده علائق محکمتری داشت تا با فرقه دموکرات.

اردشیر اوانسیان نیز همانند امیرخیزی از اعضای قدیمی حزب کمونیست بود. او که از ارمنیهای مسیحی بود، متولد رشت و تحصیلکرده تبریز بود. بخشی از ایام جوانی را در فرانسه و شوروی گذراند و در اواخر ۱۹۳۳ / ۱۳۱۲ به ایران بازگشت. ولی پس از یک سال** به علت فعالیت‌های کمونیستی دستگیر شد.^{۴۰} اوانسیان نیز همانند امیرخیزی از بنیان‌گذاران حزب توده بود و یکی از نظریه پردازهای عمده حزب. او در کنفرانس اول حزب که در پی گلایه ولایات، پاره‌ای از مفاد برنامه حزب را تعدیل کرد، نقش چشمگیری ایفا کرد. اوانسیان در مجلس چهاردهم به نمایندگی از ارامنه شمال انتخاب شد و به رغم آنکه به علت رابطه نزدیک پاره‌ای از این اقلیتها با

* امیرخیزی از اعضای «۵۳ نفر» نبود.

** اوانسیان در ۱۳۱۰ دستگیر شد. برای گاهی بیشتر از فعالیت‌های او در این دوره. بنگرید به: خاطرات اردشیر

اوانسیان، پاریس: انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران، ۱۳۶۹، صص ۳۷-۲۰.

شوروی، نام او نیز یادآور یک ارتباط آشکار با شوروی بود، اعتبارنامه‌اش مانند اعتبارنامه پیشه‌وری رد نشد. او در بحث انحلال تشکیلات ایالتی حزب در آذربایجان شرکت نداشت و حمایت وی از اصلاحات محلی هیچ‌گاه به پای خواسته خودمختاری پیشه‌وری نمی‌رسید. اوانسیان اندک زمانی پس از تشکیل فرقه دموکرات، آذربایجان را ترک گفت. اوانسیان به رغم ریشه‌های قومیش، خود را بیشتر یک ایرانی می‌دانست تا مدافع حقوق ارامنه؛ عاملی که احتمالاً در توجیه تداوم دلبستگی‌اش به حزب توده مؤثر است.

امیرخیزی و اوانسیان هر دو در فعالیتهای اولیه حزب توده نقش داشتند و احتمالاً این مهمترین وجه متمایز آنها از سران فرقه است. به طور کلی فعالترین اعضای فرقه کسانی بودند که پیوند کمتری با حزب توده داشتند. البته مواردی استثنایی چون بی‌ریا نیز بودند که تنها توده‌ای حکومت پیشه‌وری بود. بی‌ریا از تبریزی‌هایی بود که پس از سالها اقامت در شوروی، بعد از شهریور بیست به ایران بازگشت و به عضویت حزب توده درآمد. چندی بعد به آذربایجان اعزام شد و در سازماندهی تشکیلات کارگری تبریز فعال شد. پس از مدتی به ریاست اتحادیه کارگری هوادار حزب توده منصوب شد و در ناآرامیهای سیاسی و کارگری ماقبل اقتدار فرقه نقش داشت. بی‌ریا سخنران زبردستی بود و در سخنانش نیز اغلب به ضرورت خودمختاری آذربایجان اشاره داشت. پیوستن بی‌ریا به فرقه دموکرات برای فرقه مهم بود. این اقدام نه تنها فرقه را از نوعی نمای وحدت برخوردار ساخت، بلکه حمایت اتحادیه محل را نیز تأمین کرد. بی‌ریا در نوامبر / آذر به عضویت « کمیته ملی » منصوب شد و چندی بعد نیز وزارت معارف حکومت فرقه را برعهده گرفت. وی یکی از تواناترین و همچنین فعالترین اعضای تشکیلات اداری منطقه بود.^{۴۱} بی‌ریا پس از سقوط فرقه به شوروی گریخت و پس از انقلاب ۱۹۷۹ / ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و در ۱۹۸۵ / ۱۳۶۴ فوت کرد.^{۴۲}

هیچ یک از دیگر اعضای فرقه ارتباطی همانند او با حزب توده نداشتند. برای نمونه‌ای گویا می‌توان به میرزا علی شبستری اشاره کرد. شبستری متولد آذربایجان

شوروی و از کمونیستهای قدیمی ایران و فعالین نهضت خیابانی بود. چنین به نظر می‌آید که شبستری تمام شرایط لازم را برای عضویت فرقه داشته است. در فاصله سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳ / ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ توده‌ای بود و حتی به ریاست شعبه ایالتی حزب در آذربایجان رسید. در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ از عضویت حزب استعفا کرد و «انجمن آذربایجان» را بنیان نهاد، مع‌هذا کماکان سردبیر روزنامه آذربایجان بود که بعدها به ارگان رسمی فرقه دموکرات تبدیل شد. شبستری که از دست اندرکاران عمده وقایع تابستان ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ بود، در گفتگوهایی که به تشکیل فرقه منجر شد حضور داشت. وی در مراحل بعدی به ریاست «مجلس ملی» آذربایجان منصوب شد.^{۴۳}

صادق پادگان و زین‌العابدین قیامی، دو تن از دیگر توده‌ایهای آذربایجان نیز به عضویت کمیته ملی فرقه انتخاب شدند. هر دو از بازماندگان نهضت خیابانی بودند. پادگان و قیامی نیز در آغاز عضو حزب توده بودند ولی بعداً به حمایت از فرقه برخاستند. پادگان به دبیر دومی کمیته مرکزی فرقه و قیامی به ریاست دیوان تمیز فرقه منصوب شد.^{۴۴} دیگر اعضای «کمیته ملی» فرقه با حزب توده ارتباطی نداشتند و اکثراً دارای پیشینه مشابهی بودند. سلام‌الله جاوید که به وزارت کشور حکومت فرقه منصوب شد، متولد آذربایجان ولی تحصیلکرده باکو بود. وی به عنوان یکی از اعضای فرقه عدالت در نهضت گیلان شرکت داشت و سپس به باکو گریخت. او بعدها به ایران آمد و پس از چند سال زندان به کاشان تبعید شد. سلام‌الله جاوید پس از شهریور بیست از نو در تهران پدیدار شد.^{۴۵} جعفر کاویان که وزارت جنگ حکومت فرقه را برعهده داشت نیز زاده آذربایجان و تحصیلکرده باکو بود. در هر دو حرکت خیابانی و گیلان حضور داشت و سپس راهی آذربایجان شوروی گشت. پس از آنکه به ایران بازگشت، تا شهریور بیست زندانی بود.

از پیشینه غلامرضا الهامی (وزیر مالیه حکومت فرقه)، رفیعی و علی شمس سه عضو دیگر کمیته ملی فرقه اطلاعات چندانی در دست نیست، ولی ظاهراً با حزب توده ارتباطی نداشته‌اند و همین‌طور دیگر اعضای حکومت فرقه: یوسف عظیمی، وزیر

عدلیه؛ دکتر مه‌رتاش، وزیر فلاح‌ت؛ دکتر اورنگی، وزیر بهداشت؛ کبیری، وزیر پست و تلگراف و رضا رسولی، وزیر تجارت و اقتصاد.^{۴۶}

از میان تمام افراد این گروه پانزده نفری که به عضویت کمیته ملی انتخاب شده یا در حکومت فرقه منصب وزارت یافتند، فقط پنج نفر - از جمله پیشه‌وری - سوابق توده‌ای داشتند. از این عده نیز دو نفرشان فقط برای مدت کوتاهی عضو حزب بودند. از این رو نظریه استمرار موجود میان این دو حزب فقط بر سه نفر استوار است: قیامی، پادگان و بی‌ریا.^{۴۷} از این عده نیز فقط بی‌ریا فعالیت سیاسی قابل ملاحظه‌ای در هر دو تشکیلات داشت، لذا در میان اعضای فرقه نیز که روی هم رفته مثنی و مرام به نسبت یکسانی داشتند، استثنا بود.

پیشینه میرجعفر پیشه‌وری رهبر فرقه دموکرات نیز به طور کلی با سوابق دیگر اعضای فرقه مشابهت دارد. در اواخر دهه ۱۸۸۰ یا اوایل دهه ۱۸۹۰ در تبریز متولد شد و بخش اعظم جوانی خود را در روسیه و چند سالی را نیز در باکو به عنوان معلم گذراند. او مراحل نخست نهضت‌های رادیکال روسیه و ایران را تجربه کرده بود؛ در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه حضور داشت و در انقلاب مشروطه از قیام ستارخان در تبریز حمایت کرد. پیشه‌وری از جمله ایرانیان مهاجری بود که در باکو فرقه عدالت را بنیان نهاد و چنان که بعدها روشن شد، در حزب کمونیست ایران نقش مهمی ایفا کرد. او نیز مانند پاره‌ای از دیگر همکارانش که به فرقه دموکرات پیوستند، در نهضت گیلان نقش مهمی داشت و حتی در ایام حکومت مستعجل جمهوری انقلابی ایران در گیلان، کمیسر داخله بود.^{۴۸}

در مورد زندگی سیاسی پیشه‌وری در سالهای میان سقوط نهضت جنگل در ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ تا زندانی شدن او در ایام رضاشاه (۱۹۳۰ / ۱۳۱۰) اطلاعات چندانی در دست نیست. اندک زمانی پس از شکست جنگل به باکو مراجعت کرد ولی پس از چندی به تهران آمد و در فعالیتهای کارگری و همچنین هیئت تحریریه روزنامه حقیقت مشغول شد.^{۴۹} در سالهای نخست دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰ نیز در ایران فعال بود و با گروهی دیگر به جرم فعالیتهای کمونیستی بازداشت شد. هنگامی که در زندان

بود، اعضای آتی حزب توده که به «۵۳ نفر» شهرت داشتند نیز زندانی شدند. این سالها، در شکل‌گیری بعدی حزب سالهای مهمی بودند. پاره‌ای از زندانیان آن دوره به یاد دارند که پیشه‌وری در زندان خود را از گروه ارانی دور نگه داشت و آنها را گروهی بی‌تجربه با برنامه‌هایی ایده‌آلیستی تلقی می‌کرد.^{۵۰} پیشه‌وری به محض رهایی از زندان در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ فوراً درگیر فعالیتهای سیاسی تهران شد. چنین به نظر می‌آید که برای مدت زمان کوتاهی نیز عضو حزب توده بوده است ولی در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ خود روزنامه‌ای موسوم به آژیر منتشر می‌کرد. روزنامه آژیر با آن که یکی از اعضای جبهه آزادی بود، ولی سیاستهای حزب توده را نیز در موارد متعدد مورد انتقاد قرار داد. هنگامی که پیشه‌وری نامزد نمایندگی مجلس چهاردهم از تبریز بود، انتقاداتش از حزب جنبه آشکاری نداشت ولی پس از رد اعتبارنامه‌اش، جنبه‌ای تند یافت.^{۵۱} عدم حضور پیشه‌وری در نخستین کنفرانس سراسری حزب توده پس از اعلام نتایج مجلس چهاردهم، چشمگیر و مشخص بود.^{۵۲}

برخی از صاحب‌نظران رد اعتبارنامه پیشه‌وری را عامل مهم و تعیین‌کننده‌ای در قطع روابط او با حزب توده و نظام پارلمانی ایران، و در نتیجه خط مشی تند و مستقلی که بعدها در پیش گرفت، دانسته‌اند.^{۵۳} با این حال این نکته را نیز باید در نظر داشت که سرآغاز تندترین دوره فعالیت‌های پیشه‌وری با دگرگونی سرعت و جهت خط مشی اتحاد شوروی در پی رد امتیاز نفت شمال نیز توأم شد. همانگونه که احتمالاً نارضایتهای شخصی پیشه‌وری نیز در اتخاذ چنین رویه تند و شدیدی مؤثر بوده است، تلقی مقامات شوروی از او به عنوان متحدی که می‌توانست در پیشبرد اهداف شوروی در ایران به کار آید نیز مهم است.

با توجه به پیشینه و روابط سابق پیشه‌وری با حزب توده، احتمال آنکه حزب روزی به حمایت تام و تمام از او اقدام کند بعید به نظر می‌رسید، حتی اگر که چنین اقدامی به مبارزات حزب توده نیز کمک می‌کرد. هنگامی که پیشه‌وری پس از رد اعتبارنامه‌اش نوشت که به اعتقاد او «برای ایران راه حلی مشروطه» غیرممکن است، نه تنها نظام موجود، بلکه حزب توده را نیز که سعی داشت در چارچوب این نظام کار

کند، محکوم کرد.^{۵۴} احتمالاً عملکرد حزب توده در قبال پیشه‌وری و تجارباش از ماجرای انتخابات مجلس چهاردهم تا حدودی در شکل‌گیری سیاستهای تندروی در مراحل بعد و کنارزدن حزب توده مؤثر بوده است. ولی آنچه به مراتب بیش از احساس انتقامجویی احتمالی او در این میان اهمیت داشت، ارتباط نزدیکش بود با اتحاد شوروی. در واقع او با فاصله گرفتن از حزب توده، در قبال فشارهای شوروی برای شروع اقداماتی نو در آذربایجان واکنش نشان می‌داد. عملکرد وی با نظریه‌ای که پاره‌ای از هوادارانش مطرح کردند مبنی بر آنکه اصلاح طلب غیر ذی‌نفعی بیش نبود، منافات دارد.^{۵۵}

مجلس نیز از جهاتی چند آب به آسیاب پیشه‌وری و شوروی ریخت. آنها با رد اعتبارنامه پیشه‌وری، جواب سربالا به هیئت کافتارادزه و فراهم آوردن موجبات بیگانگی و دوری عناصری چند از ساختار سیاسی آذربایجان، ناخواسته زمینه‌ای برای وحدت اساسی این گروه‌های ذی‌نفع ایجاد کردند. فرقه دموکرات آذربایجان با برخورداری از حمایت شوروی وضع تهدیدآمیزی به خود گرفت. جالب آن است که حزب توده نیز - نه برای اولین بار - لاقلاً در قبال پیشه‌وری و خطر تجزیه‌طلبی، خود را با پاره‌ای از دشمنان سیاسیش همدل یافت. از نظر اتحاد شوروی، حزب توده آشکار ساخت که به عنوان حزبی که می‌بایست امر تحقق اهداف شوروی را در ایران برعهده گیرد، نقاط ضعف بسیار دارد. شوروی در وجود پیشه‌وری فرصت دیگری دید برای شروع یک ابتکار عمل جدید، یعنی ایجاد حزبی جدید با یک شتاب و جهت متفاوت: حزبی که با رشته‌های نزدیکتری به منافع شوروی پیوند خورده بود. حزب توده هیچ‌گاه به حمایت تام و تمام از دموکراتهای آذربایجان نپرداخت. هنگامی که [عناصر تشکیل دهنده] فرقه دموکرات از قید وابستگی به حزب توده رها شدند، حزب توده به خاطر آرمانهای دموکراتیک مشترک و همچنین وفاداری مشترکشان نسبت به اتحاد شوروی، حمایت مشروط خود را از آنها دریغ نداشت. مع‌هذا حتی این نیز رویه‌ای بود که بسیاری از اعضای حزب توده به دشواری در پیش گرفتند. در خلال یک سالی که فرقه دموکرات زمام امور آذربایجان را در دست

داشت نیز همان گونه که در فصل سوم اشاره کرده‌ایم، روابط حزب توده و فرقه دموکرات بهتر شد، ولی اتحاد آن دو هیچ گاه اتحاد خوش و راحتی نبود. در ورای نمایی از وحدت، اختلاف نظرهای عمیقی نهفته بود. بحثی که در پی بحران آذربایجان در مورد موضوع تبعیت از شوروی مطرح شد بیانگر شکافهای عمیقی بود که جبهه دموکراتیک و فراگیر مورد نظر حزب توده را فراگرفت. وقایع سالهای ۱۹۴۴-۴۷ / ۲۶-۱۳۲۳ اعتبار و یگانگی حزب را به نحوی جدی ضعیف کرد. انشعاب بعدی حزب در همین تحولات ریشه داشت.

همان گونه که قبلاً اشاره شد، تداوم وجود فرقه دموکرات در تبعید را نمی‌توان به عنوان نشانه‌ای دال بر وجود یک پایگاه محلی قوی برای آن تلقی کرد. فرقه دموکرات همانند گذشته یک حزب بسته و شوروی‌خواه بر جای ماند که جز پاره‌ای خواسته‌های فرقه‌ای هدف دیگری در پیش نداشت. شوروی‌گرایی فزاینده حزب توده در مراحل بعدی باعث نزدیک تدریجی آن دو تشکیلات و بالاخره وحدت آنها در ۱۹۶۰ / ۱۳۳۹ گردید. بعدها نیز لاقلاً در آذربایجان ایران، نشانه‌ای دال بر وجود یک نهضت عمومی خودمختاری طلبانه مشاهده نشد. تجربه دوران حکومت مصدق و بار دیگر تحولات دوران انقلاب [اسلامی] ایران نشان دهنده آن بود که در آذربایجان هیچ گاه «ناسیونالیسم سرکوفته‌ای» وجود نداشته است و آذربایجانیها به رغم علاقه‌ای که به موطن خود، آداب و زبانشان دارند، خود را از هر جهت بخش لایتجزایی از دولت ایران تلقی می‌کنند.^{۵۶}

در سالهای نخست دهه ۱۹۹۰ / ۱۳۷۰ با توجه به وضعیت شوروی و بویژه جمهوری همسایه آذربایجان، باز هم در مورد آتیه آذربایجان پرسشهایی مطرح شده است. آیا احتمال آن هست که آذربایجانیهای ایران تحت شرایط معینی، اشارات همتایان شوروی خود را برای اتحاد نیرو و ایجاد یک «آذربایجان بزرگ» مورد توجه قرار دهند؟ تا این مرحله تمام شواهد و قراین موجود برخلاف این امر دلالت دارد.^{۵۷}

یادداشتهای

1. Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, pp. 286-7; Cottam, *Nationalism in Iran*, pp. 125-6; A.Z.Rubinstein, *Soviet Policy Toward Turkey, Iran and Afghanistan* (New York, 1982), p. 63.
2. Abrahamian 'Communism and Communalism', pp. 292-316. J. Ememi-Yeganeh, 'Iran vs. Azerbaijan', pp. 1-27; Keddie, *Roots of Revolution*, p. 119.
3. Fatemi, *USSR in Iran*, pp. 80-92; Zabih, *Communist Movement in Iran*, pp. 98-107; Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*, pp. 135-7.
۴. FO371/45435، بولارد به وزارت خارجه، ۶ نوامبر ۱۹۴۵ / ۱۵ آبان ۱۳۲۴؛
Homayounpour, *L'Affaire d'Azerbaijan*. p. 132.
۵. FO371/45478، یادداشتهای تبریز، ۲۱-۷ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴-۳۰ شهریور ۱۳۲۴.
6. Abrahamian, 'Communism and Communalism'.
7. *Ibid.*, pp. 297-8.
۸. «حزب توده در آذربایجان»، رهبر، ۲۳ نوامبر ۱۹۴۵ / ۲ آذر ۱۳۲۴.
۹. برای آگاهی از صورت جلسات کنگره بنگرید به: رهبر، ۲ اوت / ۱۱ مرداد - ۷ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۴. همچنین: FO371/40187، لاسلس به ایدن، ۲۶ اوت ۱۹۴۴ / ۴ شهریور ۱۳۲۴.
10. Abrahamian, «Communism and Communalism», pp. 41-4.
۱۱. برای مثال بنگرید به: همایون کاتوزیان، *خاطرات سیاسی خلیل ملکی*. (تهران، ۱۳۶۰)، صص ۳۷۱-۸۰.
۱۲. برای آگاهی از انشعاب و تحولات بعدی آن:
Abrahamian, *Iran*, pp. 305-8; Zabih, *Communist Movement in Iran*, pp. 123-65.
- دو نفر از اعضای سابق حزب توده نیز بعدها هر یک روایتی از این ماجرا را ذکر کردند: فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم، (تهران، ۱۳۵۷)، خلیل ملکی، دو روش برای یک هدف (تهران، ۱۳۲۷).
۱۳. FO371/45478، یادداشتهای تبریز، ۳۰ ژوئن / ۹ تیر - ۱۳ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۲۲ تیر ۱۳۲۴؛ کاتوزیان، *خاطرات سیاسی*، صص ۷۴-۳۶۳.
۱۴. پسبان، مرگ بود، صص ۲۳۰.
۱۵. همان، صص ۲۱.
۱۶. بنگرید به: متن محاکمه خلیل ملکی، کیهان، ۵ مارس ۱۹۶۶؛
Abrahamian, «Communism and Communalism», p. 311.
۱۷. صدای ایران، ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۴ مهر ۱۳۲۴.
۱۸. داد، ۱۷ اکتبر ۱۹۴۵ / ۲۵ مهر ۱۳۲۴؛ ایران ما ۹ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۸ آذر ۱۳۲۴.
۱۹. رهبر، ۲۸ فوریه ۱۹۴۴ / ۹ اسفند ۱۳۲۳؛ جامی، گذشته، صص ۵۲-۲۵۱.
۲۰. ارنست بوین، وزیر خارجه بریتانیا، اعتدال برنامه حزب توده را مورد توجه قرار داده و پیشنهاد کرد که آن [برنامه] را در میان هیئت دولت بریتانیا توزیع کنند «تا نشان داده شود آرای آنها تا چه حد به خط مشی حزب کارگر در اینجا شباهت دارد». FO371/52705، یادداشت بوین در حاشیه یکی از گزارشهای بولارد به ایدن، ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶ / ۳۱ خرداد ۱۳۲۵.

۲۱. FO371/45434، «یادداشتی در باره برنامه‌های فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده»، ۱۷ اکتبر ۱۹۴۵ / ۱۵ مهر ۱۳۲۴.
۲۲. آذربایجان، ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲۶ شهریور ۱۳۲۴.
۲۳. اطلاعات، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵ / ۶ آذر ۱۳۲۴؛ ایران ما اول دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۱ آذر ۱۳۲۴.
۲۴. ایران ما، ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۲۴.
۲۵. رهبر، ۱۴ مارس / ۲۳ اسفند ۱۳۲۴ و ۲۲ آوریل ۱۹۴۶ / ۲ فروردین ۱۳۲۵.
۲۶. ایران ما، ۶ ژوئن ۱۹۴۶؛ رهبر، ۱۵ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵؛ همچنین بنگرید به: عمیدی نوری، آذربایجان دموکرات (تهران، ۱۳۲۵).
۲۷. p. 315 «Abrahamian «Communism and Communalism» برنامه‌های رادیویی فرقه دموکرات توسط بی.بی.سی دنبال شده است. بنگرید به: Summary of World Broadcasts, July – August 1953
28. Abrahamian, 'Communism and Communalism', p. 316.
- در مورد دگرگونیهای خط مشی شوروی در قبال مسئله ملی، بنگرید به:
R.E.Kanet (ed.), *The Soviet Union and the Developing Nations* (London, 1974), pp. 21,28;
E.P.Thornton (ed.), *The Third World in Soviet Perspective* (Princeton, 1964), pp. 17-27.
۲۹. SD891.00، «یادداشتی در باره اقتصاد اجتماعی و سیاسی آذربایجان»، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۳ / ۱۰ مهر ۱۳۲۲.
30. Lambton, 'The Azerbaijan problem', pp. 55–6; Homayounpour, *L’Affaire d’Azarbaijan*, pp. 45.
۳۱. SD891.00، تهران، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۹ آذر ۱۳۲۴.
۳۲. SD891.00، «خاتمه چیرگی فرقه دموکرات بر آذربایجان»، تهران، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ / ۹ دی ۱۳۲۵.
۳۳. اعضای این کمیته عبارت بودند از: پیشه‌وری، جاوید، شبستری، بی‌ریا، پادگان، قیامی، رفیع، الهامی و شمس؛ Abrahamian, «Communism and Communalism», pp. 309–10.
- در فهرستی که در ایران ما منتشر شده است (۷ دسامبر / ۱۴ آذر) نام شمس ذکر نشده و به جای او از ماشینچی یاد شده است.
۳۴. نخست‌وزیر [باش وزیر] و کنیل وزارت کار، پیشه‌وری؛ وزیر کشور، جاوید؛ وزیر دفاع، کساویان؛ وزیر فرهنگ، بی‌ریا؛ وزیر دادگستری، عظیمی؛ وزیر کشاورزی، مهتاش؛ وزیر بهداشت، اورنگی؛ وزیر پست و تلگراف، کبیری؛ وزیر تجارت و اقتصاد، رسولی؛ دیوان تمیز، قیامی؛ دادستان کل، ابراهیمی. به نقل از: آذربایجان ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴؛ به نقل از جامی، گذشته، ص ۲۵۸؛ Homayounpour. *L’Affaire*, p. 77.
- SD891.00، تبریز ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۳۰ آذر ۱۳۲۴.
35. Abrahamian, *Iran*, pp. 388–415.
36. Abrahamian, 'Communism and Communalism', pp. 298, 305; Avery, *Modern Iran*, pp. 386–7.
۳۷. اطلاعات بیوگرافیک از کتابخانه کنگره، اسناد غیرطبقه‌بندی، ایران، 12C، «گزارش شورای امنیت ملی در مورد موقعیت ایالات متحده در قبال ایران»؛
- Appendix D ('Significant biographical data'), 21 July 1947; FO371/35070, Tabriz, 9 July 1943; Ladjevardi, *Labour Unions and Autocracy*, p. 255.
- امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، (تبریز، ۱۳۳۹).

۳۸. رهبر، ۳۱ نوامبر ۱۹۴۴.

39. Abrahamian, *Iran*, p. 404.

۴۰. FO371/45432، «توده به مثابه حزبی در خدمت روسها»، تهران به وزارت خارجه، ۷ مه ۱۹۴۵ / ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۴؛ FO371/40817، «گزارشی از نخستین کنگره سراسری حزب توده»، تهران به وزارت خارجه، ۲۶ اوت ۱۹۴۴ / ۴ شهریور ۱۳۲۳؛ U.S. Library of Congress, Declassified Docs, Persia, 12C؛ «گزارش به شورای امنیت ملی»؛ Ladjevardi, *Labour Unions*, pp. 260-1.

۴۱. FO371/52663، «گزارش وضعیت آذربایجان، اوت - دسامبر ۱۹۴۵ / مرداد - آذر ۱۳۲۴»، تهران، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۲ دی ۱۳۲۵، SD891.00، تبریز، ۱۶ مارس ۱۹۴۴ / ۲۵ اسفند ۱۳۲۲ و ۲۸ فوریه ۱۹۴۵ / ۹ اسفند ۱۳۲۳؛ Ladjevardi, *Labour Unions*, p. 256.

۴۲. نایب کنسول ایالات متحده، روسو به غلط مدعی شد که بی‌ریا به دست توده مردم خشمگین در تبریز کشته شد. Rossow «The Battle of Azerbaijan» pp. 30-1.

۴۳. SD891.00، تبریز، ۲۹ ژوئن / ۸ تیر و ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۲۵ تیر ۱۳۲۴؛

Abrahamian, *Iran*, pp. 389-93; Homayounpour, *L’Affaire*, p. 75.

۴۴. SD891.00، تبریز، ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۳۰ آذر ۱۳۲۴؛ آذربایجان، ۳۰ نوامبر ۱۹۴۵ / ۹ آذر ۱۳۲۴؛ Abrahamian, «Communism and Communalism». pp. 309-10.

۴۵. SD891.00، «اطلاعات زندگینامه‌ای در مورد سلام‌الله جاوید»، تهران، ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۲۴ تیر ۱۳۲۵؛ Abrahamian, *Iran*, p.398.

۴۶. SD891.00، تبریز، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴؛

Abrahamian, «Communism and Communalism», pp. 308-310.

۴۷. به نوشته برخی منابع غلام یحیی‌دانشیان در سازماندهی قوای مسلح فرقه دست داشته است. بنگرید به: See Ememi-Yeganeh, 'Iran vs. Azerbaijan', p. 15; Homayounpour, *L’Affaire d’Azarbaijan*, p. 137.

۴۸. در مورد مراحل پیشین زندگانی پیشه‌وری، بنگرید به: «سرگذشت من»، آذیر، ۶ دسامبر ۱۹۴۳ / ۱۵ آذر ۱۳۲۲

US Library of Congress, Declassified Docs., Persia 12C.

«گزارش به شورای امنیت ملی»؛ SD891.00، «اطلاعاتی در باره پیشه‌وری» (به نقل از شماره‌های مختلف آذربایجان)، تبریز ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶ / ۳۱ خرداد ۱۳۲۵؛ Abrahamian, «Communism», pp. 306-8؛ Ladjevardi, *Labour Unions*, p. 261.

۴۹. SD891.00، «اطلاعاتی در باره پیشه‌وری»، تبریز، ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶ / ۳۱ خرداد ۱۳۲۵؛ Nollau and Wiehe, *Russia's South Flank*, pp. 26-8; W.Laqueur, *The Soviet Union and the Middle East* (London, 1959), p. 30.

۵۰. کاتوزیان، خاطرات سیاسی، صص ۷-۳۰۳.

۵۱. آذیر، ۴ ژانویه / ۱۴ دی و ۱۳ ژوئن ۱۹۴۴ / ۲۳ خرداد ۱۳۲۳؛

Abrahamian, «Communism», p. 306.

۵۲. FO371/40187، «گزارش نخستین کنگره سراسری حزب توده»، ۲۶ اوت ۱۹۴۴ / ۴ شهریور ۱۳۲۳.

۵۳. برای مثال بنگرید به:

Fatemi, *USSR in Iran*, p. 59; Zabih, *Communist movement in Iran*, pp. 87, 98.

۵۴. آذیر، ۷ سپتامبر ۱۹۴۴ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۳.

۵۵. برای مثال بنگرید به: فدایی علوی، پیشه‌وری کیست؟ (تهران، ۱۳۲۵)، ص. ۳۱.

۱۳۲۵، سال بحران

برای اکثر ایرانیان جدایی و خودمختاری آذربایجان پدیدهٔ مقبولی نبود، مع‌هذا پدیدهٔ دور از انتظاری نیز محسوب نمی‌شد. بیش از یک سال بود که در پی واکنش خشم‌آلود روسها در قبال شکست مأموریت کافتارادزه، آذربایجان در آستانهٔ چنین بحرانی قرار داشت. البته همان‌گونه که وقایع سال بعد نشان داد، آذربایجان تنها منطقهٔ مستعد بحران ایران نبود. ولی ویژگی آذربایجان و در واقع کل حوزهٔ تحت اشغال شوروی در آن بود که دولت ایران بتدریج وادار شده بود زمام امور را از کف بدهد. در نتیجهٔ بحران آذربایجان در سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ بسیاری از وکلای مجلس به این نتیجه رسیدند که ایران به نخست‌وزیر جدیدی محتاج است که از لحاظ روسها نیز قابل قبول باشد. از آن بیم می‌رفت که در غیر این صورت ایران در معرض خطر نقض استقلال یا تمامیت ارضی خود قرار گیرد. حاصل این اتفاق نظر که البته دوام چندانی نیز نیافت، انتصاب احمد قوام (قوام السلطنه) به مقام نخست‌وزیری در فوریهٔ ۱۹۴۶ / بهمن ۱۳۲۴ بود.^۱ وظیفهٔ شاق و دشوار به سلامت بردن کشور از ورطهٔ فرازونشیبهای جنگ جهانی دوم برعهدهٔ او گذاشته شد.

دولتمداری قوام‌السلطنه، موقع‌شناسی و همچنین توانایی او در حفظ قدرت، آن هم به مدت دو سال و در برابر انواع مخالفتها، دوران نخست‌وزیری او را اهمیت خاصی بخشیده است. در خلال همین دوران بود که فروپاشی و انحطاط اقتدار بریتانیا در ایران و غیرقابل‌پذیرش بودن نظام مورد نظر شوروی آشکار و نمایان شد و ایالات متحده نیز فانوس راهنمایی جلوه کرد که قرار بود ایران را به سوی آینده‌ای مستقل رهنمون شود.

سیر تحولات و حاصل بحران آذربایجان را نیز همانند ریشه‌هایش نمی‌توان جدا از عملکرد قدرتهای خارجی در ایران درک کرد. فرقهٔ دموکرات آذربایجان بدون تشویق شوروی نه می‌توانست یورش خود را آغاز کند و نه می‌توانست در برابر تهران مقاومت کند. بدون این حمایت حزب توده نیز نمی‌توانست چنین نفوذ چشمگیری به دست آورد. شورش عشایر جنوب نیز (که در بخشهای بعدی همین فصل مورد بررسی قرار گرفته است) و خود واکنشی بود در برابر تحولات شمال، احتمالاً بدون تشویق انگلیسیها هیچ‌گاه صورت خارجی به خود نمی‌گرفت. احتمالاً اگر آمریکاها نیز دخالت نمی‌کردند، تقسیم ایران به دو حوزهٔ نفوذی جنبه‌ای دائمی به خود می‌گرفت. با این حال بحث آنکه اگر وضعیت خارجی تفاوت می‌کرد احتمالاً چه نتایج دیگری حاصل می‌شد، بحث بی‌موردی است. دخالت خارجی از جمله عواملی است که همیشه در تاریخ ایران تأثیر داشته است. مع‌هذا با آنکه مبحث نفوذ خارجی که ضمن سه فصل نهایی این کتاب مورد توجه بیشتر قرار گرفته است، هیچ‌گاه از مدّ نظر این بررسی دور نمانده است، ولی این امر از اهمیت ابعاد داخلی موضوع نمی‌کاهد و یا دارای چنان اهمیتی نیست که به صورتی جدا و مجزا مورد توجه قرار گیرد.

ایران را مهرهٔ بی‌اختیاری در دست قدرتهای خارجی و لذا فاقد قدرت اقدامی مستقل فرض کرد، خطاست. یک بار جرج آلن، سفیرکبیر ایالات متحده در ایران از آن‌گلابه داشت که ایرانیان «چنان به مداخلهٔ خارجی خو کرده‌اند که همانند مردی شده‌اند که مدت زمانی طولانی در زندان بوده و می‌ترسد بیرون و زیر نور آفتاب رَوَد»^۲ با این حال تجارب طولانی کشور از مداخلهٔ خارجی، نوع خاصی از سیاستمداران را تربیت کرده بود که می‌توانستند در عین حفظ استقلال عملی قابل توجه، از منافع متضاد قدرتهای خارجی نیز بهره‌برداری کنند. قوام‌السلطنه یکی از آنها بود. وی توانست در دوران نخست‌وزیریش (۱۹۴۵-۴۷ / ۱۳۲۴-۲۶) ایران را از مهلکهٔ گرفتاریها و تعهدات ایام جنگش، یکپارچه و مستقل خارج کند. و با توجه به موامعی که در کار بود، این دستاورد ناچیزی نبود.

قوام در عین حال که خواهان روابط دوستانه با بریتانیا، ایالات متحده و اتحاد شوروی بود، در جستجوی آن بود که تعادل مناسبتری نیز میان آنها برقرار شود؛ خط‌مشی که «موازنه مثبت» نام داشت. علاوه بر آن بر ضرورت حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران نیز تأکید داشت: کشوری که بریتانیا، اتحاد شوروی و ایالات متحده همگی به حفظ آن سوگند یاد کرده، ولی باز هم همگی در مراحل چند آماده بودند آن را وجه‌المصالحه قرار دهند. قوام‌السلطنه در عین حال که سیاستمداری مکار بود، از مهارت و توانایی قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار بود: «رجل سبک قدیم، سنی ایران... که تا انگیزه‌های خاصی به کار نیاید، حق و عدالت نیز مجری نمی‌شود.»^۳ با این حال شیوه دولتمداری وی دقیقاً همان شیوه‌ای بود که ضرورت داشت؛ شخصیتی ضعیفتر به هیچ وجه نمی‌توانست از عهده تحمل بار توأم فشارهای خارجی و داخلی برآید.

دموکراتها در قدرت: ژانویه - ژوئن ۱۹۴۶

با افتتاح «مجلس ملی» آذربایجان در ۱۲ دسامبر / ۲۱ آذر و تسلیم نیروهای تحت فرمان سرتیپ درخشانی، مقاومت آشکار در برابر فرقه دموکرات پایان گرفت. اقتدار سریع و به نسبت بی‌دردر فرقه، با نوعی احساس شور و شغف توأم شد. شعار «ملت با ماست» بیانگر این حال و روح اولیه است.^۴ ناظرین حاضر در صحنه از سازماندهی تشکیلات نو تحت تأثیر قرار گرفته بودند. وابسته مطبوعاتی سفارت ایالات متحده که پس از اقتدار فرقه از تبریز دیدار می‌کرد، شهر را آرام و منظم یافت، مع‌هذا خاطر نشان ساخت که به علت «ارباب اخیر شهر» آگاهی از افکار عمومی میسر نیست. وزارت امور خارجه بریتانیا براساس گزارشهایی که دریافت داشته بود به این نتیجه رسید: «آذربایجان از لحاظ نظامی و سیاسی کاملاً در دام افتاده است.»^۵ در عین حال در حکومت فرقه تناقضات آشکاری نیز مشهود بود. یکی از این تناقضات که از بدو کار آشکار شد، تعارض میان برنامه اصلاحات رادیکال فرقه از یک سو و ضرورت ارائه‌نمایی از اعتدال و میانه‌روی برای کسب حمایت ملی و بین‌المللی از

سوی دیگر بود.

در خود آذربایجان، «اوضاع کمافی السابق» شعار روز بود. بازار به ادامه کسب و کار تشویق می شد تا نمایی از یک وضعیت عادی حفظ شده و بر مشکلات ناشی از قطع ارتباطات تجاری با سایر نقاط کشور، بار دیگری افزایش نیابد. علاوه بر این فرقه امیدوار بود که قدرتهای خارجی با حکومت جدید روابط تجاری ایجاد کند و جای شگفتی نیست که تنها قدرتی که حاضر شد با فرقه دموکرات داد و ستد کند، شوروی بود. از آنجا که شرایط تجاری شوروی معمولاً یکجانبه و غیر مساعد بود، طولی نکشید که آذربایجان با مشکلات اقتصادی جدی روبرو شد.^۶

دموکراتها از نظر روابط با تهران نیز سعی داشتند نمای معتدلی ارائه دهند. آنها در عین حال که بر «خودمختاری» آذربایجان تأکید داشتند، این را نیز عنوان کردند که خواهان جدایی از ایران نیستند. نشریات حزب توده نیز بر این موضوع تأکید داشتند.^۷ پیشه‌وری در گفتگویی با نایب کنسول آمریکا، منظور نداشتن منصب وزارت خارجه را در هیئت دولت دموکراتها به عنوان نشانه‌ای از عدم تمایل آنها به جدایی از ایران تعبیر کرد.^۸ با این حال فرقه دموکرات نمی توانست به این آسانی رنگ و روی انقلابی خویش را از سر باز کند و تلاشش برای ارائه نمایی معتدل، چندان مؤثر واقع نشد. علاوه بر این، نوشته‌هایی که خود در جرایدش منتشر می ساخت این تناقضات آشکار را تشدید می کرد: «جهان باید خودمختاری ما را به رسمیت بشناسد. پنج میلیون آذربایجانی در بردگی نخواهند ماند. آنها می خواهند بدون آنکه وحدت و استقلال ایران را تهدید کنند، مقدرات خویش را در دست داشته باشند.»^۹

حکیمی که در آغاز سال ۱۹۴۶ / زمستان ۱۳۲۴ هنوز نخست وزیر را برعهده داشت، نشان داد که در قبال موضوع آذربایجان هیچ سیاستی در پیش ندارد. در حالی که حکومت خودمختار تشکیل هم شده بود، وی هنوز می گفت هیچ گونه حکومت مستقلی را نمی تواند در آذربایجان به رسمیت بشناسد و برای سرکوبش به زور متوسل خواهد شد. حکیمی در پاسخ به یادداشت دولت شوروی که تحولات اخیر آذربایجان را صرفاً مسئله تأمین «حقوق دموکراتیک» توصیف کرده

بود، حرکت فرقه را اقدامی در جهت نفی قانون اساسی کشوری دانست که «دموکراسی در آن برقرار است». وی همچنین دولت شوروی را متهم ساخت که به نحو مستمری مانع از آن می‌شود که نیروهای ایرانی امنیت شمال را اعاده کنند.^{۱۰} در تهران افراد و گروه‌های مختلفی از آذربایجانیهای مقیم مرکز گرفته تا اعضای مجامع روحانی کشور با وقایع آذربایجان به مخالفت برخاسته بودند، مع‌هذا دولت توانست برای مقابله با این بحران، استراتژی مؤثری اتخاذ کند.^{۱۱}

در حالی که وکلای مجلس از آن بیم داشتند که رویه حکیمی به واکنش تندتر روسها منجر شود، با توجه به حدسها و شایعات موجود مبنی بر امکان تسری عن‌قرب شورش دموکراتها، وضعیت کشور در مراحل نخست ۱۹۴۶ / اواخر ۱۳۲۴ تنش بیشتری یافت. با آنکه بدون تردید شایعات موجود مبنی بر امکان «پیشروی دموکراتها به سوی تهران» اغراق بود^{۱۲}، ولی قرائن موجود از وقایع جاری در دیگری نقاط تحت اشغال شوروی، از تحولات مشابهی حکایت داشت. در باره نقل و انتقالات نظامی شوروی در گیلان و خراسان شایعاتی رواج داشت. از مشهد گزارش رسید که گروه کثیری از مهاجرین، که نقش مهمی در شورش آذربایجان ایفا کرده بودند، وارد شده‌اند و بلندگوهایی که مقامات شوروی نصب کرده بودند، سخنانی در تمجید و ستایش از استقلال آذربایجان پخش می‌کند. بعضی از شهرهای مازندران توسط هواداران دموکراتها تحت اشغال درآمده و از رشت گزارش رسید که توده‌ایها قصد دارند تأسیس یک «طبرستان» مستقل را اعلام کنند.^{۱۳}

با انتشار این خبر که کنفرانس وزرای خارجه متفقین در مسکو، در زمینه مسئله ایران پیشرفتی نداشته است، نگرانی مجلس افزایش یافت. در همین ایام حرکتی کلی به نفع قوام‌السلطنه آغاز شد. وی اعلام داشته بود که قصد دارد در صورت انتصاب به مقام نخست‌وزیری «رضایت اتحاد شوروی» را کسب کند.^{۱۴} در بیم و نگرانی حاصل از وقایع آذربایجان، برخی از نمایندگان مجلس در مورد لغو قانون ممنوعیت دولت از مذاکره راجع به نفت و برکناری هواداران سیدضیاء از رأس پاره‌ای ادارات که سیاست مورد نظر قوام‌السلطنه بود، پیشنهادهایی ارائه کردند. در این مرحله تعداد

فزاینده‌ای از نمایندگان مجلس حاضر بودند از او حمایت کنند.^{۱۵} احتمالاً هنوز پاره‌ای از عناصر محافظه کار پیش خود چنین تصور می‌کردند که بهترین راه مواجهه با شورشیان شمال زور است، مع‌هذا نسبت به خطر تحریک بیشتر روسها نیز آگاه بوده و آمادگی داشتند برای چاره‌چنین بن‌بستی، با پاره‌ای اقدامات آشتی جویانه نیز موافقت کنند. چپ - چه حزب توده و چه دیگر گروه‌های چپ - همگی بر این اعتقاد بودند که تقصیر وقایع آذربایجان برعهده دولت است؛ یکی از جراید نوشت کسانی که دموکراتها را به خیانت متهم می‌کنند، مقامات را نیز به خاطر آنکه برای مردم کاری نکرده و کشور را به زور و سرکوب اداره کرده‌اند محکوم می‌کنند.^{۱۶}

همچنان که دامنه انتقاد از حکیمی گسترش می‌یافت، چنین به نظر می‌آمد که فقط شاه از او دست بردار نبود، و این اصرار نیز احتمالاً به علت نگرانی از انتصاب دشمن دیرینه‌اش قوام‌السلطنه به جای حکیمی بود. حکیمی چند صباحی دیگر نیز مسند قدرت را از دست نداد، وی حاضر شد برخی از همکاران نامقبول خود را برکنار سازد و پیشنهاد کرد که برای مذاکره با روسها به مسکو برود.^{۱۷} ولی دولت شوروی آشکار ساخت که مقدم حکیمی را در مسکو گرامی نخواهد داشت.^{۱۸} موضعی که حکیمی در قبال پیشنهاد بریتانیا اتخاذ نمود، کارش را تمام کرد؛ بریتانیا در کنفرانس مسکو پیشنهاد کرد کمیسیون سه جانبه‌ای در مورد ایران تشکیل شود. در پیشنهاد بریتانیا مفادی دال بر برگزاری انتخابات انجمنهای ایالتی و رسمیت یافتن زبان اقلیتها منظور شده بود و صرف تأمل حکیمی در این باب کافی بود.^{۱۹} برای بسیاری از ایرانیان این طرح جز تحقق قیومیت متفقین و نقض حاکمیت و استقلال ایران معنای دیگری نداشت.

دولت حکیمی با محدود ساختن نقش انجمنهای ایالتی، حذف ماده مربوط به زبان اقلیتها، افزودن این شرط که دو ایرانی نیز باید به عضویت کمیسیون مزبور درآیند و با تأکید بر این اصل که «تمام این پیشنهادها باید با چارچوب قانون اساسی مطابقت داشته باشند» سعی در تعدیل پیشنهادهای انگلیسیها کرد.^{۲۰} این پیشنهادهای اصلاحی که هر یک بنابه دلایل مختلفی هم برای بریتانیا غیرقابل قبول بود و هم برای اتحاد

شوروی، منتقدین حکیمی را نیز ساکت نکرد. مصدق با نطق آتشینی که در ۱۰ ژانویه / ۲۰ دی در مجلس ایراد کرد و طی آن خواستار استعفای حکیمی و تشکیل دولتی شد که در بی‌طرفیش هیچ یک از همسایگان تردید نکنند، مخالفت مجلس را با این امر برانگیخت.^{۲۱}

اخبار تحولات شمال موقعیت حکیمی را بیش از پیش ضعیف کرد. دموکراتها چیرگی خود را بر آذربایجان تثبیت کرده و اینک بر آن بودند که مفاد مربوط به انتخابات انجمنهای ایالتی را در قانون اساسی بکلی تغییر دهند. روزنامه آذربایجان نظام کهن را منسوخ دانسته و خواهان تغییراتی چون حق رأی سراسری شد و علاوه بر این تقاضا کرد که انتخابات «مجلس ملی» آذربایجان و انتخابات آتی انجمن بلدی هر دو براساس این حقوق گسترده‌تر آرا صورت گیرد.^{۲۲}

برای تجدید سازمان واحدهای نظامی فرقه نیز برنامه‌هایی اتخاذ شد. گروه‌های بی‌سروسامان داوطلب دموکرات یا فدائیان که به کمک مقامات شوروی، منطقه را از لحاظ نظامی در دست گرفته بودند، اینک براساس یک «ارتش ملی» سامان می‌یافتند. سربازگیری در دسامبر / آذر آغاز شد و در ژانویه / دی بی‌ریا از افراد و افسران واحدهای منحلۀ ارتش ایران خواست تا با استفاده از عنف عمومی به ارتش خلق پیوسته و از «شرایط به مراتب بهبود یافته»ی آن بهره‌مند شوند.^{۲۳} تعدادی از افسران فراری ارتش ایران از جمله کسانی که در شورش خراسان شرکت داشتند و همچنین تعدادی از افسران ارتش شوروی در میان این تقریباً سی نفر افسران [ارتش جدید فرقه] حضور داشتند. پیشه‌وری همیشه بر اهمیت نقش یک نیروی مسلح سازمان یافته برای تحقق اهدافش تأکید داشت. در یکی از نمایشهای اولیه اقتدار نظامی فرقه که در اوایل ژانویه / اواسط دی در تبریز برگزار شد، حدود ۲۰۰۰ سرباز پیاده و ۵۰ سوار، رژه منظمی برپا داشتند.^{۲۴}

دموکراتها در زمینه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نیز قوانین و لوایح بسیاری طرح کردند. برای آسفالت جاده‌ها و تأسیس خطوط اتوبوسرانی؛ اصلاحات آموزشی، از جمله شروع «آموزش سیاسی» برای کارمندان دولت؛ و اصلاحات مالیاتی و تقسیم

اراضی برنامه‌هایی پیشنهاد شد.^{۲۵} به نوشته یکی از جراید دست چپی تهران، آذربایجان شاهد «یک بهبود مشخص بوده است. قیمت‌ها کاهش یافته، قطارهای راه‌آهن حرکت می‌کنند و مردم راضی هستند»^{۲۶} اقدامات پراکنده‌ای نیز در رویارویی با تهران صورت گرفت که تأکیدی بود بر وضعیت مستقل منطقه. تمبرهای پستی با عباراتی چون «حکومت ملی آذربایجان، ۲۱ آذر ۱۳۲۴» سورشارژ خوردند، عکس شاه که روزگاری نصب آن اجباری بود از مدارس پایین کشیده شد و حتی نشان «شیر و خورشید» از کلاه پاسبانان حذف شد. پرچم جدیدی بر فراز ادارات به اهتزاز درآمد و ساعت تبریز - با اختلاف یک ساعت و نیم - به وقت مسکو تنظیم شد.^{۲۷}

حس اطمینان و پشتگرمی اولیه دموکراتها در نهان داشتن پاره‌ای از نقاط ضعف حکومت جدید مؤثر واقع گردید. یکی از مشکلات عمده، امور مالی بود. به عقیده کنسول انگلیس در تبریز، کمبود امکانات مالی مانع عمده‌ای بود در راه تحقق اصلاحات پیشنهادی دموکراتها.^{۲۸} روشن نبود هزینه برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ای که ذکر شد از کجا باید تأمین شود. یکی دیگر از مشکلات موجود، روابط فرقه دموکرات آذربایجان با فرقه دموکرات کردستان بود. در دیدار سران کرد از باکو به آنها گفته شد که با پیشه‌وری همکاری کنند، ولی کردها بتدریج اکراه فزاینده‌ای از این کار نشان داده بودند. علاوه بر این، سران کرد ارومیه را نیز که در قلمرو فرقه دموکرات آذربایجان قرار داشت، جزو حوزه اداری خویش تلقی می‌کردند.^{۲۹} در مورد اختلافات داخلی میان دموکراتها نیز شایعاتی جریان داشت. بی‌ریا که خود را شخصیت محبوب نهضت تصور می‌کرد، از آنکه پیشه‌وری نقش مسلطی در حزب یافت، خوشنود نبود. در پی مجادله‌ای نه چندان پنهان میان آن دو، روزنامه آذربایجان در انتقاد از «مردانی حقیر در مناصبی مهم که ضرباتی اساسی بر نهضت وارد آورده‌اند» مقاله‌ای منتشر ساخت.^{۳۰}

این نمونه‌ای بود از مشکلات اولیه‌ای که حکومت نوپای فرقه در پیش روی داشت. البته مشکلاتی نبود که فوراً از بیرون دیده شود. اقدامات حکومت فرقه

دموکرات که از پشتوانه تبلیغاتی خود آنها و شوروی نیز برخوردار بود، بالاخره اکثر نمایندگان مجلس را متقاعد ساخت که باید برای ترضیه خاطر اتحاد شوروی اقدامی صورت گیرد. دیگر حفظ دولت حکیمی موجبی نداشت. وی از لحاظ شوروی چهره مطلوبی تلقی نشده و با موضعی نیز که در قبال مسئله کمیسیون سه جانبه اتخاذ کرد، افکار عمومی را بر ضد خویش انگیخت. علاوه بر این دستورالعمل وی به سیدحسن تقی‌زاده، سفیر ایران در لندن، مبنی بر طرح شکایت ایران از مداخلات شوروی به شورای امنیت سازمان ملل، نه تنها اتحاد شوروی، بلکه دولت بریتانیا را نیز ناخشنود ساخت. این شکایت به نتیجه نرسید زیرا بعداً توافق شد که طرح آن تا روشن شدن حاصل مذاکرات دوجانبه‌ای که میان دو کشور جریان داشت معوق بماند.^{۳۱} مع‌هذا موقعیت حکیمی کماکان ضعیف می‌شد. همان‌گونه که یکی از نمایندگان مجلس اظهار داشت، نخست‌وزیر نه توانسته بود بحران آذربایجان را حل و نه نظام اداری را اصلاح و نه حتی سیاست خارجیش را روشن کند. شاه نیز چاره‌ای جز آن نداشت که در ۲۰ ژانویه / اول بهمن استعفایش را بپذیرد. شش روز بعد قوام‌السلطنه با اختلاف یک رأی اکثریت آرای نمایندگان مجلس را به دست آورد و به مقام نخست‌وزیری منصوب شد.^{۳۲}

هنگامی که قوام‌السلطنه به ریاست وزرا منصوب شد، نوعی بدبینی بر محافل سیاسی ایران حاکم بود. تشکیل کابینه قوام سرآغاز خط‌مشی مثبت‌تر و روش دیگری در دولتمداری بود. این راه و روش جدید از مخالفت‌های اخیر با کمیسیون سه جانبه نیز تأثیر پذیرفته بود: امتناع از قبول احکام قدرتهای خارجی و تأکید بر این اصل که ایران اجازه یابد مسائل خویش را به شیوه خود حل و فصل کند. و این دقیقاً همانی بود که قوام‌السلطنه قصد داشت با شیوه بسیار شخصیش از رهبری انجام دهد. وی کابینه‌ای تشکیل داد که بر خلاف روال معمول نمایندگان دربار و هواداران انگلیس اکثر وزرای آن را تشکیل نمی‌دادند و وزارتخانه‌های کشور و امور خارجه را نیز خود عهده‌دار شد و بدون آنکه منتظر رأی اعتماد گردد برای مذاکره مستقیم با مقامات شوروی راهی مسکو شد.^{۳۳}

سفر قوام السلطنه به مسکو سه هفته به طول انجامید و در خلال این دیدار نتایج ملموسی چند حاصل شد. مولوتوف که هنوز از جواب سربالای ایران به هیئت کافتارادزه خشمگین بود، خواستار آن بود که پیش از فراخوانی نیروهای شوروی از ایران، آذربایجان از خودمختاری کامل و اتحاد شوروی نیز از یک امتیاز نفتی جدید برخوردار شود. استالین با آنکه خصومت کمتری نشان داد، مع هذا بر آن تأکید داشت که بدون تضمینهایی از جانب ایران، نمی توان از شوروی انتظار داشت که نیروهایش را فراخواند. قوام السلطنه نیز به نوبت خود حاضر شد امتیازاتی به حکومت آذربایجان بدهد. و در مورد نفت شمال نیز بالأخره حاضر شد که در صورت فراخوانی نیروهای شوروی، انتخابات مجلس را برگزار کند و لغو قانون منع مذاکره را به مجلس جدید پیشنهاد کند. مع هذا علی رغم فشار شوروی، قوام السلطنه هیچ تضمینی نداد و در ۱۰ مارس / ۱۹ اسفند دست خالی به تهران بازگشت.^{۳۴}

قوام در بازگشت مجلس را مغشوش و متشتت یافت. تداوم حضور نیروهای شوروی در خاک ایران، پایان عنقریب دوره مجلس و ادامه مخالفت و رویارویی حکومت فرقه دموکرات در آذربایجان علل اصلی نگرانی و تشویش موجود بودند. با این حال دولت قوام السلطنه با سیاست خاصی که در پیش گرفت و همچنین گرایشهایش به سمت چپ، برخی از همکاران و بویژه نمایندگان هوادار دربار و انگلیس مجلس را که سعی داشتند دوران حیات مجلس چهاردهم را امتداد دهند، نگران ساخت. آنها بر این اعتقاد بودند که [تداوم دوران حیات مجلس] می تواند مانع از آن گردد که قوام السلطنه به یک «دیکتاتور واقعی» تبدیل شود.^{۳۵} قوام السلطنه با مهارت تمام این تشبثات را ناکام کرد و مجلس در موعد مقرر یعنی در ۱۲ مارس / ۲۱ اسفند منحل شد. قوام در مقام ریاست وزرای، بدون مجلس ولی با هیئت دولتی که خود انتخاب کرده بود، نه تنها - چنان که خود مایل بود - برای مقابله با موضوع آذربایجان از موقعیت مناسبی برخوردار بود، بلکه برای ادامه مبارزه شخصیش با شاه نیز در موقعیت مناسبی قرار داشت. با آنکه تردیدها و ملاحظات محافظه کاران کماکان ادامه یافت، موقعیت قوام السلطنه هیچگاه به نحوی جدی زیر سؤال برده نشد، زیرا

همان گونه که سفیر ایالات متحده تأکید کرده بود، وی تنها شخصیتی تلقی می‌شد که «توانایی مقابله با این وضعیت» را داشت.^{۳۶}

یک روز پیش از انحلال مجلس، قوام‌السلطنه در یک جلسه غیرعلنی با حضور هفتاد تن از نمایندگان مجلس، حاصل دیدارش از مسکو را توضیح داد. وی اذعان داشت که در مورد سه مسئله اصلی که بر روابط ایران و شوروی تأثیر داشتند، یعنی مسائل نفت، خروج نیروهای شوروی و آذربایجان نتوانسته با شورویها توافق کند؛ مع‌هذا مدعی شد که اینک دولت ایران از نظر دولت شوروی از «وجهه بیشتری» برخوردار شده و به محض ورود سادچیکوف سفیر جدید شوروی به تهران، مذاکرات ادامه خواهد یافت.^{۳۷} چنان که آشکار شد، سادچیکوف در مقایسه با استالین و مولوتوف انعطاف بیشتری نشان داده، اظهار داشته بود که خواسته‌های قوام‌السلطنه چندان بیراه هم نیست. مع‌هذا از دگرگونی موضع شوروی مهمتر نیز آن بود که در پی یک درخواست جدید ایران از سازمان ملل، بار دیگر ایران به صحنه توجه بین‌المللی تبدیل شده بود.^{۳۸} شوروی که آماده مصالحه با ایران بود، هنگامی که با سنگینی بار افکار عمومی جهان روبه‌رو شد، حاضر گردید نیروهایش را در عرض شش هفته فراخواند. علاوه بر این در اعلامیه مشترک ایران و شوروی که در ۴ آوریل / ۱۵ آوریل منتشر شد. در مورد تأسیس یک شرکت نفت مختلط ایران و شوروی (منوط به تصویب مجلس پانزدهم) هم توافق شد. علاوه بر این در این یادداشت در مورد آذربایجان توافق شد که «... چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.»^{۳۹}

قوام‌السلطنه فراخوانی نیروهای شوروی را موجب شده و اطمینان یافت که در امور آذربایجان دخالت نخواهند کرد. در مقابل ۵۱ درصد از سهام شرکت مختلطی را که برای بهره‌برداری از منابع نفتی شمال تشکیل می‌شد به شوروی وعده داد. این ترتیب همانند ترتیب مشابهی بود که در اواخر ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ در مذاکرات محرمانه مرتضی قلی بیات مورد مذاکره قرار گرفته بود.^{۴۰} قوام‌السلطنه با این توافقنامه توانست

بدون نفی قانون منع مذاکره راجع به نفت با دول خارجی و همچنین بدون اشاره به شرکت مختلط خواسته روسها را برآورده سازد. البته خط فاصل چندان مشخصی در کار نبود و بسیاری از منتقدین قوام بر این اعتقاد بودند که تشکیل چنین شرکتی نفوذ سیاسی و اقتصادی شوروی را در شمال ایران جنبه‌ای ثابت و دائمی خواهد بخشید. مع‌هذا توافقنامه مزبور هنوز به مرحله‌ نهایی نرسیده بود و قدرت چشمگیر قوام نیز در همین نکته نهفته بود.

مهارت قوام‌السلطنه در مذاکرات مسکو و تهران در آن بود که توانست دولت شوروی را به حسن نیت خود متقاعد سازد. اتحاد شوروی چنین تصور می‌کرد که توافقنامه نفتی براهتی از تصویب مجلس خواهد گذشت و قوام‌السلطنه نیز در مواقع مختلف با اظهار مطالبی چون آنکه امتیاز نفت شمال به روسها «تحولی طبیعی» است که «مدتها به تعویق» نیز افتاده، این تصور را تقویت می‌کرد.^{۴۱} البته هیچ تضمینی هم وجود نداشت که مجلس جدید رویه مساعدی در این باب اتخاذ کند. حتی اگر قوام موفق هم می‌شد که اکثریت ضعیف خود را در مجلس پانزدهم حفظ کند، معلوم نبود که حتی هواداران او نیز که از قید نگرانی ناشی از حضور نیروهای شوروی در آذربایجان رها شده بودند، از این امر حمایت کنند. تا موقعی که نیروهای شوروی در ایران بودند امکان برگزاری انتخابات وجود نداشت و اتحاد شوروی نیز به هر حال متعهد شده بود که نیروهایش را خارج کند. البته می‌شد از دموکراتها انتظار داشت که در حمایت از منافع شوروی اقدام کنند، ولی مسئله آن بود که خودشان بدون حمایت روسها تا چه زمانی می‌توانستند مقاومت کنند؟ اتحاد شوروی تأمین آتیه خویش را در ایران به وحدت نامشخص قوام‌السلطنه، فرقه دموکرات و حزب توده واگذاشته بود.

به محض امضای یادداشت مشترک ایران و شوروی، طرفین به اجرای مفاد مختلف مندرج در آن پرداختند: شوروی دست به کار تحقق مراحل نهایی فراخوان نیروهایش شد و دولت ایران نیز با فرقه دموکرات وارد مذاکره شد. قوام‌السلطنه که مایل بود بیش از این به فاصله موجود میان ایران و شوروی دامن زده نشود، با استرداد دعوی ایران از دستور کار آتی شورای امنیت موافقت کرد.^{۴۲} حفظ بعدی آن در

دستور کار شورای امنیت، در اثر فشار ایالات متحده بود. چپ ایران نیز در خشم و ناراحتی شوروی از این اقدام یکجانبه آمریکا در سازمان ملل، شریک بود.^{۴۳} با این حال چنین به نظر می‌رسید که اتحاد شوروی کماکان بر مفاد توافقنامه پیشین وفادار است و قوام السلطنه نیز با مهارتی که در انتخاب هواداران خود به عنوان اعضای کمیسیون ناظر بر مراحل خروج نیروهای شوروی نشان داد، توانست از درگیری بیشتر با دولت شوروی اجتناب کند.^{۴۴} همین که گزارش رضایت بخشی در این زمینه ارائه شد، شورای امنیت نیز چاره‌ای جز آن نداشت که موضوع را از دستور کار حذف کند. قوام السلطنه پیش از آنکه به موضوع آذربایجان پردازد، اقدامات دیگری نیز در جهت جلب حسن ظن چپ مبذول داشت. هدف از این اقدامات هم ترضیه خاطر شوروی بود و هم تقویت موقعیتش برای مبارزه‌ای که قصد داشت از لحاظ محدود کردن اختیارات شاه در پیش گیرد. محدودیت‌هایی که در زمان کابینه‌های پیشین بر فعالیت گروه‌های چپ وضع شده بود، لغو گردید و همان گونه که انگلیسی‌ها بیم داشتند، اینک قوام بر آن شد تهدیدات پیشین خود را عملی کرده و دست راستی‌های برجسته کشور را برکنار سازد. سیدضیاء، حسن ارفع و علی دشتی از جمله افرادی بودند که به اتمام «تحریک و توطئه» بر ضد دولت بازداشت شدند.^{۴۵} مظفر فیروز که از مشاورین نزدیک قوام السلطنه بود نه تنها از منتقدین بریتانیا محسوب می‌شد بلکه به خاطر علائق شوروی خواهانه و ضدپهلوی خویش نیز شهرت داشت.^{۴۶} با آنکه هیئت دولت قوام السلطنه در مجموع به هیچ وجه چپ نبود، ولی تعداد عناصر ضدانگلیسی و ضدسلطنت آن بیش از حد متعارف بود.^{۴۷}

قوام السلطنه در قبال فرقه دموکرات آذربایجان نیز جانب اعتدال و تساهل در پیش گرفت. وی در اواخر آوریل / اوایل اردیبهشت بیانیه‌ای در مورد آذربایجان منتشر ساخت. در این بیانیه فهرست پاره‌ای از امتیازاتی اعلام شد که دولت حاضر بود با توجه به «اختیاراتی» که برای تحقق خواسته‌های اهالی در قانون اساسی منظور شده بود، اعطا کند. براساس این امتیازات، انجمن ایالتی آذربایجان می‌توانست به استثنای استاندار و فرماندهان ارتش و ژاندارمری، سایر مقامات محلی را خود انتخاب کند؛ در

ادارات و پنج سال اول مدارس ابتدایی از زبان ترکی استفاده شود؛ در مورد قوانین مالیاتی و ترتیبات فعلی بودجه منطقه تجدیدنظر شود؛ فعالیت سازمانهای دموکراتیک آذربایجان از آزادی عمل نامحدود برخوردار شده و بالاخره نحوه افزایش تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی نیز مورد بررسی قرار گیرد.^{۴۸}

دموکراتهای سرمست از پیروزی به پیشنهادهای قوام اعتنایی نکردند. پیشه‌وری آن را حکمی از بالا خواند و گله داشت که چرا در این باب با او مشورت نشده است. وی مخصوصاً با هرگونه برنامه اصلاحاتی که در چارچوب قانون اساسی ایران قرار می‌گرفت، مخالفت داشت:

قانون اساسی مشروطه که چهل سال از عمر آن می‌گذرد تحت نظر مقامات ارتجاعی تدوین شده و با دنیای امروز مطابقت ندارد. قوانین باید با روح و اراده مردم همراه باشد. اگر تهران می‌خواهد حسن نیت خود را ثابت کند... باید سیاستهای کهنه خویش را کنار گذاشته و خط سیاسی جدیدی اتخاذ کند که با عصر حاضر همخوانی داشته باشد. باید در مقابل ملت جوابگو باشد.^{۴۹}

در یکی از سر مقاله‌های آذربایجان هشدار داده شد که اگر خواسته‌هایشان پذیرفته نشود، خلق آذربایجان دولت را سرنگون خواهد کرد. حتی یکی از نمایندگان حزب توده نیز که برای متقاعد ساختن «مجلس ملی» فرقه به پذیرش پیشنهادهای تهران به تبریز اعزام شد، موفقیتی کسب نکرد. «مرگ هست و بازگشت نیست» به شعار جدید فرقه بدل شد.^{۵۰}

در تهران مذاکرات میان نمایندگان دولت و یک هیئت سه نفره فرقه به رهبری صادق پادگان ادامه یافت، ولی پیشرفت کنند بود: «آذربایجانها آماده بودند در پاره‌ای موارد صوری چون جایگزینی واژه «انجمن ایالتی» به جای مجلس ملی و غیره مصالحه کنند... ولی بویژه در مورد انتصاب استاندار یا فرماندهان نظامی فقط صورتی از اقتدار را می‌پذیرفتند و نه واقعیتها را».^{۵۱} آشکار بود که دموکراتها به هیچ وجه میل ندارند دستاوردی را که بسختی کسب شده بود، از دست بدهند. البته تا زمانی که مهلت شش هفته‌ای خروج نیروهای شوروی نیز برقرار بود، می‌توانستند هر نوع

سرسختی که می‌خواهند نشان بدهند. یکی دیگر از دلایل تأخیر حاصل در مذاکرات تهران آن بود که هنوز نتوانسته بودند با فرقه دموکرات کردستان نیز به توافق مناسبی دست یابند. در خلال آوریل / اردیبهشت هیئتهایی از مهاباد و تبریز با هم ملاقات کرده و بالاخره مبانی لازم جهت یک همکاری مشترک در زمینه امور نظامی و اقتصادی فراهم شد.^{۵۲}

احتمالاً اختلاف نظری که خود دموکراتها نیز با یکدیگر داشتند بر مذاکرات تهران تأثیر نهاد. چنین به نظر می‌آید که چهره‌های به نسبت معتدلتری چون پیشه‌وری حاضر به مصالحه بودند، در حالی که افراد سرسخت‌تری چون بی‌ریا حاضر نبودند هیچ یک از دستاوردهای اولیه فرقه را از دست بدهند.^{۵۳}

هنگامی که قوام‌السلطنه و پیشه‌وری در ماه مه / اردیبهشت ملاقات کردند، هنوز یک مانع اصلی در راه حصول توافق وجود داشت و آن نیز موضوع ارتش فرقه بود که قوام می‌گفت باید کاملاً منحل شود. قوام با مهارت تمام مشکلات خود را به گردن شاه افکند. همان گونه که به سفیر آمریکا اظهار داشت، کاملاً مطمئن بود که می‌تواند «با پیشه‌وری ترتیبی اتخاذ کند» ولی شاه مخالف بود و اصرار داشت «سه تیپ از ارتش ایران را به آذربایجان اعزام دارد».^{۵۴} اتحاد شوروی در این مذاکرات نقش چندانی نداشت. منافع شوروی در آن قرار داشت که طرفین به توافق برسند زیرا چنین توافقی شوروی را یک گام به تصویب توافقنامه نفت نزدیک می‌کرد.^{۵۵} مع‌هذا حزب توده کماکان خواهان اعطای امتیازات بیشتر بود. برنامه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی فرقه، برنامه‌ای بود که براحتی می‌توانست مورد علاقه حزب توده قرار گیرد. دوران مابین تفاهم ایران و شوروی در آوریل / فروردین تا توافق نهایی قوام با فرقه دموکرات در ژوئن / خرداد نقطه اوج بیاوبرو چپ ایران بود. جراید حزب توده و فرقه دموکرات خواستار آن شدند که اصلاحات فرقی در سراسر ایران مجری گردد: «...نتیجه مذاکرات باید آزادی همه ایران را تأمین کند... ما برای آخرین بار می‌گوییم که در راه تأمین آزادی ایران به تحمل هرگونه فشار و فداکاری آماده‌ایم. ملت تاریخی آذربایجان خواهان استقلال همه ایران است».^{۵۶}

ولی قوام پیش از آنکه بتواند به توافق نهایی با تبریز نایل آید، مجبور شد توجهش را به موضوع دیگری معطوف دارد. ناآرامیهای کارگری در حوزه نفتی جنوب در اواخر آوریل / اوایل اردیبهشت به یک اعتصاب یک روزه کارگران بر ضد شرکت نفت انگلیس و ایران منجر شد. در پی این واقعه، تظاهرات گسترده‌ای به مناسبت روز اول ماه مه و همچنین اعتصابات دیگری در هواداری از خواسته افزایش دستمزد و شرایط بهرکاری صورت گرفت. ۵۷ این حرکتها که تحت حمایت حزب توده صورت گرفت، بسیار حساب شده بود، در حالی که هنوز چند هفته‌ای تا عقب نشینی نیروهای شوروی مهلت باقی بود و آذربایجان هنوز دوران استقلالش را طی می‌کرد، حزب توده برای تحت فشار قراردادن قوام‌السلطنه جهت اعطای امتیازات بیشتری به چپ، در موقعیت مناسبی قرار داشت.

قوام‌السلطنه به هیچ وجه میل نداشت بر سر مسائل جنوب، حمایت حزب توده را از دست داده یا خشم روسها را برانگیزد. در واقع فرصت را مناسب یافت که با نشان دادن ضرب شصتی به انگلیسیها، موقعیتش را نیز استحکام بخشد. وی حاضر نشد برای کمک به پلیس شرکت نفت و پادگان نظامی محل، نیروی کمکی اعزام دارد و این حرکت باعث شد که مقامات شرکت نفت مجبور شوند پاره‌ای از خواسته‌های کارگران را برآورده سازند. حزب توده که از این موفقیت به شوق آمده بود، اعتصاب گسترده‌تری را در میدین نفتی آغاچاری برپا داشت که به کسب امتیازات بیشتری منجر شد. و بالاخره پس از اعتصاب بالقوه جدی‌تری که در ماه ژوئن / تیر رخ داد، انگلیسیها برای جلوگیری از آشوب دست به کار شده و توانستند پاره‌ای از دستاوردهای پیشین اعتصابات را نیز لوث کنند. با این حال در این میان قوام‌السلطنه به صورت حامی بزرگ خواسته‌های حزب توده درآمد بود. ۵۸

قوام‌السلطنه پس از آنکه به این ترتیب ابتکار عمل را از نو در جنوب به دست آورد، بر آن شد پیش از ادامه مذاکرات با شمال، موقعیت خویش را تحکیم کند. وی سعی کرد با ارائه یک رشته اصلاحات پیشنهادی، ابتکار عمل را از حزب توده و فرقه دموکرات بگیرد. او در مارس / اسفند برای احیای اقتصاد کشور، اجرای اصلاحات

اجتماعی و تدوین یک برنامه پنج ساله برای شهرداریها، یک «شورای عالی اقتصاد» برپا داشت. و در ماه مه / اردیبهشت نیز اعلام کرد که تا پیش از انتخابات بعدی لایحه‌ای جهت اصلاحات ارضی تدوین خواهد شد. با توجه به برنامه‌هایی که خود فرقه برای ارائه چنین اصلاحاتی داشت، چنین به نظر می‌آید که - همان‌گونه که یکی از وزرای کابینه قوام اظهار داشت - هدف وی از طرح چنین اصلاحاتی بیشتر «اقدامی نمایشی» بوده است جهت تقویت موقعیتش.^{۵۹} دیگر اقدام قوام در طرح قانون کار مصوب مه ۱۹۴۶ / اردیبهشت ۱۳۲۵ نیز احتمالاً انگیزه مشابهی در مقابله با حزب توده و فرقه دموکرات داشته است. در این قانون ۴۸ ساعت کار هفتگی و محدودیت اضافه کار به حداکثر چهار ساعت در روز معین شد و برای حل اختلافات کاری نیز ضوابطی تعیین شد.^{۶۰}

قوام السلطنه در ژوئن / خرداد، یعنی پس از پشت سر گذاشتن ماجرای اعتصاب صنعت نفت، خروج آخرین واحدهای نظامی شوروی و نمایش رنگ و روی اصلاح طلبانه‌اش به مقابله با دشوارترین مسئله موجود، یعنی ماجرای آذربایجان درآمد. مظفر فیروز برای شروع یک رشته مذاکرات جدید راهی تبریز شد و در اواسط ماه با تجدیدنظر در مفاد توافقنامه پیشین، توافق جدیدی حاصل شد. این توافقنامه جدید مورد رضایت دموکراتها واقع شد زیرا به نظر رسید که از موقعیت خود مختار منطقه چیزی کم نمی‌کند. در تهران نیز مقبول افتاد، زیرا با به تعویق افکندن تصمیم‌گیری در باب اختلاف‌انگیزترین مسائل، امکان اعاده آتی اقتدار دولت مرکزی را بر آذربایجان میسر می‌ساخت. از نظر سندی، دموکراتها دستاورد قابل توجهی کسب کرده بودند. اگر چه مجلس ملی آنها منحل می‌شد و پیشه‌وری می‌بایست عنوان نخست‌وزیری را ترک کند، «انجمن ایالتی» جدید آذربایجان از اختیارات خود مختارانه گسترده‌ای برخوردار می‌شد و سلام‌الله جاوید که وزارت داخله فرقه را عهده‌دار بود به سمت استاندار تعیین می‌شد. علاوه بر این، با اختصاص ۷۵ درصد از عواید آذربایجان به خود استان که تحت نظارت انجمن قرار می‌گرفت، عملاً استقلال اقتصادی نیز تأمین به نظر می‌آمد.^{۶۱}

اگرچه توافقنامه ژوئن / خرداد توافق گشاده نظرانه‌ای می‌نمود، ولی به رغم اصطلاحات و واژه‌های متفاوتی که به کار رفته بود، از لحاظ ماهوی با بیانیه سابق قوام در باب آذربایجان تفاوت چندانی نداشت. توافق شد که ارتش آذربایجان در تشکیلات ارتش ایران ادغام گردد و کمیسیونی جهت بررسی نحوه عملکرد آن و تعیین مناصب افسران تشکیل شود. قرار شد کمیسیون ویژه‌ای نیز جهت بررسی وضعیت ژاندارمری محل تشکیل شود. قرار شد مجلس پانزدهم پس از تشکیل، وضع قوانین انتخاباتی جدید و همچنین امکان افزایش تعداد نمایندگان آذربایجان و ارائه قانون جدیدی در باب تشکیل انجمنهای شهری در کل ایران را مورد بررسی قرار دهد. در مورد کاربرد زبان «آذربایجانی» نیز بیانیه پیشین قوام به نحوی تعدیل شد که آموزش به هر دو زبان فارسی و ترکی «طبق برنامه وزارت فرهنگ ... با در نظر گرفتن ... موازین دموکراتیک و اصول جدید» در مدارس متوسطه و عالی انجام شود. دیگر مفاد توافقنامه به جزئیاتی چون مسئولیت مرمت جاده‌ها، اختصاص داشت. هرچند با توجه به ارتباطات ضعیف پایتخت و تبریز، بر ضرورت تکمیل خط آهن میانه - تبریز تأکید شد.

پیشه‌وری توافق حاصل با تهران را چنین توصیف کرد: «سرآغاز یک انقلاب تاریخی و جریان دگرگونی آذربایجان و کل ایران».^{۶۲}

با این حال، در آخر، این قوام‌السلطنه بود که از - به قول روزنامه کیهان - «توافق بزرگ» پیروز و موفق درآمد.^{۶۳} به رغم شباهت و همانندی ظاهری میان «مجلس ملی» فرقه و انجمن ایالتی، ترکیب انجمن ایالتی در نهایت به تهران بستگی داشت که حق تأیید هرگونه انتصابی را محفوظ داشته بود. در مورد تعیین استاندار نیز قرار شد دولت با جلب نظر انجمن ایالتی اقدام کند. قوام ضمن یک اقدام تاکتیکی با انتصاب سلام‌الله جاوید که به هر حال به یکی از معتدل‌ترین چهره‌های فرقه شهرت داشت، به مقام استانداری موافقت کرد ولی تضمینی وجود نداشت که قوام یا جانشینش بار دیگر چنین رویه مساعدی در پیش داشته باشند. تردید نبود که ابهامات موجود در توافقنامه‌ای که حتی دموکراتها نیز اذعان داشتند «چهار موضوع از پنج موضوع اصلی

را پا در هوا گذاشته»، به ضرر دموکراتها تمام می‌شد.^{۶۵}

قوام‌السلطنه توانسته بود دموکراتها و شوروی را نسبت به حسن‌ظن خود و همچنین توانایش در کسب اکثر آرای مجلس پانزدهم برای اجرای پیشنهادهايش متقاعد سازد. دموکراتها و شوروی هر دو بر این اعتقاد بودند که امتیازات مهمی گرفته‌اند. در واقع آنها جز مواعیدی مبهم دستاورد دیگری نداشتند. با این حال عملکرد سیاسی قوام به حمایت بی‌چون و چرای تهران از وی منجر شد. شاه با توافقنامه ژوئن / خرداد مخالف بود. گویا در اشاره به ماده‌ی مربوط به ادغام نظامیان فرقه در ارتش ایران گفته بوده است بیشتر ترجیح می‌دهد که دستش را قطع کند تا «حکم اعطای درجه‌ی افسری را به مشتی قاتل و جانی و جاسوس امضا کند».^{۶۶}

سفیر آمریکا نیز به رغم پاره‌ای همدلیها با قوام، این توافقنامه را موجب «تبریک و تهنیت» ندانسته و هشدار داد که ممکن است بزودی فرقه فائق شود.^{۶۷} امضای توافقنامه‌ی تبریز با دورانی توأم شد که چپ ایران به نحو خطرناکی مقتدر به نظر می‌آمد و این در افزایش تنش مؤثر واقع شد. مع‌هذا توافقنامه‌ی پیشه‌وری - فیروز نقطه‌ی عطفی شد در سرنوشت چپ. از ماه ژوئن / خرداد به بعد ستاره‌ی بخت دموکراتها رو به افول نهاد. حزب توده نیز به همین سرنوشت دچار شد. با این حال اگرچه مخالفین قوام چنین نظری را نمی‌پسندیدند، ولی او بود که چپ را به فروپاشی سوق داد.

پس از کاهش یافتن شور و شعف ناشی از انعقاد این توافقنامه، کاستیهای حکومت فرقه بیش از پیش آشکار شد. موقعیت به نسبت مستحکم آن که وضعیت متشنج داخلی و خارجی در دوام و قوامش تأثیر بسیار داشت، بسرعت زایل شد. در میان دشواریهایی که ذکر شد، احتمالاً تداوم مسائل مالی از همه جدی‌تر بود. الهامی وزیر دارایی فرقه پس از قطع رابطه با تهران، برای جمع‌آوری مالیات رشته اقداماتی در پیش گرفت بمراتب شدیدتر از آنچه میلسپو، مستشار امریکایی مالیه اتخاذ کرد و مآلاً به برکناری وی منجر شد. حتی بقایای مالیاتی مالیات بردرآمد جنجالی میلسپو نیز با آنکه بخش مربوط به افشار کم‌درآمد آن حذف شد، مطالبه گردید.^{۶۸} این گونه اقدامات با مقاومت روبه‌رو شد: «چنین به نظر می‌آید که حتی در آذربایجان نیز حدّ و

مرزی نهایی وجود دارد و آنهایی که به خاطر وطنشان قطره اشکی بیش نیفشاندند، اینک حاضرند برای تومانهایشان که هدف صید فراگیر وزیر مالیه است، هر کاری بکنند.»^{۶۹}

پیشه‌وری در اقدامی به منظور تأمین حوایج مالی فرقه، تصرف شعبه تبریز بانک ملی را اعلام داشت. ولی در پی این اقدام که با هیاهو و جنجال فراوانی توأم شد، وی فاش ساخت که بانک ۱۰ میلیون تومان کسری دارد و لذا دستور داد عملیات خصوصی آن خاتمه یابد.^{۷۰} سایر بانکهای تبریز نیز دستورالعمل مشابهی دریافت داشتند که به تشویش و نگرانی صاحبان سپرده منجر شد. در همان ایام از تمام بانکها خواسته شد که تعداد کارمندان و میزان حقوقهای پرداختی خود را کاهش دهند. یکی دیگر از افشاری که از لحاظ اقتصادی تحت فشار قرار گرفتند، کارمندان دولت بودند. حقوق آنها در ماه ژانویه / دی دیر پرداخت شد و در ماه مارس / اسفند نیز پیشنهاد شد که سی درصد حقوقشان به صورت «یادداشت خزانه» پرداخت شود که در «فروشگاههای دولتی» قابل تبدیل به جنس بود. یکی دیگر از اقداماتی که برای کاهش مخارج صورت گرفت، اخراج کارمندان منتظر خدمت بود.^{۷۱} تا اینجای کار وعده دموکراتها مبنی بر اشتغال تمامی آذربایجانیها تحقق نیافته بود.

حال و روز تجارتي آذربایجان نیز دچار وضعیت اسفناک مشابهی بود. در پی اقتدار دموکراتها در نوامبر ۱۹۴۵ / آذر ۱۳۲۴، بازار که قلب تبریز به شمار می‌رفت، حدود یک ماه فلج شد. قطع ارتباط با مرکز و تلاش تهران برای انزوای استان به معنای آن بود که عملاً هیچ‌گونه دادوستدی بین آذربایجان و دیگر نقاط کشور صورت نگرفت. فرقه دموکرات با منع فروش مواد غذایی به خارج از محدوده استان، اصولاً انگیزه فروش را کاهش داد. تاجر در صورتی می‌توانستند کالاهای خود را به خارج از استان بفرستند که کتباً متعهد می‌شدند عواید حاصل را به تبریز برگردانند که بنابه گزارش کنسول انگلیس، تحت عنوان «بقایای مالیاتی» مستقیماً به حساب حکومت واریز می‌شد. برای جلب قلوب قشر تاجر کوچکترین اقدامی نشد. برای فروش انگیزه‌ای وجود نداشت و با وضع عوارض بر تمام کالاهایی که وارد استان

می‌شد، قدرت خرید نیز محدود شده بود.^{۷۲} این گونه مقررات که به قصد حمایت از صنایع ملی و ممانعت از «استثمار» تهران وضع شده بود، تنها بر بار مشکلات اقتصادی آذربایجان افزود.^{۷۳}

سران فرقه به منظور کاستن از دشواریهای اقتصادی به تلاشهای خود جهت انعقاد توافقنامه‌های اقتصادی با دیگر کشورها افزودند. این تلاش آنها با میل و تمایلشان مبنی بر کسب یک موقعیت بین‌المللی نیز مربوط بود. ولی گذشته از اتحاد شوروی، هیچ کشور دیگری حاضر به برقراری روابط تجاری با حکومت فرقه دموکرات نشد، چراکه چنین اقدامی به معنای شناسایی وضعیت خودمختار منطقه بود. به این ترتیب رشته پیوندهای فرقه دموکرات با اتحاد شوروی گسترش بیشتری یافت. تشکیل یک سازمان تجارتي دولتي نیز که ترفند دیگری بود در جهت گسترش باب تجارت، به نتیجه نرسید. همان گونه که شهروندان آذربایجانی میل نداشتند با پرداخت مالیات به هواداری از حکومت فرقه اقدام کنند، تجار و صاحبان سرمایه نیز میل نداشتند با تأمین سرمایه این طرح جدید تجارتي چنین کنند.^{۷۴}

وضعیت اقتصادی موجود تلاش دموکراتها را برای بازسازی صنایع نیز مختل کرد. اگر چه حکومت فرقه توانست با سفارش لباس و چکمه برای ارتش آذربایجان، کارخانه‌های پشمینه و خسروی را از نو به تکاپو درآورد، ولی امکان مالی آن را نداشت که صنایع تبریز را به صورت مداوم برپا نگه دارد. صنایع محلی که به علت قطع سفارشهای جنگی شوروی خود دچار مشکل بودند، اکنون دچار مشکلات ناشی از محدودیت داد و ستد نیز شدند. نیروی کار تبریز که در پی تبلیغات حزب توده و فرقه دموکرات سطح انتظاراتشان افزایش یافته بود، بسرعت سرخورده و مأیوس شدند. هنوز چند ماهی از استقرار فرقه نگذشته بود که حکومت مجبور شد حقوق کارگران تمام صنایع مهم را کاهش دهد. چندی بعد نیز ترتیبی که برای تأمین نان، زغال و لباس مورد نیاز کارگران برقرار شده بود به هم خورد و کارگران ماندند و یک دستمزد کاهش یافته پایه.^{۷۵}

در جبهه کشاورزی وضع بهتر به نظر می‌آمد. در ژانویه ۱۹۴۶ / دی ۱۳۲۴

برای تحقق مواعید پیشه‌وری مبنی بر «توجه خاص به روابط ارباب و رعیت و تنظیم این روابط براساسی عادلانه» دو لایحه تصویب شد.^{۷۶} لایحه اول مربوط به مصادره املاک آن دسته از «تبعیدیه‌های آذربایجان» می‌شد که «بر ضد حکومت ملی تبلیغ کرده بودند یا هر کسی که با آزادی آذربایجان مخالفت می‌ورزیدند». لایحه دوم به تقسیم اراضی عمومی و خالصه میان اجاره‌داران موجود مربوط می‌شد. از آنجا که اراضی مصادره شده نیز اینک بخشی از اراضی عمومی محسوب می‌شدند، برای تقسیم اراضی، املاک قابل ملاحظه‌ای موجود بود و اکثر رعایا بین ۱ تا ۵ هکتار زمین گرفتند. برای تأمین خدمات روستایی و افزایش سهم دروگران از محصول و همچنین تأسیس «کمیته‌های دهقانی» برای نظارت بر این اقدامات، رشته تدابیر دیگری نیز اتخاذ شد.^{۷۷}

گروه کثیری از ناظران داخلی و خارجی اصلاحات زراعی پیشه‌وری را اقداماتی مهم و مترقی تلقی کردند و همین موضوع بود که قوام‌السلطنه را به طرح لایحه اصلاحات ارضی خویش برانگیخت. مالکیت دهقانی نقطه پایانی بود بر سنت نفودالی مالکین غایب که در بسیاری از مناطق روستایی مانع از هرگونه ترقی فنی و اجتماعی بودند مالکین بسیاری بودند که هر یک صد روستار را در تملک داشتند و در حالی که خود بندرت به املاک خویش سرکشی می‌کردند، اداره آنها را به مباشرینی فاسد و منفور و ژاندارمها سپرده بودند. کم بودند تعداد مالکینی که حتی اندک اصلاحاتی را نیز مایل باشند. وال، نایب کنسول بریتانیا در این باب نوشت:

در منطقه‌ای که احتمالاً حاصلخیزترین منطقه فلات ایران است، کشاورزی به نحو آشکاری عقب افتاده است و محصول زمین احتمالاً بیش از نیمی از آنچه می‌تواند حاصل دهد نیست. حاصل کار دهقانان صاحب زمین دیگر از نیمه سیرف‌هایی که تا آن روز بر زمین جان می‌کنند، بهتر نبود.^{۷۸}

برنامه اصلاحات ارضی پیشه‌وری با آنکه ماهیتی مترقی داشت، ولی برنامه‌ای نبود که فوراً بتواند حاصل بدهد. برای آنکه نتیجه‌ای حاصل شود، به دورانی از نظم و ثبات احتیاج بود تا این اصلاحات مؤثر واقع گردد. ادعای روزنامه آذربایجان را مبنی

بر ۵۰۰ درصد افزایش محصول در ماه مه / اردیبهشت هیچ کس باور نکرد. ۷۹ بلکه برعکس شواهد موجود از کاهش کلی محصول سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ نیز حکایت داشت. به اعتقاد وال، تقسیم اراضی به افزایش سطح نقاط زیر کشت منجر نشده بود. دهقانانی که بناگاه مالکینی مستقل شده بودند، از مدیریت زراعی تجربه چندانی نداشتند. بسیاری از آنها چنان فقیر بودند که حتی از عهده خرید بذر لازم بر نمی آمدند، چه رسد به وسایل کشت و زرع. در این ترتیبات جدید قرار بر آن بود که مالکین در این امر آنها را یاری دهند ولی عملاً مساعدتی صورت نگرفت. مالکین و دهقانان هر دو با مقررات جدید برداشت محصول که آنها را ملزم می ساخت بخشی از محصول غله خویش را (۲۰ درصد دهقانان و ۷۰ درصد مالکین) به قیمتی معین به دولت بفروشند، ناراضی بودند. بسیاری از دهقانان بر این باور بودند که صرفاً مالکی را از دست داده بودند تا مالک دیگری به جای او بنشیند. گروهی از مالکین نیز طی ارسال عریضه‌ای از استاندار جدید خواستند که این مقررات جدید را اصلاح کند. اعتراض آنها به جایی نرسید. با این حال بی میلی عمومی که نسبت به اجرای این مقررات وجود داشت، مشکل فزاینده‌ای ایجاد کرده بود. نه تنها امر برداشت مختل شد، بلکه پاره‌ای از کشاورزان ترجیح دادند محصول خود را به حال خود بگذارند تا از بین برود ولی آن را به چنین بهای نامناسبی به حکومت ن فروشند.^{۸۰}

اصلاحات دموکراتها در زمینه فواید عامه با موفقیت بیشتری روبه‌رو شد. انجمن شهر تبریز که در پی تحولات اخیر انتخاب شده بود فوراً برای آسفالت خیابانها، ارائه خدمات ارزان قیمت و مؤثر اتوبوسرانی، ایجاد طرحهای آب و فاضلاب و بهبود شبکه خط آهن محلی برنامه‌هایی در پیش گرفت. در بودجه سال ۱۹۴۶-۴۷ / ۱۳۲۵ بر ارتباطات، بهداشت، آموزش و زراعت تأکید خاصی شده بود. مع‌هذا وضعیت ناهنجار اقتصادی تحقق برنامه‌های جاه طلبانه دموکراتها را دشوار ساخت. یکی از دستاوردهای دیرپای دموکراتها، افتتاح دانشگاه تبریز در مه ۱۹۴۶ / اردیبهشت ۱۳۲۵ بود که تأمین بخشی از هزینه آن در قرارداد ژوئن / خرداد تهران - تبریز ملحوظ شده بود.^{۸۱}

طولی نکشید که برنامهٔ دموکراتها برای تشکیل یک نیروی کارای نظامی نیز با دشواریهایی روبه‌رو شد. مواعید پیشه‌وری مبنی بر ایجاد یک «ارتش بزرگ خلق» با «هواپیماها، توپها و انواع تسلیحات» که باعث نگرانی شدید محافل سیاسی تهران شده بود، هیچ‌گاه تحقق نیافت.^{۸۲} فدائیان آموزش ندیدهٔ پیشین که بنا به توصیف وال، «زمخت و نترشیده» بودند^{۸۳}، نظم و تعلیم بردار نبودند. به رغم تلاشهای فراوان بی‌ریا و تمام تبلیغاتی که در باب اهمیت یک ارتش کارا برای دفاع از «کشور آزاد آذربایجان» انجام می‌شد، احکام بسیج و فراخوانی منتشره، در میان مردمی که به گفتهٔ پیشه‌وری حاضر بودند جان خود را برای آذربایجان فدا کنند^{۸۴}، تأثیر چندانی نداشت. پیشه‌وری در اقدامی به منظور جذابتر ساختن ارتش فرقه، مدعی شد که «بسیاری از خانواده‌های سرشناس آذربایجان» که در آغاز از سربازگیری اکراه داشتند، اینک پسران خود را برای آموزش افسری آماده می‌کنند.^{۸۵}

با این حال دیگر گزارشهای موجود خلاف این ادعا را نشان می‌دهد: تمام اقشار و طبقات جامعه از این سربازگیری نفرت داشته و اکثر مشمولین آذربایجانی سعی داشتند از آن طفره بروند.^{۸۶}

کارنامهٔ دستاوردهای حکومت فرقه حتی پیش از انعقاد توافقنامهٔ ژوئن / خرداد بیانگر کاستیهایی جدی است. عدم حمایت، چه از جانب دولت تهران و - جالب آن است - چه از جانب شوروی، یکی از موانع عمدهٔ تحقق برنامهٔ اصلاحات فرقه بود. ناتوانی حکومت در ارتقای سطح زندگی و ضرورت اتخاذ سیاستهایی برخلاف میل عامه، در کاهش محبوبیت آنها مؤثر واقع شد. روابط فرقه با کردها کماکان نامشخص باقی ماند. کردها تبعیت از حکومت آذربایجان را که در توافقنامهٔ ژوئن ۱۹۴۶ / خرداد ۱۳۲۵ تصریح شده بود، نمی‌پسندیدند. و بالاخره آنکه اختلاف نظرهای موجود در میان رده‌های بالای دموکراتها نیز سرباز کرد و علنی شد. بی‌ریا که قبلاً نیز در مورد برخی از وزرای هیئت دولت با پیشه‌وری اختلاف پیدا کرده بود، اینک با توافقنامهٔ ژوئن / خرداد به مخالفت آشکار برخاسته و اصرار داشت که «چیزی جز یک آذربایجان خودمختار» نباید پذیرفته شود. در اواخر ژوئن

/ اوایل تیر توطئه‌ای بر ضد پیشه‌وری کشف شد که بی‌ریا نیز در آن دست داشت. سی نفر به جرم دست داشتن در این توطئه دستگیر شدند. بنابه گزارش یکی از مقامات کنسولی امریکا، تنها دلیل آنکه بی‌ریا نیز در این میان تصفیه نشد، محبوبیتی بود که هنوز در میان کارگران داشت.^{۸۸} با توافقنامه ژوئن / خرداد آن شور و شوقی که دموکراتها توانسته بودند در شش ماه نخست حکومتشان برپا نگه دارند به آخر رسید.

دموکراتها در سراسیمه افول؛ ژوئن - دسامبر ۱۹۴۶ / خرداد - آذر ۱۳۲۵

قوام‌السلطنه پس از آنکه با دموکراتها به توافق رسید، برآن شد که موقعیت خویش را تحکیم ساخته، اکثریت قاطعی را در مجلس پانزدهم برای خود تأمین کند. وی در اواخر ژوئن / اوایل تیر حزب خود، یعنی «حزب دموکرات ایران» را برپا داشت که تلاش نه چندان پنهانی بود جهت گرفتن پرچم اصلاح‌طلبی از دست چپ. بعلاوه امید داشت که از این طریق بتواند بخش گسترده‌ای از افکار عمومی - از جمله گروهی از محافظه‌کاران را که احتمالاً با اصلاحات او در زمینه ارتش و پلیس نیز همراه بودند - جلب کند. حزب دموکرات ایران تمایل قوام را مبنی بر ایجاد روابط نزدیکتر با «قدرتهای دوست» نیز مورد تأکید قرار داد.^{۸۹}

حزب دموکرات قوام، هم سوءظن چپ را برانگیخت و هم بدگمانی راست را. نگرانی و احتیاط چپ بویژه از این روی بود که تأسیس این حزب با اعلامیه مشترک حزب توده و حزب ایران مبنی بر تشکیل یک «جبهه مشترک» برای «شکست کامل عناصر ارتجاعی، یعنی مزدوران استعمار و مخالفین اصلاح و آزادی و ترقی ملت ایران» مقارن شده بود.^{۹۰} مع‌هذا اعتماد و اعتقاد موجود به حسن نیت قوام‌السلطنه، این شایعه را قوت بخشید که وی در نظر دارد تنی چند از اعضای حزب توده را نیز در هیئت دولت وارد کند و مخالفین ساکت شدند.^{۹۱} محافظه‌کارها سوءظن و تردید خویش را از دست ندادند. با آنکه بودند کسانی که حضور هر نوع حزب جدیدی را که می‌توانست شق معتدلتری در قبال حزب توده ارائه دهد مفید تلقی می‌کردند، مع‌هذا بسیاری از آنها بر این اعتقاد بودند که نخست‌وزیر در مقابله با فرقه دموکرات و

چپ راه افراط در پیش گرفته و خود «تحت نفوذ روسها واقع شده بود». ۹۲ هنگامی که هیئت دولت در اوایل اوت / مرداد ترمیم شد و قوام با انتصاب دوستش مظفر فیروز به وزارت تازه تأسیس کار و تبلیغات، سه وزارتخانه را نیز به توده‌ایها سپرد، این تشویش و نگرانی افزایش یافت. ۹۳

این اقدام انگلیسیها و امریکاییها را نیز نگران ساخت. در حالی که هدف قوام‌السلطنه از این کار تقویت موقعیت خودش بود و نه توده‌ایها. لاقلاً این مطلبی بود که در گفتگوش با سفیر بریتانیا مطرح شد؛ قصد وی آن بود که حزب توده را زیر بار مسئولیت به خود آورد. در گفتگویی با سفیر امریکا نیز در مورد امکان کنترل بهتر حزب از درون دولت مطالبی اظهار داشته بود. هنگامی که وی برای حلّ و فصل یک اختلاف کارگری جدید در حوزه‌های نفتی خواهان مساعدت توده‌ایها شد، این امر به بوتهٔ آزمایش درآمد. ۹۴

مسائل کارگری که در ماه آوریل / فروردین در میان کارگران صنعت نفت آغاز شد، با اقدامات مسالمت‌جویانهٔ قوام‌السلطنه و وعده‌های مثبت شرکت نفت موقتاً فروکش کرد. ولی پس از مدتی از نو و با شدتی بیشتر در ژوئیه / تیرماه آغاز شد. اتحادیهٔ کارگران خوزستان که از واکنش شرکت نفت در قبال صورت جدیدی از خواسته‌هایشان ناخشنود بود، از کارگران خواست که در ۱۴ ژوئیه / ۲۳ تیر دست به یک اعتصاب سراسری بزنند. هنگامی که کارگران عرب صنعت نفت که در اتحادیه‌هایی ضد توده‌ای متشکل شده بودند با کارگران اعتصابی به زدوخورد پرداختند، کار به خشونت کشید. این بار انگلیسیها برای اعادهٔ انتظام تلاشهای خویش را با استاندار خوزستان هماهنگ کردند و قوام‌السلطنه نیز با اعزام یک گردان نظامی به خوزستان همکاری خود را نشان داد. این ماجرا حدود ۲۰۰ نفر تلفات برجای گذاشت. ۹۵

هدف قوام انزوای دائمی حزب توده نبود، بلکه می‌خواست از وجود آنها به نفع خود بهره‌برداری کند. از این رو برای رسیدگی به این حوادث و پایان دادن به بن‌بست حاصل میان کارگران اعتصابی و شرکت نفت، یک هیئت دولتی تحت

سرپرستی مظفر فیروز که دو عضو توده‌ای را نیز در میان داشت، راهی خوزستان شد. مظفر فیروز در اقدامی که موجب نارضایی انگلیسیها شد، فوراً خواهان آتش بس شده، تمام توده‌ایهای بازداشتی را آزاد کرد و وارد مذاکرات صلح شد. این اقدام قوام‌السلطنه، یک رویارویی خطرناک و خشونت‌بار را پایانی مسالمت‌آمیز بخشید و حزب توده از کارگران خوزستان خواست که به این برخورد پایان دهند.^{۹۶} با این حال قوام‌السلطنه با درگیر ساختن حزب توده در این مذاکرات، در ایجاد تفرقه میان حزب و تضعیف موقعیتش نیز موفق شد. همان‌گونه که یکی از همکاران قوام‌السلطنه به یکی از مقامات سفارت بریتانیا اظهار داشت، سران حزب توده در مورد پیشنهاد قوام‌السلطنه دچار «اختلاف نظر محسوسی» بوده‌اند. در درازمدت این تصمیم حزب توده که از جهتی حزب را همراه و همکار قشر حاکمه ایران وانمود ساخت، در خدشه‌دار شدن وجهه حزب به مثابه قهرمان طبقه کارگر مؤثر افتاد.^{۹۷}

حال اگر استراتژی قوام‌السلطنه را بتوان از لحاظ ایجاد تفرقه میان چپ موفق ارزیابی کرد، ولی موجب بهبود روابط او با محافظه‌کاران و یا انگلیسیها نشد. آذربایجان عملاً هنوز مستقل بود و حزب توده به رغم یک عقب نشینی موقت در اعتصاب کارگران صنعت نفت، هنوز حزبی به نظر می‌آمد به قوت و قدرت سابق. جان لوروزتل، سفیر بریتانیا در تهران، بر این اعتقاد بود که عضویت توده‌ایها در کابینه قوام «هرگونه تلاش حزب جدید دموکرات ایران را برای یک رقابت جدی با حزب توده بر سر کسب نفوذ بیشتر، غیرمحمتمل می‌ساخت».^{۹۸} شاه نیز کماکان تردید داشت. در حالی که وزرای جدید حزب توده درگیر «دگرگونیهای سراسری» از جمله عزل پاره‌ای از مقامات و جایگزینی عناصر طرفدار حزب به جای آنها بودند، بعید به نظر می‌رسید که امید قوام مبنی بر جلب عناصر معتدل یا محافظه‌کاران ضدّ درباری به صفوف حزبی تحقق یابد.^{۹۹}

چنان که تحولات بعدی نشان دادند، بیم و هراس محافظه‌کاران تا حدود بسیاری بی‌پایه بوده است. ائتلاف قوام‌السلطنه و حزب توده به درازا نکشید؛ وی تسلیم فشار انگلیسیها شد و مظفر فیروز را از خوزستان احضار کرد؛ اقدامی که سریعاً

به بازداشت مجدد توده‌ایها و نفی بعدی تمام دستاوردهای کارگران اعتصابی منجر شد. وی از تقبل موارد معوق ماندهٔ توافقنامهٔ ژوئن / خرداد با آذربایجان نیز طفره رفت و حتی از یافتن یک «راه حل نهایی» برای مسئلهٔ آذربایجان سخن راند.^{۱۰۰} قوام‌السلطنه حتی در مقابله با شورش گسترده‌ای که در مناطق جنوبی ایران بر ضد نفوذ حزب توده صورت گرفت نیز راه تساهل در پیش گرفت و بالاخره پاره‌ای از شخصیت‌های محافظه‌کار را که در آغاز سال بازداشت شده بودند، آزاد کرد. ولی این اقدامات نیز به تأمین حمایت گسترده‌تر از حزب دموکرات قوام کمک نکرد. علت این امر نیز شاید همان گونه که انگلیسیها و آمریکاییها اتفاق نظر داشتند، در این بود که حزب دموکرات نتوانسته بود حمایت چندانی را از جانب «ایرانیان سرشناس» جلب کند، در حالی که همراهی قوام با مظفر فیروز نیز مانعی جدی در این راه تلقی می‌شد.^{۱۰۱}

شورش گستردهٔ عشایر جنوب، همراه با تلاشهای بعدی راست جهت تحدید نفوذ حزب توده، بیانگر میزان ناتوانی قوام در جلب اطمینان مخالفین سیاسیش بود. شورش عشایر جنوب پاسخ انگلیسیها و محافظه‌کاران به خطر چپ بود؛ علاوه بر آن این امر به شاه فرصت داد که خط مشی نخست وزیرش را زیر سؤال برد. حتی اگر قوام‌السلطنه همان گونه که بارها متذکر شده بود، خود را آمادهٔ آن می‌ساخت که ضربه‌ای بر حزب توده و فرقهٔ دموکرات وارد آورد، اینک با وقایع جنوب وادار شد سیاست گام به گام خود را کنار گذاشته و فوراً دست به کار شود. این تغییر اجباری خط مشی به ضرر او تمام شد، چرا که در عین تاراندن همراهان چپ، قدرت مخالفین دست راستیش را نیز افزایش داد؛ یعنی قدرت همان کسانی را که اعتبار ناشی از اتخاذ سیاست سرسختانهٔ اخیر را به حساب خود می‌گذاشتند.

شورش عشایر جنوب در مقاومت اعراب خوزستان در برابر اعتصاب صنعت نفت و تحولات بعدی آن ریشه دارد. در کرمان و فارس نیز پیش از این نشانه‌هایی از یک رشته ناآرامیهای عشایر بر ضد حزب توده و شوروی بروز کرده بود؛ ناآرامیهای متأثر از تحولات آذربایجان.^{۱۰۲} ولی نحوهٔ عملکرد دولت در قبال اعتصاب عامل

مهمی شد در بروز یک شورش تمام و کمال که خطر وحدت گروههای عشایری جنوب غربی و غرب کشور را نیز افزایش داد. به محض خاتمهٔ اعتصاب کارگران صنعت نفت، اعراب خوزستان درصدد خونخواهی برآمده، طی ارسال پیامی به جامعهٔ عرب در قاهره، خواهان «کمک برای دستیابی به خودمختاری» شدند.^{۱۰۳} اندک زمانی بعد اعلام شد که سران بختیاری و قشایی یک «معاهدهٔ دفاع متقابل» امضاء کرده‌اند. سران عشایر گرچه مدعی وفاداری به تهران بودند، ولی مخالفت خود را با سیاستهای اخیر دولت آشکار ساخته و خواستار «همکاری در سرکوب راهزنان محلی» و اقدام مشترک بر ضد «دشمنان متقابل» شدند. علاوه بر این، اعلام داشتند که قصد دارند اصفهان و شیراز را تصرف کرده، تشکیلات محلی حزب توده را منهدم سازند.^{۱۰۴}

در پی انتشار شایعهٔ شورش عن قریب عشایر، مظفر فیروز فوراً عازم اصفهان شد تا شورش را پیش از آنکه امکان توسعه یابد سرکوب کند. وی پس از ورود به اصفهان طی یک سخنرانی در یکی از تشکیلات محلی کارگری، «توطئه‌ها و دسایس» اخیر را به عنوان حمله‌ای بر استقلال کشور محکوم کرد. وی دستور بازداشت دو تن از سران بختیاری را صادر کرده، در شیراز حکومت نظامی اعلام داشت. علاوه بر آن، کوشید شواهد و مدارکی دال بر دخالت نمایندگان کنسولی بریتانیا در ترتیب این توطئهٔ عشایری بیابد.^{۱۰۵}

فیروز نتوانست برنامه‌های سران عشایر را خنثی کند. در اواخر اوت / مرداد اعلامیه‌ای تحت عنوان بیانیهٔ «نهضت مقاومت جنوب» منتشر شد که در آن از تمام نیروهای محلی خواسته شده بود برای مقاومت در برابر خطر «ماجرای جوانان آنارشیست و هرج و مرج طلبان کمونیست» متحد شوند. در این بیانیه با استفاده از نگرانیهای عمومی، در مورد مواضع توده‌ایها در قبال دین و سنن اجتماعی هشدار داده شده و ضمن اشاره به فعالیتهای وزیر توده‌ای فرهنگ، سپردن آموزش و پرورش جوانان کشور را به دست کمونیستها «تحمل ناپذیر» توصیف کرده بود. در ادامهٔ بیانیه دخالت توده‌ایها در امور کشور به عنوان عاملی در جهت تضعیف تمامیت ملی ایران

محکوم شده و ضمن یک حمله مستقیم به قوام السلطنه آمده بود: «... در عمل ثابت شده است جریانهای سیاسی خارجی رئیس دولت را مرعوب و معتقد به لزوم مداخله دادن سران حزب توده در امور میهن ما ساخته است... ورود لیدران آنارشیست و هرج و مرج طلبان را به هیئت دولت کشور دموکرات و مسلمان ایران به منزله اعلان محو استقلال و حاکمیت و تمامیت ایران می شناسد.»^{۱۰۶}

بیانیه نهضت مقاومت جنوب فقط بیانیه‌ای از جانب سران عشایر جنوب نبود، بیم و امیدهای مخالفین سیاسی قوام را نیز در برداشت. همان گونه که شاه به سفیر آمریکا گفت: این شورش «وضعیتی قطعی» ایجاد کرده است؛ اکنون قوام باید یا برای وحدت مجدد کشور دست به کار شود و یا به تماشای تجزیه آن بنشیند.^{۱۰۷} از نظر شاه، شورش جنوب وسیله مناسبی بود جهت خدشه‌دار ساختن اعتبار قوام و تحدید سیاستهای چپ‌گرایانه‌اش. برای انگلیس بهانه‌ای شد تا نفوذ توده‌ایها را در حوزه‌های نفتی محدود ساخته، یا در صورت لزوم وسیله‌ای فراهم آورده باشد جهت تأسیس نوعی خودمختاری محلی در ایالات جنوبی ایران. اگر آذربایجان می‌توانست خودمختار و هوادار شوروی باشد، چراکه خوزستان و فارس خودمختار و هوادار انگلیس نباشند؟^{۱۰۸}

از این رو نه انگلیسیها و نه درباریها هیچ یک نگرانی خاصی نسبت به شورش جنوب نشان ندادند، پس برای جلوگیری از توسعه آن نیز تمایل چندانی بروز ندادند. شگفت نیست که شورش جنوب نیز توسعه یافت. عشایر عرب کناره‌های خلیج فارس و سایر عناصر عشایری فارس به سران قشقایی و بختیاری پیوستند و پیش از آنکه میان استانداران فارس و کرمان و محمد ناصرخان، رهبر ایل قشقایی مذاکرات آغاز شود، بوشهر و دیگر شهرهای ساحلی اشغال شده و شیراز در محاصره قرار گرفت. ناصرخان خواستار رهایی سران بازداشت شده بختیاری، برکناری مقامات حکومتی فارس و عزل وزرای توده‌ای دولت قوام شد.^{۱۰۹}

واکنش قوام در برابر این توان آزمایشی جدید، تند و سریع بود. وی علناً اعلام داشت که بحران جنوب ساخته و پرداخته «مرتجعین» است و از نیروهای «آزادخواه

و مترقی» خواست از دولت او حمایت کنند.^{۱۱۰} چنین به نظر می‌آید که وی ادعای مظفر فیروز را مبنی بر دخالت انگلیسیها در نهضت جنوب پذیرفته است، ولی هیچ اقدام شدیدی در پیش نگرفت و حتی به نظر می‌آید با خواسته‌های سران عشایر نیز همدلی داشته است. در ملاقاتی که در تهران میان قوام‌السلطنه و ناصرخان قشقایی صورت گرفت، قوام خواسته‌های ناصرخان را مبنی بر انحلال کابینه فعلی یا تعیین یکی از سران قشقایی را به ریاست نیروی ژاندارمری فارس نپذیرفت ولی با برکناری فرمانده لشکر وقت فارس که به توصیه مظفر فیروز بدین سمت منصوب شده بود و همچنین تأسیس انجمنهای ایالتی و شهری به سبک آذربایجان، در فارس موافقت کرد. در واقع قوام وجه تعدیل یافته‌ای از توافقنامه آذربایجان را نیز به سران عشایر جنوب پیشنهاد کرد.^{۱۱۱}

بالآخره ناصرخان در اواسط اکتبر / اواخر مهر، هنگامی که نیروهای موثلفه عشایری پادگانهای نظامی خورموج و کازرون را نیز خلع سلاح کرده بودند، شرایط قوام را پذیرفت. با این حال شورش عشایر جنوب در حول و حوش فارس محدود مانده و خطر سرایت آن به مناطق عرب نشین خوزستان یا مناطق عشایری کرمانشاه در غرب تحقق نیافت. در پی یک رشته ضمانتهای جدید مبنی بر اعطای خودمختاری محلی به فارس و اعلان عفو عمومی افرادی که در این ماجرا حضور داشتند از سوی شاه، شورش عشایر جنوب پایان پذیرفت.^{۱۱۲}

از نظر تحولات بعدی، آنچه بیش از حل و فصل نهضت جنوب اهمیت داشت، نتایج سیاسی حاصل از آن بود. این شورش انگلیسیها و راست ایران را فرصتی بخشید جهت اعاده نفوذشان. علاوه بر آن به کاهش نفوذ چپ نیز منجر شد. اگرچه احتمالاً خود قوام نیز قصد داشت که نفوذ حزب توده را کاهش دهد، ولی در این اثنا موقعیتش نیز ضعیف شد. به این ترتیب ضرورت وارد آوردن ضربه بر حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان، باعث شد که قوام بخش مهمی از نیروهای حامی خود را از دست بدهد.

حتی پیش از این گردش به راست نیز توده‌ایها و دموکراتها نسبت به نیت واقعی

قوام بدبین شده بودند. از نظر حزب توده، دولت قوام آن محمل اصلاحات که به نظر می‌آمد از آب درنیامد و طولی نکشید که شور و شوق اولیه حاصل از شرکت در هیئت دولت زایل شد. هنوز چند روز از تشکیل کابینه ائتلافی نگذشته بود که در خلال راهپیمایی که در ۵ اوت / ۱۴ مرداد به مناسبت سالگرد اعطای مشروطه صورت گرفت، میان توده‌ایها و اعضای حزب دموکرات قوام زدو خوردی رخ داد.^{۱۱۳} در پی تلاش قوام السلطنه برای اعمال قانون کار مصوب نیز اختلاف نظرهای دیگری حاصل شد. توده‌ایها از این گفته نخست‌وزیر مبنی بر آنکه با توجه به مفاد این قانون جدید کارگران «آزادند در هر حزب یا اتحادیه‌ای که میل دارند، عضو شوند» رضایت نداشتند. به عقیده آنها این به معنای آن بود که حزب توده دیگر انحصار آرای طبقه کارگر را در دست نداشته و احتمالاً می‌بایست برای جلب حمایت بیشتر با حزب دموکرات قوام به رقابت برخیزد. جراید حزب توده دخالت قوام را «نامیمن» خوانده و ابراز امیدواری کردند که حزب او از دخالت بیشتر در امور اتحادیه‌های کارگری خودداری کند.^{۱۱۴} قوام السلطنه بدون آنکه از موضع خود کوتاه بیاید، حاضر به نفی بیانیه خود نشد و چند روز بعد ضمن صدور یک حکم جدید، شرکت نیروهای نظامی، شهربانی و ژاندارمری را در هرگونه تشکیلات سیاسی ممنوع اعلام کرد: اقدامی که بر ضد حزب توده بود، چراکه این حزب توده بود که سعی داشت در میان افسران جوان و دیگر صنوف نیروهای نظامی هوادارنی کسب کند.^{۱۱۵}

یکی دیگر از مواردی که به اختلاف نظر میان قوام السلطنه و حزب توده منجر شد، امتناع قوام بود از پذیرش پیشنهاد حزب توده مبنی بر شرکت در یک «جبهه مشترک احزاب دموکراتیک» برای مبارزات انتخاباتی آتی. قوام پیشنهاد حزب توده را صریحاً رد نکرد، بلکه رشته شرایطی را مطرح ساخت که برای حزب توده قابل پذیرش نبود؛ مثلاً چنین عنوان کرد که حزب دموکرات او باید رکن اصلی این ائتلاف را تشکیل داده و اصل «روابط دوستانه» با تمام قدرتهای خارجی رانیز بپذیرد. چون که همان گونه که انتظار می‌رفت حزب توده تمایلی به پذیرش این شرایط نداشت، قوام نیز درگیر این جبهه مشترک نشد و فاصله موجود میان او و کمونیستها افزایش یافت.^{۱۱۶}

و بالاخره آنکه حزب توده از تعلل قوام السلطنه در حل و فصل نهایی اختلاف نظرهای موجود با حکومت فرقه نیز نگران بود. مذاکرات قوام و پیشه‌وری ادامه داشت، ولی هنوز هیچ یک از خواسته‌های معوق دموکراتها برآورده نشده بود. شرکت حزب توده در هیئت دولت به حل و فصل مطلوب ماجرای آذربایجان کمک نکرده بود.

به این ترتیب با شورش عشایری جنوب و حل و فصل آن، صحنه برای رویارویی نهایی حزب توده و قوام السلطنه آماده شد. سران حزب توده از ماهیت این شورش و خط مشی همدلانه قوام در قبال آن نگران بودند. علاوه بر این توده‌ایها از اینکه ارتش نیز برای سرکوب آن اقدام مؤثری به عمل نمی‌آورد، ناراحت بودند.^{۱۱۷} در پی انتشار خیر توافقتنامه فارس در ۱۵ اکتبر / ۲۳ مهر، حزب توده اعتراض کرد که در این مورد با هیئت دولت مشورت نشده است. روز بعد وزرای توده‌ای در جلسه مقرر هیئت دولت شرکت نکردند. آنها دلیل امتناع خود را از شرکت در جلسه هیئت دولت، تصمیم قوام مبنی بر انتصاب پاره‌ای از چهره‌های نامطلوب به جای تنی چند از استانداران کشور عنوان کردند. چندی بعد روزنامه رهبر از ادامه مخالفت‌های قوام با اتحادیه کارگری حزب توده و تشکیل هیئت نظارت بر انتخاباتی که تماماً از هواداران او ترکیب شده بود، گلایه کرد.^{۱۱۸}

سیاست‌های قوام تا به آخر ناشناخته ماند. در ۱۶ اکتبر / ۲۴ مهر، یعنی روزی که وزرای توده‌ای در جلسه هیئت دولت حاضر نشدند، او در مراسم سالگرد تأسیس حزب شرکت کرد. دو روز بعد، در حالی که وزرای توده‌ای هنوز از حضور در جلسات هیئت دولت امتناع می‌کردند، وی با برکناری وزرای مزبور و همچنین همکار جنجال‌انگیزش مظفر فیروز که بعدها به سفارت مسکو منصوب شد، کابینه را ترمیم کرد.^{۱۱۹} قوام ضمن ابراز نارضایتی از رفتار «غیرمسئولانه»ی وزرای توده‌ای، مدعی شد که تلاش آنها برای پیشبرد اهداف خاصشان موجب شده بود که به هیچ وجه نتوانند به «مسائل جاری» مملکت بپردازند.^{۱۲۰} چندی بعد به سفیر ایالات متحده اظهار داشت که انتظار داشته است اعضای حزب توده «وقتی که از درون شاهد

عملکرد روزانه اتحاد شوروی در قبال ایران شدند، ایرانیانی میهن پرست گردند، ولی آنها از تبعیت از خط شوروی دست برنداشتند.»^{۱۲۱} هنوز چنین به نظر می‌آمد که قوام بر اوضاع مسلط است، یا لاقلاً تصویری بود که میل داشت القا کند. با این حال دشوار بتوان ارزیابی کرد که دگرگونی حاصل در خط مشی او تا چه حد از فشار بیرونی، بویژه فشار شاه ناشی شده بود. شایع بود که شاه تهدید کرده بود اگر وزرای توده‌ای را اخراج نکند او را برکنار خواهد ساخت. احتمال آنکه از روی رضا و رغبت مظفر فیروز را برکنار ساخته باشد، بسیار کم بود. به هر حال شاه برکناری فیروز را به حساب خود گذاشت و بعدها اظهار داشت فقط از آن روی با انتصاب فیروز به سفارت ایران در مسکو موافقت کرده بود که «همیشه کرملین با سفرای ایران رفتاری همانند سگ دارند».^{۱۲۲}

چند صباحی پس از برکناری وزرای توده‌ای، قوام السلطنه برای انحلال انجمن ایالتی آذربایجان دست به کار شد. دموکراتهای آذربایجان نیز همانند حزب توده به نحو فزاینده‌ای نسبت به سیاستهای دولت مرکزی سوءظن یافته و در مورد حسن نیت قوام، یعنی رکن عمده امنیت آتی آنها به تردید افتادند. از انعقاد توافقنامه ژوئن / خرداد به بعد گرفتاریها و مشکلات فرقه روبه افزایش نهاد و به رغم رفت و آمد هیئتهای گوناگون میان تهران و تبریز، تمام مسائلی که حل و فصلشان به آینده واگذار شده بود کماکان لاینحل ماندند.

آذربایجان از نظر اقتصادی با دشواریهای گسترده‌ای روبه‌رو بود. در حالی که استان را بحران اقتصادی فراگرفته بود، تصمیم اختصاص ۷۵ درصد از عواید محلی برای مخارج استان به هیچ وجه چاره ساز نشد. اقدامات حکومت فرقه مبنی بر رفع برخی از محدودیتهای شاق تجاری و مالی و از سر گرفته شدن تدریجی باب داد و ستد با سایر نقاط کشور نیز تأثیر چندانی بر جای نگذاشت. در این میان به گزارش سفیر ایالات متحده، «مخارج و وامهای بی حساب» ادامه یافت.^{۱۲۳} کمبود شدید اعتبارات مالی به تقاضای مکرر وام از دولت مرکزی منجر شد. علاوه بر این پیشه‌وری حدود ۱۵ میلیون تومان نیز می‌خواست که مدعی بود بانک ملی به صاحبان حساب

آذربایجانی بدهکار است. ۱۲۴ دشواریهای ناشی از پیاده کردن برنامه اصلاحات ارضی فرقه به معنای آن بود که به منافع حاصل از کشاورزی نیز نمی‌شد چشم امید داشت و این نیز مزید بر علت گشت. در اواخر اوت / اوایل شهریور سلام‌الله جاوید، استاندار آذربایجان، در رأس هیئتی راهی تهران شد. هدف اصلی این هیئت کسب یک رشته کمکهای اساسی از دولت مرکزی بود. ۱۲۵

با توجه به آنکه شوروی به حمایت اقتصادی از آذربایجان اقدام نکرد، کمک تهران بیش از پیش اهمیت یافت. اتحاد شوروی نه تنها کمکی نکرد، بلکه نظر به کمبودهایی که خود داشت، همان سیاست زمان جنگ «غارت آذربایجان» را ادامه داد. غله و دام و همچنین فرآورده‌های صنعتی کماکان از مرز خارج می‌شد. دولت شوروی وعده داده بود که با ارائه ماشین آلات کشاورزی و دیگر وسایل مورد نیاز و همچنین تأمین حواجی نظامی ارتش فرقه بهای این کالاها را پردازد. ولی چنین به نظر می‌آید که اتحاد شوروی جز ارائه تسلیحات سبک به ارتش فرقه، برای کمک به اقتصاد رو به وخامت آذربایجان اقدامی نکرد. در یکی از گزارشهای ایالات متحده آمده بود که در سراسر آذربایجان «جستجوی حتی یک تراکتور، کمباین یا هرگونه ماشین آلات دیگر شوروی جستجوی عبثی است». ۱۲۶

دشواریهای اقتصادی فقط یک جنبه از مشکلات فرقه دموکرات بود. همان گونه که پیشه‌وری اذعان داشت، یکی دیگر از مشکلات عمده، عدم حصول توافق با مرکز بر سر وضعیت ارتش و ژاندارمری بود. پس از بی‌نتیجه ماندن یک رشته از مذاکرات جاری، از سلام‌الله جاوید که در آستانه سفر به تهران بود خواسته شد که بدون حصول توافق بر سر این موضوع اساسی باز نگردد. ۱۲۷ ولی وضعیت به هیچ وجه امیدوارکننده نبود. در اوایل سپتامبر / اواخر شهریور قوام‌السلطنه با اعلام عزیمت دو گردان ژاندارم از تهران به زنجان نخستین قدم رسمی خود را در اعاده کنترل دولت بر نواحی شمال برداشت. قرار شده بود تا بر اساس ترتیب جدیدی که اتخاذ شد، ژاندارمری زنجان از ترکیب ۳۰۰ فدایی و ۳۰۰ ژاندارم که تهران معین کند، تجدید سازمان شود. ۱۲۸

در این میان عشایر آذربایجان و بویژه شاهشونها که در قبال اقتدار دموکراتها نیز مقاومت‌هایی نشان داده بودند، با احساس آنکه دموکراتها موضع دفاعی اتخاذ کرده‌اند، رشته حملاتی را بر پایگاههای فرقه در منطقه اردبیل آغاز کردند و حکومت فرقه مجبور شد نیروهایی را برای اعاده انتظام به منطقه گسیل داد.^{۱۲۹}

با تمام این دشواریها، دموکراتها هنوز هم به تبلیغات گسترده خویش ادامه می‌دادند. در تبریز مراسم سالگرد مشروطه باشکوه خاصی برپا شد و پیشه‌وری نیز از مجسمه باقرخان، یکی از قهرمانان مشروطه، پرده برداشت.^{۱۳۰} در همان ایام در مورد قانون کاری که به تصویب انجمن ایالتی رسید نیز تبلیغات گسترده‌ای صورت گرفت. این قانون از بسیاری جهات همانند قانون کار قوام‌السلطنه بود ولی با این تفاوت که اتحادیه کارگران آذربایجان - اتحادیه رسمی فرقه - از موقعیتی همسنگ وزارت کار برخوردار می‌شد.^{۱۳۱} این اقدام که به فصد ایجاد شور و شوقی تازه در میان کارگران از رمق افتاده صنایع و نمایش تداوم روح اصلاح‌طلبی دموکراتها صورت گرفت، توانست ناتوانی دموکراتها را در احیای صنایع استان یا حفظ حمایت کارگران پنهان دارد. واقعیت امر از کار بی‌کار شدن بود و کمبود انواع کالاها و رشد فزاینده انفعال عمومی. حتی برنامه‌های فواید عامه که تا حدودی به حل مشکل بی‌کاری کمک کرده و موجب خدمات چشمگیری شده بود نیز از حرکت ایستاد. با گزارشهای واصله مبنی بر مواضع ضد دینی دموکراتها، وجهه آنها بیش از پیش کاسته شد. در یکی از حوادثی که در ماه رمضان رخ داد، یکی از دموکراتها به علت سخنانی که در یکی از مساجد برضد مراسم دینی ایراد کرد، کشته شد. چندی بعد یکی از زعمای دینی محل اظهار داشت که او و دیگر آذربایجانیهای متنفذ که حاضر نشده بودند به عضویت فرقه درآیند «تصفیه» خواهند شد. کنسول آمریکا گزارش داد که رهبران دینی آذربایجان معتقدند که آذربایجان «در حال دور شدن از ایران است»؛ فقط برای «اتحاد شوروی کار می‌شود و اسلام زایل می‌گردد».^{۱۳۲}

در پاییز ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ دموکراتها دیگر تیری در ترکش نداشتند. آن حمایتی هم که در آغاز داشتند بتدریج از میان رفت. حصول توافق با تهران روزبه‌روز

دشوارتر به نظر می‌آمد. هیئت اعزامی تبریز به سرپرستی سلام‌الله جاوید، نخستین سال تأسیس فرقهٔ دموکرات را با طرح سلسله خواسته‌های مالی و تسلیحاتی بیشتری از دولت مرکزی، در تهران جشن گرفتند.^{۱۳۳} نیات حسنهٔ قوام به پایان رسیده بود. همان گونه که به آلن اظهار داشت، از نتایج خط‌مشی مدارا و تساهلی که در قبال آذربایجان اتخاذ کرده بود، راضی نبود. این خط‌مشی نه تنها حاصلی به بار نیاورد، بلکه به خواسته‌ها و تقاضاهایی از دیگر نقاط نیز منجر شده بود.^{۱۳۴} برای فرقهٔ دموکرات هم احتمال مساعدت از جانب تهران روزبه‌روز بیشتر بعید به نظر می‌آمد و هم امکان کمک از جانب شوروی. در اینکه شوروی خواهان حل و فصل مناسب مسئلهٔ آذربایجان بود تردید نیست، ولی پروای اصلی او تصویب امتیاز نفت شمال بود و لذا در مذاکرات تهران - تبریز نیز دخالت نکرد.

چپ و اتحاد شوروی از بیانیهٔ قوام‌السلطنه مبنی بر برگزاری انتخابات در اوایل اکتبر / اواسط مهر استقبال کردند، ولی این امر در درازمدت به نفع آنها تمام نشد، چرا که این نیز همانند ماجرای عضویت توده‌ایها در هیئت دولت، وسیله‌ای شد برای بهره‌برداری راست. قوام‌السلطنه بر این نکته تأکید داشت که وی فقط هنگامی به برگزاری انتخابات تصمیم گرفت که پایان شورشهای فارس و آذربایجان را نزدیک دیده بود، یعنی هنگامی که اوضاع را تحت کنترل می‌دید.^{۱۳۵} مع‌هذا با فرا رسیدن اکتبر / مهر اعتقاد و اعتماد نسبت به توانایی و قابلیت نخست‌وزیر سریعاً رنگ می‌باخت. خبر تهیه و تدارک انتخابات آن هم در حالی که هنوز امر حکومت مرکزی در شمال و جنوب غربی کشور نافذ نبود، «کمونیستها در هیئت دولت» بودند و نخست‌وزیر از ائتلاف با احزاب مترقی سخن می‌گفت، نگرانیهای موجود از وزارت توده‌ایها را که شورش فارس نیز به آن دامن زده بود، بیش از پیش گسترش داد.^{۱۳۶} سرمقالهٔ روزنامهٔ کیهان این حال و روح عمومی را به نحو گویایی توصیف کرده است:

«... امروز تمام عوامل زوال ما را محاصره کرده است. نیروهای عظیم خارجی که هزاران بار از نیروی ما زیادتر است. فساد داخلی که هزار بار از نیروی خارجی خطرناکتر است... دو دسته یاغی به اتکای دو سیاست خارجی بلند شده، یکی اموال

مردم را «مصادره» و دیگری «غارت» می‌کند و دولت مرکزی به جای اینکه دو نیرو فرستاده هر دو را سرکوب کند، در برابر هر دو به خواهش و تمنی افتاده است... در یک چنین موقعیتی دولت فرمان انتخابات صادر کرده... می‌ترسم نتیجه آن همان باشد که ریشهٔ درخت ملیت ما قطع و همگی در قعر چاه فنا به دهان ازدها بیفتیم».^{۱۳۷}

در مدت زمان کوتاه بین صدور فرمان تدارک انتخابات از سوی شاه تا ترمیم کابینه پس از توافقنامهٔ فارس، شایعاتی مبنی بر احتمال وقوع کودتا بر ضد قوام‌السلطنه جریان یافت. آلن، سفیر ایالات متحده گزارش کرد که گروهی از «ایرانیان سرشناس» در نظر دارند قوام را سرنگون ساخته و دولتی را ایجاد کنند که استقلال ایران را در برابر امپال شوروی حفظ کند. این طرح از پشتیبانی شاه، نظامیان و گروهی از محافظه‌کارها برخوردار بود؛ بر مساعدت بریتانیا و ایالات متحده نیز حساب می‌کرد.^{۱۳۸}

چنین اقدام تند و شدیدی ضرورت نیافت. پس از چند روز حدس و گمان، توافقنامهٔ فارس امضا شد و وزرای توده‌ای برکنار شدند. قوام دوام آورد. شاه اصرار داشت که این دگرگونی سیاسی را به حساب خود بگذارد. وی اظهار داشت که قوام‌السلطنه تهدید شده بود که اگر ارتباط خود را با توده‌ایها قطع نکند، بازداشت خواهد شد. نخست‌وزیر فقط از آن روی اجازه یافته بود بر مسند قدرت باقی بماند که «شخص مناسب دیگری» وجود نداشت و چون مسئول دشواریهای فعلی کشور بود، پس می‌بایست مسئولیت حل و فصل آنها را نیز بپذیرد. البته روایت قوام از این تحولات فرق می‌کرد؛ وی این دگرگونی را حاصل تدبیر و برنامه‌ریزی خود می‌دانست. همان گونه که آلن با بصیرت خاصی اظهار داشت: «احتمالاً هیچ مورخی در باب وضعیت مشخصی که به تشکیل کابینهٔ جدید منجر شد، با مورخی دیگر اتفاق نظر نخواهد یافت».^{۱۳۹}

احتمالاً حقیقت امر در نقطه‌ای مابین این دو روایت مختلف نهفته است. قوام نمی‌توانست فشارهای وارد از سوی شاه و متفقین غربی را نادیده انگارد، ولی آن

چهره ضعیف و تحقیر شده‌ای نیز که شاه وانمود می‌سازد نبود. هنوز تمام تصمیم‌های اساسی سیاسی نشانی از شخص او داشت. حل و فصل موضوع فارس، مصالحه‌ای بود به تمام معنا «قوام‌السلطنه‌ای»، برکناری وزرای توده‌ای را همان قدر می‌توان ناشی از رأی شاه دانست که حاصل تدبیر قوام‌السلطنه بود، مذاکره با فرقه دموکرات آذربایجان ادامه داشت و امکان ائتلاف با حزب توده هنوز هم متفی نبود، حزب دموکرات قوام نیز کماکان به تقلید از زبان و تاکتیکهای حزب توده ادامه می‌داد. بنابه گزارش سفیر بریتانیا، مراسم جشن صدمین روز تأسیس حزب دموکرات رونوشت مطابق اصلی بود از یکی از سالگردهای پیشین حزب توده. در این میان مظفر فیروز نیز در آستانه سفر مسکو، طی سخنانی از بزرگواری شوروی در قبال ایران سخن گفت و از امیدواری ایران نسبت به تداوم این رویه از جانب شوروی نیز ابراز اطمینان کرد.^{۱۴۰}

با این حال قوام‌السلطنه با تمام سرسختیهایش، در اثر تحولات اخیر ضعیف شده بود. علاوه بر این هنوز نتوانسته بود نگرانی عمومی را از برگزاری انتخابات در شرایط نامشخص کشور در آن ایام، کاهش بخشد. عزل وزرای توده‌ای نتوانست نگرانیهای حاصل از رخدادهای یک سال اخیر را کاهش دهد. مخالفت با تدارک برگزاری انتخابات ادامه یافت. این مخالفت بویژه از جانب اعضای مجامع دینی و تجاری کشور صورت می‌گرفت که اینک خواهان تحریم انتخابات بودند: «با توجه به وضعیت غیرعادی کشور، اغتشاش، تزلزل حاکمیت و فقدان آزادیهای سیاسی، انتخابات به نفع ایران یا اسلام نیست: تا زمانی که این وضع تفاوتی نکرده است، تمام برادران باید از شرکت در انتخابات خودداری کنند.»^{۱۴۱}

قوام‌السلطنه اگر فوراً برای اعاده کنترل دولت بر تمام نقاط کشور اقدام نمی‌کرد، با خطر بروز یک رشته شورشهای جدی روبه‌رو می‌شد، لهذا پس از یک دوره حدس و گمان و شایعه، بالاخره در اواخر نوامبر اوایل آذر با صدور دستورالعمل ذیل به تمام استانداران کشور دست به کار شد: «برای حسن جریان انتخابات کمال اهتمام را در حفظ نظم و امنیت به عمل آورده و به اندازه لزوم در تمام شعب انتخابیه به قدر کفایت از قوای نگهبانی و در صورت لزوم از قوای ارتش

اعزام نموده، وسایل امنیت و انتظام حوزه‌های انتخابیه را از هر جهت به وسیله قوای اعزامی از تهران فراهم نماید و این احتیاط در تمام نقاط ایران بلااستثنا مجرا خواهد گردید.» وی هشدار داد که در صورت هرگونه اخلال، انتخابات آن حوزه را لغو خواهد کرد.^{۱۴۲}

قوام السلطنه در خلال ماههای اکتبر و اوایل نوامبر / آبان و آذر به مذاکرات خود با دموکراتهای آذربایجان ادامه داد. حتی گزارش شد که بالاخره با هیئت اعزامی دموکراتها در تهران توافق حاصل شده است. با توجه به پیش‌نویسی از این توافقنامه که در ۲۲ نوامبر / اول آذر در روزنامه آذربایجان منتشر شد، چنین به نظر می‌آید که بسیاری از خواسته‌های دموکراتها تعدیل شده بود. در این طرح مسائلی چون پرداخت غرامت به مالکینی که املاک خود را در خلال اصلاحات ارضی فرقه از دست داده بودند، عقب‌نشینی کامل نیروهای فرقه از زنجان و احاله امور مالی آذربایجان به مرکز منظور گردید. با این حال در مورد مسائلی چند نیز چون تجدید سازمان ارتش و ژاندارمری، و قول پرداخت حقوق معوقه مقامات حکومتی از ژوئن / خرداد گذشته، امتیازاتی به دموکراتها داده شده بود.^{۱۴۳} البته این «توافقنامه نهایی» نیز هیچ‌گاه به تصویب نرسید؛ احتمالاً هدف از طرح و وجود چنین توافقنامه‌ای صرفاً آن بوده است که تا زمانی که به اعزام قوا تصمیم گرفته می‌شد، نمایی از حسن روابط برقرار باشد. ولی در این امر نیز کامیاب نبود. حتی پیش از آنکه توافقنامه مزبور طرح شود، روزنامه آزاد مسلت هشدار داده بود که قوام‌السلطنه «بزودی بر ضد آذربایجان عمل خواهد کرد». همزمان دموکراتهای آذربایجان و کردستان هر دو به ائتلاف انتخاباتی حزب توده پیوستند.^{۱۴۴}

بالاخره با شروع تهیه و تدارک انتخابات، آخرین نشانه‌های همکاری میان قوام‌السلطنه و حزب توده نیز زایل شد. با آنکه حزب توده تمایلی به پذیرش شرایط قوام نداشت، ولی قوام‌السلطنه امکان یک اتحاد انتخاباتی را بازنگه‌داشته بود. قطع‌نهایی روابط در اوایل نوامبر / اواسط آبان صورت گرفت. قوام‌السلطنه اعلام داشت که حزب دموکرات او به صورت مستقل در انتخابات شرکت خواهد کرد.^{۱۴۵} با

آشکار شدن جدایی حاصل میان آن دو حزب، دیگر دلیلی نداشت که قوام طرح اعزام نیرو را به تعویق افکند.

در ۲۲ نوامبر / اول آذر یک گردان ژاندارم در زنجان مستقر شده و حکومت نظامی اعلان گشت. سپس واحدهای ژاندارمری در ادامه پیشروی خود به سوی شمال در روستایی در حوالی ۲۰ مایلی میانه متوقف شدند. در حالی که قوام السلطنه برای اجتناب از «دیدارها و مصاحبه‌های سیاسی» به املاک خود در لاهیجان رفته بود، جزئیات امر به امیراحمدی، وزیر جنگ کابینه واگذار شد.^{۱۴۶}

همان گونه که انتظار می‌رفت، وقایع زنجان باعث شد که جراید شوروی، حزب توده و فرقهٔ دموکرات قوام را مورد حمله قرار دهند. رهبر، قوام السلطنه را متهم کرد که راه را بر نیروهای «ارتجاع» گشوده و با استمداد از ایالات متحده به بازی خطرناک «دیپلماسی اتمی و دلار» دست زده است. آذربایجان نوشت، از زنجان گزارش رسیده است که اعضای فرقه به دست ژاندارمها کشته شده‌اند.^{۱۴۷} در مورد پیشروی عن‌قربیب نیروهای دولتی به سوی تبریز احتمالاتی داده می‌شد و حکومت فرقه قوایی را برای مقابله به سوی میانه اعزام داشت. اوضاع تبریز مغشوش بود و ارتباط با تهران قطع شد.^{۱۴۸}

در آغاز، فرقهٔ دموکرات قصد مقاومت داشت. جراید و رادیوی فرقه تأکید داشتند که مردم تا «آخرین قطرهٔ خون» خواهند جنگید.^{۱۴۹} مع‌هذا شایع بود که دولت شوروی به پیشه‌وری گفته است که اختلاف‌فهایش را با تهران به نحوی مسالمت‌آمیز حل و فصل کند؛ علت قبول پیش‌نویس موافقتنامهٔ مزبور در ماه نوامبر / آذر نیز همین بود. سلام‌الله جاوید نیز در برابر آنچه اجتناب‌ناپذیر بود، تسلیم شد: او در ۳ نوامبر / ۱۲ آذر به اهالی آذربایجان فرمان داد تعرفه‌های انتخاباتی را به زبان فارسی پُر کنند و به این ترتیب مهمترین دستاورد فرقه را نیز تسلیم کرد.^{۱۵۰}

اتحاد شوروی نارضایی خود را از تحولات آذربایجان نشان داد، ولی گذشته از هشدارهایی که به تهران داد، برای تداوم موجودیت حکومت فرقه اقدامی مبذول نداشت. بنابه گزارش‌های سفارت بریتانیا در ۲۵ نوامبر / ۴ آذر، دو تن از مقامات

شوروی از تهران به تبریز رفته و به سران فرقه اظهار داشتند که نباید در برابر ورود نیروهای دولتی مقاومت کنند.^{۱۵۱} قوام‌السلطنه که به حمایت آمریکا در صورت هرگونه اقدام تلافی‌جویانه شوروی پشت‌گرم بود، بی‌مهابا برنامه‌های خود را برای تصرف مجدد آذربایجان دنبال کرد. شبستری ضمن نامه‌ای به قوام‌السلطنه نوشت که چنین اقدامی غیرضروری است، «زیرا فدائیان آذربایجان بخشی از نیروهای منظم [کشور] بودند». قوام پاسخ داد که «ابراز نظر در این مورد از صلاحیت انجمن ایالتی خارج است... آذربایجان از امتیازات ویژه‌ای برخوردار نیست... از آنجایی که نیروهای موجود هنوز به کسب اعتماد عمومی نایل نیامده و هنوز به صورتی منظم سازمان نیافته‌اند، برای حفظ نظم در خلال انتخابات کافی محسوب نمی‌شوند.»^{۱۵۲} واکنش قوام در مقابل حملات جراید شوروی و توده‌ای نیز این اعتماد به نفس جدید را در خود داشت: آذربایجان یا بخشی از ایران هست یا نیست، «اگر هست اقداماتی که در پیش است به آنها مربوط نمی‌باشد و اگر هم نیست هر چه زودتر جهان از این امر مطلع شود بهتر است.»^{۱۵۳}

عملیات نظامی در ۱۰ دسامبر / ۱۹ آذر از سر گرفته شد؛ میانه اشغال شد و نیروهای دولتی به سوی تبریز پیشروی کردند. روز بعد آذربایجان آخرین مقاله خود را با تأکید بر مقاومت منتشر ساخت و عصر همان روز پس از وصول خبر سقوط میانه، بی‌ریاضی انتشار متحد‌المالی، نسبت به حسن نیت قوام‌السلطنه ابراز اطمینان کرده، از مردم آذربایجان خواست با اجتناب از ناآرامیهای بیشتر، نیروهای دولتی را با متانت پذیرا شوند.^{۱۵۴} سپس سلام‌الله جاوید ضمن مخایره تلگرافی به قوام‌السلطنه خواستار ترک مخاصمه شده، وعده داد موجبات ورود مسالمت‌آمیز نیروهای دولتی را به تبریز فراهم آورد. در ۱۲ دسامبر / ۲۱ آذر همزمان با ورود نیروهای دولتی به مرکز استان، شبستری تلگراف دیگری مبنی بر مراتب وفاداری به شاه مخایره کرد.^{۱۵۵}

به رغم فرامین رؤسای فرقه مبنی بر عدم مقاومت در برخی نقاط، بویژه اطراف میانه در جنوب و اردبیل و آستارا در بخشهای شمالی استان که نیروهای عشایری نیز به قوای دولتی پیوستند، برخوردهایی صورت گرفت.^{۱۵۶} در تبریز مقاومت چندانی

صورت نگرفت، هر چند بنابه گزارش کنسولگری آمریکا از حول و حوش پادگان نیروهای دموکرات «شلیکهای پراکنده‌ای» به گوش رسید. اکثر روسای فرقه به آن سوی مرز، به شوروی گریختند؛ تنها سلام‌الله جاوید در تبریز ماند. تلفات حدود پانصد نفر برآورد شد. این رقم نه تنها قربانیان زدوخورده، بلکه افراد مظنون به هواداری از دموکراتها را نیز که در خلال خشونت‌های بعدی کشته شدند دربر می‌گیرد. ۱۵۷

شور و شعف ناشی از اعاده تبریز فراگیر بود. کم بود تعداد کسانی که از سقوط فرقه متأسف شده باشند. با این حال اعاده کنترل دولت مرکزی حال و روز اهالی آذربایجان را بهتر نکرد. کشتار و غارت گسترده‌ای که نیروهای دولتی آغاز کردند - و قوام جز ابراز تأسف، اقدامی در جهت جلوگیری از آن مبذول نداشت - اعلان حکومت نظامی و دیگر اقدامات سرکوبگرانه‌ای که صورت گرفت، دوهر، نایب کنسول آمریکا را به ذکر این نکته واداشت که آذربایجان «پیش از آنکه به عنوان بخشی از ایران تلقی شود که بر اثر نفوذ اجنبی از مام میهن جدا شده بود، با آن به مثابه دشمنی مغلوب رفتار شد». دوهر در پی دیداری که در فوریه ۱۹۴۷ / بهمن ۱۳۲۵ از آذربایجان داشت، متذکر شد که چگونه دولت ایران مواعید خود را مبنی بر استقرار یک نظام مترقی و روشن‌اندیش در استان، برآورده نکرده است. ۱۵۸

ماجرای دموکرات‌های کردستان از این نیز غم‌انگیزتر بود. نه تنها دولت ایران، بلکه رؤسای فرقه دموکرات آذربایجان نیز که بالاخره از امکان حصول هرگونه توافق با رؤسای مستقل کرد مایوس شده بودند، آنها را به حال خود گذاشته، و مه‌آباد نیز سه روز بعد از تبریز به تصرف نیروهای دولتی درآمد. کردها موافقت کردند که در برابر ارتش مقاومت نکنند و هیچ برخوردی روی نداد. علاوه بر این سران کرد به امید آنکه با دولت مرکزی به مذاکره بنشینند، کردستان را ترک نگفتند. قاضی محمد و دیگر همکارانش بازداشت شده و پس از چند ماه در مارس سال بعد / فروردین ۱۳۲۶ همراه با دو تن از دیگر سران کومله در ملاً عام اعدام شدند. ۱۵۹

بالاخره شاه و قوام برای حل و فصل شورش‌های کردستان و آذربایجان به زور

متوسل شدند، در صورتی که شورشیان فارس مورد عفو قرار گرفتند. سیاستهای قوام یک دور کامل را طی کرد. در حالی که در اوایل ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ بهترین راه حفظ استقلال ایران را در تساهل و مدارا با چپ و اتحاد شوروی تشخیص داده بود از اواخر سال، دستیابی بر همان هدف او را به دامان راست و ایالات متحده راند.

قوام السلطنه که از پیرویش در آذربایجان رمق تازه‌ای یافته بود، سال ۱۹۴۷ / زمستان ۱۳۲۵ را با موقعیتی مستحکم آغاز کرد. حزب دموکرات او در سراسر کشور - البته به استثنای مناطقی که تحت حکومت نظامی بودند - پیروزیهایی انتخاباتی کسب کرد و قوام السلطنه به یک «اکثریت راحت‌کاری» در مجلس پانزدهم چشم دوخته بود.^{۱۶۰} برنامه هفت ساله توسعه‌ای نیز که تهیه کرده و قرار بود برای تصویب به مجلس جدید ارائه شود، مورد توجه قرار داشت.^{۱۶۱} ولی از آن قوام السلطنه قدیم، یعنی قوام مصالحه‌جو نشان چندانی برجای نبود. وی اکنون آماده اقدامات سرکوبگرانه‌ای بود که بر ضد چپ جریان داشت. در آذربایجان نیز برخلاف وعده‌ای که مبنی بر «توجه مخصوص» نسبت به انتصاب مقامات محلی، احراز مقام استانداری تا پایان انتخابات و تشکیل یک انجمن ایالتی جدید داده بود، با انتصاب علی منصور که از عناصر محافظه‌کار و مقامات شاخص عصر رضاشاه بود، به استانداری آذربایجان موافقت کرد.^{۱۶۲}

گردش به راست قوام در تداوم اقتدار وی مؤثر واقع شد، ولی از آنجایی که نه می‌توانست با شاه کار کند و نه می‌توانست به نحوی جدی بر سر قدرت فائقه با او به رقابت برخیزد، موقعیتش به نحو روزافزونی دشوار گردید. از سال ۱۹۴۶ / اواخر ۱۳۲۵ به بعد همان‌گونه که ارتش در پی عملیات موفقیت‌آمیز آذربایجان آبروی از دست رفته‌اش را در خلال وقایع شهریور بیست از نو به دست آورد، و جهت شخصی شاه نیز روبه افزایش نهاد.^{۱۶۳} در بهار ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ شاه برای خرید مقادیر معتابهی تجهیزات نظامی مازاد بر مصرف با دولت آمریکا به توافق رسید.^{۱۶۴} علاوه بر آن دیدار شخصیش از آذربایجان در ماه ژوئن / خرداد ۱۳۲۶ نیز حسن تأثیر برجای نهاد.^{۱۶۵} با این حال از تداوم محبوبیت قوام السلطنه نیز ناراضی بود. از نظر شاه

دولت قوام «فاسدترین دولت تاریخ ایران» محسوب می‌شد و به آلت اظهار داشت که قصد دارد او را به جرم فساد و ارتشاء و دخالت در انتخابات، پیش از افتتاح مجلس برکنار کند.^{۱۶۶} مع‌هذا شاه به چنین اقدامی دست نزد؛ احتمالاً بخوبی می‌دانست که بسیاری از نمایندگان که فقط برای تأمین موقع و مقام خود از قوام حمایت کرده بودند، پس از افتتاح مجلس از او رویگردان خواهند شد. یکی دیگر از دلایل حفظ قوام آن بود که «مجبور شود افتضاحی را که خود در مورد مسئله نفت درست کرده بود، حل و فصل کند.» هنگامی که مجلس پانزدهم در ۱۶ ژوئیه / ۲۵ تیر افتتاح شد، نخست‌وزیری قوام از نو به تأیید رسید، ولی با اکثریتی که سریعاً رو به کاهش نهاد.^{۱۶۷} قدرت مخالفان قوام و نقاط ضعف مستتر در حزب دموکرات او یکی از نخستین نکاتی بود که با تشکیل مجلس آشکار شد. وی فقط آن قدر دوام آورد تا در سپتامبر / اواخر شهریور همان سال برنامه جدید خود را به مجلس ارائه دهد. قوام‌السلطنه طی یک سخنرانی طولانی، پس از اشاره به خدمات پیشین خود، وعده داد که در آینده یک برنامه اصلاحاتی رادیکال در پیش گیرد.^{۱۶۸} ولی دیر شده بود. مخالفان قوام فقط به اندازه‌ای به او فرصت دادند تا مسئله امتیاز نفت ایران و شوروی در مجلس مطرح شود.

قوام قبلاً به دولت شوروی هشدار داده بود که احتمالاً توافقنامه مزبور با شرایط کنونیش مورد پذیرش مجلس نخواهد بود و توصیه کرد که مفادش مورد توجه نظر قرار گیرد. ولی سادچیکف، سفیر شوروی با تجدیدنظر در این زمینه موافقت نکرد و اصرار داشت که متن توافقنامه مزبور بدون معطلی برای تصویب به مجلس تقدیم شود. پس از یک رشته مذاکرات طولانی در ۲۲ اکتبر / ۳۰ مهر، مجلس با اکثریت ۱۰۲ رای در برابر ۲۰ رای توافقنامه نفت شمال را رد کرد. البته قوام کاملاً جواب رد نداده بود؛ چنین توافق شده بود که اگر در شمال ایران نفت پیدا شد، آنگاه دولت ایران می‌تواند برای فروش آن در اتحاد شوروی وارد مذاکره شود. ولی شوروی ناراضی خود را از این پیشنهاد و اصولاً تصمیم مجلس فوراً نشان داد و قوام‌السلطنه آماج حملات تبلیغاتی شوروی قرار گرفت.^{۱۶۹}

با حل و فصل آخرین مسئلهٔ برجای مانده از «سال بحران»، ستارهٔ بخت قوام با سرعت رو به افول نهاد. اگرچه فشار شوروی به خودی خود باعث سقوط قوام السلطنه نشد، ولی خود عاملی بود در تقویت این تصور که وی از همه جانب در محاصرهٔ نیروهای مخالف قرار دارد. پس از رد توافقتنامهٔ نفتی ایران و شوروی، مخالفان قوام قدرت بیشتری یافتند و حتی تنی چند از وفادارترین حامیانش نیز به او پشت کردند. پس از انشعایی که در حزب دموکرات صورت گرفت، قوام السلطنه در دسامبر / آذر استعفا داد و چندی بعد نیز ایران را به مقصد سوییس ترک گفت.^{۱۷۰}

سقوط سریع و خفت بار قوام السلطنه چیزی نیست که دستاوردهای حکمروایی دو سالهٔ او را از نظر پنهان دارد. قوام السلطنه استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران را که در نتیجهٔ تحولات ناشی از جنگ و خط مشی متفقین به نحو خطرناکی به خطر افتاده بود، حفظ کرد. البته بدون کمک اساسی ایالات متحده - چه به صورت مادی و چه به صورت اخلاقی - نمی توانست به چنین نتیجه‌ای دست یابد. علاوه بر این او با تضعیف و تفرقهٔ چپ و تاراندن راست، به ارائهٔ شق سیاسی قابل قبولی نیز دست نیافت و به این وسیله راه را بر اعادهٔ حاکمیت استبداد هموار کرد. ائتلاف شاه و ایالات متحده چنان ائتلاف قدرتمندی از کار درآمد که توانست در برابر قوی‌ترین مخالفین داخلی و خارجی نیز مؤثر واقع شود. این ائتلاف تا حدودی حاصل عملکرد خود قوام السلطنه بود.

یادداشتها

1. Abrahamian, *Iran*, Chapter 5; Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*;

مهدی داوودی، قوام‌السلطنه (تهران، ۱۳۲۷)

2. FRUS (1946), vol. VII, p. 495.

3. Ibid, p. 375.

۴. آذربایجان، ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۴ مهر ۱۳۲۴.

۵. SD891.00، تهران، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴؛ FO371/44539، وزارت خارجه به تهران، ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۳ آذر ۱۳۲۴.

۶. FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، ژانویه ۱۹۴۶ / دی - بهمن ۱۳۲۴

FRUS (1946), Vol. VII, pp. 564-5.

۷. آذربایجان، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ / ۴ آذر ۱۳۲۴؛ رهبر ۱۵ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۵ خرداد ۱۳۲۵.

۸. SD891.00، تبریز، ۲۴ ژانویه ۱۹۴۶ / ۴ بهمن ۱۳۲۴.

۹. آذربایجان، ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵ / ۴ دی ۱۳۲۴.

۱۰. سخنان حکیمی در جلسات ۱۲ و ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱-۲۷ آذر ۱۳۲۴. به نقل از: SD891.00، تهران، ۱۳ و ۱۹ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۲-۲۸ آذر ۱۳۲۴؛ FO371/45440، «ملاحظات دولت ایران در مورد متن پاسخ شوروی به یادداشت آمریکا در باره وضعیت آذربایجان، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴.

۱۱. SD891.00، «درخواست روحانیون تهران از رئیس جمهور ایالات متحده برای فیصله دادن به بحران فعلی» (مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۶ آذر ۱۳۲۴)، تهران، ۱۱ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۱ دی ۱۳۲۴؛

Lambton, «The Azerbaijan problem», p. 55.

۱۲. FO371/45440، تبریز به تهران، ۲۰ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۹ آذر ۱۳۲۴؛ FO371/52661، تهران به وزارت خارجه، ۸ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۸ دی ۱۳۲۴؛

FRUS (1945), Vol.VII, p. 462.

۱۳. FO371/45439، تهران به وزارت خارجه، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۷ آذر ۱۳۲۴؛ پیشین، وزارت خارجه به مسکو، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵ / اول دی ۱۳۲۴؛

FRUS (1945), Vol.VII, p. 433.

14. *The Daily Telegraph*, 17 Dec. 1945. [۲۶ آذر ۱۳۲۴].

۱۵. FO371/45439، تهران به کنسولها، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴؛ پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۷ آذر ۱۳۲۴.

۱۶. کیهان، ۵ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ آذر ۱۳۲۴.

۱۷. FO371/45452، تهران به وزارت خارجه، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵ / اول دی ۱۳۲۴.

۱۸. بنگرید به: همین بررسی، ص ۷۹-۱۷۸.

۱۹. بنگرید به فصل ششم همین بررسی.

۲۰. FO371/52667، «روسیه و شمال ایران».

۲۱. سخنان مصدق در جلسه ۱۰ ژانویه / ۲۰ دی مجلس شورای ملی؛ SD891.00، تهران، ۱۱ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۱

دی ۱۳۲۴؛

Fatemi, *USSR in Iran*, pp. 92,95-6; F.Diba, *Mohammad Mossadqy. A Political Biography* (London, 1986), p. 81.

۲۲. آذربایجان، ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۰ دی ۱۳۲۴؛ FO371/52663، مسکو به وزارت خارجه، ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲ بهمن ۱۳۲۴.

۲۳. داد، ۱۸ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۸ دی ۱۳۲۴؛ آذربایجان، ۸ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۸ دی ۱۳۲۴.

۲۴. FO371/45440، تبریز به تهران، ۲۰ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۹ آذر ۱۳۲۴؛ FO371/52661، تهران به وزارت خارجه، ۸ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۸ دی ۱۳۲۴؛ *L’Affaire* و Homayounpour، pp. 137-40، پسیان، مرگ بود، صص ۹-۱۲۶.

۲۵. FO371/52740، یادداشتهای تبریز، ژانویه - فوریه ۱۹۴۶ / دی - اسفند ۱۳۲۴؛ آذربایجان، ۸ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۸ دی ۱۳۲۴.

۲۶. داد، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۷ آذر ۱۳۲۴.

۲۷. FO371/52740، یادداشتهای تبریز، ژانویه - فوریه ۱۹۴۶ / دی - بهمن ۱۳۲۴؛

Fatemi, *USSR in Iran*, p. 89.

۲۸. FO371/52740، یادداشتهای تبریز، نوامبر - دسامبر ۱۹۴۵ / آبان - دی ۱۳۲۴.

۲۹. SD891.00، تبریز، ۲۶ ژانویه ۱۹۴۶ / ۶ بهمن ۱۳۲۴؛

Eagleton, *Kurdish Republic of 1946*, pp. 43-6.

۳۰. آذربایجان، ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۰ دی ۱۳۲۴؛ SD891.00، تبریز، ۱۵ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۵ دی ۱۳۲۴.

۳۱. بنگرید به:

Richard W. Van Wagenen, *The United Nation Action. The Iranian Case 1946* (New York, 1952), pp. 30-41.

۳۲. FO371/52710، خلاصه اطلاعاتی، دسامبر ۱۹۴۵ - ژانویه ۱۹۴۶ / آذر - بهمن ۱۳۲۴؛ FO371/52662، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ ژانویه ۱۹۴۶ / ۳۰ دی ۱۳۲۴؛

Journal de Tehran, 31 Dec. 1946. [۱۰ دی ۱۳۲۴]

۳۳. FO371/52664، تهران به وزارت خارجه، ۱۵ فوریه ۱۹۴۶ / ۲۶ بهمن ۱۳۲۴؛

Abrahamian, *Iran*, pp. 227-28.

۳۴. سفر قوام السلطنه به مسکو در فصل پنجم مورد بررسی قرار گرفته است.

۳۵. FO371/52710، خلاصه اطلاعاتی، ۱۱-۱۷ مارس ۱۹۴۶ / ۲۰-۲۶ اسفند ۱۳۲۴؛

Lenczowski, *Russia and the West in Iran*.

36. *The New York Times*, 27 January 1946.

۳۷. FO371/52710، خلاصه اطلاعاتی، ۱۱-۱۷ مارس ۱۹۴۶ / ۲۰-۲۶ اسفند ۱۳۲۴؛

38. Van Wagenen, *The Iranian Case*, pp. 30-65; Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, pp. 326-42; همچنین بنگرید به فصل پنجم همین بررسی؛

39. R.M. Slusser and J.F. Triska, *A Calendar of Soviet Treaties 1917-1957* (Stanford, 1959), pp. 208-9;

۴۰. بنگرید به فصل اول، صص ۵۱-۵۰.

41. *FRUS* (1946). Vol. VII, p. 371.

۴۲. FO371/5267، تهران به وزارت خارجه، ۱۵ آوریل ۱۹۴۶ / ۲۴ فروردین ۱۳۲۵.
 ۴۳. جبهه، ۱۹ آوریل ۱۹۴۶ / ۳۰ فروردین ۱۳۲۵؛ آذربایجان، ۲۲ مه ۱۹۴۶ / اول خرداد ۱۳۲۵؛ همچنین بنگرید به: ص ۲۲۴ همین بررسی.
 ۴۴. SD891.00، واشینگتن ۱۶ مه ۱۹۴۶ / ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ FO371/52676، تهران به وزارت خارجه، ۲۲ مه ۱۹۴۶ / اول خرداد ۱۳۲۵؛

Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, p. 143.

۴۵. FO371/52672، تهران به وزارت خارجه، ۱۰ آوریل ۱۹۴۶ / ۲۱ فروردین ۱۳۲۵؛ FO371/52676، ۲۲ مه ۱۹۴۶ / اول خرداد ۱۳۲۵؛ SD891.00، تهران، ۱۱ آوریل / ۲۲ فروردین و ۳۱ مه ۱۹۴۶ / ۱۰ خرداد ۱۳۲۵.

۴۶. FO371/45432، «بیانیه‌ای در باره سیاست بریتانیا در ایران، اثر شاهزاده مظفر فیروزه، بدون تاریخ.
 47. Abrahamian, *Iran*, p. 227; Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*, pp. 148-2.

۴۸. اطلاعات، ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ / ۳ فروردین ۱۳۲۵؛ FO371/52710، خلاصه اطلاعاتی، ۲۲-۲۸ آوریل ۱۹۴۶ / ۸-۲ اردیبهشت ۱۳۲۵؛

Fatemi, *USSR in Iran*, pp. 135-8.

۴۹. آذربایجان، اول آوریل ۱۹۴۶ / ۱۲ فروردین ۱۳۲۵؛ آزاد ملت، ۲۶ آوریل ۱۹۴۶ / ۴ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۵۰. SD891.00، تبریز، ۲۴ آوریل ۱۹۴۶ / ۴ اردیبهشت ۱۳۲۴؛ آذربایجان، ۱۵ مه ۱۹۴۶ / ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۵۱. FO371/52740، یادداشتهای تبریز، مه ۱۹۴۶ / اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۴.

۵۲. SD891.00، تبریز، ۷ مه ۱۹۴۶ / ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۵؛

Roosevelt, «Kurdish Republic of Mahabad», pp. 258-9.

۵۳. FO371/52679، گزارش کنسولی تبریز، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۸ مرداد ۱۳۲۵؛ SD891.00، ۲۵ آوریل ۱۹۴۶ / ۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۵۴. SD891.00، تهران، ۴ و ۸ مه ۱۹۴۶ / ۱۴ و ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ پسیان، مرگ بود، ص ۲۱۹.

۵۵. بنگرید به: ص ۸۵-۱۸۲ همین بررسی.

۵۶. رهبر، ۱۵ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۳ خرداد ۱۳۲۵؛ آذربایجان ۱۵ مه ۱۹۴۶ / ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۵۷. FO371/52710، خلاصه اطلاعاتی، مه - ژوئن ۱۹۴۶ / اردیبهشت - تیر ۱۳۲۵.

۵۸. FO371/52714، تهران به وزارت خارجه، ۲۸ مه ۱۹۴۶ / ۷ خرداد ۱۳۲۵.

۵۹. FO371/52710، خلاصه اطلاعاتی، ۲۵ مارس - ۷ آوریل ۱۹۴۶ / ۵ - ۱۸ فروردین ۱۳۲۵؛ FO371/52676، تهران، به وزارت خارجه، ۲۹ مه ۱۹۴۶ / ۸ خرداد ۱۳۲۵.

۶۰. FO371/52710، خلاصه اطلاعاتی، ۱۱-۱۷ مارس ۱۹۴۶ / ۲۰-۲۶ اسفند ۱۳۲۵.

۶۱. آذربایجان، ۲۵ ژوئن ۱۹۴۶ / ۴ تیر ۱۳۲۵؛ ستاره، ۲۶ ژوئن ۱۹۴۶ / ۵ تیر ۱۳۲۵.

۶۲. SD891.00، تبریز، ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶ / ۳۱ تیر ۱۳۲۵.

۶۳. کپان، ۱۴ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۴ خرداد ۱۳۲۵.

۶۴. FO371/52740، یادداشتهای تبریز، ژوئن ۱۹۴۶ / خرداد - تیر ۱۳۲۵.

۶۵. آذربایجان، ۲۲ نوامبر ۱۹۴۶ / اول آذر ۱۳۲۵.
66. N.S.Fatemi, *Oil Diplomacy* (New York, 1954), p. 319.
۶۷. SD891.00، تهران، ۱۷ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۷ خرداد ۱۳۲۵.
۶۸. آذربایجان، ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۰ دی ۱۳۲۴؛ SD891.00، تبریز، ۴ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۴ دی ۱۳۲۴.
۶۹. FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، دسامبر ۱۹۴۵ / آذر ۱۳۲۴.
۷۰. آذربایجان، ۱۸ فوریه ۱۹۴۶ / ۲۹ بهمن ۱۳۲۴.
۷۱. FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴؛ SD891.00، «ارزیابی کلی وضعیت ایالت ایرانی آذربایجان»، تبریز، ۲۱ اوت ۱۹۴۷ / ۳۰ مرداد ۱۳۲۶.
۷۲. پیشین، FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، دسامبر ۱۹۴۵ - فوریه ۱۹۴۶ / آذر - بهمن ۱۳۲۴.
۷۳. آذربایجان، ۵ فوریه ۱۹۴۶ / ۱۶ بهمن ۱۳۲۴.
۷۴. FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، ژانویه - فوریه ۱۹۴۶ / دی - بهمن ۱۳۲۴.
۷۵. پیشین، ژانویه و مه ۱۹۴۶ - دی - ۱۳۲۴ - اردیبهشت ۱۳۲۵؛ FO371/52679، «گزارش شش ماهه»، تبریز، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۸ مرداد ۱۳۲۵.
۷۶. آذربایجان، ۳ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۲ شهریور ۱۳۲۴.
۷۷. پیشین، ۱۸ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۸ دی ۱۳۲۴؛ FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴.
۷۸. پیشین؛ FO371/52679، «گزارش شش ماهه»، تبریز ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۸ مرداد ۱۳۲۵. برای آگاهی از وضعیت ارضی ایران، بنگرید به: Lambton, *Landlord and Peasant in Iran*.
۷۹. آذربایجان، ۲۸ مه ۱۹۴۶ / ۷ خرداد ۱۳۲۵.
۸۰. FO371/52679، «گزارش شش ماهه»، تبریز، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۸ مرداد ۱۳۲۵؛ SD891.00، «ارزیابی کلی اوضاع در آذربایجان»، تبریز، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۸ مرداد ۱۳۲۵.
- Wasserberg, «Politics of Soviet interference», p. 172.
۸۱. FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، ژانویه ۱۹۴۶ / دی - بهمن ۱۳۲۴؛ FO371/52679، «گزارش شش ماهه»، تبریز، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۸ مرداد ۱۳۲۵؛ آذربایجان، ۱۶ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۶ خرداد ۱۳۲۵.
۸۲. داد، ۱۸ فوریه ۱۹۴۶ / ۲۹ بهمن ۱۳۲۴.
۸۳. FO371/52740، یادداشت‌های تبریز، ژانویه ۱۹۴۶ / دی - بهمن ۱۳۲۴.
۸۴. پیشین، یادداشت‌های تبریز، فوریه ۱۹۴۶ / بهمن - اسفند ۱۳۲۴؛ آذربایجان، ۷ فوریه ۱۹۴۶ / ۱۸ بهمن ۱۳۲۴.
۸۵. آذربایجان، ۲۱ مه ۱۹۴۶ / ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۵.
۸۶. SD891.00، تبریز، ۲۰ فوریه ۱۹۴۶ / اول اسفند ۱۳۲۴.
۸۷. در ماده ۱۳ آمده بود که در آذربایجان می‌زیستند از مزایای توافقنامه بهره‌مند شده و زبان آموزشی در سال‌های ابتدایی، کردی خواهد بود. آذربایجان، ۱۶ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۶ خرداد ۱۳۲۵؛ Eagleton, *Kurdish Republic of 1946*, pp. 93-94.
۸۸. SD891.00، تبریز، ۲۴ ژوئن / ۳ تیر و ۹ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۱۸ تیر ۱۳۲۴؛ FO371/52711، خلاصه اطلاعاتی، ۱۷-۲۳، ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۷ خرداد - ۲ تیر ۱۳۲۵.
۸۹. FO371/52705، «خلاصه‌ای از حزب جدید نخست‌وزیر»، اول ژوئیه ۱۹۴۶ / ۱۰ تیر ۱۳۲۵؛

Journal de Tehran, 1 July 1946.

۹۰. جبهه، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۶ / ۹ تیر ۱۳۲۵.
۹۱. SD891.00، تهران، ۶ اوت ۱۹۴۶ / ۱۵ مرداد ۱۳۲۵.
92. Pahlavi, *Mission For My Country*, p. 116.
۹۳. FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۴ اوت ۱۹۴۶ / ۱۳ مرداد ۱۳۲۵؛
- Fatemi, *USSR in Iran*, p. 140.
۹۴. FO371/52677، تهران به وزارت خارجه، ۹ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۹ خرداد ۱۳۲۵؛ SD891.00، تهران، ۶ اوت ۱۹۴۶ / ۱۵ مرداد ۱۳۲۵.
۹۵. FO371/526706، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵؛ SD891.00، اخبار اعتصاب آبادان، ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۲۴ تیر ۱۳۲۵.
۹۶. رهبر، ۴ اوت ۱۹۴۶ / ۱۳ مرداد ۱۳۲۵؛ FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵.
۹۷. FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۴ اوت ۱۹۴۶ / ۱۳ مرداد ۱۳۲۵؛
- Fatemi, *USSR in Iran*, p. 142.
۹۸. FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۲ اوت ۱۹۴۶ / ۱۱ مرداد ۱۳۲۵.
۹۹. پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۸ اوت ۱۹۴۶ / ۱۷ مرداد ۱۳۲۵؛
- Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*, pp. 155-6.
۱۰۰. FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵؛ SD891.00، ۱۰ / ۱۹ مرداد و ۲۶ اوت ۱۹۴۶ / ۴ شهریور ۱۳۲۵.
۱۰۱. FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵؛ SD891.00، ۱۳ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۲۲ تیر ۱۳۲۵.
۱۰۲. FO371/52710، خلاصه‌های اطلاعاتی، ۸-۲۲ آوریل و ۲-۱۲ مه ۱۹۴۶ / ۱۹ فروردین - ۲ اردیبهشت و ۱۲-۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۵.
۱۰۳. SD891.00، تهران، ۱۲ اوت ۱۹۴۶ / ۲۱ مرداد ۱۳۲۵.
۱۰۴. FO371/52710، خلاصه‌های اطلاعاتی، اوت - سپتامبر ۱۹۴۶ - مرداد - مهر ۱۳۲۵؛ SD891.00، تهران، ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۱۹ شهریور ۱۳۲۵؛
- Pierre Oberling, *The Qashqai, Nomads of Fars* (The Hague, 1974), pp. 183-90.
۱۰۵. FO371/52681، تهران به وزارت خارجه، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ شهریور ۱۳۲۵؛ FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵.
۱۰۶. FO371/52711، خلاصه‌های اطلاعاتی، ۲۶ اوت / ۴ شهریور - اول سپتامبر ۱۹۴۶ / ۱۰ شهریور ۱۳۲۵.
۱۰۷. SD891.00، تهران. ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۳۰ شهریور ۱۳۲۵.
۱۰۸. بنگرید به همین بررسی، صص ۲۹۹-۳۰۱.
۱۰۹. FO371/52711، خلاصه‌های اطلاعاتی، ۹-۲۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۱۸ شهریور - اول مهر ۱۳۲۵؛
- FO371/52682، شیراز به تهران، ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۸ شهریور ۱۳۲۵؛ SD891.00، ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / اول مهر ۱۳۲۵.
۱۱۰. پیشین.

۱۱۱. FO371/52711، خلاصه اطلاعاتی، ۹-۲۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۱۸ شهریور - اول مهر ۱۳۲۵.
۱۱۲. FO371/52711، خلاصه اطلاعاتی، ۳۰ سپتامبر - ۱۶ اکتبر ۱۹۴۶ - ۱۴-۸ مهر ۱۳۲۵؛ FO371/52706، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵؛ SD891.00، تهران، ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۲ مهر ۱۳۲۵.
۱۱۳. FO371/52706، لوروزتل به بوین، ۱۲ اوت ۱۹۴۶ / ۲۱ مرداد ۱۳۲۵.
۱۱۴. رهجو، ۷ اوت ۱۹۴۶ / ۱۶ مرداد ۱۳۲۵.
۱۱۵. FO371/52706، لوروزتل به بوین، ۱۲ اوت ۱۹۴۶ / ۲۱ مرداد ۱۳۲۵.
۱۱۶. FO371/52685، تهران به وزارت خارجه، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۰ مهر ۱۳۲۵؛ SD891.00، تهران، ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۲ مهر ۱۳۲۵.
۱۱۷. ایران ما، ۱۵ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۳ مهر ۱۳۲۵.
۱۱۸. SD891.00، تهران به وزارت خارجه، ۱۶ و ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۴ و ۲۶ مهر ۱۳۲۵.
۱۱۹. FO371/52684، تهران به وزارت خارجه، ۱۶ و ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۴ و ۲۶ مهر ۱۳۲۵.
۱۲۰. FO371/52685، تهران به وزارت خارجه، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶ / ۴ آبان ۱۳۲۵.
121. *FRUS* (1946), Vol. VII, p. 513.
۱۲۲. SD891.00، ۲۱ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۹ مهر ۱۳۲۵.
۱۲۳. SD891.00، تهران، ۲۱ اوت ۱۹۴۶ / ۳۰ مرداد ۱۳۲۵.
۱۲۴. FO371/52740، یادداشتهای تبریز، اوت - سپتامبر ۱۹۴۶ / مرداد - مهر ۱۳۲۴.
۱۲۵. SD891.00، تهران، ۲۱ اوت ۱۹۴۶ / ۳۰ مرداد ۱۳۲۵.
۱۲۶. SD891.00، «ارزیابی کلی وضعیت آذربایجان»، تبریز، ۲۱ اوت ۱۹۴۷ / ۳۰ مرداد ۱۳۲۵.
۱۲۷. SD891.00، تهران، ۱۰ و ۲۷ اوت ۱۹۴۶ / ۱۹ مرداد و ۵ شهریور ۱۳۲۵.
۱۲۸. SD891.00، تهران، ۸ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۱۷ شهریور ۱۳۲۵؛ FO371/52681، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۹ شهریور ۱۳۲۵.
۱۲۹. SD891.00، تبریز، ۲۷ اوت ۱۹۴۶ / ۵ شهریور ۱۳۲۵؛ FO371/52682، تهران به وزارت خارجه، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۵ مهر ۱۳۲۵.
۱۳۰. FO371/52740، یادداشتهای تبریز، ۱۶ اوت ۱۹۴۶ / ۲۵ مرداد ۱۳۲۵؛ SD891.00، تبریز، ۷ اوت ۱۹۴۶ / ۱۶ مرداد ۱۳۲۵.
۱۳۱. آزاد ملت، ۲۵ اوت ۱۹۴۶ / ۳ شهریور ۱۳۲۵؛ FO371/52740، یادداشتهای تبریز، اوت ۱۹۴۶ / مرداد - شهریور ۱۳۲۵.
۱۳۲. SD891.00، تبریز، ۲۷ اوت / ۵ شهریور و ۹ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۱۸ شهریور ۱۳۲۵
- H.E. Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism. The Liberation Movement of Iran under the Shah and Khomeini* (London, 1990), p. 119.
۱۳۳. FO371/52711، خلاصه اطلاعاتی، ۱۶-۲۲ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۳۱-۲۵ شهریور ۱۳۲۵.
۱۳۴. SD891.00، تهران، ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۹ شهریور ۱۳۲۵.
۱۳۵. پیشین، ۵ و ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶ / ۱۳ و ۲۲ مهر ۱۳۲۵.
۱۳۶. پیشین، FO371، تهران به وزارت خارجه ۱۶ اکتبر ۱۹۴۶ / ۱۴ مهر ۱۳۲۵.
۱۳۷. کیهان، ۱۷ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۵ مهر ۱۳۲۵.
۱۳۸. SD891.00، تهران، ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۲ مهر ۱۳۲۵.

۱۳۹. پیشین، ۲۱ و ۲۴ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۹ مهر و ۲ آبان ۱۳۲۵.
۱۴۰. پیشین، ۱۲۸ اکتبر ۱۹۴۶ / ۶ آبان ۱۳۲۵؛ FO371/52706، تهران به وزارت خارجه، ۶ نوامبر ۱۹۴۶ / ۱۵ آبان ۱۳۲۴.
۱۴۱. FO371/52685، تهران به وزارت خارجه، ۲۹ اکتبر ۱۹۴۶ / ۷ آبان ۱۳۲۵.
۱۴۲. FO371/52686; Monitoring Report, 21 Nov. 1946، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۶ / ۲۹ آبان ۱۳۲۵.
۱۴۳. آذربایجان، ۲۲ نوامبر ۱۹۴۶ / اول آذر ۱۳۲۵؛ SD891.00، «پایان چیرگی فرقهٔ دموکرات در آذربایجان»، تبریز، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ / ۹ دی ۱۳۲۵.
۱۴۴. آزاد ملت، ۶ نوامبر ۱۹۴۶ / ۱۵ آبان ۱۳۲۵.
۱۴۵. SD891.00، «ارزیابی سیاسی دورهٔ ۲۳ اکتبر تا ۵ نوامبر / تا ۱۴ آبان»، تهران، ۲۱ نوامبر ۱۹۴۶ / ۳۰ آبان ۱۳۲۵.
۱۴۶. FO371/52711، خلاصهٔ اطلاعاتی، ۱۸-۲۴ نوامبر ۱۹۴۶ / ۲۷ آبان - ۳ آذر ۱۳۲۵؛ SD891.00، تبریز، ۲۳ نوامبر ۱۹۴۶ / ۲ آذر ۱۳۲۵؛ جبهه، ۱۳ نوامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آبان ۱۳۲۵.
۱۴۷. رهبر، ۲۸ نوامبر ۱۹۴۶ / ۷ آذر ۱۳۲۵؛ آذربایجان ۲۵ نوامبر ۱۹۴۶ / ۴ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۸. SD891.00، تهران، ۲۹ نوامبر ۱۹۴۶ / ۸ آذر ۱۳۲۵؛ FO371/52686، تهران به وزارت خارجه، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۶ / ۴ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۹. آذربایجان، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۶ / ۴ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۰. SD891.00، «پایان چیرگی فرقهٔ دموکرات در آذربایجان»، تبریز، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ / ۹ دی ۱۳۲۵؛ آذربایجان، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۶ / ۵ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۱. FO371/52686، تهران به وزارت خارجه، ۲۸ نوامبر ۱۹۴۶ / ۷ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۲. پیشین، ۲ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۱ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۳. SD891.00، تهران، ۵ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۴ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۴. آذربایجان، ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۰ آذر ۱۳۲۵؛ برای آگاهی از متن بیانیهٔ بی‌ریا بنگرید به: SD891.00، «پایان چیرگی فرقهٔ دموکرات در آذربایجان، ضمیمهٔ شمارهٔ ۲، تبریز، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ / ۹ دی ۱۳۲۵.
۱۵۵. FO371/52688، تهران به وزارت خارجه، ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۶. SD891.00، تهران، ۸ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۷ آذر ۱۳۲۵.
۱۵۷. SD891.00، تبریز، ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۰ آذر ۱۳۲۵؛ داد، ۱۹ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۸ آذر ۱۳۲۵؛ براساس برخی از گزارشهای واصله چنین به نظر می‌آید که مردم حتی پیش از ورود نیروهای دولتی نیز برضد دموکراتها برخاستند. بنگرید به: SD891.00، تهران، ۱۵ ژانویه ۱۹۴۷ [؟] [۲۵ دی ۱۳۲۵]؛
- Nollan and Wiehe, *Russia's South Flank*, p. 35.
۱۵۸. SD891.00، تهران، ۲۴ دسامبر ۱۹۴۶ / ۳ دی ۱۳۲۵؛ پیشین، تبریز، ۲۰ فوریه ۱۹۴۵ / اول اسفند ۱۳۲۵.

159. Roosevelt, 'Kurdish Republic of Mahabad', pp. 266-8; Eagleton, *Kurdish Republic of 1946*, pp. 111-29.

نجفقلی پسیان، از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس، (تهران، ۱۳۲۷)، صص ۴-۷.

۱۶۰. SD891.00، تهران، ۵ فوریه ۱۹۴۷ / ۱۴ بهمن ۱۳۲۵؛ پیشین، «فروپاشی فرقهٔ دموکرات»، تهران، ۳۰

- دسامبر ۱۹۴۷ / ۹ دی ۱۳۲۶.
۱۶۱. SD891.00، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۹۴۷ / ۱۷ مهر ۱۳۲۶؛
- Avery, *Modern Iran*, p. 399.
۱۶۲. SD891.00، تهران، ۲۰ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۹ آذر ۱۳۲۵ و ۱۰ فوریه ۱۹۴۷ / ۲۱ بهمن ۱۳۲۵.
163. Kazemi, «Military and Politics in Iran», p. 222.
- به نوشته یکی از مورخین، شاه خود شخصاً فرماندهی عملیات آذربایجان را برعهده گرفت.
- Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, pp. 151–2.
۱۶۴. بنگرید به: صص ۴۳-۴۲ همین بررسی.
۱۶۵. FO371/61971، تهران به وزارت خارجه، ۲۳ مه ۱۹۴۷ / ۲ خرداد ۱۳۲۶.
۱۶۶. SD891.00، تهران، ۲۶ فوریه / ۷ اسفند ۱۳۲۵ و ۹ مه ۱۹۴۷ / ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۶.
۱۶۷. پیشین، ۳ ژوئیه ۱۹۴۷ / ۱۲ تیر ۱۳۲۶؛ پیشین، «فروپاشی حزب دموکرات ایران»، تهران، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۷ / ۹ دی ۱۳۲۶. برای آگاهی از جزئیات انتخابات مجلس یازدهم بنگرید به:
- Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*, pp. 164–72.
۱۶۸. SD891.00، «سخنان نخست‌وزیر ایران در مجلس، ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۷ / ۲۳ شهریور ۱۳۲۶»، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۹۴۷ / ۱۷ مهر ۱۳۲۶.
169. FO371/61974, *FRUS*, (1947), Vol. V, pp. 969–70.
- همچنین بنگرید به: صص ۸۶-۸۵ همین بررسی.
۱۷۰. سقوط قوام السلطنه و عزیمت او در مراسلات ماه دسامبر تهران (SD891.00) بخوبی گزارش شده است، بویژه در گزارش «فروپاشی حزب دموکرات ایران»، تهران، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۷ / ۹ دی ۱۳۲۶. همچنین بنگرید به:
- Azimi, *Iran: The Crisis of Democracy*, pp. 175–9.

توان آزمایی شوروی

از اقدامات روسها در ایران از اوت ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰ تاکنون و آنچه از خط مشی آنها در دیگر نقاط دیده‌ایم می‌توان چنین نتیجه گرفت که از بدو کار قصد داشتند از حضور نیروهایشان برای استقرار دائمی نفوذ خود در شمال ایران استفاده کنند... از لحظه‌ای که نیروهای شوروی در اوت ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰ وارد شمال ایران شدند، مقامات شوروی با مداخله در امور اداری و با اتخاذ تدابیر امنیتی از هیچ وسیله‌ای برای کاهش نفوذ ایران در آذربایجان فروگذار نکردند، ولی سرسختی آقای ساعد، نخست‌وزیر ایران و پایان غیرمنتظره و سریع جنگ با ژاپن، روسیه را بر سر این انتخاب قرار داد که یا این فرصت را به سود تبدیل کند و یا اقداماتی به مراتب صریح‌تر در پیش گیرد. در آخر اقدام صریح را انتخاب کرد.^۱

این نظریه‌ای است که سرریدر بولارد، سفیر بریتانیا در ایران در مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴ در تبیین اهداف سیاست خارجی شوروی از بدو اشغال کشور نوشت. ارزیابی غیرمنصفانه‌ای نیز نیست. عملکرد شوروی در ایران زمان جنگ آشکارا بر این قرار داشت که نفوذی دیرپا و دائمی در کشور برقرار ساخته و به این وسیله در موازنه موجود نیروها که از سالهای دهه ۱۹۲۰ / ۱۳۰۰ تاکنون بر خلاف منافع شوروی قرار داشت، تغییراتی به وجود آورد.

منافع روسیه در ایران و مداخله‌اش در امور داخلی کشور سابقه‌ای طولانی دارد. همین که این دو کشور حدود ۱،۲۵۰ مایل مرز مشترک دارند خود توضیحی است بر تلاشهای مکرر روسیه برای توسعه نفوذش به سمت جنوب. هنگامی که قرن بیستم فرا رسید، شکستهای نظامی و معاهدات یکجانبه، بخش قابل توجهی از قلمرو

ایران را به روسیه واگذاشته بود. آنچه از خاک ایران نیز باقی ماند، حائل مهمی تلقی شد در برابر طرحهای احتمالی قدرتهای خارجی.^۲

تا پیش از انقلاب ۱۹۰۵، روسیه از موقعیتی بی‌چون و چرا در ایران برخوردار بود. در واقع تزار نیکلای دوم بر این اعتقاد بود که الحاق دیگر مناطق ایران به روسیه ادامه خواهد یافت. همان‌گونه که وزیر مالیه او سرگئی ویت اظهار داشت: «چنین مقرر بوده که تمامی بخشهای شمالی ایران در آینده به طور طبیعی اگر بخشی از قلمرو امپراتوری روسیه نگردد، لااقل به صورت کشوری درآید که تحت حمایت کامل ما قرار داشته باشد»^۳ تنها در سال ۱۹۰۷ و پس از تحولات ناشی از انقلاب و جنگ ژاپن بود که یک روسیه ضعیف شده حاضر شد طی قراردادی با دولت بریتانیا به تعیین حوزه‌های نفوذ در ایران راضی شود.

معاهده روس و انگلیس^۴ چند صباحی بعد از انقلاب اکتبر باطل اعلام گشت و تروتسکی در مقام کمیسر خلق در امور خارجه نیز تمام معاهدات و امتیازهای تزاری را در مورد ایران لغو کرد.^۵ البته این اقدام به معنای قطع علاقی و حذف اهداف درازمدت روسیه در ایران نبود؛ کشورهای جبهه جنوبی روسیه کماکان در معادلات امنیتی شوروی نقش مهمی داشتند. از این جهت میان خط مشی قبل و بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، استمرار قابل ملاحظه‌ای برجای بود.^۶ مسئله حفاظت از مرزهای روسیه، ضرورت ترویج داد و ستد و رقابت با انگلیس هنوز عواملی بودند در تعیین سیاست شوروی در ایران. مسئله شرق ابعاد تازه‌ای یافت، ولی تمایل شوروی برای بسط نفوذش در آن بخش از جهان کاهش نیافت. بلکه برعکس با ضعف و انزوای دولت جدید روسیه، تشدید هم شد.

از این‌رو هنوز آخرین گلوله‌های جنگ داخلی نیز شلیک نشده، پیشروی به سوی ایران آغاز گشت. البته این بار، تحت لوای انقلاب جهانی و با این اعتقاد که ایران نقش مهمی در این انقلاب خواهد داشت. ناآرامیهای ایران و بویژه شورش گیلان، به انتظارات بزرگی میدان داده بود: «انقلاب ایران [می‌تواند] به کلید یک انقلاب سراسری مبدل گردد... با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک خاص ایران و به علت اهمیتی

که رهایی آن برای شرق دارد، باید آن را از هر چیز از لحاظ سیاسی فتح کرد. این کلید گرانبهای انقلابهای شرق باید در دست ما باشد...»^۷

انقلاب گیلان پیش درآمدی بود بر اقدام بعدی و به مراتب جاه طلبانه تر شوروی برای تحت تأثیر قراردادن تحولات ایران.^۸ ولی نهال یک شورش ملی محلی، پیوند کمونیسم روسی را قبول نکرد. در آن زمان واگذاشتن نهضت جنگل به حال خود و امضای قرارداد «ودادیه» با ایران در فوریه ۱۹۲۱ / فروردین ۱۳۰۰، با احتساب گرفتاریهای داخلی و خطر مداخله خارجی، به عنوان مؤثرترین ابزار بسط نفوذ شوروی تلقی شد. بیست و پنج سال بعد، هنگامی که شوروی دست از حمایت فرقهٔ دموکرات آذربایجان شست، سیاست مشابهی در پیش گرفت. معاهدهٔ ۱۹۲۱ مسکو بیانگر نوعی استمرار بود میان دغدغهٔ خاطرهای هر دو نظام تزاری و شوروی: این معاهده در کنار معاهدات مشابهی که با افغانستان و ترکیه منعقد شد، «رخنه‌ای بود در جهت تحدید منافع بریتانیا در شرق نزدیک».^{۱۰}

تلاش دولت شوروی برای جلب نظر ایرانیان با موفقیت دائمی روبه‌رو نشد. یادداشتهایی مبادله شد، معاهدات و قراردادهایی به امضاء رسید، از جمله یک قرارداد متقابل دیگر در اکتبر ۱۹۲۷ / مهر ۱۳۰۶ در تضمین بی‌طرفی ایران و قرارداد مهم دیگری در اعطای امتیاز شیلات بخشهای جنوبی دریای خزر به شوروی، ولی دولت شوروی هیچ‌گاه نتوانست نفوذی را که روز و روزگاری روسیهٔ تزاری در ایران داشت اعاده کند. این وضع در خلال سالهای بین دو جنگ دگرگون نشد.^{۱۲} در سالهای دههٔ ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰ ایران به رغم منویات شوروی، ارتباطهای اقتصادی مهمی با آلمان برقرار کرد.^{۱۳}

بالاخره با هجوم متفقین به ایران در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰، اتحاد شوروی فرصتی یافت تا موقعیت خویش را در قبال همسایهٔ مهم جنوبی به بهبود بخشد. چند صباحی پیش از هجوم متفقین به ایران، در ایام ائتلاف کوتاه مدت شوروی با آلمان هیتلری، مسکو علائق خود را نسبت به این خطه خاطر نشان ساخته بود. یکی از شرایط مولوتف برای پیوستن به میثاق چهار قدرت آن بود که «مسئلهٔ جنوب باکو و باطوم و

در جهت کلی خلیج فارس را به عنوان مرکز خواسته‌های اتحاد شوروی به رسمیت شناسد.^{۱۴} آلمانیها نیز به نوبت خود، مدتی بود که اتحاد شوروی را به اتخاذ خط مشی تجاوزکارانه‌تری در قبال ایران و افغانستان تشویق می‌کردند تا نفوذ بریتانیا در آن حدود ضعیف شود.^{۱۵}

با هجوم آلمان به خاک شوروی، مسکو مجبور شد موقتاً از خواسته‌های منطقه‌ای خود چشم پوشد، ولی با توجه به حضور تعداد کثیری از نیروهای شوروی در قلمرو ایران موضوع ایران به هیچ وجه از یاد نرفت. در اینکه شوروی قصد داشت در نخستین فرصت مناسب از حضور فیزیکی خود در ایران برای تحت نفوذ درآوردن حکومت تهران استفاده کند، کوچکترین تردیدی نیست. احتمالاً از وجود یک طرح و برنامه اساسی در این مرحله سخن گفتن خطاست، هر چند که برخی از نخستین جنگاوران آمریکایی جنگ سرد به وجود چنین طرحی اعتقاد داشتند.^{۱۶} البته معاهده فوق‌الذکر آلمان و شوروی خود بیانگر انتظارات خاصی بود و تردید نیست که استالین قصد نداشت مرزهای علی‌حده‌ای را که در خلال مذاکراتش با هیتلر معین کرده، از دست بدهد.^{۱۷} ولی حکومت شوروی که خود در آتش پیشروی نیروهای آلمان می‌سوخت در موقعیتی نبود که حرکت جدیدی را در ایران آغاز کند. چنین به نظر می‌آید که در قبال ایران سیاستی لحظه به لحظه داشت که بیشتر واکنشی بود در قبال شرایط و وضعیت محلی. همان گونه که یکی از دیپلماتهای انگلیسی، رندانه نوشت: «روسیه بدون یک خط مشی وارد ایران شد و گرفتار یک فضاقت گشت».^{۱۸} با این حال تمایل آشکار روسیه شوروی برای اعاده جای پای سنتیش در ایران، باعث نگرانی دیگر متفقهای او بود. از همان موقع چرچیل به ژنرال ویول گفته بود که حضورش در تهران «منفید» خواهد بود و توصیه کرد اجازه داده نشود نفوذ شوروی در ایران از یک «چارچوب معقول» فراتر رود.^{۱۹}

در تبیین چگونگی تحول سیاست شوروی در قبال ایران دو مرحله می‌توان قائل شد. مرحله نخست با دورانی مقارن است که شوروی چنان درگیر جنگ بود که نمی‌توانست به نحوی جدی در پی احیای علائق دیرینه خود در ایران برآید. در این

سالها فعالیت روسها به نوعی ارزیابی و سنجش آرام وضعیت یا به توصیف کنسول بریتانیا «کارشکنی انفعالی» بود.^{۲۰} مرحله دوم پس از نبرد استالینگراد، و بهبود وضعیت شوروی آغاز شد. با فرارسیدن ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ سیاست شوروی همان گونه که عملکردش در قبال امتیاز نفت شمال نشان داد، لحن تجاوزکارانه مشخصی به خود گرفته بود.

به رغم ضعف آشکار موقعیت شوروی در ایران در سالهای نخست جنگ، خوش بینی آنها در قبال منافع درازمدتشان در ایران در صورت پیروزی متفقین، چندان هم بی حساب نبود. از یک سو چرچیل در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ به استالین اطمینان داده بود که «ما هیچ گاه بر آن نخواهیم شد به حساب منافع بحق روسیه، مزایایی برای خود کسب کنیم».^{۲۱} از سوی دیگر استناد روسها به معاهده ۱۹۲۱ ایران و شوروی که پیش از هجومشان به مناطق شمالی ایران صورت گرفت، از جمله ابزار فوق العاده سودمند آنها بود. در فصل ششم این معاهده بود:

هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی برضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه را در معرض خطر قرار دهد و خودش نتواند این خطر را رفع نماید، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه را به عمل آورد.^{۲۲}

اگر چه در انتهای همین فصل شوروی متعهد شده بود که پس از رفع خطر قشون خود را خارج کند، ولی طرح موضوع معنای مهمی در بر داشت. آمریکا و بریتانیا با تأیید این اقدام شوروی، کل عملکرد شوروی را که هم می توانست شامل مقابله با خطر آلمان گردد و هم رویارویی با «نیروهای متخاصم» در محدوده ایران، مشروعیت بخشیدند. نظر به آنکه شوروی دولتهای ایران را «غیردوست» و آلت دست نیروهای خارجی تلقی می نمود، مداخلات خود را نیز تحت همین عنوان توجیه کرده و می کرد. به همین جهت برای متفقین شوروی نیز دشوار بود حقی را که قبلاً برایش

قائل شده بودند، اینک منکر شوند.^{۲۳}

از این رو هنگامی که ایران اشغال شد، اتحاد شوروی نیز می‌توانست به قید احتیاط در مورد موقعیت خود در ایران احساس خوش بینی کند. تردید نیست در خلال دوران جنگ زمینه بالقوه نفوذ شوروی، بیش از هر دوره دیگر بود. حضور نیروهای شوروی در ایران فقط یکی از عوامل دخیل در این امر بود. نارضایی عمومی موجود نیز مورد بهره‌برداری روسها قرار گرفت. و جالب آن است که احساسات آلمان خواهانه مردم نیز از دیگر عواملی شد که در بسط نفوذ شوروی مؤثر واقع شد. اگر همان گونه که کنسول بریتانیا مدعی است، ایرانیها آرزوی پیروزی آلمان را داشته و از پیشروی آلمانها به سوی قفقاز «شادمانی» می‌کردند، پس دولت شوروی نیز چاره‌ای جز آن نداشت که با قدرت تمام عمل کند.^{۲۴}

در واقع در برابر پیشروی شوروی مقاومت چندانی صورت نگرفت: اشغال تبریز به نیرویی بیش از یک گردان سرباز و ده دوازده زره پوش احتیاج پیدا نکرد. البته بمبارانهایی چند نیز گزارش شد. قوای شوروی با حدود ۱۰،۰۰۰ سرباز ایرانی مواجه شدند که «همگی در وضع بسیار مغشوشی بوده» و ظاهراً «هیچ نمی‌دانستند برای چه می‌جنگند.»^{۲۵} همان گونه که در فصل اول اشاره شد، موج وحشت و فرار قشر حاکم محلی در برابر هجوم روسها چندان به درازا نکشید. در حالی که طبقات متوسط و بالای محلی، بویژه آنهایی که طعم مصادره‌های روسها را چشیده بودند، کماکان خصومت خود را با شوروی حفظ کردند، ولی بخش چشمگیری از توده مردم خود را با شرایط جدید وفق دادند.^{۲۶}

رفتاری که روسها در پی اشغال مناطق شمالی ایران در پیش گرفتند هم ایرانیان را شگفت زده کرد و هم متفقین را. خط مشی شوروی در آغاز نه وجه تجاوزکارانه آشکاری داشت و نه مداخله جویانه. واضح است که این امر بسیاری از نگرانیهای موجود در باب سیاست شوروی راکاهش داد و احتمالاً زمینه را نیز برای فزون طلبی بعدی شوروی هموار ساخت. علاوه بر این در تصحیح و تعدیل پاره‌ای از برداشتهای نادرست از طرز زندگی و سیاست در شوروی نیز که در ایران رواج یافته بود، مؤثر

واقع شد. همان گونه که وابسته نظامی بریتانیا اظهار داشت:

اخیراً در احساسات ایرانیان نسبت به روسیه دگرگونی چشمگیری حاصل شده است. روابط نزدیکتر با روسها و تجربه شیوه‌های آنان در تعدیل برداشت رایج از روسها به عنوان یک لولو و وحشی بسیار مؤثر بوده است... همدلی دلنشین آنها با طبقه پایین، رضایتی که از نظام خویش ابراز می‌دارند، روابط حسنه میان افراد و افسران و روحیه عالی، همگی بر پیشداوریهای موجود در باب نظام شوروی تأثیر نهاده است.^{۲۷}

از این رو به رغم بی‌اعتمادی موروثی نسبت نیروهای روسی، طولی نکشید که بسیاری از دشمنیها و ترس اولیه نسبت به شوروی زایل شد. اهالی محل نیز اذعان داشتند که نیروهای شوروی به مراتب بهتر از آنکه انتظار می‌رفت، عمل کرده بودند.^{۲۸}

در حالی که سیاست «عدم مداخله»ی شوروی برای همه طرفین درگیر مطبوع بود، تا حدودی نیز فریبنده بود و احتمالاً به نوعی احساس امنیت کاذب در باب مقاصد شوروی میدان داد. در منطقه‌ای برخوردار از تمام شرایط اغتشاش و ناامنی، جایی که اقتدار دولت مرکزی در آن ضعیف یا هیچ بود، اتخاذ یک سیاست سهل‌انگارانه را می‌توان به عنوان تاکتیک آگاهانه‌ای تعبیر کرد در تثبیت و گسترش موقعیت و نفوذ شوروی به حساب ایران. به عقیده کنسول بریتانیا، برداشت شورویها از خط‌مشی مداخله کمتر، خط‌مشی بود در جهت عکس منافع و اقتصاد محلیها. ایوربینک، یکی از مقامات وزارت خارجه بریتانیا نیز در تأیید این امر افزود روسها «برای گردش چرخ نظام اداری ایران در محل کاری نکرده و برای تسریع گرایش آن در جهت فروپاشی از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کنند».^{۲۹}

وضعیت شبه هرج و مرج موجود در آذربایجان در عین حال که خدشه‌ای بود بر اعتبار دولت مرکزی، تحت عنوان آنکه ایرانیان نمی‌توانند امنیت لازم را تأمین کنند، بهانه‌ای شد جهت مداخله فزاینده روسها. از این رو می‌توان گفت که خروج مقامات ارشد دولتی و انحلال نیروی محلی پلیس نیز همانند اغتشاش کلی موجود به نفع شوروی تمام شد. ارتباطات موجود میان استان و مرکز که هیچ‌گاه به میزان بالایی

نیز نبود، در آشوب و اغتشاش ناشی از اشغال سریعاً روبه وخامت نهاد. در حقیقت اشغال نظامی این خطه به ایجاد خلئی منجر شد که شوروی براحتی می‌توانست آن را پُر کند.

البته همان گونه که کنسول بریتانیا نیز خاطر نشان ساخت، به هیچ وجه به نفع شوروی نبود که در اعادهٔ انتظام آذربایجان کمک کند.^{۳۰} بلکه برعکس شواهد موجود از آن حکایت دارد که نیروهای شوروی لاقلاً تلویحاً به فعالیتهای ضدحکومتی و ناآرامیهای کارگری که تبریز را فراگرفت، دامن می‌زده‌اند. یکی از ناظرین صحنه، مقامات شوروی را متهم می‌کند که سعی داشتند به نحو فعالانه‌ای پرولتاریای تبریز را جلب کرده و جوانان ایرانی را تحت تأثیر قرار دهند. البته دولت شوروی قویاً تکذیب کرد که در تشکیل یک حرکت خودمختاری طلبانهٔ محلی دست دارد، ولی از همان بدو کار میان نیروهای روسی و افراد و گروههای محلی ناراضی از دولت مرکزی علائق مشترک آشکاری مشاهده شد. یکی دیگر از اقدامات تحریک‌آمیز شوروی تشکیل یک نیروی امنیتی محلی بود که بیشتر از آرامنه و مهاجرین تشکیل شده بود. این اقدام به نارضایی شدید اهالی محل منجر شد و با آنکه چندی بعد منحل گردید، تشکیل چنین نیرویی را می‌توان مبین وجود گرایشهایی دانست که در خط مشی بعدی شوروی نیز آشکار شد. همان گونه که در فصل اول خاطر نشان گردید، ارمینها و مهاجرین هر دو در تشکیل گروههای معترض اولیه در آذربایجان نقش داشتند و هر یک بنابه دلایلی متفاوت با شوروی پیوندی نزدیک داشتند.^{۳۲}

اگرچه تردید نیست که شوروی بر آن شد از موقعیتش در آذربایجان بهره‌برداری کند. ولی سیاستمداران تهرانی نیز به خاطر کاستیهای اداری و بی‌کفایتی کلی مقامات حکومتیشان مقصر بودند. دولت مرکزی - هرچند تا حدودی نیز بنا به عللی که خارج از کنترلش بود - نتوانست این کاستیها را برطرف سازد و حاصل کار تثبیت نفوذ شوروی بر نظام اداری محل بود. اتحاد شوروی با بهره‌برداری کامل از اهمال و سهل‌انگاری مرکز و خلأ ناشی از خروج مقامات محلی، افراد مورد نظرش را

به کار گماشت و برکناری دیگر مقامات برجای مانده را نیز موجب شد: «مقامات بلند پایه آذربایجان یکی پس از دیگری از صحنه حذف می‌شوند. این جریان حتی تا «رؤسای دفاتر» و سرپرستهای ادارات محلی نیز تعمیم یافته است.»^{۳۳} و به همین ترتیب، دولت شوروی با تبلیغ آنکه دولت از عهده اجرای اصلاحات لازم برای اعاده بسامان وضع بر نمی‌آید، خود اعلام داشت که این مهم را برعهده خواهد گرفت. حتی در همان روزهای نخست اشغال نیز دولت شوروی موضوع اجرای یک رشته اصلاحات را در آذربایجان، از جمله «یک حداقل حکومت خودگردان» را مورد بحث قرار داده بود.^{۳۴} به این ترتیب روزه روز برای دولت مرکزی مشکلتر شد که به نحو مؤثری در آذربایجان اعمال قدرت کند، بویژه آنکه دولت شوروی برای هرگونه نقل و انتقال نیروهای ایرانی در استان محدودیت شدیدی قائل شده و به نحو مستمری از افزایش تعداد نیروهای شهربانی یا ژاندارمری در محل جلوگیری می‌کرد. سرکنسول شوروی در توجیه این اقدام، مدعی بود که ژاندارمهای ایرانی «بی‌رحم» بوده و برای حفظ نظم کوچکترین اقدامی نمی‌کنند.^{۳۵}

به این ترتیب شرایط اداری محل، وضعیت خاص منطقه و خط مشی ایرانیان هر یک باعث شد که دولت شوروی به مداخله بیشتر تشویق شود و این نیز به نوبت خود خدشه‌ای شد بر اعتبار دولت. مثلاً در مسئله مهمی چون توزیع مواد غذایی، دولت شوروی می‌توانست با جلوگیری یا کاهش عرصه غله، تلاش دولت تهران را برای تأمین غله مورد نیاز دیگر نقاط کشور مختل سازد. نظارت بر محصول غله ایالات شمالی که در واقع انبار غله کشور محسوب می‌شد، به یکی از سلاحهای مهم شوروی تبدیل شد.^{۳۶} در سال نخست اشغال، شوروی موفق شد از طریق حفظ ذخیره گسترده‌تری از غله در منطقه تحت اشغال خود، چنین وانمود کند که منطقه شوروی، خطه رفاه و فراوانی است. ولی هنگامی که حوایج فزاینده ارتش سرخ و کمبود غله در جمهوریهای قفقاز به افزایش صادرات غله ایران به شوروی منجر شد، این حربه نیز ارزش تبلیغاتی خود را از دست داد.^{۳۷} با این حال در پی محصول خوب ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ در مقایسه با تهران وضعیت تبریز هنوز هم بهتر بود. در حالی که در مناطق

جنوبی کشور سخن از قحطی بود. در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ نیز با توجه به کمبود سراسری کالاهای اساسی، چنین شایع بود که در مناطق تحت اشغال شوروی شرایط زندگی بهتر است. شایعه‌ای که بدون تردید روسها در انتشار آن دست داشتند.^{۳۸}

در خلال سالهای جنگ، مسئله غله یکی از مسائل مناقشه‌انگیز عمده بود، چه میان ایران و شوروی و چه میان خود متفقین. در این میان حوایج متفقین و احتکار ناشی از عدم تمایل کشاورزان به فروش ارزان قیمت محصولاتشان نیز در این امر مؤثر بود. در تابستان ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ کمبود و گرانی نان به شورشهایی در چند شهر مهم کشور - از جمله تبریز - منجر شد.^{۳۹} این گونه شورشها به نفع شوروی تمام شد، چراکه در عین دامن زدن به ناآرامیهای محلی، تأکید بیشتری بود بر ناتوانیهای دولت مرکزی: کمبود و گرانی وسیله مطمئنی بود در انگیختن و اکنش عمومی و ایجاد نارضایی از وضعیت موجود.

آشوبهای نان فقط یکی از وجوه بروز ناآرامیهای فزاینده عمومی در آذربایجان، و صرفاً یک بخش از کل اغتشاشی بود که در سراسر منطقه شکل می‌گرفت. همان گونه که در فصل اول مورد اشاره قرار گرفت، ذخیره‌ای از عناصر ناراضی در آذربایجان موجود بود. ولی این عناصر نه متحد بودند و نه متشکل. با این حال رشد چشمگیر برخوردها، تظاهرات و اعتراضها بیانگر پدیده‌ای بود به مراتب بیش از یک واکنش خودجوش در برابر سستی گرفتن اقتدار مرکز. مداخله و نفوذ شوروی این عوامل را از شکل و هدایتی برخوردار ساخت که خود فاقد آن بودند. اتحاد شوروی با خواسته خودمختاری محلی همراه و همدل بود. آنها هم در سطح کشوری و هم در سطح محلی از حزب توده پشتیبانی کردند. عناصر شورشی آذربایجان در اتحاد شوروی و حزب توده عرصه‌ای یافتند در ارائه انواع خواسته‌هایشان.

تردید نیست که رشد فزاینده فعالیت‌های به اصطلاح «آزادیخواهانه» در تبریز تا حدود زیادی از نفوذ شوروی نشئت یافته بود. پیشینه بسیاری از مبلغان برجسته سیاسی آن روزگار، مبین ارتباط نزدیکی بود با اتحاد شوروی. همراهی شوروی با

تظاهرات عمومی گوناگونی که صورت گرفت - حتی اگر صرفاً به صورت عدم جلوگیری نیز بروز کرد - تلویحی بود. طرح مجدد خواسته‌هایی «دموکراتیک» مبنی بر استقلال گسترده‌تر محلی، که در تحولات اخیر انقلاب مشروطه ایران نیز سابقه داشت، می‌توانست براحتی مورد بهره‌برداری روسها قرار گیرد. اتحاد شوروی توانست با طرح نارضاییهای دیرینه‌ای چون عدم تشکیل انجمن ایالتی یا استفاده از زبان آذری، حمایتی عمومی برانگیزد. بسیاری از آذربایجانیهایی که درگیر موج اعتراضهای محلی بر ضد تهران شدند، از اهداف خط مشی شوروی اطلاع چندانی نداشتند، ولی شوروی و حزب توده را به عنوان محملی می‌نگریستند جهت تحقق آمال اصلاح طلبانه خود.

ارزیابی دقیق ارتباط موجود میان حضور نیروهای شوروی و رشد ناآرامیهای عمومی در آذربایجان ممکن نیست. بدون تردید این دو ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشتند. در تظاهرات و گردهماییهای عمومی، سخنرانان لحظه‌ای از تمجید و ستایش شوروی غفلت نداشتند.^{۴۰} حال اگر عناصر چپ‌گرای محلی از کمک مستقیم شوروی هم برخوردار نبودند، لاقلاً مسکو را به دیده منبع تشویقی می‌نگریستند. پاره‌ای از ناظرین محافظه‌کار اصرار داشتند که اتحاد شوروی «به نحو غیرمستقیمی از فعالیتهای باشگاههای محلی سیاسی که در زمینه نشر آرای کمونیستی فعال بودند» حمایت می‌کردند. و در این باب از از گروههایی چون «آذربایجان امروزی»، «باشگاه فرهنگی ارامنه» و باشگاه «دش مرچنت»^{*} نام می‌بردند که بنابه ادعای آنها «می‌توانستند حزبی بسازند که درخواست سهم بیشتری در حکومت محلی یا حتی طرح یک اتحاد سیاسی با آذربایجان شوروی، نقش مهمی ایفا کند». یکی از مقامات کنسولگری آمریکا در تبریز بر این اعتقاد بود که شورویها از طریق مبلغان «آزادیخواهی» که اخیراً از باکو وارد شده بودند، تحولات محلی را تحت نفوذ قرار داده است.^{۴۱} با افتتاح شعبه محلی انجمن فرهنگی ایران و شوروی در نوامبر ۱۹۴۳ / آذر ۱۳۲۲ که مقررش در خیابان اصلی تبریز بود، برای بسیاری از ناظران هرگونه تردیدی هم که در

* «Dash Merchants»

مورد موضع شوروی وجود داشت، زایل شد. از نظر کنسول ایالات متحده، تقارن تأسیس انجمن مزبور با شروع تحریکات محلی مبنی بر عزل استاندار، به هیچ وجه تصادفی نبود.^{۴۲}

ارتباطات به نسبت مناسبی که میان ایالات شمالی ایران و شوروی وجود داشت، حمایت شوروی را از گروههای مخالف آذربایجان تسهیل کرد. ارتباط مستقیم جاده و خط آهن از دیرباز میان تبریز و تفلیس و باکو و از طریق پل موجود بر رود ارس با دیگر شهرهای شوروی وجود داشت. در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ هنوز ارتباط تهران - تبریز فقط به کندی و توسط جاده برقرار بود. حتی هنگامی که بخش تهران - زنجان خط آهن سراسری نیز تکمیل شد، هنوز ۲۵۰ کیلومتر راه تا تبریز بود.^{۴۳} تبریز از سیستم ارتباطی بهتری با شوروی برخوردار بود تا با تهران و در اثر تحولات ناشی از جنگ نیز که به گشایش مرزهای مشترک ایران و شوروی و رفت و آمد بیشتر افراد، تبادل آرا و رشد داد و ستد متقابل منجر شد، نیز ارتباطات موجود گسترش یافت. چند صباحی بیش نگذشته بود که میان نمایندگی تجارتي شوروی و تجار محلی منافع مشترکی شکل گرفت. نمایندگی تجارتي شوروی بیشتر مایل بود به صورتی مستقیم با تجار محلی وارد معامله شود تا عوارض گمرکی نیز پرداخته نشود. این امر باعث نگرانی دولت و مقامات گمرکی ایران شد ولی برای پاره‌ای از تجار آذربایجان که می‌توانستند خود نرخ کالاهایشان را تعیین کرده و سود بیشتری حاصل کنند، بد

نشود.^{۴۴}

یکی از وجوه سبکتر فعالیت‌های شوروی در زمینه تبلیغات فرهنگی، اعزام گروههای نمایشی و موسیقی جمهوریهای شوروی به آذربایجان بود تا با برگزاری نمایشهایی در شهرهای عمده منطقه، چهره سرزنده‌تری از جامعه شوروی را به نمایش گذاشته و به تعبیر کنسول ایالات متحده نشان دهند که «کمونیستها وحشی نیستند».^{۴۵} چندی بعد دولت شوروی طی یک اقدام ناموفق سعی کرد میان علمای ایرانی و آذربایجان شوروی روابطی برقرار کند.

دولت شوروی در عین حال که سعی داشت اهالی محل را جلب کند،

می‌کوشید آذربایجان را از دیگر نقاط کشور و همچنین نفوذ خارجی دور و منزوی سازد. اقداماتی چون برکناری تدریجی مقامات حکومت مرکزی در استان، انتصاب چهره‌های مورد نظر شوروی و تحدید حضور نیروهای ژاندارمری و ارتش ایران، و همچنین محدود ساختن حوزه فعالیت‌های مقامات انگلیسی و آمریکایی در منطقه تحت اشغال شوروی هر یک تلاشی بود در این جهت. یکی از نکاتی که مورد توجه خاص مقامات شوروی قرار داشت، مستشاران آمریکایی بودند: «روسها از وجود کنسولگری آمریکا در منطقه تحت اشغال شوروی، و اینکه یک آمریکایی رأساً بر توزیع مواد غذایی نظارت داشته باشد ناراضی هستند... روسها آذربایجان را برای خودشان می‌خواهند.»^{۴۶} یکی دیگر از نشانه‌هایی که از تمایل شوروی مبنی بر تسلط کامل بر حوزه نفوذش حکایت می‌کرد، آن بود که تقاضا کرد تدارکات شوروی به جای آنکه طبق معمول به پایانه‌های شمالی بندر انزلی و تبریز ارسال گردد، فقط تا زنجان و قزوین حمل شود.^{۴۷}

طولی نکشید که تمایل شوروی مبنی بر کسب آزادی عمل کامل در آذربایجان ناظران خارجی را متقاعد ساخت که نیروهای شوروی بر آن هستند که دگرگونی اساسی را در منطقه به وجود آورند. همان‌گونه که یکی از مورخین [انگلیسی] خاطر نشان ساخته است، یک بررسی دقیق خط مشی روسیه در ایالات شمالی هرگونه تضمینی را که استالین در کنفرانس تهران ارائه کرده بود، زیر سؤال می‌برد.^{۴۸} با وجود این، به رغم سوءظن متفقین برای جلوگیری از اقدامات روسها، اقدام چندانی مبذول نشد. البته عواملی چون وجود دیگر قدمهای جنگی و احتراز از تحریک شوروی در این امر دخیل بود ولی اطمینان حاصل از صحت استالین بر پیمان سه جانبه ۱۹۴۲ / ۱۳۲۰ و همچنین بیانیه مربوط به ایران که در اواخر ۱۹۴۳ / آذر ۱۳۲۲ در کنفرانس تهران به امضای استالین رسید نیز در اطمینان خاطر متفقین دخیل بود. از دیدگاه دولت بریتانیا، پیگیری بیش از حد دقیق خط مشی شوروی در ایران چندان مطلوب نبود، چرا که می‌توانست به توجه مشابهی در زمینه عملکرد خودش در جنوب کشور بینجامد. علاوه بر این، هم بریتانیا و هم ایالات متحده به

هیچ وجه میل نداشتند متحد مهمی چون شوروی را از خود برنجانند. همان گونه که چرچیل هشدار داد: «مسائلی حیاتی و مهم به حفظ روابطی حسنه با این ارتش فوق العاده بستگی دارد.»^{۴۹}

برای احتراز از هرگونه رویارویی با شوروی بر سر ایران دلایل مهم دیگری نیز وجود داشت. بریتانیا و ایالات متحده فقط هنگامی به فکر جلوگیری از نیات روسها برآمدند که در پی قطعی شدن پیروزی نهایی متفقین، دولت شوروی خط مشی تجاوزکارانه تری در ایران در پیش گرفته بود. تا پیش از مسائل مربوط به امتیاز نفت شمال در اواخر ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ تنها مخالفت اساسی با رویه شوروی از سوی دولت ایران بروز می یافت که بارها نگرانی خود را از بی توجهی متفقین غربی نسبت به جلوگیری از اهداف روسها بیان داشته بود.

در حالی که فعالیتهای شوروی در مناطق شمالی به نگرانیهایی در داخل و خارج کشور منجر شده بود، در آذربایجان چنین به نظر آمد که اکثر اهالی با اشغال منطقه کنار آمده و حتی برخی از آن منتفع نیز شده اند. تعدادی از سرآمدان جامعه، از جمله مالکان و صاحبان صنایع اظهار داشته بودند که اگر بتوانند امتیازات فعلی خویش را حفظ کنند، ترجیح می دهند حضور شوروی در شمال تداوم یابد. تبلیغات شوروی در میان طبقات پایین تر نیز مؤثر واقع شده بود. کارگران و دهقانان هم بر این اعتقاد بودند که شوروی می تواند شرایط زندگی و کار بهتری برایشان فراهم سازد و با حضوری گسترده در تظاهرات روز اول مه، همبستگی خویش را اعلام داشتند. روشنفکران چپگرا نیز اتحاد شوروی را به مثابه سرمشق بسیاری از اصلاحات ضروری منطقه می نگرستند.^{۵۰}

جراید چپ گرای فراوانی هم که در تهران و تبریز منتشر می شدند، وسیله خوبی بودند جهت تبلیغات شوروی. اگرچه جراید حزب توده تا پیش از بحران نفت شمال در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ روی هم رفته از همراهی و هماهنگی علنی با اتحاد شوروی اجتناب می کردند، ولی مفاد نوشته هایشان کاملاً تحت تأثیر شوروی بود. در تبریز دو روزنامه هوادار شوروی منتشر می شد: وطن بولندا [در راه وطن] که چاپ باکو بود و

ضمن انعکاس اخبار شوروی بر ارتباط و پیوند میان آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی تأکید خاصی داشت، و روزنامه خاورنو که با کمک مقامات شوروی در تبریز منتشر می‌شد.^{۵۱}

به این ترتیب تلاشهای شوروی در سالهای نخست اشغال تا حدودی در رفع خصومت و پیشداوریهای بخشی از مردم موفق بود. از این رو برای گروههایی خاص از جامعه آذربایجان، حضور نیروهای شوروی چندان هم نامطلوب نبود. احتمالاً این گروهها را نمی‌توان بیانگر آرای کل مردم تلقی کرد، ولی زمینه بالقوه نفوذ شوروی کاملاً آشکار بود. افزایش تبلیغات شوروی در ایران، و توفیق خاص آن در شمال، موضوع اصلی یکی از گزارشهای سفارت آمریکا بود:

ایران مستعد القاءات سوسیالیستی بود... در آغاز روسها به چشم وحشی و استمارگر نگریده می‌شدند... هرگاه روسها پدیدار می‌شدند، ایرانیان به سویی گریخته، با اطمینان از سوء رفتار روسها خانواده و مایملک خویش را پنهان می‌کردند. ولی روسیه دست خود را خوب بازی کرد. [آنها] در هجوم دوباره به ایران با فلسفه عشق، برابری و برادری موفق خواهند بود. ایرانیان هنوز فقیر و تحت استعمارند. [روسها] با حسن رفتار خود آموزه‌های کمونیستی را نشر می‌دهند. سخن از آن است که روسها رفتار بهتری از انگلیسیها دارند.^{۵۲}

در اواخر ۱۹۴۳ / پاییز ۱۳۲۲ کنسول ایالات متحده بر این اعتقاد بود که «هیچ چیز نمی‌تواند در برابر یک تلاش مصممانه شوروی در جهت چیرگی بر آذربایجان مانع ایجاد کند».^{۵۳}

دولت شوروی می‌توانست به خاطر موقعیت به مراتب بهتری که برای خود در ایران کسب کرده بود، بویژه از نظر وجهه و همچنین به خاطر یک مبارزه تبلیغاتی موفق، به خود بی‌بالد، ولی از لحاظ نفوذ عملی که بتواند دستاوردی دیرپا تلقی گردد، موفقیت چندانی حاصل نکرده بود. در پی خروج نیروهای شوروی، خط مشی حاکم مبتنی بر ترویج نوعی شورش ملایم و تشویق یک حرکت مقاومت محلی چه حاصلی می‌توانست برجا بگذارد؟ پیشنهاد کمک نظامی که استالین در کنفرانس تهران به شاه

ارائه داد و می‌توانست موجب نزدیکی بیشتر دو کشور گردد، از سوی شاه پذیرفته نشد. ۵۴

با تقویت موقعیت جنگی شوروی پس از زمستان ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ مسکو فرصت یافت که نه تنها برای خاتمه جنگ، بلکه در برنامه‌ریزی خود برای صلح بعد از جنگ نیز نسبت به اهداف درازمدتش در ایران و دیگر نقاط جهان توجه بیشتری مبذول دارد. ۵۵ سال ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ نقطه عطف خط مشی شوروی در قبال ایران بود. در این سال بود که شوروی برای شروع یک خط مشی ماجراجویانه‌تر فرصتهای جدیدی یافت.

حرکت به سوی یک خط مشی فعالانه

انتخابات مجلس چهاردهم زمینه مناسبی شد جهت ارزیابی و توسعه نفوذ شوروی در ایران. همان‌گونه که در فصل اول مورد اشاره قرار گرفت، به رغم تبلیغات شوروی در حمایت از افراد مورد نظر که اکثراً از کاندیداهای حزب توده بودند، حزب توده نتوانست بیش از هشت نماینده به مجلس اعزام دارد. انتخاب این عده، گروه فشار مهمی را برای پیشبرد منافع شوروی فراهم آورد ولی نیرویی نبود که بتواند ترکیب دولت را دگرگون سازد. تأثیر شوروی در آذربایجان به مراتب بیشتر بود: دو نفر از کاندیداهای حزب توده، به انضمام یکی از تجاری که ارتباطات تجاری با شوروی داشت انتخاب شده و یکی دیگر از اعضای حزب توده نیز به نمایندگی از طرف ارمنه شمال انتخاب شد. اکثر توده‌ایها از مناطق شمالی کشور انتخاب شدند که بیانگر ارتباطی است با حضور نیروهای شوروی. با این حال حاصل کلی این انتخابات برای شوروی ناامیدکننده بود.

اکثر تبریزیها به رغم تبلیغات گسترده‌ای که جریان داشت، حتی رأی هم ندادند. پیروزی کاندیداهای مورد حمایت شوروی، یعنی پیشه‌وری و یکی دیگر از همکاران توده‌ای او به درازا نکشید، زیرا اعتبارنامه آنها به دلیل آنکه تحت فشار شوروی انتخاب شده بودند، رد شد. در پی این تصمیم، رشته اعتراضاتی که روسها در آن نقش

داشتند، صورت گرفت. در ژوئیه / تیر روزنامه خاور نو با اشاره به اعمال نفوذ سیدضیاء الدین طباطبایی نماینده یزد، این اقدام را محکوم کرد.^{۵۶} ولی این تلاشها به جایی نرسید. برای شوروی نتیجه حاصل از این انتخابات یادآور آن شد که سیاستهای پیشینش توانسته در کسب یک جای پای دائمی در امور ایران موفق گردد. هنگامی که بنابه ترتیب مقرر نیروهای شوروی خاک ایران را ترک می‌گفتند، وضعیت سابق در آذربایجان اعاده شده و شوروی نیز از این مدت زمان طولانی شده اشغال خود نیز نتیجه‌ای نمی‌برد. با نزدیک شدن مراحل پایانی جنگ، ضرورت یک ابتکار عمل جدید بیش از پیش مطرح گردید. با افشای خبر مذاکرات محرمانه دولت ایران با شرکتهای آمریکایی و انگلیسی برای اعطای امتیازهای جدید نفتی اتحاد شوروی نیز فرصت یافت بر میزان فشار خود بر ایران بیفزاید. هم و غم سیاست شوروی بر کسب امتیاز نفت قرار گرفت.

طرح امتیاز نفت شوروی در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ چندان هم بی‌سابقه بود. هنگامی که نیروهای شوروی در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ وارد ایران شدند، استالین موضوع احیای حقوق شوروی را در بهره‌برداری از نفت سمنان که پیشینه آن به تشکیل یک شرکت مختلط ایران و شوروی در ۱۹۲۵ / ۱۳۰۴ باز می‌گشت، از نو مطرح کرد. ولی شرکت نفت کویرخوریان به علت کمبود سرمایه هیچ‌گاه پا نگرفت و در فعالیتهای آن وقفه افتاد. تمایل استالین بر احیای این امر در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ بیشتر جنبه‌ای استراتژیک داشت، زیرا به نظر نمی‌آید که شوروی در آن ایام محتاج منابع نفتی خارجی بوده باشد. در این مورد علی‌سپیلی، نخست‌وزیر وقت توانست با تأکید بر آنکه طرح نفت کویرخوریان در هیچ یک از معاهدات متقابل دولتمن منظور نشده و دولت ایران آن را متروکه تلقی کرده است، موضوع را به لیت و لعل بگذرانند، با این حال وعده داد که حاضر است بعدها - بدون آنکه تاریخی معین شده باشد - بر سر این موضوع با اتحاد شوروی «مذاکرات دوستانه‌ای» را آغاز کند.^{۵۷} از این رو با توجه به سابقه‌ای که در پی مذاکرات شرکتهای آمریکایی و انگلیسی گذاشته شده بود، طرح مجدد این موضوع در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ از سوی شوروی چندان هم نامعقول نبود.

سرگشتی کافتارادزه، یکی از معاونین کمیسریای امور خارجه شوروی، در رأس هیئتی در سپتامبر ۱۹۴۴ / شهریور ۱۳۲۳ وارد ایران شد. وی در دیداری که با شاه داشت به او اظهار داشت که دولت شوروی از وضعیت موجود روابط دو کشور راضی نیست و خواهان حقوق گسترده‌ای است جهت انجام یک رشته اکتشافات در شمال ایران به مدت پنج سال.^{۵۸} آشکار است که خبر احتمال اعطای امتیازات جدیدی به انگلیسیها و آمریکاییها بود که روسها را به اقدام واداشت و طبیعتاً کافتارادزه نیز وقتی با پاسخ منفی مقامات ایرانی مواجه شد، رنجیده خاطر شده و دولت ساعد را به اتخاذ یک سیاست «یکطرفه» و تبعیض در حق شوروی متهم کرد.^{۵۹}

از لحاظ نظری هم ایران و هم متحدان غربی او با سهم شدن شوروی در نفت ایران مخالفتی نداشتند، آن هم بویژه در منطقه‌ای که از لحاظ اقتصادی نیز برای متحدان غربی مزبور چندان جذائیتی نداشت. ولی از لحاظ عملی هر یک از پیامدهای سیاسی احتمالی چنین امتیازی بیمناک بودند. لهذا دولت هوادار غرب تهران در برابر این موضوع ایستادگی کرد. تصمیم ساعد گذشته از آنکه مورد انتقاد توده‌ای و شوروی قرار گرفت، باعث شد که در پاره‌ای از شهرهای مهم کشور نیز تظاهرات اعتراض آمیزی صورت گیرد. بحران نفت شمال جراید و سیاستمداران ایرانی را وادار ساخت مواضع واقعی خود را آشکار کنند.^{۶۰} همان گونه که قبلاً اشاره شد، جراید جبهه آزادی، هرچند پاره‌ای از اعضای خویش را از دست دادند، ولی به هواداری از اعطای امتیاز برخاستند. این اقدام شوروی، حزب توده را از لحاظ خط مشی به یک دگرگونی اساسی واداشت و حزب توده نیز نشان داد که می‌تواند به عنوان مدافع منافع شوروی عمل کند. موضوع نفت شمال در جراید شوروی و حزب توده به نحو یکسانی طرح شد.^{۶۱} در حالی که نفوذ شوروی در تظاهرات عمومی جبهه آشکاری نداشت، ولی ارتباط موجود انکارناپذیر بود و کافتارادزه پیش از آنکه ایران را ترک کند، طی یک اقدام بی سابقه از مردم ایران خواست که به پایان دادن این مناقشه کمک کنند.^{۶۲}

اگر هدف شوروی از ایجاد بحران نفت فقط کسب یک امتیاز نفتی بود و

لاغیر، پس می‌توان سیاستش را یک شکست کامل توصیف کرد. فشار حزب توده و شوروی در سقوط دولت ساعد مؤثر واقع شد، ولی دولت شوروی را به کسب موقعیت مورد نظرش در ایران نزدیکتر نساخت. اگر هدف شوروی سرافکنده کردن ایران و متحدانش و یک نمایش قدرت بود، در آن نیز موفقیت کامل به دست نیاورد. این اقدام شوروی سنوای برکناری دولت ساعد، باعث گردید که کل مسئله نفت در اذهان عمومی مطرح شده و یک احساس قوی ناسیونالیستی به وجود آید که مآلاً به زیان تمام امتیازات خارجی در ایران تمام شد. بولارد هنگامی که هشدار داد که این تصمیم «به نوعی یک پیروزی» برای شوروی نیز محسوب می‌شود، همین موضوع را مدنظر داشت.^{۶۳}

حتی اگر موضوع نفت را از دیدگاهی درازمدت‌تر نیز در نظر آوریم، باز هم در این ارزیابی که اتحاد شوروی در ایران در موقعیت ضعیفی قرار داشت، تغییری حاصل نخواهد کرد. هر چند که عکس این موضوع نیز طرح شده است؛^{۶۴} این احتمال که امکان داشت امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران نیز در یک مرحله آتی و بویژه پس از تصویب قانون منع دولت از مذاکره راجع به نفت، مورد سؤال قرار گیرد را نمی‌توان نکته‌ای در جریان شکست شوروی در کسب امتیاز مورد نظرش قلمداد کرد. در تأیید این موضوع نکته‌ای که باید در نظر داشت آن است لایحه‌ای که دکتر مصدق مطرح کرد، بیانگر یک حرکت کلی حکومت در فاصله گرفتن از جهت‌گیری غربیش، و بویژه ارتباطهای فزاینده‌اش با ایالات متحده نبود. تبلیغات و فعالیت‌های هواداران شوروی در داخل ایران نیز برای بهبود موقعیت شوروی کفایت نمی‌کرد. دولت شوروی ناچار به پذیرش این واقعیت شد که نه می‌تواند از طرق دیپلماتیک معمولی اراده خود را بر ایران تحمیل کند و نه از طریق فعالیت‌های حزب توده. احتمالاً تنها راهی که در پیش می‌دید، بهره‌برداری از موقعیتی بود که در آذربایجان داشت.

تا زمانی که نیروهای شوروی مناطق شمالی ایران را در اشغال داشتند، دولت شوروی نیز می‌توانست کماکان تهران را تحت فشار داشته باشد. شکست مذاکرات نفت شمال در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ زمینه شروع یک تعرض به مراتب متمرکزتر در

آذربایجان گردید. به همین جهت بود که از این مرحله به بعد دولت شوروی در هیچ یک کنفرانسهای بعدی متفقین نسبت به طرح مبحث ایران به طور کلی، و مسئله فراخوانی نیروهایش بالاخص، تمایلی نشان نداد. اتحاد جماهیر شوروی نه در یالتا در فوریه ۱۹۴۵ / بهمن ۱۳۲۳، نه در پُتسدام در ژوئیه / تیر ۱۳۲۴ و نه در اجلاسهای شورای وزرای خارجه در مسکو و لندن که در سپتامبر / شهریور و دسامبر / آذر برگزار شد، حاضر شد سواى اشاره به تبعیت از شرایط مندرج در پیمان سه جانبه موضع مشخصی در قبال مسئله ایران اتخاذ کند.^{۶۵}

در یالتا، استالین به آیدن وزیر خارجه بریتانیا اظهار داشته بود: «هیچ وقت نباید در مورد ایران با مولوتوف گفتگو کنی... نمی دانید در آنجا شکست دیپلماتیک فاحشی بروی وارد آمد؟ خیلی از ایران دلخور است...»^{۶۶}

در خلال ایام پرتب و تاب ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ نفوذ شوروی در آذربایجان به نحو مستمری افزایش یافت. زمان بروز تظاهرات ضد دولتی در تبریز بیانگر چگونگی اعمال قدرت شوروی در منطقه بود. حال اگر نفوذ شوروی نتوانست به کسب آرای مورد نظر در انتخابات منجر شود، ولی هنوز از چنان تبلیغات مؤثری برخوردار بود که بتواند هوادارانی در میان مردم بیابد. آنچه شوروی از لحاظ تعداد نمایندگان همدل و همراه در مجلس شورای ملی کم داشت، با چیرگی و تسلط خود بر نظام اداری محلی جبران کرد. اینک در آذربایجان هیچ کس نمی توانست بر ضد نیروهای اشغالگر صدایی برآورد. در مورد امتیاز نفت شمال هیچ گونه صدای مخالفی شنیده نشد. همان گونه که در منابع آمریکایی و انگلیسی آمده است، چهره های سرشناس محلی، تجار و حتی یکی از روحانیون نیز حمایت خود را از این امر اعلام داشته بودند.^{۶۷} یکی از علل این امر در وجه اقتصادی امتیاز نفت شوروی نهفته بود. یکی از مغازه داران، دولت را به خاطر بی توجهی به این پیشنهاد شوروی که نه تنها ایران را در ۵۰ درصد سود شرکت سهامی ساخته، بلکه وضعیت دشوار اقتصادی منطقه را نیز بهبود می بخشد مورد انتقاد قرار داد.^{۶۸}

بحران نفت شمال به وخامت قطعی روابط ایران و شوروی منجر شده بود. در

آذربایجان تظاهرات بدون هیچ مانع و رادعی ادامه یافته و چنان که کنسول بریتانیا خاطر نشان ساخت، مقامات شوروی در قبال این ناآرامیهای ضد دولتی «موضعی دوستانه» اتخاذ کردند. احتمالاً مهمترین پدیده‌ای که از درون این بحران سربرآورد، آن بود که اینک تقاضای خودمختاری محلی با تحریکات موجود در مورد امتیاز نفت شمال مربوط دانسته شد.^{۶۹} اهداف شوروی در آذربایجان هنوز روشن نبود، ولی فعل و انفعالات جدیدی که در زمینه خودمختاری محلی آغاز شده بود بیانگر مقاصد احتمالی آنها بود. اگرچه شوروی با دولت مرتضی قلی بیات روابط بهتری داشت تا دولت پیشین، ولی هنوز هم در مورد مسائل مهمی که باعث نگرانی خاطر ایرانیان شده بود، یعنی مسئله خروج نیروهای شوروی و اعاده اقتدار تهران در استانهای شمالی کشور بین آن دو تفاهمی حاصل نشده بود.

در خلال این دوره، فعالیتهای شوروی در آذربایجان جوانب دیگری نیز مانند افتتاح مدرسه و بیمارستان داشت. بنابه گزارشهای واسله مدرسه‌ای که در سپتامبر ۱۹۴۴ / شهریور ۱۳۲۳ افتتاح شد و در آن آذری و روسی نیز تدریس می‌شد، با استقبال روبه‌رو گردید.^{۷۰} دولت شوروی روزنامه‌ای نیز به نام دوست ایران برای انتشار در تبریز، در باکو به چاپ رسانید که یکی دیگر از منابع تبلیغاتی شوروی محسوب می‌شد. این روزنامه به زبان فارسی منتشر می‌شد ولی گاهی از فرط کثرت اصطلاحات رایج باکو حتی برای خوانندگان فارسی زبان نیز نامفهوم بود. انجمن فرهنگی ایران و شوروی کماکان دوران رونقش را طی می‌کرد و در مه ۱۹۴۵ / اردیبهشت ۱۳۲۴ در زمینه اقداماتی که جهت توسعه روابط فرهنگی ایران و شوروی داشت، گروهی از آموزگاران، مدیران جراید و دیگر صنوف را برای بازدید از شوروی دعوت کرد. این گروه از مسکو و دیگر شهرهای شوروی دیدار کرده و در باکو نیز در مراسم جشن بیست و پنجمین سال تأسیس جمهوری شوروی آذربایجان شرکت کردند. در سخنرانی یکی از اعضای حزب کمونیست محل برای مدعوین بر «رشته‌های ناگسستنی دوستی» که خلقهای دو منطقه همجوار آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی را به یکدیگر پیوسته بود، تأکید گردید.^{۷۱}

فعالیت‌های تبلیغاتی شوروی عامل دین را نیز از نظر دور نداشته بود. در تابستان ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ نایب کنسول شوروی پاره‌ای از روحانیون تبریز را دعوت کرد که طی برنامه‌ای که «برای تمام مسلمین آذربایجان» در نظر گرفته شده بود، از همکاران خود در آذربایجان شوروی دیدار کنند.^{۷۲}

در مارس / اسفند همان سال دفتر روابط عمومی بریتانیا در تهران به افتتاح یک مرکز جدید شوروی در تبریز توجه کرد که هدف اصلی آن تبلیغ و تأکید بر اسلام پروری مقامات دولتی در اتحاد شوروی بود.^{۷۳} چنین به نظر می‌آید که این تلاش‌ها با هیچ موفقیتی روبه‌رو نشد. بسیاری از ایرانیان هنوز هم شوروی را کشوری بی‌خدا تلقی می‌کردند و هیچ تبلیغاتی نیز نمی‌توانست عکس این امر را القا کند.

در جبهه کار و کارگر، فعالیت‌های شوروی کماکان نتیجه بخش بود. حزب توده پس از آنکه کنترل نهضت کارگری محلی را در دست گرفت، تعداد فزاینده‌ای از کارگران صنایع تبریز را جلب کرد. بنابه گزارش کنسول بریتانیا، همزمان با همین تحولات، بخش مهمی از تلاش‌های تبلیغاتی شوروی بر روابط استثمارگری ارباب و رعیت در ایران آن روز تمرکز داشت.^{۷۴}

در اوایل ۱۹۴۵ / زمستان ۱۳۲۳ چنین شایع بود که فعالیت‌های شوروی در آذربایجان در جهت الحاق آذربایجان ایران به قلمرو شوروی سیر می‌کند. خبر مربوط به آنکه شورای عالی شوروی تصمیم گرفته است برای تک تک جمهوریهای شوروی نیز اختیارات نمایندگی سیاسی منظور دارد، بر بیم و هراس از نیات واقعی روسها دامن زد. این تصمیم که جمهوریهای شوروی را از امکان استقرار رابطه با دولتهای خارجی برخوردار می‌ساخت، در ایران به عنوان یک حرکت تبلیغاتی تعبیر شد؛ تبلیغ اهمیتی که دولت شوروی برای گروههای قومی و فرهنگی مختلف خود قائل بود، یا حتی پیش درآمدی بر ادغام آذربایجان در قلمرو شوروی.^{۷۵}

میرجعفر باقروف، صدر حزب کمونیست آذربایجان شوروی از کسانی بود که در ارتباط بیش از پیش دو آذربایجان تلاش کرده و الحاق آذربایجان ایران را به آذربایجان شوروی اجتناب ناپذیر تلقی می‌کرد. گزارش شده بود که وی چند صبحی

پس از اشغال ایران، اظهار داشت که دیگر میان آذربایجان شوروی و ایران مرزی به معنای «فرهنگی یا روان شناختی» وجود ندارد و روزی فراخواهد رسید که «تمامی آذربایجان یکی خواهد شد». بعدها روشن شد که با پاره‌ای از سران فرقهٔ دموکرات نیز گفتگوهایی داشته و پس از سقوط حکومت فرقه نیز در یک میهمانی در باکو به پیشه‌وری اظهار داشته بود که بزرگترین اشتباه فرقه آن بود که بر اهمیت یگانگی دو آذربایجان تأکید نگذاشته بود.^{۷۶}

در حالی که احتمالاً اندیشهٔ یک آذربایجان واحد به ذهن پاره‌ای از آذربایجانیهای شوروی خطور کرده بود، ولی حمایت مسکو از چنین خط مشیی بعید به نظر می‌آید و از این گذشته اکثر آذربایجانیهای ایران نیز خواهان چنین چیزی نبوده‌اند. در آن ایام نیز همانند امروز، دولت وجود یک جمهوری متحد و نیرومند مسلمان را در مرز شوروی خطرناک تلقی می‌کرد.^{۷۷} اگرچه برخی از مورخین جنگ سرد نظر دیگری ارائه داشته‌اند، ولی خط مشی شوروی الحاق آذربایجان ایران نبود، بلکه هدف جلب حمایت محلی و تحت فشار گذاشتن دولت تهران بود.^{۷۸} هرچه روابط بین شوروی و استان آذربایجان نزدیکتر می‌شد به همان نسبت سیاست فشار شوروی نیز مؤثرتر می‌شد. به هر حال الحاق آذربایجان به کاهش نگرانیهای امنیتی شوروی از بابت ایران منجر نمی‌شد، علاوه بر این بهترین راه کسب نفوذ بر کل کشور نیز محسوب نمی‌شد، مگر آنکه با ابتکار عملهای سیاسی دیگری هم توأم بود.^{۷۹} از این رو در حالی که بسیاری از ایرانیان و ناظرین خارجی هنوز بر این باورند که هدف شوروی الحاق آذربایجان بود، بنابه گزارش نایب کنسول ایالات متحده در تبریز، «آرای سنجیده‌تری» به این نتیجه رسیده است که:

اتحاد شوروی از آن روی به حمایت از عناصر آزادیخواه پرداخت که با ایجاد یک اکثریت آزادیخواه در حکومت ارتجاعی ایران تغییری به وجود آورد... افزایش تعداد نمایندگان آزادیخواه در مجلس [اتخاذ] یک موضع همدلانهٔ دولت ایران را نسبت به اتحاد شوروی تسهیل کرده و تمایل اتحاد شوروی را مبنی بر آنکه در امتداد مرزهای گستردهٔ شوروی فقط دولتهایی دوست داشته باشد، برآورده خواهد ساخت.^{۸۰}

هنگامی که تابستان ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ فرا رسید، دگرگونی‌هایی که شوروی و هوادارانش در آذربایجان ایجاد کرده بودند، عملاً منطقه را خودمختار و جدا از تهران گرداند. تقریباً تمامی مناصب تشکیلات اداری منطقه را کسانی در دست داشتند که به هواداری از منافع شوروی شهرت داشته یا لاقلاً جرئت انتقاد آشکار از اتحاد شوروی را نداشتند. بسیاری از آنها از آذربایجان شوروی آمده بودند.^{۸۱} معمولاً کنسول شوروی نیز رسماً اشخاص مورد نظر خود را عنوان می‌کرد. نیروهای شوروی نیز که در آذربایجان مستقر بودند به نحو مستمری از اعزام قوای تقویتی مرکز به منطقه ممانعت کرده، به این ترتیب تمام تلاشهای دولت مرکزی را برای اعاده اقتدارش بر مناطق شمالی کشور مانع شدند. با در نظر داشتن همین دگرگونیها بود که سفارت بریتانیا در تهران در مورد «تلاشهای فوق العاده»ی شوروی برای تأمین «چیرگی بر ایران» پیش از خروج نیروهای متفقین هشدار داد.^{۸۲}

در خلال دوران بین رد امتیاز نفت شوروی در پاییز ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ تا تشکیل فرقه دموکرات پیشه‌وری در تابستان ۱۹۴۶ / ۱۳۲۴، مقامات شوروی دولت ایران را تحت یک فشار مستمر و فزاینده قرار دادند. سقوط دولت بیات در آوریل ۱۹۴۵ / اردیبهشت ۱۳۲۴ و انتصاب حکیمی به جای او در مه / اردیبهشت همان سال و آنگاه انتصاب صدرالاشراف به ریاست وزرا در ماه ژوئن / تیرماه باعث خشم مقامات شوروی شده بود، چراکه این دگرگونیها تغییری بود در جهت عکس خط مشی معتدلتر بیات. هدف اصلی موج حملات و انتقادهای شوروی و حزب توده، سیدضیاءالدین طباطبایی بود که به زعم آنها رکن عمده مخالفت با اهداف شوروی را در ایران برعهده داشت. روزنامه پراوداوی را متهم کرد که قصد دارد یک دیکتاتوری دست راستی در ایران برپا دارد.^{۸۳} بریتانیا و بویژه شرکت نفت انگلیس و ایران نیز به دنبال کردن همین هدف متهم شده بودند. همان گونه که سفیر شوروی در اوایل ۱۹۴۵ / دی ۱۳۲۳ به سپهد امیراحمدی، وزیر جنگ سابق ایران اظهار داشت، هدف «اصلی» شوروی در ایران از میان برداشتن نفوذ بریتانیاست.^{۸۴}

هنگامی که تابستان ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ فرا رسید، رسانه‌های گروهی شوروی موج تبلیغاتی مستمری بر ضد دولت ایران و بریتانیا برپا داشتند که بخش چشمگیری از آن را نیز جراید حزب توده تکرار می‌کرد. بنابه ادعای رادیو مسکو، بحرانی که دولت ایران در پیش روی داشت از آن ناشی شده بود که از دوره رضاشاه به بعد هیچ‌گونه تغییر و اصلاحی صورت نگرفته است؛ تنها امید تحولات دموکراتیک حزب توده بود، زیرا سایر سازمانهای دموکراتیک «با توجه به غیردموکراتیک بودن انتخابات ۴-۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ حضور ضعیفی در مجلس داشتند». خاورنو ضمن حمله به وزارت امور خارجه ایران، آن را «ضعیف‌ترین و غیرمؤثرترین سازمان دولتی» خواند که توسط یک سلسله خانواده‌های قدیمی وفادار به نظامهای ارتجاعی و پرورش یافته مکتب «سیاست خارجی یکجانبه» اداره می‌شد.^{۸۵}

در حالی که رادیو مسکو از حزب توده به عنوان امید اصلی آینده ایران سخن می‌راند، نیروهای شوروی در آذربایجان زمینه را برای انحلال شعبه ایالتی حزب مزبور و جایگزینی فرقه دموکرات به جای آن هموار می‌کردند. حزب توده نشان داده بود که از توانایی لازم جهت پیشبرد اهداف شوروی در کوتاه مدت برخوردار نیست. البته حزب توده به حال خود رها نشد، بلکه صرفاً در مقام تبعیت از نبرد جدیدی قرار گرفت که شورویها برای آذربایجان به راه انداختند. تعیین نقش دقیق و مشخصی که اتحاد شوروی در تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان ایفا کرد، دشوار است. نیروهای شوروی حضور خود را خیلی بروز نمی‌دادند، ولی بستگی فرقه دموکرات به حمایت و هدایت شوروی امر قابل کتمان نبود. تصمیم مربوط به انحلال شعبه ایالتی حزب توده و تأسیس فرقه دموکرات، تصمیمی نبود که بدون همراهی شوروی اتخاذ گردد.^{۸۶} پیشه‌وری که قبلاً به پیشینه شوروی خواهی او اشاره شد، از مراجعین دائمی کنسولگری شوروی بود.^{۸۷} از نظر کمک و مساعدت عملی نیز روسها به چند طریق مؤثر بودند. نخست آنکه روسها برای جلوگیری از کودتای دموکراتها کوچکترین اقدامی نکردند، بلکه برعکس هنگامی که دموکراتهای آذربایجان و کردستان به تثبیت چیرگی خود بر مراکز این دو استان مشغول بودند، از ورود نیروهای تقویتی ارتش

ایران به منطقه نیز جلوگیری کردند.^{۸۸} دوم آنکه بنابه گزارشهای واصله، مقامات شوروی برای تقویت نیروهای خود و فرقهٔ دموکرات قوای جدیدی را از حدود باکو به آذربایجان اعزام داشته بودند. و سوم آنکه روسها در میان هواداران فرقه به توزیع اسلحه پرداختند.^{۸۹}

موضع رسمی دولت شوروی در قبال وضعیت آذربایجان این بود که در ضمن تجلیل از این وقایع به عنوان «تحولات دموکراتیک»، ایفای هرگونه نقشی را نیز در آن انکار کند.^{۹۰} پیش از کسب قدرت فرقه نیز جراید شوروی بارها دولت ایران را به خاطر اقدامات سرکوبگرانه‌اش بر ضد مردم آذربایجان مورد انتقاد قرار داده بودند، لهذا به نوشتهٔ پراودا کاملاً طبیعی بود که مردم آذربایجان در صدد کسب حقوق مشروطه و دموکراتیک خود بر آیند. فرقهٔ دموکرات بیانگر خواست مردم آذربایجان و نهضت «معتدلی» توصیف شد که با تأسی از مشروطیت ایران، در جهت «حفظ» استقلال کشور حرکت می‌کرد.^{۹۱}

فرمانده نیروهای شوروی در تبریز در عین تکذیب ایفای هرگونه نقشی در تحولات آذربایجان، دولت ایران را متهم ساخت که به «تسلیح مالکین» منطقه مشغول است و اظهار داشت اگر این وضع ادامه یابد «مجبور به مداخله» خواهد شد. در ادامهٔ این مباحث، دولت شوروی اظهار داشت که اعزام نیروهای ایرانی به آذربایجان به اغتشاش بیشتر منطقه منجر خواهد شد و هشدار داد که هرگونه افزایشی که در سطح نیروهای پادگان تبریز حاصل شود، به عنوان تهدیدی علیه شوروی تلقی شده و پاسخ آن افزایش متقابل تعداد نیروهای شوروی خواهد بود.^{۹۲} به هر حال نیروی اعزامی مرکز در قزوین متوقف شد. فرمانده قوای شوروی طی ارسال پیامی به سرلشکر ارفع، فرمانده نیروهای ایرانی، اظهار داشت که هرگونه اقدامی در جهت پیشروی بیشتر، به عنوان حمله بر اتحاد شوروی تلقی خواهد شد.^{۹۳}

احتمالاً آشکارترین نشانهٔ حمایت شوروی از حکومت فرقه، حضور کنسول شوروی در نخستین اجلاس «مجلس ملی» آذربایجان در ماه دسامبر / آذر [۱۳۲۴] بود. از این مرحله به بعد، جراید شوروی کماکان تحولات آذربایجان را دنبال کرده و

در تمجید و ستایش از حکومت دموکراتها کوتاهی نکردند.^{۹۴} در کنفرانس وزرای خارجه که در اواخر ۱۹۴۵ / آذر ۱۳۲۴ در مسکو برگزار شد، مولوتوف با تکرار استدلال پیشین خود مبنی بر آنکه معاهدات موجود به اعتبار خود باقی است، حتی حاضر نشد در مورد مسئله ایران وارد بحث شود. از نظر او وقایع آذربایجان یک «پدیده طبیعی وضعیت بعد از جنگ» بود. به گفته مولوتوف ارتش سرخ نه تنها به نهضت دموکراتها کمک نمی‌کند، بلکه سعی دارد از هرگونه دخالتی نیز اجتناب کند. به عقیده او کل این موضوع جز «تمایلات ملی محلی» چیز دیگری نبود، «... البته اگر این حرکت نسبت به روسها خصمانه می‌بود، آنگاه دولت شوروی نمی‌توانست صرفاً نقش این ناظر بی طرف را ایفا کند».^{۹۵}

ضمانتهای مولوتوف در باب تعهدات مندرج در عهدنامه‌ها چندان اطمینان بخش نبودند. او در ژانویه ۱۹۴۶ / دی ۱۳۲۴ در مورد نگرانی خاطر دائمی استالین از بابت امنیت باکو، جایی که «یک نفر با یک جعبه کبریت» می‌توانست صدماتی جدی وارد آورد و بنابه ادعای او در معرض خطر یک رشته «عملیات انحرافی» از داخل ایران قرار داشت، با بوین، وزیر خارجه بریتانیا سخن گفت. چندی بعد آشکار شد که شوروی قصد دارد بخشی از نیروهای خود را برای مدت زمانی نامشخص - لااقل تا حصول اطمینان از رفع خطر «نیروهای متخاصم» درون ایران نسبت به منافع شوروی - در شمال کشور نگه دارد. به نوشته پراودا حفظ نیرو در خاک ایران نه تنها با مفاد پیمان سه جانبه ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ مطابقت دارد، بلکه در معاهده ۱۹۲۱ نیز به حضور نیروهای شوروی در صورت وجود شرایط خاصی اشاره شده است.^{۹۷}

اکراه مقامات شوروی از فراخوانی ارتش سرخ بیانگر تداوم نارضایی آنها از موقعیتشان در ایران بود. در بهبود روابط با دولت ایران هیچ گونه پیشرفت واقعی حاصل نشده بود. تنها امید شوروی آن بود که از طریق بهره‌برداری از بحران آذربایجان، دولت تهران را به اعطای امتیازاتی چند وادار کند. لهذا تا حصول نوعی قرارداد متقابل مطلوب، نیروهای شوروی نیز ایران را ترک نمی‌کردند. حتی پیش از آنکه فرقه دموکرات رسماً امور تبریز را برعهده گیرد نیز شوروی برخی از نکاتی را که

این قرارداد متقابل می‌توانست دربرداشته باشد مورد اشاره قرار داد: امتیاز نفت، حقوق حمل و نقل هوایی، و یک لنگرگاه در پهلوی [انزلی].^{۹۸} پاره‌ای از گزارشهای تأیید نشده از آن حکایت داشتند که دولت شوروی در شمال تبریز به حفاری چاه نفت اقدام کرده است.^{۹۹}

چنین به نظر می‌آمد که اعطای یک امتیاز نفتی به شوروی، همانند آنچه دولت ایران در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ پذیرفت، حداقل بهایی بود که ایرانیها می‌بایست برای کاستن از فشار شوروی بر آذربایجان بپردازند. حکومتهای خودمختاری که برپا شده بود دولت شوروی را برای دستیابی به خواسته‌هایش در موضع قدرت قرار می‌داد. البته خطر آن وجود داشت که متفقین بر ضداعمال شوروی اعتراض کنند، ولی اگر امکانی پیش می‌آمد که سریعاً توافقنامه‌ای میان ایران و شوروی امضا شود و به صورت یک عمل انجام شده به جهانیان عرضه شود، آنگاه شانس موفقیت نیز بالا به نظر می‌آمد. مخالفت مولوتوف با پیشنهاد بریتانیا مبنی بر تشکیل یک کمیسیون سه جانبه، که شوروی را نیز از اختیاراتی در امور ایران برخوردار می‌ساخت،^{۱۰۰} بیانگر آن است که وی چشم انتظار نتایج بهتری از مذاکرات متقابل با ایران بوده است. اگرچه دولت ایران به هیچ وجه نمی‌خواست در برابر فشار شوروی کوتاه بیاید، ولی چون خواهان خروج نیروهای بیگانه از کشور بود و از موضع تهدیدکننده اتحاد شوروی نیز بیمناک، احتمال آنکه به اعطای امتیازاتی راضی شود بسیار بود.

در چنین زمینه‌ای بود که رشته مذاکراتی میان مقامات ایرانی و شوروی آغاز شد. روسها از انتصاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری در ژانویه ۱۹۴۶ / بهمن ۱۳۲۴ اظهار خوشوقتی کرده و استالین مراتب آمادگی خود را برای پذیرایی از وی در مسکو ابراز داشت.^{۱۰۱} مقامات شوروی نسبت به حکیمی، سلف قوام‌السلطنه، کوچکترین رغبتی نداشته و از پیشنهاد او مبنی بر سفر به مسکو و مذاکره استقبالی نکردند.^{۱۰۲} حکیمی که اصولاً به تحریک برخوردهای مسلحانه با دموکراتها متهم شده بود، با دستورالعمل خود به رئیس هیئت اعزامی ایران در سازمان ملل مبنی بر درخواست رسیدگی دبیرکل سازمان ملل به مداخلات شوروی در امور داخلی ایران، مقامات

شوروی را بیش از پیش برآشفته. قوام السلطنه تا حدودی به خاطر استقلالش از ایالات متحده و بریتانیا، و تا حدودی نیز به خاطر آنکه از مالکین متمول شمال محسوب می‌شد که احتمالاً نظر به لزوم دفاع از منافعش می‌بایست در برابر فشار شوروی نیز انعطاف بیشتری داشته باشد، یکی از کاندیداهای مورد نظر مسکو محسوب می‌شد. قوام السلطنه به ترک دعوی ایران در سازمان ملل دستور نداد، ولی حاضر بود نسبت به این استدلال شوروی که مذاکرات متقابل بهترین راه حل و فصل اختلافات موجود است، روی خوش نشان دهد. سپس شورای امنیت نیز این امر را پذیرفت.^{۱۰۳}

با آنکه قوام السلطنه از نظر مسکو شخصیت قابل قبولی محسوب می‌شد، ولی به هیچ وجه حاضر نبود در برابر خواسته‌های شوروی در باب خودمختاری آذربایجان یا امتیاز نفت شمال کوتاه بیاید. وی به استالین اظهار داشت که صرف مذاکره در باب چنین مسائلی نیز به استیضاح او در مجلس منجر خواهد شد.^{۱۰۴} رهبر شوروی چندان هم تحت تأثیر این گفته قرار نگرفت. وی به قوام هشدار داد که فراخوانی نیروهای شوروی از شمال ایران به اعاده نظم و امنیت و تغییر موضع «تبعیض آمیز» دولت ایران در قبال اتحاد شوروی بستگی دارد. در خلال یک ضیافت شام در کرم‌لین، استالین قوام السلطنه را کنار کشیده و به او هشدار داد که اشتباه انگلیسیها را تکرار نکند که به علت آنکه نتوانستند بموقع اصلاحات لازم را مجری دارند، «آمریکا» را از دست داده و اینک نیز عن قریب به همان دلیل هند را از دست خواهند داد.^{۱۰۵}

همان گونه که در فصل سوم مورد اشاره قرار گرفت، سفر قوام به مسکو به نتیجه نرسید. اتحاد شوروی در ۲ مارس / ۱۱ اسفند، چنان که مقرر بود نیروهایش را از ایران خارج نکرد. در همان روز جراید شوروی اعلام داشتند که نیروهای شوروی تا «روشن شدن وضع» در پاره‌ای از نواحی شمالی ایران باقی خواهند ماند.^{۱۰۶} بالاخره قرار شد این مسئله از طریق تقاضای مجدد ایران از سازمان ملل، همراه با فشار ایالات متحده پیگیری شود. اتحاد شوروی از اینکه مسئله ایران از نو در برابر سازمان ملل

مطرح شود به هیچ وجه خشنود نبود، ولی به تشدید نارضایی بیشتر آمریکاییها نیز رغبتی نداشت. در ۲۶ مارس / ۶ فروردین یعنی دو روز پیش از اجلاس شورای امنیت، گرومیکو خروج کامل نیروهای شوروی را از ایران در عرض شش هفته وعده داد. چندی بعد نیز ایوان سادچیکف، سفیر جدید شوروی در تهران توافقنامه‌ای را با قوام‌السلطنه امضا کرد که از نظر خواسته‌های شوروی، در مقایسه با تقاضای پیشین روسها - بویژه از لحاظ مسئله آذربایجان - تخفیف چشمگیری یافته بود. آشکار بود که توافقنامه قوام - سادچیکف مصالحه‌ای بود برآمده از فشارهای بین‌المللی و مقاومت قوام‌السلطنه در برابر قدرت‌نماییهای شوروی. با این حال در نگاه اول چنین به نظر می‌آمد که در این ترتیب جدید، ایران که به اعطای اکثر سهام یک شرکت مختلط نفت به شوروی وادار شده بود، بازنده شده است. علاوه بر آن، هنگامی که بالاخره در اواسط مه / اواخر اردیبهشت نیروهای شوروی به نحو مقرر خاک ایران را ترک کردند و حکومت‌های آذربایجان و کردستان نیز سقوط نکردند، چنین به نظر رسید که صرف تداوم عمر این حکومتها ممکن است موجب تحقق امتیاز نفت شود.

به هر حال این برداشت جراید شوروی بود در روز انعقاد توافقنامه قوام - سادچیکف در ۴ آوریل / ۱۵ فروردین ۱۰۹۰ فردای آن روز، پراودا بخش اعظم ستونهای صفحه اولش را به این توافقنامه اختصاص داد که به قول آن روزنامه رهگشای عصر جدیدی در روابط ایران و شوروی بود.^{۱۱۰} اتحاد شوروی لااقل به مدت چند ماه بر این امید بود که اهداف درازمدتش در ایران تأمین شده است. مواردی چون موضع مصالحه‌جویانه قوام‌السلطنه، تداوم بقای حکومت فرقه دموکرات آذربایجان - که برای مدت زمانی کوتاه به نظر رسید با امضای توافقنامه پیشه‌وری و فیروز تقویت هم شده است - همگی علی‌الظاهر از این حکایت داشتند که بالاخره خواسته‌های شوروی در ایران برآورده شده است. همان گونه که سر ریدربولارد، سفیر بریتانیا هشدار داده بود، «بعید نیست که بزودی با این احتمال ناخوشایند روبه‌رو شویم که عن‌قرب در تهران دولتی از هر جهت مطیع اتحاد شوروی»^{۱۱۲} زمام امور را در دست داشته باشد.

زمان برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم از نظر موفقیت روسها اهمیتی حیاتی داشت. در توافقنامه ایران و شوروی آمده بود که انتخابات می‌بایست در عرض هفت ماه برگزار شود، ولی آشکار بود که هرچه انتخابات زودتر برگزار می‌شد، امکان تصویب امتیاز نفت در مجلس جدید نیز بیشتر بود. تا زمانی که حکومت‌های خودمختار شمال برقرار بودند، شوروی نیز در موقعیت مستحکمی بود؛ ولی در صورت سقوط آنها، سرنوشت امتیاز نفت شمال نیز نامعلوم می‌شد. البته اینک که به گذشته می‌نگریم، چنین به نظر می‌آید که دولت شوروی بیش از حد خوش‌بین بود: از یک سو به حسن نیت قوام بیش از اندازه دل بسته بود و از سوی دیگر نیز عزم جدید ایالات متحده در دفاع از ایران و توانایی مقاومت دولت ایران در برابر فشارهایش را دست کم گرفته بود. پس از خروج نیروهای شوروی از آذربایجان، مسکو نتوانست تحولات بعدی را تحت نفوذ قرار دهد. تنها سلاح واقعی که در دست داشت تبلیغات بود، ولی این نیز با گذشت هر روز و با شکل مشخصتری که دوستی ایران و ایالات متحده به خود گرفت، تأثیرش را از دست داد.

از اواخر تابستان ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ افول ستاره بخت شوروی آشکار شد. دعوت قوام از توده‌ایها برای عضویت در هیئت دولت نه به نفع حزب توده تمام شد و نه به نفع شوروی. توافقنامه‌اش با فرقه دموکرات نیز فقط سقوط آنها را تسریع کرد، چرا که قوام‌السلطنه با مهارت خاصی از تصمیم‌گیری در مورد تمام مسائلی که تداوم بقای فرقه دموکرات به آنها بستگی داشت، طفره رفت. اگرچه مواردی چون ادامه بازداشت عناصر دست راستی پایتخت و تمجید و ستایش مستمر قوام‌السلطنه از اتحاد شوروی، علی‌الظاهر بیانگر تداوم همراهی و همدلی او با حزب توده و شوروی بود، ولی در مورد مقاصد آتی او تردیدهایی وجود داشت. تزلزل موقعیت شخص قوام نیز در این تردید تأثیر داشت. در تهران در باره برکناری او توسط شاه و ارتش شایعاتی بر سر زبان بود.^{۱۱۳}

در پاییز همان سال بحران اوج گرفت. اعتصاب کارگران صنعت نفت و شورش عشایر جنوب، همراه با نامشخص ماندن وضعیت آذربایجان، خود بیانگر سیر سریع

وقایع کشور به سوی یک هرج و مرج کامل بود. این ناآرامیها به نفع شوروی نبود، چراکه واکنش دولت ایران گرایش به راست بود. بتدریج تمام دستاوردهایی که چپ در خلال ماههای پیشین کسب کرده بود، از دست رفت. واکنش ضد توده‌ای حاصل از اعتصاب کارگران صنعت نفت لاجرم دموکراتهای آذربایجان را نیز بی‌نصیب نگذاشت. دور نبود زمانی که بالاخره قوام‌السلطنه نیز در مقام مصاف نهایی با حکومت فرقه برآید. ولی در آن ایام هنوز هم با اقداماتی چون صدور فرمان تدارک انتخابات و حتی شروع مذاکره در باب اعطای امتیاز حمل و نقل هوایی به اتحاد شوروی که آنها را بر خطوط هوایی شمال ایران مسلط می‌ساخت، سعی داشت اطمینان روسها را از دست ندهد.^{۱۱۴}

هنگامی که ماه نوامبر / آذر فرا رسید، این اقدامات قوام برای شورویها دیگر بیشتر به نوعی تاکتیک انحرافی شباهت یافته بود. حزب توده دیگر در هیئت دولت نبود، مذاکرات جاری با فرقه دموکرات آذربایجان به بُن بست رسیده بود و امتیاز حمل و نقل هوایی شوروی نیز به تصویب نرسید، و بالاخره آنکه قوام‌السلطنه هم اعلام داشت که قصد دارد برای نظارت بر جریان انتخابات به تمام نقاط کشور نیرو و بازرس اعزام دارد. اگر چه دولت شوروی به نحوی مؤکد توصیه کرد که چنین اقدامی صورت نگیرد،^{۱۱۵} ولی جز آنکه از نو به خاک ایران لشکرکشی کند - راه حلی که به صورتی جدی مورد بررسی قرار نگرفت - کار چندانی از دستش بر نمی‌آمد. در موضع دولت شوروی نوعی خوش خیالی ملاحظه می‌شد. چنین به نظر می‌آید که با اعتقاد به توانایی قوام در به تصویب رساندن امتیاز نفت شمال، و یا امید به شانس بقای حکومت فرقه دموکرات، در ارزیابی خود از فضای سیاسی ایران دچار اشتباه شده بود.^{۱۱۶} در مورد واکنش به نسبت ملایم شوروی در قبال خبر سقوط فرقه دموکرات آذربایجان، جز آنچه مورد اشاره قرار گرفت، چه توضیح دیگری می‌توان ارائه کرد؟ نحوه گزارش جرایم شوروی از وقایع ایران با «نوعی انفعال» توأم بود.^{۱۱۷} پسر او^{۱۱۷} نوشت: دولت ایران نتوانسته است با «نیروهای ارتجاع مقابله» کند و دولت شوروی نیز آشکار ساخت که از حکومت فرقه فقط «حمایت معنوی» می‌تواند به عمل آورد.^{۱۱۸}

بدون پشتیبانی شوروی، چه فرقهٔ دموکرات در آذربایجان و چه حزب توده در تهران هیچ یک از قدرت کافی جهت مقابله با عزم جدید دولت مرکزی که اینک به حمایت آمریکا نیز مستظهر بود، برخوردار نبودند.

البته سفیر شوروی در ایران سعی کرد قوام را از اعزام نیرو به آذربایجان منصرف کند. وی در آخرین جلسه از دیدارهای مختلفی که با نخست‌وزیر داشت به او هشدار داد که اتحاد شوروی نمی‌تواند نسبت به «ناآرامی‌هایی که در حدود مرزهای شوروی ایجاد شده» منفعل بماند و اگر «او [قوام] در تداوم خطی که اتخاذ کرده است اصرار ورزد، در موضع خودشان نسبت به شخص قوام تجدیدنظر خواهند کرد».^{۱۱۹} البته اینگونه تهدیدها دیگر کارساز نبود. قوام‌السلطنه بدرستی بر این اعتقاد بود که دولت شوروی با در دست داشتن امتیاز نفت، از منافع خود در آذربایجان صرف‌نظر کرده و اقدام تلافی جویانه‌ای نخواهد کرد. مجلس شورای ملی نیز با توجه به آنکه شوروی نیرویی در ایران نداشت و با اطمینان ناشی از حمایت آمریکا، در برابر چیزی که دیگر جز یک جنگ الفاظ بیش نبود، جانزد.

اینک که به کل موضوع می‌نگریم، چنین به نظر می‌آید که شوروی در ماجرای آذربایجان خیلی بد بازی کرد. شوروی با اقداماتی چون تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان و قائل شدن ارتباط میان اعطای امتیاز نفت شمال و مسئلهٔ فراهوانی نیروهای نظامی در مراحل بعدی، این دور جدید عملیاتی را در ایران خیلی خوب شروع کرد. امکان موفقیت بسیار بالا به نظر می‌آمد: حضور نیروهای شوروی، تحت فشار قرار داشتن دولت ایران و احساس موجود در میان متفقین شوروی در آن زمان مبنی بر آنکه با توجه به علائق نفتی بریتانیا و آمریکا در ایران، نمی‌شد اتحاد شوروی را از امتیاز نفت محروم داشت. مع‌هذا بازی بد شوروی در بحران ایران، مسئلهٔ حیاتی زمان‌بندی، تقارن تحولات آذربایجان با شروع جنگ سرد، و مقاومت دولتهای ایران و آمریکا، آمال شوروی را بر باد داد.

اتحاد شوروی دچار این اشتباه شد که به محض حصول اطمینان از تأمین امتیاز نفت، وضعیت آذربایجان را به دست فراموشی بسپرد. دولت شوروی دموکراتها را به

امضای توافقنامه ژوئن / خرداد با تهران تشویق کرد.^{۱۲۰} توافقنامه‌ای که در زمان خود بسیار سخاوتمندانه به نظر می‌آمد، ولی عملاً مسائلی را لاینحل گذاشت که مآلاً به ضرر حکومت فرقه تمام شد. اگر اتحاد شوروی در مورد شرایط توافقنامه مزبور اصرار بیشتری به خرج داده بود، احتمالاً دموکراتها از موقعیت محکمتر و بادوامتری برخوردار می‌شدند. اگرچه اتحاد شوروی در تمجید و ستایش از حکومت فرقه هیچ کوتاهی نکرد، ولی از نظر راهنمایی و مساعدت محلی اقدام چندانی مبذول نداشت. البته از همه مهمتر بی‌توجهی شوروی به دشواریهای اقتصادی استان بود. آذربایجان یک واحد مستقل اقتصادی نبود، بلکه برعکس بخش منسجمی از کل اقتصاد ایران محسوب می‌شد. از این رو تصور آنکه یک حکومت «خودمختار» بتواند بدون یک حمایت قابل توجه خارجی مدت زمانی طولانی دوام آورد، دور از واقع بینی بود. حتی اگر شوروی قصد داشت از حکومت آذربایجان صرفاً به عنوان اهرمی برای تحت فشار گذاشتن تهران نیز استفاده کند، می‌بایست آن قدر از آن حمایت می‌کرد تا لاقلاً تا انتخابات بعدی مجلس دوام آورد. البته هیچ تضمینی وجود نداشت که فرقه دموکرات حتی با برخورداری از پشتیبانی شوروی نیز بتواند در برابر یک اقدام مصممانه تهران مقاومت کند ولی تردید نیست که لاقلاً دولت ایران در موقعیت دشوارتری قرار می‌گرفت.

کمک اصلی شوروی به فرقه دموکرات مقادیر محدودی کمکهای مادی بود و حجم چشمگیری از تبلیغات. بُعد تبلیغاتی امر نیز سواى تمجید و ستایش بی‌حد از حکومت فرقه، ظاهراً بیشتر فعالیت‌های انگلیسیها را در جنوب مدّ نظر داشت که براساس این تبلیغات عرصه فعالیت‌هایی ارتجاعی بود؛ فعالیت‌هایی چون حفظ منطقه تحت یک «ستم فئودالی» که بی‌ارتباط با «عوامل بریتانیا» نیز نبود.^{۱۲۱} اگرچه این گونه تشبثات تبلیغاتی احتمالاً موجبات نارضایی انگلیسیها را فراهم می‌آورد و احياناً در انعطاف اذهان از وقایع آذربایجان نیز مؤثر بود، ولی کمک چندانی به موقعیت شوروی نمی‌کرد. تبلیغات خشک و خالی نه می‌توانست بقای فرقه دموکرات را تضمین کند و نه می‌توانست دولت ایران را به اعطای امتیاز نفت شمال وادار سازد. برای دولت

شوروی که در برابر یک دولت متخاصم در تهران قرار داشت، آن هم دولتی که از حمایت ایالات متحده نیز اطمینان داشت، برای دفاع از منافعش در ایران امکانات چندانی باقی نمانده بود. حزب توده و هواداران در محصور قرار گرفته‌اش نیز برای تأمین اهداف شوروی توان کافی نداشتند. همراهی و هماهنگی آشکار حزب توده با اتحاد شوروی مانع از آن شد که بتواند به عنوان یک نهضت فراگیر دموکراتیک شکل بگیرد.

پیشه‌وری از آغاز تا فرجام، آلت فعل بی‌چون و چرا شوروی بود. برخی از همکارانش دنباله‌روی از خط شوروی، بویژه توصیه روسها در باب توافقنامه ژوئن / خرداد را نمی‌پسندیدند و خواستار آن بودند که برای کسب رشته اصلاحاتی اساسی‌تر پافشاری شود. اتحاد شوروی که به هیچ وجه مایل نبود مذاکرات دموکراتها و دولت به طول انجامد - زیرا این امر به تعویق بیشتر انتخابات منجر می‌شد - این مخالف خوانیها را خاموش ساخت. هنگامی که قوام‌السلطنه اعلام داشت که قصد دارد به آذربایجان نیرو اعزام دارد، پیشه‌وری پس از مشورت با سرکنسول شوروی، توصیه کرد که مقاومتی صورت نگیرد. ظاهراً این بار نیز برخی از همکارانش با این تصمیم مخالفت کردند.^{۱۲۲} دموکراتهای آذربایجان نیز همانند اسلاف خویش در نهضت بیست و چند سال قبل گیلان، قربانی تمایل شوروی برای مصالحه با تهران شدند.

تردید نیست که موفقترین دوره ایام حکمروایی فرقه دموکرات آذربایجان همان چند ماه اول بود که اتحاد شوروی حمایت بیشتری از آن مبذول می‌داشت. پیشه‌وری اصلاحات گسترده‌ای مجری داشته و فرقه از نوعی محبوبیت برخوردار بود. در اوایل تابستان ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ چنین به نظر می‌آمد که مشارکت سه‌گانه فرقه دموکرات، حزب توده و اتحاد شوروی، مشارکت نیرومندی است. بسیاری بر این باور بودند که نفوذ شوروی در ایران جنبه‌ای دائمی خواهد یافت. ولی حتی در ایام مذاکرات قوام - سادچیکف و بویژه در زمان توافقنامه ژوئن / خرداد در بنای سُست بنیان نفوذ شوروی در ایران شکافهایی پدیدار گشت. باگذشت زمان، این شکافها بیشتر

شد. طولی نکشید که آشکار شد حکومت فرقه پدیده‌ای است مصنوعی و فاقد هرگونه ریشه اجتماعی در ایران، دلیل تأسیس حکومت‌های خودمختار در آذربایجان تأمین منافع درازمدت شوروی در ایران بود. و هنگامی که با توافقنامه آوریل / اردیبهشت این هدف علی‌الظاهر تأمین شده می‌نمود، علت وجودی فرقه دموکرات نیز از میان رفت. اگرچه اتحاد شوروی کماکان ابراز حمایت می‌کرد، ولی فرقه دموکرات ضرورت خویش را از دست داد. و از آنجایی که از یک پایگاه مستقل اجتماعی نیز برخوردار نبود، سرعت متلاشی گردید.

در پی سقوط انجمن ایالتی آذربایجان در دسامبر ۱۹۴۶ / آذر ۱۳۲۵ جراید شوروی اخبار و گزارش‌های مستقل چشمگیری در باب اوضاع ایران منتشر نکرده، تنها مقاله‌هایی از جراید دست چپی ایران را نقل کردند. احتمالاً تنها دلیل عدم واکنش اتحاد شوروی در قبال سقوط پیشه‌وری، در تداوم اعتماد آنها نسبت به قوام و این باور نهفته بود که امتیاز نفت «برگ مؤثری است در دخول مجدد به ایران».^{۱۲۳} مع‌هذا مرزهای شوروی بر دموکرات‌های فراری گشوده شد و در ماه دسامبر / اواخر آذر نیز پراوداکشتار و سرکوب و حشیانة سران و هواداران فرقه را توسط دولت ایران گزارش کرد. ^{۱۲۴} پیشه‌وری در ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ در آذربایجان شوروی درگذشت، ولی فرقه دموکرات او در آنجا به فعالیت‌هایش ادامه داد.^{۱۲۵}

براساس گزارش‌های بریتانیا، در پی تصرف مجدد منطقه به دست نیروهای دولت مرکزی، دولت شوروی آذربایجان را در «حال نگرانی» نگه‌داشته بود.^{۱۲۶} البته با توجه به کنترل کامل تهران بر اوضاع آذربایجان، حذف کامل دموکرات‌ها و محو نفوذ شوروی از صحنه، بعید به نظر می‌آید که شوروی در چنین امری موفق بوده باشد. مع‌هذا مظفر فیروز که در خلال سال گذشته یکی از متحدین مهم شوروی محسوب می‌شد، اینک نیز در گزارش‌هایش از مسکو بر این نکته تأکید داشت که شوروی برای تأمین امتیاز نفت از هیچ اقدامی فروگذار نکرده و حتی از احتمال بازگشت نیروهای شوروی سخن راند.^{۱۲۷}

دلیل چندانی نداشت که دولت ایران از خشم و غضب شوروی بیمناک گردد. با

حمایت ایالات متحده از اقدامات ایران^{۱۲۸} - از جمله تصمیم ردّ امتیاز نفت شمال - که اینک وجهی آشکار یافته بود، دولت دیگر از تبلیغات شوروی و گزارشهای جدیدی که از تمرکز قوا در مرزهای آذربایجان رسید، وحشت نداشت. هنگامی که مجلس بالأخره لایحه اعطای امتیاز نفت شمال را رد کرد، لاجرم واکنش خصمانه شوروی نیز انگیزخته شد. در تهران، سفیر شوروی یادداشت‌های تندی را تقدیم قوام السلطنه کرد و در مسکو نیز پراودا اظهار داشت که این تصمیم برای جلب رضایت آمریکا اتخاذ شده بود و آن را حاصل «پیروزی امپریالیسم دلار» توصیف کرد.^{۱۲۹} یکی از صاحب‌نظران شوروی بعدها نوشت:

سیاست خارجی ایران تحت فشار نیروهای امپریالیستی ایالات متحده، ماهیتی ضدشوروی یافت... مجلس برای استرضای خاطر «حامیان» آمریکایی و انگلیسی، در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ / ۳۰ مهر ۱۳۲۶ با تصویب قرارداد شرکت ایران و شوروی برای بهره‌برداری از نفت شمال ایران مخالفت کرد.^{۱۳۰}

قوام السلطنه کوشید روسهارا با طرح این مضمون که هنوز می‌توانند نفت شمال را به بهایی مناسب خریداری کنند، راضی کند.^{۱۳۱} ولی به تبعیضی آشکار و «نارو زدن» به دولت شوروی متهم شد و جنگ اعصاب کوتاه مدتی آغاز شد. اتحاد شوروی تا تابستان ۱۹۴۸ / ۱۳۲۷ نیز هنوز نسبت به رویه غیردوستانه ایران اعتراض داشت.^{۱۳۲} ولی جز اعزام مجدد نیرو به ایران که هیچ‌گاه به صورتی جدی مورد بررسی قرار نگرفت، کار دیگری از دستش بر نمی‌آمد. اتحاد شوروی با تلاشی که از ۱۹۱۷ تا آن زمان متمرکزترین اقدامش محسوب می‌شد، نتوانست نفوذی را که روز و روزگاری تزارها در ایران داشتند، بازیابد. در حالی که ایران راه همسویی اقتصادی و سیاسی با قدرتهای غربی، و ایالات متحده نیز راه دفاع از ایران را انتخاب کرد، دیگر جایی برای نفوذ شوروی باقی نمی‌ماند، هرچند بعدها روابط اقتصادی محدودی پا گرفت. تا انقلاب ۱۹۷۹ / ۱۳۵۷، سمت‌گیری ضدشوروی ایران برقرار ماند. از انقلاب به بعد، ایران از یک سیاست مشخص «نه شرقی، نه غربی» پیروی کرده که آن نیز دستاوردی برای شوروی نداشته است.^{۱۳۳}

درسی که از تجربه ایران در جنگ جهانی دوم و جنگ سرد بعدی آن می‌توان فراگرفت آن است که در کشوری به حساسیت استراتژیک ایران، راهی جهت سازگاری منافع شرق و غرب - یا لاقبل تساوی آنها - وجود نداشت. برداشت شوروی از منافعش در ایران، استقرار یک «دولت دوست» در این کشور بود؛ دولتی همانند آنچه در اروپای شرقی برپا شد. با این حال به رغم هر آنچه استالین در نظر داشت، ایران در توافقی که او و چرچیل در مسکو بر سر «حوزه‌های نفوذ» حاصل کردند، قرار نگرفت. ۱۳۴ برای بریتانیا و ایالات متحده تشکیل دولتی در تهران که نسبت به منافع شوروی رویه‌ای دوستانه داشته باشد به هیچ وجه قابل پذیرش نبود و ایران نیز همانند یونان و ترکیه، به یکی از صحنه‌های اصلی «جهاد» غرب برضد توسعه‌طلبی کمونیستی تبدیل شد.

با آنکه لحظاتی بودند که به نظر می‌آمد متفقین حاضرند لاقبل با یک توسعه محدود نفوذ شوروی در ایران موافقت کنند، ولی اختلاف نظرهای موجود در تعبیر حدود و ثغور این منافع، همراه با رنگ باختن تدریجی اتحاد زمان جنگ، ایالات متحده و در پی آن - و گاهی اوقات بالاکراه - بریتانیا را بر آن داشت که پیشنهادهای پیشین خود را به اتحاد شوروی مبنی بر منظور داشتن نوعی جای پا پس بگیرند. منافع جدید ایالات متحده در ایران و عزم راسخش در دفاع از این منافع در برابر فشار شوروی، مسکو را وادار ساخت که نه فقط در ایران، بلکه در کل خاور نزدیک نیز سیاستهایش را تعدیل و خواسته‌های دوران بعد از جنگش را از نو ارزیابی کند. در جنگ سردی که آغاز شد، هر دو طرف کامیابها و شکستهای را تجربه کردند. ایران یکی از نخستین شکستهای شوروی در این جنگ بود.

یادداشتها

۱. FO371/52667، «روسیه و شمال ایران»، ۳ مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴
2. See further Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864–1914* (New Haven, 1968); Muriel Atkin, *Russia and Iran, 1780–1828* (Minneapolis, 1980).
3. Firuz Kazemzadeh, 'Russia and the Middle East', in *Russian Foreign Policy, Essays in Historical Perspective* (ed.), I.V.Lederer (London, 1962), p. 508.
4. See below, p. 141.
5. Dmytryshyn and Cox, *Soviet Union and the Middle East*, pp. 244–9.
6. Kazemzadeh, 'Russia and the Middle East', p. 251.
7. Eudin and North, *Soviet Russia and the East*, p. 92.
۸. پیشین، صص ۲۳–۲۱؛ برای آگاهی از مقایسه‌ای میان شیوه‌های شوروی در گیلان و آذربایجان بنگرید به: Wasserberg, 'Politics of Soviet interference'.
9. Ivar Spectar, *The Soviet Union and the Muslim World 1917–1958* (Seattle, 1959), pp. 91–6. See also above p.13.
10. Eudin and North, *Soviet Russia and the East*, p. 91.
11. Dmytryshyn and Cox, *Soviet Union and the Middle East*, pp. 288–92; Slusser and Triska, *Calendar of Soviet Treaties*, pp. 61–2.
12. See further Rezun, *The Soviet Union and Iran*, pp. 318–35.
13. Dmytryshyn and Cox, *Soviet Union and the Middle East*, pp. 338–9.
14. R.Sontag and J.Beddie (eds.), *Nazi–Soviet Relations, 1939–1941: Documents from the Archives of the German Foreign Office* (Washington, 1948), pp. 258–9.
15. *FRUS*, (1940) vol. III, pp. 621–2.
16. Vojtech Mastny, *Russia's Road to the Cold War: Diplomacy, Warfare and the Politics of Communism, 1941–1945* (New York, 1979), p. xvii.
17. William O. McCagg, *Stalin Embattled, 1943–1948* (Detroit, 1978), p.39.
۱۸. FO371/35902، تهران به وزارت خارجه، ۳۰ مارس ۱۹۴۳ / ۱۰ فروردین ۱۳۲۲.
19. Winston S.Churchill, *The Second World War, III, The Grand Alliance* (London, 1950), p. 430.
۲۰. FO371/27154، تبریز، ۷ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۶ شهریور ۱۳۲۰.
21. Churchill, *Grand Alliance*, p. 431.
22. Dmytryshyn and Cox, *Soviet Union and the Middle East*, p. 263.
23. M. Vahdat, 'The Soviet Union and the movement to establish autonomy in Iranian Azerbaijan' (Indiana University, Ph.D. thesis, 1958), p. 83.
۲۴. FO371/31420، یادداشت‌های تبریز، ژوئیه - اوت ۱۹۴۲ / تیر - شهریور ۱۳۲۱.

۲۵. FO371/27155، تبریز، ۳۱ اوت ۱۹۴۱ / ۹ شهریور ۱۳۲۰.
۲۶. SD891.00، تبریز، ۴ ژانویه ۱۹۴۴ / ۱۴ دی ۱۳۲۲؛ FO371/27156، تبریز ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۴ مهر ۱۳۲۰.
۲۷. FO371/35109، خلاصه اطلاعاتی، ۳۱ مارس - آوریل ۱۹۴۳ / ۱۷-۱۱ فروردین ۱۳۲۲؛ همچنین بنگرید به:
- Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, p. 152.
۲۸. SD891.00، «ارزیابی وضعیت سیاسی آذربایجان»، تبریز، ۴ ژانویه ۱۹۴۴ / ۱۴ دی ۱۳۲۲.
۲۹. FO371/27221، تبریز، ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۳ مهر ۱۳۲۰؛ FO371/27154، یادداشت وزارت خارجه، ۶ اکتبر ۱۹۴۱ / ۱۴ مهر ۱۳۲۰.
۳۰. FO371/27156، تبریز، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۴ مهر ۱۳۲۰.
۳۱. FO371/27157، گزارش وابسته مطبوعاتی، ۴ اکتبر ۱۹۴۱ / ۱۲ مهر ۱۳۲۰.
۳۲. بنگرید به: صص ۴۱-۳۸ همین بررسی.
۳۳. SD891.00، تبریز ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۲ / ۲۵ تیر ۱۳۲۱.
۳۴. FO371/27219، تهران به وزارت خارجه، ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۲۸ شهریور ۱۳۲۰.
۳۵. FO371/31426، تبریز، ۱۴ دسامبر ۱۹۴۱ / ۲۳ آذر ۱۳۲۰ و ۲۰ فوریه ۱۹۴۲ / اول اسفند ۱۳۲۰.
36. Avery, *Modern Iran*, p. 353.
۳۷. FO371/31426، یادداشت‌های تبریز، سپتامبر - اکتبر ۱۹۴۲ / شهریور - آبان ۱۳۲۱؛ SD891.00، تبریز، ۲۴ اوت ۱۹۴۲ / ۲ شهریور ۱۳۲۱.
۳۸. FO371/35109، خلاصه اطلاعاتی، ۱۰-۱۶ فوریه ۱۹۴۳ / ۲۱-۲۷ بهمن ۱۳۲۱.
۳۹. SD891.00، تبریز، ۳۱ اوت ۱۹۴۳ / ۹ شهریور ۱۳۲۲.
۴۰. پیشین، تبریز، ۱۱ اوت ۱۹۴۳ / ۲۰ مرداد ۱۳۲۲.
۴۱. SD891.00، تبریز، ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۳ / ۲ مرداد ۱۳۲۲؛ پیشین، ۶ سپتامبر ۱۹۴۲ / ۱۵ شهریور ۱۳۲۱.
۴۲. پیشین، تبریز، ۱۸ سپتامبر / ۲۷ شهریور و ۱۲ اکتبر ۱۹۴۳ / ۱۰ مهر ۱۳۲۲.
۴۳. FO371/20830، «گزارشی درباره وضعیت اقتصادی و مالی آذربایجان»، تبریز، ۳۱ دسامبر ۱۹۳۶ / ۱۰ دی ۱۳۱۵.
۴۴. SD891.00، تبریز، ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۳ / ۲ مرداد ۱۳۲۲؛ FO371/40178، تبریز، ۲۲ اوت ۱۹۴۴ / ۳۱ مرداد ۱۳۲۳.
۴۵. FO371/27157، تبریز به تهران، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۲ / ۲۱ مهر ۱۳۲۱.
۴۶. SD891.00، تبریز، ۲۰ مارس ۱۹۴۳ / ۲۹ اسفند ۱۳۲۱.
۴۷. FO371/27227، مسکو به وزارت خارجه، ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۸ مهر ۱۳۲۰.
48. Sir Llewelyn Woodward, *British Foreign Policy in the Second World War* (London, 1962), p. 316.
49. Winston S. Churchill, *The Second World War, IV, The Hinge of Fate* (London, 1951), pp. 459-60.
۵۰. SD891.00، تبریز، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۳ / ۹ تیر ۱۳۲۲.
۵۱. FO371/40178، تبریز، ۲۲ اوت ۱۹۴۴ / ۳۱ مرداد ۱۳۲۳.

۵۲. SD891.00، تهران، ۸ مارس ۱۹۴۳ / ۱۷ اسفند ۱۳۲۱.
۵۳. SD891.00، تبریز، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۳ / ۱۹ آبان ۱۳۲۲.
۵۴. استالین به شاه پیشنهاد کرد که ۲۰ هواپیما در اختیار ایران قرار دهد و یک آموزشگاه خلبانی با معلمان شوروی تأسیس کند؛ FO371/40171، تهران، ۲۷ ژانویه ۱۹۴۴ / ۷ بهمن ۱۳۲۲؛ FO371/52667، تهران، ۳ مارس ۱۹۴۴ / ۱۲ اسفند ۱۳۲۲.
55. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 147–8. See also Mastny, *Russia's Road to the Cold War*, pp. 71–2.
۵۶. SD891.00، خاورنو، ۹ ژوئیه ۱۹۴۴ / ۱۸ تیر ۱۳۲۳؛ Tabriz, 20 May and 12 July 1944.
57. Rezun, *The Soviet Union and Iran*, pp. 73–4, 234, 374–5; Elwell Sutton, *Persian Oil*, p. 107.
۵۸. FO371/52607، تهران به وزارت خارجه، ۳ مارس ۱۹۴۶ / ۱۲ اسفند ۱۳۲۴؛ Greaves, 'The reign of Muhammad Riza Shah', p. 58.
۵۹. رهبر، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۴ / ۳ آبان ۱۳۲۳.
۶۰. FO371/40178، تهران به وزارت خارجه، ۲ نوامبر ۱۹۴۴ / ۱۱ آبان ۱۳۲۳؛ همچنین بنگرید به: صص ۴۶–۵۰ همین بررسی.
۶۱. رهبر، ۱۹ و ۲۶ نوامبر ۱۹۴۴ / ۲۸ آبان و ۵ آذر ۱۳۲۳؛ مقالات پروادابا به نقل از FO371/40188، مسکو به وزارت خارجه، ۲۴ اکتبر ۱۹۴۴ / ۲ آبان ۱۳۲۳.
62. *New York Times*, 30 October 1944; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 197.
۶۳. FO371/40241، تهران به وزارت خارجه، ۳ و ۱۰ اکتبر ۱۹۴۴ / ۱۱ و ۱۸ مهر ۱۳۲۳.
64. Elwell Sutton, *Persian Oil*, p. 111.
65. Diane Shaver Clemens, *Yalta* (New York, 1970), pp. 255–8; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 215–16, 272–3; Sicker, *The Bear and the Lion*, pp. 66–8.
66. Sir Anthony Eden, *The Eden Memoris: The Reckoning* (London, 1965), pp. 595–6.
۶۷. FO371/40178، یادداشتهای تبریز، سپتامبر - نوامبر ۱۹۴۴ / شهریور - آذر ۱۳۲۳.
۶۸. SD891.00، تبریز، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۴ / ۶ آبان ۱۳۲۳.
۶۹. FO371/40178، یادداشتهای تبریز، اکتبر - نوامبر ۱۹۴۴ / مهر - آذر ۱۳۲۳.
۷۰. FO371/40177، یادداشتهای تبریز، مارس - آوریل ۱۹۴۴ / اسفند ۱۳۲۲ - اردیبهشت ۱۳۲۳؛ SD891.00، تبریز، ۵ و ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۴ / ۱۴ شهریور و ۳ مهر ۱۳۲۳.
۷۱. *Soviet Monitor*، (یکی از نشریات وزارت خارجه) ۲۶ مه ۱۹۴۵ / ۵ خرداد ۱۳۲۴؛ SD891.00، تبریز ۴ مه ۱۹۴۵ / ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۴.
۷۲. FO371/40177، یادداشتهای تبریز، ژوئن - ژوئیه ۱۹۴۴ / خرداد - مرداد ۱۳۲۳.
۷۳. FO371/45463، تهران، ۲۷ مارس ۱۹۴۵ / ۷ فروردین ۱۳۲۴؛ SD891.00، تبریز ۲۸ ژوئن ۱۹۴۴ / ۷ تیر ۱۳۲۳.
۷۴. FO371/40178، تبریز، ۲۲ اوت ۱۹۴۴ / ۳۱ مهر ۱۳۲۳.
۷۵. SD891.00، تبریز، اول فوریه ۱۹۴۴ / ۱۲ بهمن ۱۳۲۲؛ FO371/40177، یادداشتهای تبریز، ۱-۱۴ فوریه ۱۹۴۴ / ۱۲-۲۵ بهمن ۱۳۲۲.
۷۶. FO371/31426، تبریز، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۱ / ۲۷ آذر ۱۳۲۰؛

Homayounpour, *L’Affaire*, pp. 136,146;

کشاورز، من متهم می‌کنم، ص ۶۵.

77. See further, Bennigsen and Broxup, *Islamic Threat to the Soviet State*, pp. 108-17; Marc Ferro, ‘Des republicues à la derive’, *Le Monde Diplomatique* (May 1990), pp. 10-11.

78. Yergin, *Shattered Peace*, pp. 179-81; Avery, *Modern Iran* pp. 383-4; Sicker, *Bear and the Lion*, p. 71.

79. Malcolm Yapp, ‘Soviet relations with countries of the Northern Tier’, in *The Soviet Union and the Middle East* (eds.), A. and K. Dawisha (London, 1982), p. 33.

۸۰. SD891.00، تبریز، ۱۵ مه ۱۹۴۵ / ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۴.

۸۱. FO371/40178، تبریز، ۲۲ اوت ۱۹۴۴ / ۳۱ مرداد ۱۳۲۳؛ SD891.00، تبریز، ۱۴ مارس ۱۹۴۵ / ۲۳ اسفند ۱۳۲۳.

۸۲. FO371/45432، تهران به وزارت خارجه، ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۲۰ تیر ۱۳۲۴.

۸۳. پروادا، ۹ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۱۸ تیر ۱۳۲۴ به نقل از: FO371/45432، ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۲۱ تیر ۱۳۲۴.

۸۴. FO371/45430، تهران، ۳ ژانویه ۱۹۴۵ / ۱۳ دی ۱۳۲۳.

85. *Monitoring Report*, 9-10 July 1945;

خاورنو، ۳۱ مه ۱۹۴۵ / ۱۰ خرداد ۱۳۲۴.

۸۶. FO371/45478، یادداشت‌های تبریز، سپتامبر ۱۹۴۵ / شهریور - مهر ۱۳۲۴.

۸۷. پیشین، اکتبر ۱۹۴۵ / مهر - آبان ۱۳۲۴.

۸۸. پیشین، اکتبر - نوامبر ۱۹۴۵ / مهر - آذر ۱۳۲۴؛ FO371/45437، گزارش وزارت اطلاعات، ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ / ۴ آذر ۱۳۲۴.

۸۹. SD891.00، تبریز، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴؛ پسیان، مرگ بود، ص ۲۷؛

Homayounpour, *L’Affaire*, p. 60.

90. B. Abdurazakov, *Prouski Angliiskovo i Americanskovo Imperializma V Irane (1941-1947 godi)*, (Tashkent, 1959), pp. 72-9.

91. *Pravda*, 25 November 1945; *Izvestia*, 27 November 1945; FO371/45459,

۹۲. FO371/45459، خلاصه‌های اطلاعاتی، ۲۶ نوامبر - ۳ دسامبر / ۱۲-۵ آذر و ۹-۴ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۸-۱۳ آذر ۱۳۲۴؛ SD891.00، تهران، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ / ۲۶ مهر ۱۳۲۴.

۹۳. SD891.00، تهران، ۲۲ نوامبر ۱۹۴۵ / اول آذر ۱۳۲۴.

۹۴. FO371/52661، تبریز، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۶ آذر ۱۳۲۴؛ پیشین، مسکو، ۳ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۳ دی ۱۳۲۴.

۹۵. FO371/52662، مراسلات مربوط به مبحث ایران در کنفرانس وزرای خارجه در مسکو، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۷ آذر ۱۳۲۴.

۹۶. FO371/52662، چکیده مذاکرات بوین و مولوتوف، مسکو، ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۹ دی ۱۳۲۴؛

A. Bullock, *Ernest Bevin, Foreign Secretary 1945 - 1951*, (London, 1983), p. 207.

۹۷. FO371/45471، مسکو، ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۳ آذر ۱۳۲۴.

۹۸. SD891.00، تهران، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵ / ۵ آذر ۱۳۲۴.

۹۹. FO371/52667، «روسیه و شمال ایران»، تهران، ۳ مارس ۱۹۴۶ / ۱۲ اسفند ۱۳۲۴.
۱۰۰. FO371/52662، متحد المال ادارهٔ مستملکات، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۰ دی ۱۳۲۴؛ برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: صص ۲۸۸-۹۰ همین بررسی.
۱۰۱. صص ۲۶-۲۳ همین بررسی.
۱۰۲. حکیمی یکی از اعضای هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ بود. در این کنفرانس ایران خواهان اعادهٔ باکو، ارمنستان و ترکمنستان به ایران شده بود.
103. Van Wageningen, *The Iranian Case*, pp. 30-41; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 306-7.
۱۰۴. FO371/52665، مسکو، اول مارس ۱۹۴۶ / ۱۰ اسفند ۱۳۲۴؛ همچنین بنگرید به: صص ۲۸-۲۶ همین بررسی.
105. *FRUS* (1945), Vol. VII, p. 335; FO371/52666 ۱۳۲۴ اسفند ۱۴ / ۱۹۴۶
106. *FRUS* (1946), Vol. VII, p. 337.
107. Adam B. Ulam, *Expansion and Coexistence: Soviet Foreign Policy, 1917-1973* (London, 1968), p. 427.
۱۰۸. SD891.00، تهران، ۲۴ آوریل / ۴ اردیبهشت و ۲۵ مه ۱۹۴۶ / ۴ خرداد ۱۳۲۵.
۱۰۹. FO371/52672، متن بیانیهٔ قوام - سادچیکف، تهران به وزارت خارجه، ۵ آوریل ۱۹۴۶ / ۱۶ فروردین ۱۳۲۵.
110. *Pravda*, 5 April 1946.
۱۱۱. بنگرید به: صص ۳۴-۳۸ همین بررسی.
۱۱۲. FO371/52673، یادداشت وزارت خارجه، ۱۵ آوریل ۱۹۴۶ / ۲۴ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱۳. بنگرید به: صص ۵۶-۵۷ همین بررسی.
۱۱۴. SD891.00، تهران، ۳۰ سپتامبر / ۸ مهر و ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶ / ۶ آبان ۱۳۲۵.
۱۱۵. FO371/52771، خلاصهٔ اطلاعاتی، ۲۵ نوامبر / ۴ آذر و اول دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۰ آذر ۱۳۲۵.
116. C. Sykes, 'Russia and Azerbaijan', *Soundings* (February, 1946), pp. 45-52.
117. *Manchester Guardian*, 10 December 1946.
118. *Pravda*, 1 Dec. 1246; FO371/52686، ۱۳۲۵ آذر ۷ / ۲۸ نوامبر ۱۹۴۶ / ۷ آذر ۱۳۲۵.
۱۱۹. FO371/52711، خلاصهٔ اطلاعاتی، ۲-۸ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۱-۱۷ آذر ۱۳۲۵.
۱۲۰. پشین، ۲۲-۸ آوریل ۱۹۴۶ / ۱۹ فروردین - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۵، SD891.00، تبریز، ۵ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۵ خرداد ۱۳۲۵. همچنین بنگرید به: صص... همین بررسی.
۱۲۱. FO371/52680، مسکو به وزارت خارجه، ۲۳ و ۳۰ اوت ۱۹۴۶ / ۱ و ۸ شهریور ۱۳۲۵.
۱۲۲. بنگرید به: صص ۴۹-۴۶ همین بررسی.
۱۲۳. SD891.00، تهران، اول دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۰ آذر ۱۳۲۵، «بررسی کلی وقایع ایران»، تهران، ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۴۹ / ۲۷ دی ۱۳۲۷.
- Fatemi, *USSR in Iran*, p. 146.
124. *Pravda*, 19 Dec. 1946; SD891.00. ۱۳۲۵ آذر ۲۶ و ۲۳ / ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۴ و ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۳ و ۲۶ آذر ۱۳۲۵
۱۲۵. در یکی از منابع چنین روایت شده است که پیشه‌وری پس از بروز اختلاف نظر با بافروف، صدر حزب

- کمونیسٹ باکو، به دستور مقامات شوروش کشته شد. بنگرید به: کشاورز، من متهم می‌کنم، صص ۶۶-۶۴؛ SD891.00، تهران، ۷ اوت ۱۹۴۷ / ۱۴ مرداد ۱۳۲۶.
۱۲۶. FO371/61971، تهران، ۲۳ مه ۱۹۴۷ / ۲ خرداد ۱۳۲۶.
۱۲۷. پیشین، مسکو، ۵ اوت ۱۹۴۷ / ۱۴ مرداد ۱۳۲۶.
۱۲۸. بنگرید به: صص ۲۴۴-۲۴۱ همتین بررسی.
۱۲۹. FO371/61974، مسکو، ۲۶ اکتبر / ۴ آبان و ۶ نوامبر ۱۹۴۷ / ۱۵ آبان ۱۳۲۶.
130. Cited in Ulam, *Expansion and Coexistence*, p. 427.
۱۳۱. FO371/61974، یادداشت وزارت خارجه، ۲۳ اکتبر ۱۹۴۷ / اول آبان ۱۳۲۶.
۱۳۲. FO371/61975، تهران، ۲۴ نوامبر ۱۹۴۷ / ۳ آذر ۱۳۲۶؛ SD891.00، تهران، ۲۵ اوت / ۳ شهریور و ۳۰ نوامبر ۱۹۴۷ / ۹ آذر ۱۳۲۶.
133. further A.Yodafat and M.Abir, *In the Direction of the Persian Gulf* (London, 1977); Sicker, *The Bear and the Lion*, chapters 5 and 6; Zalmay Khalilzad, 'Soviet dilemmas in Khomeini's Iran', in *Iran Since the Revolution, Internal Dynamics, Regional Conflict and the Superpowers* (ed.) Barry M. Rosen (Columbia, 1985), pp. 113-2.
134. Herbert Feis, *Churchill, Roosevelt, Stalin. The War They Waged and the Peace They Sought* (London, 1957), pp. 448-9; Bullock, *Bevin*, p. 220.

آمریکا: سرآغاز یک خط مشی

جنگ جهانی دوم شاهد رشد چشمگیر منافع آمریکا در ایران بود؛ کشوری که تا پیش از این مرحله در چارچوب منافع ملی ایالات متحده نقش مهمی نداشت. بحران آذربایجان و ادامه مداخلات شوروی در امور ایران نه تنها در تعیین خط مشی ایالات متحده در قبال ایران، بلکه در قبال کل منطقه خاورمیانه نیز مؤثر واقع شد. وقایع آذربایجان در پیوند سرنخهای مختلفی از یک سیاست در حال شکل‌گیری جنگ سرد نیز دخیل گردید: سیاستی مبتنی بر برداشت روبه دگرگونی ایالات متحده از متحدین زمان جنگش و نقش جهانی که می‌خواست ایفا کند.^۱

تا پیش از جنگ جهانی دوم حضور ایالات متحده در ایران به پاره‌ای فعالیت‌های تبشیری و یک رشته ارتباط‌های اقتصادی و مالی در سطح مستشاری و معمولاً کوتاه مدت، محدود بود. سرآغاز رسمی روابط سیاسی ایران و آمریکا به زمان انعقاد معاهده تجارت و مودت ۱۸۵۶ / ۱۲۷۳ ه.ق. باز می‌گردد^۲ ولی تا ۱۹۱۱ / ۱۳۲۹ ه.ق. که یک هیئت مستشاری آمریکایی به سرپرستی مورگان شوستر برای تجدید سازمان نظام مالی کشور به ایران آمد، تحول چشمگیری در این مناسبات روی نداد. گرایش‌های شوستر به سمت محافل رادیکال و تأکید وی بر ضرورت تشکیل یک نیروی لایق نظامی که تحت نظارتش به امرگردآوری مالیات پردازد، در اندک زمانی کانون برخورد منافع متضاد قرار گرفته و او پیش از پایان سال عزل شد.^۳ حضور ایالات متحده در سالهای جنگ اول جهانی به توزیع کمک‌های غذایی در وضعیت قحطی‌گونه آن روزگار محدود بود.^۴

به رغم شکست هیئت شوستر، رضاخان خواستار تقویت روابط با ایالات

متحده بود. یکی از انگیزه‌های این اقدام ایجاد موازنه‌ای بود در برابر نفوذ روسیه و بریتانیا. در این میان شرکتهای نفتی نسبت به نفت ایران نیز ابراز علاقه کرده^۵ و در ۱۹۲۲ / ۱۳۰۱ قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت در حالی که از دولت ایالات متحده خواستار مساعدت فنی شده بود، برای اعطای امتیاز نفت شمال با شرکتهای نفتی آمریکا وارد مذاکره شد. مذاکرات نفت به نتیجه نرسید ولی دیگر اقداماتی که جریان داشت در پاییز ۱۹۲۲ / ۱۳۰۱ به استخدام آرتور میلسپو به عنوان رئیس کل مالیه منجر شد. مأموریت میلسپو در مقایسه با هیئت شوستر یا حتی مأموریت بعدی وی به ایران در خلال جنگ جهانی دوم، با موفقیت بیشتری توأم شد. وی دوران چهار ساله قراردادش را به پایان برد، هر چند که دیگر تجدید نشد.^۷ در حالی که در خلال دوران بین دو جنگ جهانی مذاکره در باره نفت به صورت متناوب ادامه یافت^۸، در مورد محدودیت تجارت تریاک نیز مذاکراتی بین ایران و آمریکا صورت گرفت و در ۱۹۲۸ / ۱۳۰۷ نیز برای تنظیم علائق روبه توسعه تجاری طرفین قراردادی منعقد شد.^۹

اگرچه برخی از صاحب‌نظران هیئت شوستر را سرآغاز روابط جدی ایران و آمریکا می‌دانند، ولی فقط در خلال دهه ۱۹۴۰ / ۱۳۲۰ بود که این روابط توسعه‌ای واقعی یافت. همان گونه که در یکی از یادداشتهای بخش خاور نزدیک ایالات متحده در سال ۱۹۳۳ / ۱۳۱۲ خاطر نشان گردید، منافع آمریکا در ایران هنوز به «حول و حوش فعالیتهای بخش میسیونهای خارجی پرسبتریان و آنکه دولت ایران تا چه حد به فعالیتهای بهداشتی و آموزشی آنها اجازه می‌دهد، محدود است».^{۱۱} با این حال زمینه بالقوه توسعه روابط، از مدتها پیش از جنگ جهانی دوم ایالات متحده را جذب امور ایران ساخت. این امر را می‌توان از یک سو در تمایل مستمر دولت ایران برای ایجاد ارتباط با یک قدرت ثالث جهت خنثی نمودن رقابت سنتی بریتانیا و روسیه و از سوی دیگر در علائق اقتصادی فزاینده ایالات متحده ملاحظه کرد. در پایان همان یادداشت آمده بود که ایران «کشوری است که امروزه از لحاظ اقتصادی بسیار جالب توجه است». البته نفت نقش مهمی در این جلب توجه

داشت. توسعهٔ علائق ایالات متحده در ایران، ارتباط نزدیکی با اهمیت فزایندهٔ منابع نفتی خاورمیانه از لحاظ آمریکاییها داشت. شرکتهای نفتی آمریکا با آنکه هنوز در ایران امتیازی نداشتند و به رغم مقاومت انگلیسیها، به نفت خاورمیانه - از جمله در عربستان سعودی، بحرین، کویت و عراق - راه یافته بودند. دیگر اکتشافات مهم منابع نفتی در شبه جزیرهٔ عربستان، اهمیت ایران را که خود از منابع و اهمیت استراتژیک چشمگیری برخوردار بود، افزایش داد.^{۱۲}

با اشغال ایران به دست متفقین در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ ایالات متحده نیز به نحو گسترده‌ای در امور ایران درگیر شد. گذشته از حضور هیئتها، مستشاران و نفرات فزایندهٔ آمریکایی در ایران که ترتیب ارسال کمک به شوروی و همراهی با دولت را برعهده داشتند، ایالات متحده برای توسعهٔ منافعش به حساب متفقین دیگر نیز از موقعیت بسیار مناسبی برخوردار بود؛ سیاست ایالات متحده لحن امپریالیستی نداشت و از لحاظ ایرانیان که بریتانیا و روسیه را جز در چارچوب سیاستهای استثمارگرانهٔ آنها به دیدهٔ دیگری نمی‌نگریستند، آمریکاییها قابل اعتمادتر می‌نمودند. امید بر آن بود که ایالات متحده به مثابه یک «قدرت ثالث» وزنه‌ای باشد در جهت خنثی کردن رقابت سستی روس و انگلیس در ایران.^{۱۳} اگرچه مأموریت نخست میلسپو در ایران به خوبی و خوشی تمام نشد، ولی هنگامی که در اواخر ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ نیروهای آمریکایی در جنوب ایران پیاده شدند، آمریکا به عنوان متحدی مطلوب تلقی شد. در واقع تنها اشکالی که در روابط دوستانهٔ - هر چند محدود - طرفین در سالهای نخست قرن بیستم پیش آمد، آن بود که در پی انتشار دو مقاله در جراید آمریکا که رضاشاه را «بچه مهر» سابق سفارت انگلیس توصیف کرده بودند، دولت ایران نمایندهٔ خود را از آمریکا احضار کرد.^{۱۴} با این حال این بحران به درازا نکشید و موقعیت مطلوب آمریکا از نو اعاده شد. با توجه به افزایش چشمگیر وجهه و اعتبار آمریکا به علت عدم مشارکتش در هجوم متفقین به ایران، صحنه از هر جهت برای بسط و گسترش دامنهٔ نفوذ مهیا بود؛ موقعیتی که با سپری شدن مراحل جنگ بیش از پیش وسوسه‌انگیز گردید.

آمریکای مردد: ۱۹۴۱-۴۵ / ۲۴-۱۳۲۰

ایالات متحده به عنوان قدرتی که در هجوم به ایران و اشغال کشور شرکت نداشت، به رغم فشار و تقاضای چشمگیر ایران، از امضای پیمان سه جانبه خودداری کرد. مع هذا نفوذ ایالات متحده عامل مهمی بود در به امضا رسیدن این معاهده. شکایات ایران از چگونگی اشغال کشور نیز مؤثر واقع شد، چراکه در آن زمان خود آمریکاییها نسبت به اهداف و مقاصد متفقین تردیدهایی داشتند.^{۱۵} این اعتقاد که وساطت دولت آمریکا می تواند در بهبود روابط ایران و متفقین مؤثر افتد، کردل هال، وزیر خارجه ایالات متحده را بر آن داشت که نوعی بیانیه مشترک تهیه کند. براین اساس بود که چندی پیش از استعفای رضاشاه، روزولت به او نوشت:

دولت من یادداشتهای دولتهای انگلیس و شوروی به دولت ایران را مبنی بر اینکه هیچ نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند، ملاحظه کرده است... دولت من هم اینک از دولتهای بریتانیا و شوروی در باره برنامه‌ها و مقاصد کنونی و همچنین درازمدت آنها اطلاعاتی درخواست کرده است و به آنها مناسبت انتشار بیانیه‌ای خطاب به تمام ملل آزاد جهان را توصیه کرده که [طی آن] ضمانتهایی را که به دولت اعلی حضرت داده‌اند، از نو اظهار دارند.^{۱۶}

ایالات متحده برای کاربرد کامل اصول مندرج در منشور اتلانتیک در روابط بین کشورهای بزرگ و کوچک، اهمیت خاصی قائل بود. وضعیت ایران برای کاربرد این اصول از هر جهت مناسب تلقی می شد. از این رو کردل هال در عین حال که از ضرورت توافق رسمی متفقین سخن می گفت، «تأثیر مفید» چنین بیانیه‌ای را نیز بر کل جهان اسلام و امیدی را که در دل تمامی کشورهای کوچک بر می‌انگیخت، در نظر داشت.^{۱۷}

به وجود این، به رغم این طرز تفکر که مبنای خط مشی اولیه دولت آمریکا را در ایران تشکیل می داد، آمریکاییها حاضر نشدند پیمان سه جانبه را امضا کنند. ایالات متحده به دخالت - یا تقبل مسئولیت - در امور کشورهایی که در حوزه نفوذ آمریکا قرار نداشتند، تمایلی نداشت. از نظر سامنر ولز، کفیل وزارت خارجه آمریکا؛ «ابراز

هرگونه بیانیه عمومی در باره استقلال یا تمامیت ایران از سوی این حکومت - آن هم بدون هیچ سابقه و پیشینه‌ای - نه تنها بی‌مناسبت بلکه به طور قطع زیانمند هم خواهد بود.^{۱۸} همان گونه که وزیر جنگ ایالات متحده در ۱۹۴۲ / ۱۳۲۰ در اشاره به احتمال اعزام یک هیئت نظامی آمریکایی به ایران اظهار داشت: «ایران منطقه‌ای بود که مسئولیت استراتژیک آن را انگلیسیها برعهده گرفته بودند».^{۱۹} تردید نیست که بخش مهمی از تشکیلات اداری ایالات متحده بر آن بودند که حتی الامکان از همراهی و هماهنگی نزدیک با خط‌مشی‌های بریتانیا و شوروی در ایران احتراز کنند. این گرایش در مورد بریتانیا به دو علت بود، هم به خاطر آنچه باب دیکسون، منشی شخصی بوین بعدها «نفرت آمریکایی از امپراتوری بریتانیا» توصیف کرد و همچنین به خاطر بازتاب نامطلوب عملکرد انگلیسیها در ایران. بی‌میلی انگلیسیها در اعمال ظرافت و تدبیری بیشتر در رسیدگی به امور ایران، از جمله نکاتی بود که مورد اشاره مقامات وزارت امور خارجه ایالات متحده قرار داشت و سفیر آمریکا در ایران نیز بارها لطماتی را که سیاست بریتانیا بر اهداف متفقین وارد آورده بود، خاطر نشان ساخت.^{۲۰} اگر فاصله موجود میان آمریکا و متحدانش در ایران در آغاز مانعی بود در بسط نفوذ بیشتر ایالات متحده، ولی بعدها به زمینه و عاملی بدل شد جهت شکل یافتن یک خط مشی مستقل تر.

با آنکه روابط ایالات متحده و ایران بر نوعی اتحاد رسمی استوار نشد، ولی به نحو مستمری توسعه یافت. در مارس ۱۹۴۲ / اسفند ۱۳۲۰ هنگامی که پرزیدنت روزولت دفاع ایران را از دیدگاه سیاست دفاعی ایالات متحده «امری حیاتی» تلقی کرد، کمکهای قانون وام و اجاره دولت ایران را نیز در بر گرفت. فرماندهی خلیج فارس ایالات متحده که در اصل مسئولیت ارسال تدارکات از طریق ایران به شوروی را برعهده داشت، در دوران اوج خود حدود ۳۰،۰۰۰ نفر نیرو داشت. یکی از اهداف مهم این نیرو، تسهیل حمل و نقل میلیونها تن تدارکاتی بود که از این طریق به شوروی ارسال می‌شد.^{۲۱} در حالی که کمکهای قانون وام و اجاره به ایران و فرماندهی خلیج فارس که در اکتبر ۱۹۴۲ / مهر ۱۳۲۱ ژنرال دانالد. اچ. کانالی فرماندهیش را

بر عهده گرفت، بیشتر ترتیب امور جنگی را مدّ نظر داشتند، هیئتهای مستشاری نظامی مختلفی که در همان سال وارد ایران شدند در درازمدت از لحاظ شکل دادن به علائق ایالات متحده در ایران نقش مهمی ایفا کردند. این هیئتها که به درخواست مقامات انگلیسی و ایرانی اعزام شدند، در اصل می‌بایست از لحاظ «بهبود روابط با ایران و به این ترتیب کمک به اهداف سازمان ملل در خاورمیانه» مؤثر واقع می‌شدند.^{۲۳} در مراحل بعدی این هیئتها به عاملی بدل شدند در جهت دائمی کردن نفوذ آمریکا در ایران.

در اوت ۱۹۴۲ / مرداد ۱۳۲۱ والاس موری که مشاور روابط سیاسی بخش خاور نزدیک [وزارت خارجه آمریکا] بود، اعتقاد داشت که ایالات متحده در آینده نزدیک «در موقعیتی قرار خواهد داشت که از طریق یک گروه چشمگیر از مستشاران آمریکایی عملاً ایران را اداره کند.» سپس از کسانی که هم اکنون در ایران بوده یا قرار بود برسند، فهرستی ارائه داد:

ژنرال گریلی، در مقام سررشته‌داری کل ارتش ایران... و دو افسر درجه اول ارتش [آمریکا] برای اداره و سازماندهی ژاندارمری کشور که امنیت داخلی را تضمین خواهد کرد راهی ایران شده‌اند. قرار است یک مقام با کفایت پلیس نیز تجدید سازمان شهربانی ایران را برعهده گیرد. خدمات بهداشت عمومی [آمریکا] نیز برای سرپرستی خدمات مزبور در ایران در جستجوی [فرد مناسب] بود. قرار است مدّیری برای تدارکات و حمل و نقل نیز مشغول به کار شود... و بالاخره آنکه بزودی یک هیئت کامل مالی، با اهدافی به مراتب جاه‌طلبانه‌تر از اهداف هیئت میلسپو در سالهای ۱۹۲۲-۲۷ / ۶-۱۳۰۱ در اینجا گرد آمده و به ایران اعزام خواهند شد.^{۲۴}

در اکتبر / مهر همان سال، کلنل اچ. نورمن شوارتسکف برای سرپرستی هیئت مستشاری ژاندارمری وارد ایران شد. ژنرال کلارنس اس. رایدلی فرماندار سابق منطقه کانال پاناما به جای ژنرال گریلی، مستشاری ارتش ایران را برعهده گرفت و از میلسپو نیز به عنوان کاندیدای سرپرستی هیئت جدید مالی یاد شد. میلسپو اوایل سال بعد / زمستان ۱۳۲۱ وظایف مزبور را برعهده گرفت و کلنل ال. استیفین تیمرمن نیز به عنوان مستشار شهربانی ایران معرفی شد.^{۲۵}

در آغاز حوزه عملکرد هیئتهای آمریکایی محدود بود؛ کمبود امکانات از عوامل عمده این محدودیت بود. مع هذا در همین سطح نیز بیانگر رشد بی سابقه‌ای بود از درگیری ایالات متحده در امور ایران و نمایی گسترده از خط مشی آتی. سامنر برای پرزیدنت روزولت توضیح داد:

براین اعتقاد که فعالیت‌های این هیئتهای مختلف بسیار سودمند خواهند بود، زیرا افسران و متخصصانی که به ایران فرستاده‌ایم نه فقط شخصاً افکار عمومی را در جهتی متناسب با اهداف کلی سازمان ملل، به نحو چشمگیری تحت تأثیر قرار خواهند داد، بلکه می‌توانند در بازسازی کشور نیز که به نظر پیش شرط اساسی تبدیل نهایی ایران به یک همراه فعال و مشتاق در کنارمان می‌باشد، کمک کنند. در واقع اکنون بیش از هر زمان دیگری چنین احساس می‌کنم که همکاری هیئت نظامی ایالات متحده با ارتش ایران می‌تواند نقش بسیار مهمی در این امر ایفا کند.^{۲۶}

به این ترتیب حتی از همان سال ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ نیز وزارت امور خارجه ایالات متحده در این جهت حرکت می‌کرد که ایالات متحده می‌تواند نه فقط به عنوان یک قدرت ثالث غیرذی نفع در برابر جاه طلبیهای روس و انگلیس، یا در مقام مشاور، بلکه به عنوان رکن فعالی نیز در نبرد ایران شرکت کند. البته آرای سمنر ولز در این ایام، معرّف اکثریت [آرای مقامات آمریکایی] نبود ولی با مبنای استواری که هیئتهای زمان جنگ برای منافع و علائق ایالات متحده ایجاد کردند، خط مشی جدیدی مبنی بر پیشروی در قبال ایران شکل گرفت.

گذشته از منافع فزاینده ایالات متحده در ایران و تأکیدش بر اعمال اصول منشور آتلانتیک در آنجا، وضعیت داخلی آسیب پذیر و شکننده ایران و ادامه شک و تردید در باب مقاصد واقعی دیگر قدرتهای متفق نیز دولت آمریکا را بیش از پیش درگیر کار ساخت. فقدان وحدت نظر یکی از نشانه‌های اولیه خط مشی متفقین در ایران بود. سفیر ایالات متحده در مسکو در اشاره‌ای کلی به منطقه خلیج فارس خاطر نشان ساخت «نخستین برداشتی که به نحوی برجسته به ذهن متبادر می‌شود، حسادت متقابلی است میان ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و روسیه». سفارت ایالات متحده در

لندن نیز با در نظر داشتن ایران، از آن شکایت داشت که وقایع ایران هرگونه «امیدی را مبنی بر توافق بریتانیا و آمریکا در مورد ایران» بر باد داده است.^{۲۷} در آغاز آمریکاییها بیشتر از «سختگیریهایی» انگلیسی در رفتارشان با ایرانیان، مانند دستگیری ایرانیان سرشناسی که به تمایلات آلمان خواهانه مظنون بودند، شکایت داشتند. در این میان تبعیض ناشی از انتصاب چهره‌های مورد نظر بریتانیا به مناصب بالای دولتی، موری را بر آن داشت که بنویسد: «از سوءظن دریفوس مبنی بر آن که انگلیسیها دست‌اندرکار تشکیل یک حکومت دست‌نشانده بودند، به هیچ وجه متعجب نیست».^{۲۸} ورود نیروهای شوروی و بریتانیا به تهران که بدون مشورت قبلی با ایالات متحده صورت گرفت و در پیمان سه جانبه نیز منظور نشده بود، یکی دیگر از اختلاف نظرهایی بود که با انگلیسیها پیش آمد.^{۲۹}

مسئله تدارکات، بویژه تأمین حوایج غذایی مردم، از جمله مسائلی بود که بر دشواریهای روابط بریتانیا و ایالات متحده افزود. ایران معمولاً از لحاظ غله خودکفا بود ولی با توجه به تقاضای سنگین نیروهای متفق، احتمال بروز کمبودهای جدی بسیار بود. در مورد ترتیب حمل و نقل میان مقامات آمریکایی و انگلیسی اختلاف نظرهایی وجود داشت. در مورد تعیین حوایج محلی نیز مقامات ایرانی و انگلیسی اتفاق نظر نداشتند. از نظر سفارت آمریکا در تهران، کمبود غله حاصل «سرسختی» انگلیسیها بود و هر دو قدرت متفق، دیگری را متهم می‌کرد: «در حالی که رُم می‌سوخند، به نواختن ویلون مشغول بودند... برای حل و فصل یک وضعیت دشوار و خطرناک کوچکترین اقدامی نشده است... کاملاً آشکار است که برای حوایج ایران قدمی در کار نیست».^{۳۰}

بی‌ارادتی متقابل سفرای بریتانیا و آمریکا نیز در دامن زدن به تنش موجود در روابط طرفین مؤثر بود. بولارد در اشاره به شکایات متعددی که از دریفوس، سفیر ایالات متحده دریافت داشته بود، وی را شخصی توصیف کرد که به هیچ وجه کمک‌کار نبود و از «ایران نفرت داشت». دریفوس نیز به نوبت خود بر این اعتقاد بود که سفارت بریتانیا نسبت به مستشاران آمریکایی حسن نظر ندارد و با ابراز همدلی با

«احساسات تلخ» ایرانیان نسبت به اتحاد شوروی و بریتانیا موجب نارضایی انگلیسیها شده بود. به عقیده او روسها و انگلیسیها هر دو در دامن زدن به «بی‌ثباتی کلی مردمی که کورمال کورمال در جستجوی دموکراسی بودند» نقش داشتند.^{۳۱}

این انزجار متقابل مبین مسئله‌ای ریشه‌دارتر بود: خصومت و رقابت دو کشور در باب منافع فعلی و آتی خود، و آن هم نه فقط در ایران، بلکه در کل خاورمیانه. آشکار است که مبارزه برای نفت عامل مهمی در این مواضع بود، ولی اعتقاد نخوت‌بار بریتانیا نسبت به درک و فهم برتر خود از امور خاورمیانه برای سیاستگذاران آمریکایی نه فقط آزاردهنده، بلکه نوعی دعوت به توان‌آزمایی نیز محسوب می‌شد. بولارد حتی در مورد مستشاران آمریکایی که دولت بریتانیا سعی وافر در دعوت آنها به ایران داشت نیز به تحقیر و کنایه یاد می‌کند. به عقیده او برای ایران آمریکاییها «نماینده محاسن انگلوساکسونها بودند و نه کاستیهایشان».^{۳۲} دریفوس براین نظر بود که «انگلیسیها در حمایت از برنامه مادو عامل در ذهن دارند؛ نخست آنکه اگر طناب کافی در اختیارمان نهاده شود، از طریق به شکست منجر کردن برنامه مستشاران خودمان خود را دار خواهیم زد و دوم آنکه همانند ایرانیها از وجودمان به عنوان حائلی در برابر خطر فزاینده چیرگی شوروی بر کشور استفاده کنند».^{۳۳}

مع‌هذا در موضع حق به جانب آمریکاییها نیز نوعی نخوت نهفته بود که از لحاظ انگلیسیها زنده می‌نمود، نقل قول ذیل از دریفوس، نمونه‌ای است گویا:

انگلیسیها با رویه‌ای که در عدم تشویق اعاده امنیت بلافاصله پس از اشغال کشور در پیش گرفتند، فرصت بزرگشان را از دست دادند... من شخصاً سیاست بریتانیا را بیشتر کوتاه‌نظرانه تلقی می‌کنم تا مبتنی بر سوء‌نظر... صادقانه احساس می‌کنم که این سفارت [آمریکا] تأثیر ثبات‌بخش و مهارکننده‌ای بر روابط انگلیسیها با ایرانیان داشته است.^{۳۴}

از نظر انگلیسیها اینگونه اشارات به اعتبار ایالات متحده در ایران بسیار کسالت‌بار بود. الکساندر کدگان، معاون وزارت امور خارجه بریتانیا بر این باور بود که «اعتقادی رقت‌بار به اعتبار آمریکاییها» مانعی است در راه سیاستگذاری: «این «اعتبار» به فوایدی که انتظار می‌رود بستگی دارد. اما چنین تصور می‌کنم هنگامی که

آمریکاییها خود زمام امور را در دست گیرند، با عدم محبوبیتی چشمگیر مواجه شوند».^{۳۵}

بخشی از این مسئله - لاقفل برای آمریکاییها - در این اعتقاد آنها ریشه داشت که هنوز خط‌مشی‌های بریتانیا در ایران براساس ملاحظات امپراتوری تنظیم می‌شود. در همان ایام نیز متوجه شده بودند که بین بخشهای مختلف حکومت بریتانیا «اتفاق نظر کامل» وجود ندارد، ولی بیشتر چنین تصور می‌شد - که تصور چندان دقیقی هم نبود - که در ایران مقامات وزارت امور هند دست بالا را دارند. این تصور خود برای آمریکاییها دلیل دیگری شد برای حفظ فاصله از بریتانیا. این احساس چنان گسترده بود که حتی در نفوس نیز توصیه کرد که ایالات متحده باید «از اقدامات مشترک با بریتانیا احتراز کند تا مبادا اعتبار خودمان نیز کاهش یافته و تا حدودی در مسئولیت تاریخی که فعالیتهای بریتانیا قطعاً به دنبال خواهد داشت، شریک شویم».^{۳۶}

شیوه‌های برخورد متفاوت و همچنین عناصری از رقابت در روابط آمریکا و انگلیس در ایران، به عوامل مهمی در تبیین اهداف سیاسی ایالات متحده تبدیل شدند. آمریکاییها بتدریج بسیاری از مسئولیتهای بریتانیا را در ایران و خاور نزدیک و میانه برعهده گرفتند، ولی به حساب و کتابی که خود می‌خواستند. اگرچه ایران به معنای دقیق کلمه تحت استعمار قرار نگرفته بود، ولی احتمالاً هنگامی که روزولت از تلاش برای «رهایی تمام مردم جهان از سیاستهای عقب مانده استعماری» سخن گفت، ایران را نیز در نظر داشت. و یا هنگامی که کردل هال تأکید داشت «اگر مردم وابسته برای نیل به خودگردانی نهایی مورد حمایت قرار نگیرند... زمینه بروز برخورد خواهند بود».^{۳۷} احتمالاً چنین طرز فکری و همچنین نارضایی صریح حکومت ایالات متحده از پاره‌ای از مواضع و سیاستهای بریتانیا در سوق دادن آمریکا به درگیری بیشتر در امور ایران مؤثر بوده و برخی از اقداماتی را که می‌توانست به عنوان رشته اقداماتی موقت و برخاسته از ضرورت‌های زمان جنگ تلقی گردد، جنبه‌ای دیرپا و جهت‌ی نو بخشید:

اهداف ما باید عبارت باشند از: نخست هدف کوتاه مدت استفاده از موقعیت استراتژیک ایران برای دنبال کردن جنگ، و دوم حفظ وجهه و اعتبار بالای ما برای

کاربرد مؤثر در ایام پس از جنگ... از ایرانیان نمی‌توان انتظار داشت که به نحوی کامل و داوطلبانه با دو قدرتی که به دیدهٔ سوءظن و بی‌اعتمادی می‌نگرند، همکاری کنند و اگر قرار است از یک دنباله‌روی منفعل به یک شریک راغب تبدیل شوند، فقط از طریق همدلی و همراهی ایالات متحده میسر خواهد بود.^{۳۸}

از این‌رو سیاست آمریکا را در قبال ایران نمی‌توان صرفاً واکنشی در برابر خطر شوروی توصیف کرد. اگرچه این عامل نیز در سالهای آخر اشغال ایران نقش قاطعی ایفا کرد، ولی علائق روبه‌رشد ایالات متحده در منطقه و روابط رقابت‌آمیز و هر از گاهی خصمانه آن با بریتانیا نیز در این امر مؤثر بودند. در خلال سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ / ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ تشکیلات حکومتی ایالات متحده به فعالیتهای شوروی در شمال ایران توجه چندانی مبذول نمی‌داشت. آنها نیز همانند انگلیسیها نسبت به عواقب احتمالی حضور نیروهای نظامی شوروی نگران بودند ولی این نگرانی فقط هنگامی به اقدام عملی منجر شد که خطر شوروی ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت و با تحقق خواسته‌ها و آمال شوروی در دیگر نقاط توأم گردید. تا پیش از این دگرگونی کیفی در طرز فکر ایالات متحده، تشکیلات حکومتی آمریکا به همان نسبت نیز در باب خط‌مشی بریتانیا در ایران دغدغهٔ خاطر داشت.

در آغاز، اهمیت حفظ روابط حسنه با اتحاد شوروی در ایران، ایالات متحده را بر آن داشت که نسبت به متحد کمونیست خود خط‌مشی محتاطانه و حتی آشتی‌جویانه‌ای اتخاذ کند. از آنجا که ایالات متحده و بریتانیا که هر دو نسبت به نقش حیاتی شوروی در جنگ واقف بوده و از خطر «صلح جداگانه»ی روسها و آلمانیها نیز نگرانی‌هایی داشتند، هیچ یک مایل نبودند در مورد پاره‌ای از وجوه نامطلوب حضور نیروهای نظامی شوروی در شمال ایران، اعتراضی سرسختانه به عمل آورند. برخی اوقات نمایندگان دولت بریتانیا از مماشات و همراهی بیش از حد ایالات متحده با شوروی، آن هم تا بدان حد که حتی ممکن بود به توافق آن دو بدون حضور بریتانیا منجر شود، احساس نگرانی می‌کردند.^{۳۹} اگرچه احتمالاً بیم و هراس بریتانیا اغراق‌آمیز بود، مع‌هذا در ایران نیز همانند دیگر نقاط، مسائل اساسی جنگ معمولاً

بریتانیا و آمریکا را در برابر شوروی در جبهه مشترکی قرار نمی‌داد. با اینکه اتحاد شوروی برای بهره‌برداری از اختلاف متفقین از هیچ فرصتی فروگذار نمی‌کرد، روابط آمریکا و شوروی چندان هم راحت و بی‌دردسر نبود و امکان آنکه در درازمدت دولت آمریکا با خواسته‌های اساسی شوروی در ایران موافقت کند بسیار بعید به نظر می‌آمد.

یکی از نخستین مواردی که مانع از تفاهم بیشتر آمریکا و شوروی شد، مسئله هیئتهای مستشاری بود. در حالی که ایران و بریتانیا هر دو در باب لزوم و ضرورت مستشاران آمریکایی توافق داشتند، اتحاد شوروی تعداد روبه افزایش مشاوران آمریکایی را با سوءظن تلقی می‌کرد. در اوایل سال ۱۹۴۳ / بهمن ۱۳۲۱ سفیر شوروی در لندن در باب لزوم مشاوران آمریکایی و حیطة اقتدار آنها از وزیر جنگ بریتانیا پرسشهایی به عمل آورد. وی توصیه کرد که اجازه داده نشود آمریکاییها در ایران قدرت بیابند و به وزیر جنگ اطمینان داد که به هر حال مشاوران شوروی از «کارایی بیشتری» برخوردارند.^{۴۰} دولت شوروی بویژه از آن ناراحت شد که اطلاع یافت بریتانیا قصد دارد اداره راه آهن را به ایالات متحده واگذار کند، بویژه آنکه تقاضاهای مکررش مبنی بر کنترل بخش شمالی خط آهن نیز مورد توجه قرار نگرفته بود.^{۴۱} میلیسپو در تلاشی به منظور رفع سوءظن شوروی، چند بار کوشید برای مذاکره با مقامات سفارت شوروی، و توضیح ماهیت هیئتهای مستشاری ایالات متحده، و وقت بگیرد ولی موفق نشد.^{۴۲}

یکی از موارد اختلاف آمریکاییها و روسها، حضور رِکس ویویان در آذربایجان بود، وی یکی از اعضای هیئت مستشاری خواروبار و مسئول نظارت بر توزیع خواروبار به سمت جنوب بود. کنسول ایالات متحده خاطر نشان ساخت که روسها «از حضور کنسولگری آمریکا در منطقه تحت اشغال شوروی و اینکه یک آمریکایی برای نظارت بر عرضه خواروبار در صحنه باشد، راضی نیستند... روسها آذربایجان را برای خودشان می‌خواهند».^{۴۳}

در ایام کمبود غله، ویویان محاسبه کرد که با توجه به برداشت شوروی از غله

آذربایجان، از باقی مملکت گذشته، حتی خود سه میلیون نفوس منطقه نیز با قحطی مواجه خواهند شد. به عقیده او توافقنامه موجود مبنی بر ارسال مقادیر معتدایی غله به شوروی هیچ‌گاه نمی‌بایست امضا می‌شد و اگر به مرحله اجرا درآید موجب بروز قحطی در آذربایجان خواهد شد.^{۴۴} آشکار بود که تنها مسبب کمبود خواروبار بریتانیا نبود، اتحاد شوروی نیز در این امر سهم داشت. آمریکاییها نیز فوراً متوجه شدند که مقامات شوروی چگونه می‌توانند در صورت تمایل از کنترل خود بر عرضه غله آذربایجان به مثابه اهرمی در برابر دولت مرکزی استفاده کنند.^{۴۵}

خط‌مشی روسها در مورد مسئله غله و خصومتی که در قبال مستشاران آمریکایی نشان داده می‌شد، بیانگر برخی از مسائلی بود که حفظ روابط دوستانه با اتحاد شوروی را در ایران، تحت‌الشعاع قرار می‌داد. علاوه بر این خود عاملی شد بر هشیاری بیشتر آمریکاییها نسبت به اهداف درازمدت سیاست شوروی. نمایندگان ایالات متحده در آذربایجان مداخلات فزاینده روسها را در تحولات سیاسی محل ملاحظه کرده بودند. کانی هولم، کنسول آمریکا در تبریز ضمن اشاره به برکناری بی‌سروصدای مقامات بالای آذربایجان و مرعوب ساختن آن بخش از مقامات محلی که با نمایندگی آمریکا همکاری داشتند، هشدار داد که خط‌مشی دولت شوروی می‌تواند به «از دست رفتن کامل استقلال ولایات شمالی منجر شود».^{۴۶} وی نسبت به تبلیغات شوروی که «جلب نظر مساعد» اهالی محل را هدف قرار داده بود بشدت سوءظن داشت. در نفوس حتی از این نیز فراتر رفته، از آن بیم داشت که تبلیغات شوروی با فلسفه «دوستی برادرانه و برابری» که در خود داشت بتواند به کمونیست شدن مردم منجر شود. وی در آوریل ۱۹۴۳ / فروردین ۱۳۲۲ به وزارت خارجه آمریکا نوشت که شوروی در ایران سیاستی «مثبت و ستیزجویانه» در پیش گرفته است:

در ماههای اخیر طی یک رشته مراسلات و تلگرافها، مساعی روسها را برای آنکه از طریق تبلیغات زیرکانه، تعالیم سوسیالیستی، ارائه نمونه‌ای از حسن رفتار نیروهایشان و سیاستی مبتنی بر رأفت و شدت، موقعیت خود را در ایران مستحکم کنند، گزارش کرده‌ام.^{۴۷}

ایالات متحده در عین حال که به لزوم حفظ مناسبات موجود با اتحاد شوروی واقف بود، براساس تجارب دست اولش از شیوه‌های شوروی بیش از پیش به ضرورت تدوین یک خط مشی مستقل درازمدت اعتقاد یافت:

اگر رویدادها بر همین روال ادامه یابند، چنین به نظر می‌آید که روسیه یا بریتانیا یا هر دو به اتخاذ اقداماتی دست خواهند زد که استقلال مؤثر ایران را حتی اگر نابود نسازد، لااقل به نحوی جدی محدود خواهد ساخت. بهترین امیدی که می‌توان داشت، تقویت ایران به میزانی است که خود بتواند بدون کنترل یا حمایت بیگانه برپای خود ایستاده و از همراهان ما بخواهد که منشور آتلانتیک را محترم دارند. ایالات متحده تنها کشوری است که می‌تواند کمک مؤثری به ایران ارائه نماید، بویژه از طریق ارائه مستشاران و تکنیسینهای آمریکایی و حمایت مالی و مادی. تنها ما می‌توانیم بریتانیا و روسیه را محدود و مقید نگاه داریم.^{۴۸}

ضرورت محدود و مقید نگاه داشتن بریتانیا و شوروی با تلاش آمریکاییها در جهت منافع شخصیشان نیز مطابقت کامل داشت. البته در مقایسه با اروپا، هنوز ایران برای سیاستگذاران آمریکایی تقدم بالایی نداشت، با وجود این در پی اقدامات کسانی چون موری و جنرگن در بخش خاور نزدیک وزارت خارجه، دریفوس در تهران و ژنرال هارلی یکی از همکاران نزدیک روزولت که برای بررسی دقیقتر وضع به خاورمیانه اعزام شده بود، بخش فزاینده‌ای از آرا و افکار درون تشکیلات حاکمه در جهت دخالت و مشارکت بیشتر آمریکا در امور ایران حرکت می‌کرد. البته بودند کسانی چون ژنرال کانالی، سرپرست فرماندهی خلیج فارس که اصولاً تردید داشتند ایالات متحده منافع موجهی در ایران داشته باشد، ولی طولی نکشید که در اقلیت قرار گرفتند. تردید نیست که در اوایل ۱۹۴۴ / زمستان ۱۳۲۲ هم روزولت و هم کردل هال هر دو آینده‌ای را در نظر داشتند که در آن برای منافع ایالات متحده در خاور نزدیک مبنایی ثابت و دائمی منظور شده بود.^{۴۹}

به طور کلی ایرانیان برای ایالات متحده احترام خاصی قائل بودند ولی این به معنای آن نبود که آمریکاییها مورد انتقاد قرار نگرفته یا مسیر مشارکت گسترده‌تر آمریکا همیشه هموار بوده است. هیئت میلپو یکی از نخستین مواردی بود که آماج

خصوصیت ایرانیان قرار گرفت. ماهیت اقدامات این هیئت، احراز کنترل کامل بر «کل ساختار مالی و اقتصادی» ایران، و اختیارات گسترده‌ای که میلسپو برای اجرای این طرح احراز کرد، به انضمام موضع آمرانه او همه باعث گردید که در اندک زمانی عملکرد هیئت مالی آمریکا به یکی از مضامین اصلی بحث و گفتگو بدل گردید. اتحاد شوروی و حزب توده که هر دو نسبت به هرگونه تلاش آمریکا برای کسب نفوذ بیشتر در ایران سوء ظن داشتند، از میلسپو نیز دل خوشی نداشتند. برخی از سیاستمداران ناسیونالیست چون دکتر مصدق که با نظارت خارجی بر ایران مخالفت داشتند نیز با او موافق نبودند. میلسپو با تلاشهایی که در جهت محدود ساختن مصارف ارتش مبذول داشت، شاه را نیز نگران ساخت. تجار نیز از اقداماتی که بر ضدبازار سیاه به راه انداخته بود ناراحت و خشمگین بودند. طبقات ثروتمند نیز به طور کلی از تلاشهای او برای وضع مالیات بر درآمد خشنود نبودند و بالاخره با اختیارات وسیعی که طلب داشت، نارضایی مجلس را نیز برانگیخت. همان‌گونه که در فوس با دقت تمام پیش‌بینی کرده بود، «وی به محض آنکه بر انگلستان طبقات جاافتاده و ذی‌نفع پای نهد - طبقاتی که خود را «دست‌مزن» تلقی می‌کنند - روز داوری نهایی وی نیز فرا خواهد رسید». اگر چه میلسپو اختیارات ویژه‌اش را بیش از هجده ماه حفظ کرد ولی جز انگلیسیها، سیدضیاء و خود آمریکاییها حامی اساسی دیگری نداشت. اگر حزم و احتیاط شاه و سیاستمداران دست راستی از برکناری میلسپو و احتمال دورساختن متحد نو یافته و مهم آنها نبود، همین هجده ماه را نیز دوام نمی‌آورد.^{۵۰}

میلسپو تنها مستشار آمریکایی نبود که مورد انتقاد ایرانیان قرار داشت. ویویان در آذربایجان نیز در تلاشهایش برای سازماندهی گردآوری و توزیع غله با دشواریهایی روبه‌رو بود.^{۵۱} ولی این‌گونه دشواریها موارد به نسبت مهمی نبودند. ایران از تلاش خود برای کسب حمایت و پشتیبانی بیشتر آمریکا دست‌نشت. ایالات متحده نیز به نوبت خود از این مخالفت مأیوس نشده و عدم محبوبیت مستشاران خود را ناشی از فساد طبقه حاکمه تلقی کرد:

نشانه‌های موجود از یک مبارزه ریشه‌دار و هماهنگ برضد مستشاران ما حکایت

دارند. تردید نیست که این [مخالفت] از ناحیه عناصر فاسد و خودخواهی برمی خیزد که از تأسیس نظامهایی که مستشاران ما در نظر دارند، شخصاً متضرر خواهند شد... من ضرورت اتخاذ یک خط مشی مقتدرانه را در مواجهه با ایرانیان در این زمینه، به اداره متذکر شده‌ام. اگر نتوانیم بخواهیم که مستشاران ما مورد حمایت قرار گرفته و از قدرت برخوردار گردند، تلاشهای آنان ناکام شده و تمام این برنامه شکست خواهد خورد. نتیجه چنین شکستی نه تنها به معنی آن است که ایرانیان را به حال خود واگذاریم، بلکه ضربه مهمی بر اعتبار ما نیز خواهد بود. خط مشی، باید راسخ ولی توأم با رأفت، از روی قدرت اما دوستانه، مستمر ولی با ملاحظه باشد.^{۵۲}

تحولات ایران کماکان در جهت مشارکت گسترده تر ایالات متحده سیر داشت. بحران سیاسی و بلوای نان در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۱، دریفوس را متقاعد ساخته بود که «اگر حکومت مقتدری که بتواند از عهده طبقات ذی نفع برآید» تشکیل نشود، ایران مصیبتی در پیش خواهد داشت. وی حتی پیشنهاد کرد که چنین حکومتی می تواند به شکل یک «قدرت ثلاثه» درآید که در آن میلیسو «مقررات لازم را وضع کند»، یک نخست وزیر مقتدر آنها را اجرا کند و وزیر جنگی چون امیر لشکر امیراحمدی نیز به ضرب «مجازاتهای سریع و سنگینی آنها را اعمال کند».^{۵۳} نظریه دریفوس به نحو فزاینده‌ای در میان مقامات واشنگتن، بویژه کردل هال، تسری می یافت. هال خواستار برنامه‌ای بود برای «اقدام مثبت» در ایران، برنامه‌ای که نه تنها تداوم ارائه مستشار و تکنیسین و سایر پشتیبانیهای مالی و مادی را شامل شده و هدایت «درمان دشواریهای داخلی» را نیز حتی الامکان از طریق مشاوران آمریکایی که «آزادانه» از سوی دولت ایران استخدام شده باشند در بر داشته باشد بلکه «برای پیشگیری از بروز وضعیتی که در آن تمامیت ایران در برابر یک تهدید آشکار قرار گیرد نیز حمایت بموقع دیپلماتیک از ایران منظور گردد».^{۵۴}

هنگامی که در اواخر ۱۹۴۳ / پاییز ۱۳۲۲ روزولت بر بیانیه کنفرانس تهران در باب ایران صحه نهاد، گروهی که خواهان مشارکت بیشتر آمریکا در امور ایران بودند، خشنود گشتند. در این بیانیه، ضمن تصدیق سهم ایران در مساعی جنگ، وعده شده بود که در برابر احتیاجاتی که عملیات جنگ بر ایران تحمیل کرده است،

کمکهای اقتصادی خود را افزایش دهند. علاوه بر این، اتفاق نظر متفقین در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران از نو مورد تأکید قرار گرفته بود. تصمیم ایالات متحده در دسامبر ۱۹۴۳ / آذر ۱۳۲۲ مبنی بر امضای چنین بیانیه‌ای که در اوایل ۱۹۴۲ / زمستان ۱۳۲۰ امری غیرممکن تلقی شده بود، بیش از آنکه بازتاب همبستگی متفقین به نظر آید، بیانگر این باور تشکیلات اداری ایالات متحده بود که آمریکا سهم حیاتی و دائمی مهمی در آینده ایران دارد.

در اوایل ۱۹۴۴ / دی ۱۳۲۲ روزولت روحیه در حال تغییر تشکیلات اداری را چنین توصیف کرد:

از این فکر به وجد آمده بودم که ایران به مثابه نمونه‌ای از آنچه یک سیاست غیرخودخواهانه آمریکایی می‌تواند انجام دهد، به کار رود. نمونه‌ای دشوارتر از ایران را نمی‌شد انتخاب کرد. با وجود این دوست دارم که آن را بیازمایم. مشکل اصلی دسترسی به نمونه مناسبی از متخصصین آمریکایی است که نسبت به آرمانهای خویش وفادار بوده، در میان خود دعوا نکنند و از لحاظ مالی کاملاً صادق باشند... اگر بتوانیم چنین خط‌مشی را آغاز کنیم، اگر همان گونه که امیدواریم در پنج یا ده سال موفق گردد، آنگاه [سیاستی] دائمی خواهد شد. در ضمن کل این تجربه نیز لازم نیست برای مالیات دهندگان ایالات متحده چندان گران تمام شود.^{۵۵}

هنوز دو سال از هجوم متفقین نگذشته بود که تعهد آمریکا نسبت به ایران شکل گرفت. البته هنوز روشن نبود که حد و حدود این تعهد چیست و دقیقاً چه جهتی خواهد یافت ولی تصمیم غیرقابل برگشتی اتخاذ شده بود. ضعف دولت ایران، خط‌مشی شوروی و بریتانیا و آمیزه‌ای از آرمان‌گرایی و منافع شخصی، ایالات متحده را به ایران کشاند؛ افول بریتانیا و خطر جدیدی که از سوی شوروی مطرح شده بود، باعث تثبیت موقعیت آمریکا گشت.

تحولات ناشی از بحران نفت شمال در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ خط‌مشی ایالات متحده را دارای جهت و انگیزه بیشتری ساخت. همان گونه که در فصل نخست اشاره شد، این بحران خود تا حدودی از منافع فزاینده آمریکا در ایران سرچشمه گرفت، زیرا این شرکتهای نفتی آمریکا بودند که از نو خواستار مشارکت در منابع نفتی ایران

شدند. مع‌هذا عواقب و نتایج ناشی از این بحران در تعیین مجدد مواضع ایالات متحده در قبال متفقینش نقش مؤثری ایفا کرد. تلقی شوروی به مثابه دشمن عمده در ایران، برداشتی بود که بر کل عملکرد بعدی مبنی بر انهدام نفوذ کمونیستی سایه افکند؛ سرمشقی که در کشورهای دیگری چون یونان و ترکیه تکرار شد و در خلال مبارزه برای آذربایجان شتاب خاصی یافت.

اقدام نمایندگان دولت ایران در اوایل ۱۹۴۳ / زمستان ۱۳۲۱ برای مذاکره با صنایع نفت ایالات متحده، بیانگر وجهه چشمگیر آمریکا در ایران و همچنین تمایل دولت ایران برای توسعه بیشتر روابط متقابل بود. به رغم دل‌تنگیها و کدورت متقابلی که در باب برنامه مستشارها پیش آمده بود، هنوز بر وجهه و اعتبار ایالات متحده در ایران خدشه‌ای وارد نشده بود و در فوریه ۱۹۴۳ / بهمن ۱۳۲۱ وابسته تجاری ایران در واشنگتن با شرکت استاندارد اویل تماس حاصل کرد تا از علائق احتمالی آنها نسبت به کسب یک امتیاز نفتی در ایران اطلاع حاصل کند. پس از مدتی تردید و تعلل بالاخره در ماه سپتامبر / شهریور میان ایران و شرکت استاندارد و کیوم - یکی از شرکتهای تحت کنترل استاندارد اویل و سوکونی و کیوم - مذاکراتی آغاز شد. در این میان یک شرکت انگلیسی نیز نسبت به کسب چنین امتیازی ابراز علاقه کرده و چندی بعد نیز شرکت نفت سینکلو، یکی دیگر از شرکتهای آمریکایی وارد کار شد.^{۵۶}

مذاکره در باب یک امتیاز جدید آمریکایی یا انگلیسی به تناوب حدود یک سال ادامه یافت. این مذاکرات با آنکه به هیچ نتیجه مشخصی منجر نشد، ولی تمام طرفین ذی‌نفع را نگران ساخت. وزارت خارجه آمریکا از آن بیم داشت که یک امتیاز نفتی به از دست رفتن وجهه ایالات متحده در مقام یک قدرت بی‌غرض منجر شود. مذاکرات ایران و آمریکا باعث سوءظن محافل انگلیسی، و بروز مکالمات تندی میان چرچیل و روزولت شد؛ از نظر چرچیل، وی [روزولت] سعی داشت پا در منافع نفتی دیگری بگذارد.^{۵۷} ایرانیان با حزم و احتیاط بسیاری عمل کردند؛ به هیچ روی میل نداشتند چنین امتیاز بزرگی را بسادگی واگذار کنند. روسها که از نادیده انگاشته شدن خود خشمگین بودند، زمینه بروز یک بحران جدید سیاسی را فراهم کردند.^{۵۸}

برای ایالات متحده که با تصمیم ساعد مبنی بر موکول نمودن هرگونه مذاکره نفت به بعد از جنگ، فوراً موافقت کرد، موضوع نفت و عواقب ناشی از آن صرفاً عاملی شد برای اتخاذ هرچه سریعتر تعهدی مشخص در قبال استقلال ایران.

در واقع مخالفت ایالات متحده صرفاً با امتیاز نفت شوروی نبود، بلکه برعکس آمریکاییها قبلاً به روسها اطلاع داده بودند که فقط به امتیاز نفت در جنوب علاقه‌مند بوده و با خواسته‌های اتحاد شوروی در شمال مخالفتی ندارند. با این حال نسبت به شیوه‌ای که شوروی برای کسب امتیاز مورد نظرش در پیش گرفته بود، بویژه رویه تهدیدآمیزی که پس از ناکامی در این امر نسبت به دولت ایران اتخاذ کرد، مخالفت داشتند. علاوه بر این از تأثیر آشکار دستگاه تبلیغاتی شوروی نیز که به محض آشکارشدن تصمیم دولت ایران، به کار افتاد نگران شده بودند.^{۵۹}

بیم و هراس ناشی از عواقب درازمدت حضور نظامی روسها در ایران در پی بحران نفت شمال، تأثیر مهمی در سرسختی بیشتر مواضع ایالات متحده داشت، بویژه آنکه این امر با آشکارشدن مقاصد سیاسی شوروی در باب دیگر نقاط جهان، بویژه اروپای شرقی توأم شد. علاوه بر این، تحولات مزبور موجب شد که برای بهبود روابط آمریکا و انگلیس نیز اقداماتی آغاز شود. خطر شوروی که با سوءظن متقابل دو قدرت - بویژه بحث تند چرچیل و روزولت در باب نفت - همراه شد، به مذاکرات سطح بالایی جهت حل و فصل «مسائل مشترک» منجر شد. در آوریل ۱۹۴۴ / فروردین ۱۳۲۳ ادوارد استیپنیوس، کفیل وزارت خارجه [ی آمریکا] برای تأکید بر وجود «اهداف و دیدگاههای مشترک کلی وزارت خارجه [ی آمریکا] و وزارت امور خارجه [ی بریتانیا] در مسائل خاورمیانه» راهی لندن شد.^{۶۰} از همه زودتر مذاکراتی در باب نفت آغاز شد که در ماه اوت / مرداد به توافقی اولیه منجر شد. اگرچه این توافقنامه تا حدود بسیاری به خاطر مخالفت شرکتهای آمریکایی هیچ‌گاه به تصویب نرسید، ولی این مذاکرات خود باعث شد که فضای حاکم بر روابط انگلیس و آمریکا در خاورمیانه بهبود یابد. یکی دیگر از نتایج مأموریت استیپنیوس به لندن آن بود که هر دو قدرت بریتانیا و ایالات متحده توافق کردند که برای تشویق همکاری

متفقین بر سر ایران، تلاشهای خود را هماهنگ کنند. همان گونه که سرریدر بولارد، سفیر بریتانیا در تهران به نحوی نخوت بار پس از بحران نفت ابراز داشت، ترس و واہمہ جدید از رخنہ شوروی در بالکان و خاورمیانه (و موضوع خاورمیانه نیز تا حدودی در نتیجہ بحران نفت) والاس موری را به همکاری بیشتر با بریتانیا وادار خواهد ساخت.^{۶۱}

این تفاهم نویافته بریتانیا و ایالات متحده در ایران بازتابی بود از ضرورت اتحاد در برابر یک دشمن مشترک و لزوم هماهنگی مساعی جنگی متفقین. این امر باعث رفع سوء ظن آمریکاییها نسبت به خطمشی بریتانیا شد. حتی در ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ و پس از پایان رسمی جنگ نیز دولت آمریکا هنوز بر این باور بود که:

اگر نتوان منافع بریتانیا و شوروی را به هم نزدیک نمود و اوضاع داخلی ایران را تثبیت کرد، ایران ممکن است وحدت متفقین و امنیت بین‌المللی را به خطر افکند. ایالات متحده سعی خواهد کرد ماهیت متقابل تعهدات دول بریتانیا و شوروی را در قبال ایران، خاطر نشان آنها سازد.^{۶۲}

با آنکه گذشته از اطمینان کلی بیانیه متفقین، تعهدی رسمی در قبال ایران اتخاذ نشده بود، ولی دخالت فزاینده و مستمر آمریکا در ایران که در خلال دوران اشغال صورت گرفت، مبنایی شد بر یک خطمشی آتی: وزارت خارجه آمریکا در جهت رویارویی با مدعیات شوروی حرکت می‌کرد.^{۶۳}

شخصیتهایی چند در ترغیب تشکیلات دولتی آمریکا به احراز نقشی فعالانه‌تر در امور ایران مؤثر واقع شدند. اقدامات دریفوس در تهران، همانند تلاشهای دو جانشین بعدی او، لیلاند موریس و والاس موری نقش مهمی در این امر داشت. از مسکو نیز کینان، طراح خط مشی که به «سیاست تحدید» معروف شد، تفسیر خود را از عملکرد شوروی ارائه کرد.^{۶۴} بخش خاور نزدیک [وزارت خارجه آمریکا] که نخست تحت سرپرستی موری و بعد از او لوی هندرسون قرار داشت نیز لحظه‌ای از تلاش برای مشارکت گسترده‌تر ایالات متحده در منطقه باز نایستاد. روزولت و دو وزیر خارجه‌اش کردل هال و استیپنیوس نیز تا حدودی زمینه را برای جانشینان خود

آماده ساخته بودند. ولی روزولت کسی نبود که به روسیه اعلان جنگ سرد دهد، بخصوص آن هم بر سر ایران. وی خطر شوروی را تشخیص داد ولی هنوز بر این امید بود که بتواند با سلاحهایی که حاصل آرمانگرایی خودش بود، با آن مقابله کند، یعنی با منشور آتلانتیک، سازمان ملل یا در مورد خاص ایران که طرح جدیدی را برای قیومیت متفقین طرح کرده بود.^{۶۵} ولی ترومن و برنز نسبت به شوروی توهم کمتری داشتند. گذشته از آنچه در بیانیه متفقین یا برنامه‌های موجود مستشاری در نظر آورده شده بود، هیچ‌گونه کمک فوری به ایران پیشنهاد نشده بود ولی طولی نکشید که جانشینان روزولت به مخالفان سرسخت اهداف بعد از جنگ استالین بدل شدند. در اروپای شرقی دیگر دیر شده بود، ولی در ایران نه.

وظیفه تجدیدنظر در دیدگاه آمریکاییها از این «اتحاد غریب» بر عهده ترومن قرار گرفت؛ «اتحاد غریبی» که در راهبرد جنگ کارساز واقع شد ولی در تدارک صلح بعد از آن ناتوان گردید. ترومن که با برداشتهای قالبی جنگ سرد آرامش خاطر بیشتری داشت برای ایفای چنین نقشی مناسب بود. در آستانه چیرگی دموکراتها بر تبریز، دیدگاه موری از خط مشی شوروی برای ترومن نکات تفاهم بسیار در بر داشت:

فکر می‌کنم که در نهایت، هدف اصلی او [شوروی] آن است که در تهران حکومتی خلقی چون [حکومت] گروزا در رومانی را به قدرت رساند، که تحت هدایت افراد تحت نفوذ شوروی و مطیع خواسته‌های آنها قرار داشته باشد... حال هر اندازه نیز از وضعیت ایران ناراضی باشیم، درمانی که یک گروه اقلیت تحت هدایت روسها برای ایران به کار برند برای ایالات متحده، ایرانیان و صلح جهانی از خود بیماری نیز بدتر خواهد بود.^{۶۶}

این برداشت، چند صباحی بعد از سوی رابرت روسو، نایب کنسول جوان و متنفذ ایالات متحده در تبریز نیز بیان شده و مورد تشویق قرار گرفت، و صحنه را جهت یک رشته تعهدات جدید آمریکا آماده ساخت. تصور یک ایران - و احتمالاً ترکیه و یونان - تحت سلطه شوروی به یک دل‌نگرانی دائمی سیاستگذاران آمریکا

تبدیل شد. مبنای توسعه نفوذ ایالات متحده در ایران فراهم شده بود. به رغم برکناری هیئت میلسپو در اوایل ۱۹۴۵ / زمستان ۱۳۲۳، یعنی پس از انتقاداتی که از تلاشهای او برای عزل مدیر بانک ملی به عمل آمد، اقتدار و اعتبار ایالات متحده کماکان رو به رشد داشت. دولت ایران به نحو فزاینده‌ای آمریکا را به مثابه راه نجاتی از مشکلات موجود خویش می‌نگریست. در مه ۱۹۴۴ / اردیبهشت ۱۳۲۳ یک پیمان بازرگانی بین آن دو منعقد شد و در نوامبر / آبان سال بعد نیز قراردادی جهت استقرار خطوط هوایی ایالات متحده به ایران به امضا رسید.^{۶۸} در این میان هنوز راه بر انعقاد یک قرارداد نفتی در آینده گشوده بود، یا لاقبل ایالات متحده چنین تصور می‌کرد. اگرچه جراید چپی هر از گاه خط‌مشی آمریکا را مورد انتقاد قرار می‌دادند، ولی هنوز هم هدف اصلی این گونه حملات و انتقادهای بریتانیا بود.^{۶۹} گذشته از حزب توده و نمایندگان لیبرال مجلس - که بیشتر از اشراف آذربایجانی و هواداران مصدق تشکیل شده بودند - اکثر نمایندگان مجلس خواهان استقرار روابط گسترده‌تری با آمریکا بودند. حتی قوام‌السلطنه نیز به رغم سیاستی که در جلب همراهی شوروی اتخاذ کرده بود، نهایت دقت را داشت که چنین متحد مهمی را از دست ندهد. توانایی وی در دفع موفقیت‌آمیز زیاده‌طلبی‌های شوروی تا حدود قابل توجهی بر این اصل استوار بود که می‌دانست می‌تواند روی حمایت آمریکا حساب کند.

آمریکای متعهد: ۱۹۴۶-۴۷ / ۱۳۲۵-۲۶

به نوشته ترومن: «در اوایل ۱۹۴۶ / زمستان ۱۳۲۴ فعالیت‌های روسها در ایران صلح جهانی را به خطر افکند».^{۷۰} بی‌اعتنایی اتحاد شوروی به مفاد مربوط به فراخوانی نیروهای نظامی در پیمان سه جانبه و مداخلاتشان در ولایات شمالی ایران، در شکل گرفتن تعهد ایالات متحده در دفاع از ایران در برابر فشارهای شوروی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد. حمایت از ایران در سازمان ملل که در بهار ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ صورت گرفت، نقطه عطفی در خط‌مشی ایالات متحده به شمار می‌رفت زیرا سرآغاز گذر از یک خط‌مشی انفعالی به یک سیاست فعالانه بود. در یالتا، هنوز روزولت از

اندیشهٔ قیومیت متفقین بر ایران دست‌نشته بود. در مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴ در حالی که نیروهای شوروی هنوز بخشهای شمالی ایران را تحت اشغال داشتند، بریتانیا و ایالات متحده از احتمال جنگ با شوروی بر سر ایران صحبت داشتند.^{۷۱} برای درک چگونگی تغییری که در طرز تفکر ایالات متحده حاصل شد، نه فقط باید تهدید شوروی یا دگرگونی رهبری آمریکا را مورد اشاره قرارداد، بلکه فروپاشی کامل تفاهم ایام جنگ متفقین در مورد اروپا را نیز باید در نظر داشت. تحولات خط‌مشی ایالات متحده را در قبال ایران در سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ تنها می‌توان در چارچوب دگرگونیهای صحنهٔ جهان آن روز درک کرد که سوء تفاهمهای متقابل و مدعیات رقابت‌آمیز هر یک از این دو ابرقدرت روبه‌رشد در مورد بخشهایی از جهان، تجدید نظر در باب سیاستهای اروپایی و آسیای دور و نزدیک را ضرورت بخشید.

بیش از آنکه تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان با تمام نگرانیهایی که پیش آورد، برای ایالات متحده واقعهٔ تعیین‌کننده محسوب شود، این امتناع شوروی از فراخوانی نیروهایش از ایران بود که اهمیت تعیین‌کننده‌ای یافت. در حالی که موری فعالیت‌های شوروی را در ایران و اروپای شرقی کم و بیش به یک دیده می‌نگریست، احتمالاً هنوز هم امیدوار بود که اتحاد شوروی ضرب‌الاجل ماه مارس / اسفند را جهت احضار نیروهایش از ایران محترم خواهد داشت. به هر حال موقعیت شوروی در شمال ایران با موقعیت آنها در اروپای شرقی قابل مقایسه نبود. ولی اگر استالین واقعاً قصد داشت آنچه را در باب تحمیل نظام اجتماعی مورد نظرش در تمام مناطق تحت اشغال ارتش سرخ تهدید کرده بود به اجرا درآورد، آیا حوزهٔ تحت اشغال شوروی در ایران را نیز نمی‌توانست مشمول آن قرار دهد؟^{۷۲}

به رغم سوءظن شدید موری نسبت به انگیزه‌های واقعی اقدامات روسها، سیاست آمریکا جنبهٔ محتاطانهٔ خویش را از دست نداد و منتظر تحولات بعدی شد. موری در مورد فرقهٔ دموکرات بر این اعتقاد بود که هدف آنها «اتخاذ یک راه میانه بین طبقهٔ مرتجع مالک و افراطیهای توده بود». در این میان سموئل ابلینگ، کنسول آمریکا در تبریز نیز اظهار داشت که تحت تأثیر سران فرقه واقع شده و پیشه‌وری و

شبستری را «مدیران هوشمندی» توصیف کرد که در مقایسه با بسیاری از نمایندگان مجلس از توانایی و قابلیت برخوردار بودند.^{۷۳} اگرچه سیاستمداران تهران این دیدگاه را قبول نداشته و بر این اعتقاد بودند که سیاست شوروی بر ایجاد یک حوزه نفوذ دائمی در شمال ایران قرار دارد، ایالات متحده ترجیح داد پیش از آنکه دست به کار شود، صبر کند و کابلیرانگ، وابسته مطبوعاتی سفارت را برای تهیه گزارشی از اوضاع محلی به آذربایجان اعزام داشت.

کابلیرانگ برخی از شایعاتی را که در تهران رایج شده بود تأیید کرد: اتحاد شوروی در میان دموکراتها اسلحه پخش کرده و مانع از آن شده بود که قوای تقویتی ایران وارد آذربایجان شوند. از نظر او نظام حاکم نه کمونیست بود و نه جدایی خواه ولی خاطر نشان ساخت که تبلیغات فرقه در جهت «خطوط کمونیستی» سیر می کرد. یکی از تغییراتی که به نظر وی مهم آمد، تغییر کلاه شاپو که در دوران رضاشاه اجباری بود به کلاه کپی بود.^{۷۴}

این و دیگر ملاحظات مشابه آمریکاییها و همچنین ایرانیان در عرض مدت زمانی کوتاه ایالات متحده را متقاعد ساخت که در آذربایجان با شورشی ساخته و پرداخته روسها مواجه اند.

طولی نکشید که در گزارشهای ایالات متحده از وقایع شمال واژه «کمونیست» جانشین «دموکرات» شد. گروهها و احزاب طرفدار شوروی در ایران و دیگر نقاط جهان، بسیار خطرناک تلقی شدند. سیاستگذاران آمریکا آماده آن بودند که در موضع سرآمدان ایرانی در قبال فرقه دموکرات شریک شوند، یعنی در این امر که موقعیت آنها [فرقه] تماماً به حمایت شوروی بستگی دارد.^{۷۵} روزنامه نیویورک تایمز خود از چندی قبل برای خوانندگان آذربایجان را سرزمینی توصیف کرده بود تحت حکمروایی حزب شوروی خواه توده که اهالی عادی آن بدون در دست داشتن کارت عضویت حزب، حتی از گرمابه های عمومی یا خط اتوبوس هم نمی توانستند استفاده کنند.^{۷۶}

مواضع جدید ایالات متحده در قبال مسئله ایران پس از کنفرانس مسکو که در

اواخر ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ صورت گرفت، آشکار شد. در یالتا و پوتسدام، فشارهای ایران و بریتانیا هنوز نتوانسته بود آمریکاییها را به ضرورت اتخاذ یک موضع سرسختانه در قبال اتحاد شوروی متقاعد سازد. هنوز، یا لاقبل تا زمانی که روزولت حیات داشت، این امید وجود داشت که توافقی کلی با شوروی حاصل شود و برای مسئله ایران چنان اهمیتی متصور نبود که تفاهم متفقین را در دیگر موارد به خطر افکند. ایالات متحده نیز همانند بریتانیا در اصل با جلو انداختن تاریخ خروج نیروهای متفقین از ایران موافق بود و خود در ژانویه ۱۹۴۶ / دی ۱۳۲۴ نخستین قدرتی بود که نیروهایش را از کشور خارج کرد.^{۷۷} تا زمانی که مقاصد و نیت استالین آشکار نشده بود، ترومن و برنز حاضر بودند تضمین رسمی مولوتوف را مبنی بر تبعیت شوروی از تعهدات مندرج در پیمان سه جانبه قبول کنند. حتی در خلال کنفرانس مسکو نیز به رغم نگرانیهای بریتانیا، چنین به نظر می‌آمد که برنز هنوز امیدوار بود با روسها به نوعی توافق دست یابد. همان‌گونه که کنان خاطر نشان ساخت: «وی چندان هم پروای واقعیت‌های نهفته در پس این توافق را ندارد چرا که این موارد به مسائلی چون کره و رومانی و ایران مربوط می‌شود که در باره آنها چیزی نمی‌داند».^{۷۸}

ارنست بوین، وزیر امور خارجه بریتانیا که امیدوار بود آمریکاییها مولوتوف را به خاطر اقدامات شوروی در ایران و ترکیه و یونان تحت فشار قرار دهند از آنچه «خط‌مشی دوپهلوی و ضعیف» برنز توصیف می‌کرد، سرخورده بود. برنز به محض آنکه احساس کرد مسئله ایران ممکن است مذاکره در باب دیگر مسائل را به تعویق اندازد، پیشنهاد کرد که آن را از دستور کار رسمی کنفرانس حذف کنند.^{۷۹} ولی ترومن از عملکرد برنز و نتایج کنفرانس «حتی بدون کلمه‌ای هم که بیانگر آن باشد که شاید روسها مایل به تغییر شیوه‌های خود در ایران - جایی که وضع بسرعت جدی می‌شد - یا دیگر نقاط باشند» به هیچ وجه راضی نبود. برنز پس از بازگشت از مسکو به خاطر «نرمش زیادی در قبال روسها» توییح شده و در اندک زمانی با طرز تفکر جدید ریاست جمهوری همراه و هماهنگ شد:

در مورد قصد روسها مبنی بر اشغال ترکیه و تصرف بغاز دریای سیاه به مدیترانه

کوچکترین تردیدی در ذهن ندارم. اگر روسیه بامشتی آهنین و لحنی محکم روبه‌رو نگردهد، جنگ دیگری در پیش خواهد بود. آنها یک زبان بیش نمی‌فهمند: «چند تا لشکر داری؟» فکر نمی‌کنم بیش از این مصالحه و سازش را ادامه دهیم. تا زمانی که با خواسته‌های ما همراه نشده‌اند نباید رومانی و بلغارستان را شناسایی کنیم. باید مواضع خود را در مورد ایران با صراحت کامل بیان کنیم... آنگاه باید در مورد بازگشت کشتیهایمان از روسیه و تسویه بدهیهای قانون وام و اجاره روسیه تأکید نمایم. از ناز و نوازش شورویها خسته شده‌ام.^{۸۰}

این ملاحظات که در ژانویه ۱۹۴۶ / دی ۱۳۲۵ بیان گردید، راه را بر اقدام قاطعانه ایالات متحده به وقت عقب نرفتن نیروهای شوروی از ایران در مارس / اسفند همان سال، هموار ساخت. موضع شوروی در قبال تلاشهای ایران برای طرح موضوع «ملاحظات شوروی» در سازمان ملل و همچنین موضع آنها در برابر پیشنهاد بوبین مبنی بر تشکیل یک کمیسیون سه جانبه، ادامه حمایت از حکومت فرقه در آذربایجان و رویه سرسختانه‌ای که در ایام بازدید نخست‌وزیر ایران از مسکو اتخاذ کرده بودند، همگی بیانگر قصد آشکار شوروی در بی‌توجهی به مفاد پیمان سه جانبه بود. از این رو هنگامی که در ۵ مارس / ۱۴ اسفند حسین علاء، سفیر ایران در واشنگتن طی ارسال یادداشتی از برنز خواست که نسبت به عدم خروج نیروهای شوروی از شمال ایران تا ۲ مارس / ۱۱ اسفند که بی‌توجهی شوروی نسبت به تعهداتش محسوب می‌شد، اعتراض کند، این اقدام وی دور از انتظار نبود. علاوه بر این، در یادداشت مزبور آمده بود: «مطابق با اطلاعات واصل از محافل مطلع، دولت شوروی خروج از ایران را به پذیرش برخی خواسته‌های بسیار مهم از سوی دولت ایران مشروط کرده است، در حالی که خروج نیروهای خارجی متفقین در پایان جنگ همیشه بلاشروط تلقی می‌شده است».^{۸۱} در همان روز برنز طی ارسال یادداشتی به مسکو هشدار داد که ایالات متحده نمی‌تواند نسبت به اقدامات شوروی «منفعل بماند».^{۸۲}

ایالات متحده تصمیم گرفته بود دامنه جاه‌طلبیهای روسیه را در ایران محدود سازد. استالین نیز در برابر بلوف ترومن ایستاد. وی می‌خواست با حفظ نیروهایش در

شمال ایران، دولت تهران را تحت فشار نگه‌داشته و به توافقنامه‌ای مطابق با منافع شوروی نایل آید. ولی تعهدات عهدنامه‌ای موضوعی بود که از نظر ایالات متحده هیچ بحث و گفتگویی بر نمی‌داشت، بویژه در جایی که منافع آمریکا نیز به نحو نزدیکی در کار بود. فقط آینده ایران و احتمالاً یونان و ترکیه در کار نبود، بلکه کل شبکه منافع آمریکا در خاورمیانه مطرح بود.^{۸۳} ایالات متحده نیز همانند بریتانیا نگران بود که سلطه شوروی بر ایران به چیرگی بر منابع سرشار نفتی منطقه منجر شود؛ مسئله‌ای که برای ترومن نیز به اندازه اتلی و بوین غیرقابل تحمل بود. «حرکت گاز انبری عظیمی» که مدیترانه و شرق نزدیک را تهدید می‌کرد، می‌بایست متوقف گردد.^{۸۴} با این حال ترومن در حرکتی که به منظور دفاع از ایران در برابر اهداف و مقاصد شوروی آغاز کرد، دقت داشت که اقداماتش تحت رنگ و روی محترمانه سازمان ملل و در پوششی از ارج نهادن به اصول منشور آتلانتیک انجام گیرد. خط‌مشی ایالات متحده هرگونه قرار و مدار قدرتهای بزرگ برای تعیین حوزه‌های نفوذ جدید در ایران را صریحاً مردود اعلام داشت. از نظر آمریکاییها ایران می‌بایست هم در برابر امپریالیسم شوروی محافظت می‌شد و هم امپریالیسم بریتانیا.

یادداشت برنز به مولوتوف نقطه شروعی بود بر پایان یافتن خواسته‌های بعد از جنگ شوروی در ایران. احتمالاً در آن زمان اهمیتش درک نشد، ولی شوروی حاضر نشد بر سر خاور نزدیک خطر رویارویی با ایالات متحده را قبول کند. تا پاییز ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ که بالاخره مجلس شورای ملی قرارداد نفت شمال را رد کرد، میزان شکست شوروی آشکار نشد، ولی از همان مراحل نخست کار نحوه طرح و پیگیری دعوی ایران در سازمان ملل، خود بیانگر دست بالای آمریکا بود. ایالات متحده «نخستین پیروزی دیپلماتیک خود را در جنگ سرد» به نحو مؤثری کسب کرده بود.^{۸۵}

اتحاد شوروی نسبت به یادداشت آمریکا واکنشی نشان نداد و بدین وسیله در رفع هرگونه شک و تردیدی نیز که احیاناً وزارت خارجه ایالات متحده نسبت به موجه بودن اقدامش داشت، کمک کرد. تقارن هشدار ایالات متحده به مسکو با

سخنرانی «پرده آهنین» چرچیل در فولتن، و گزارشهای واصل از نقل و انتقالات نظامی روسها در آذربایجان و بلغارستان - که تهدیدی بر ضد ایران و ترکیه تلقی شد - برای قانع کردن افکار عمومی آمریکا در باب نیات و اهداف جهانی استالین بموقع بود.^{۸۶} در حالی که در صفحه اول نیویورک تایمز از پیشروی نیروهای شوروی به سوی تهران سخن گفته شد، ترومن اورل هریمن را به عنوان سفیر به لندن اعزام داشت و به نحو دراماتیکی اعلام داشت: «مهم است. امکان دارد بر سر ایران با شوروی وارد جنگ شویم».^{۸۷}

یکی از مقامات آمریکایی که در دامن زدن به نگرانیهای واشنگتن نسبت به تحرکات شوروی در ایران، نقش مهمی ایفا کرد، رابرت روسو بود که در اوایل ۱۹۴۶ / زمستان ۱۳۲۴ به عنوان کنسول آمریکا در تبریز جانشین سموئل ابلینگ شد. ابلینگ از لحاظ طرز تلقی آمریکا از خط مشی شوروی، از نمایندگان مکتب قدیم به شمار می‌رفت. به عقیده او برخی از خواسته‌های فرقه «معتدل» بود و روی هم رفته سعی بر آن داشت با روسها «راه بیاید». ولی از سوی دیگر، روسو در اندک زمانی از هرگونه سعی و تلاش در دوستی و نزدیکی با فرقوی‌ها دست کشید و گزارشهایی که از فعالیت‌های شوروی تهیه کرد، روزبه‌روز هشدار انگیزتر می‌شد. اگرچه وی در زمان انتصاب به کنسولگری تبریز هنوز جوان و بی تجربه بود ولی در اندک زمانی توجه و احترام واشنگتن را جلب کرد و این نیز تا حدود زیادی به آن جهت بود که همان نکاتی را به دستگاه دولتی گزارش می‌داد که می‌خواستند بشنوند. از نظر روسو دموکراتها ستیزه‌جو و شوروی‌خواه بودند. وی از فعالیت‌های «شوم انجمن دوستی آذربایجان شوروی» سخن می‌راند که قصد داشت دو آذربایجان را متحد گرداند.^{۸۸} در هفته‌های حساس مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴ بود که روسو در نقطه اوج سبک دراماتیک خود، از ورود نیروهای زرهی، تسلیحات سنگین و سربازان تازه نفس شوروی به آذربایجان گزارش داد و بنابه گزارش او، این در حالی بود که چند «ستون» از نیروهای فرقه آماده پیشروی به سوی رشت و انزلی و تهران می‌شدند. روسو تأکید داشت که «این یک نقل و انتقال معمولی افراد نیست، بلکه یک آرایش رزمی تمام

عیار است».^{۸۹}

شواهدی که روسو در باب ورود نیروهای تقویتی شوروی و «پیشروی» دموکراتها به سوی تهران ارائه کرد، به تأیید دیگر منابع نرسید. این مدعا صرفاً بر مشاهدات شخصی او مانند سفرهای شبانه به حول و حوش تبریز و بررسی جای چرخ کامیونها و فضولات اسبها محدود بود. اینک که به گذشته می‌نگریم، به نظر خارق‌العاده می‌آید که چنین گزارشهایی به سبک بچه‌پشاهانگها توانست چنان تأثیری بر واشنگتن برجای نهد و در واقع دگرگونی خط مشی ایالات متحده را در قبال ایران تسهیل کند. علاوه بر این، دامنه تجزیه و تحلیل‌های روسو فقط به ایران محدود نبود. از نظر او هدف شوروی از استقرار نیروهای بیشتر در آذربایجان، «تقلیل ترکیه» بود.^{۹۰} خلاصه کلام آنکه روسو همان نوع اطلاعاتی را برای وزارت خارجه ارسال داشت که وزارتخانه مزبور برای توجیه برپا داشتن یک ضدحمله برای جلوگیری از مقاصد شوروی در شرق نزدیک، بدان نیاز داشت.

گزارشهای روسو و لحن خصمانه جراید شوروی زمینه را برای درخواست جدید ایران از سازمان ملل مهیا ساخت. اگرچه هنگامی که قوام‌السلطنه از سفر مسکو بازگشت، اعلام داشت که با ورود سفیر جدید شوروی مذاکرات متقابل ایران و شوروی ادامه خواهد یافت اما هیچ‌گونه توافقی حاصل نشده بود. ولی با توجه به ماهیت خواسته‌های شوروی، دولت ایالات متحده بر این اعتقاد بود که ایران نمی‌توانست به تنهایی در برابر فشار شوروی مقاومت کند.^{۹۱} از آنجا که قوام‌السلطنه نیز با طرح دعوی ایران در سازمان ملل موافق بود، زیرا وضعیت او را در مذاکره با روسها بهبود می‌بخشید، چنین به نظر می‌رسد هنگامی که حسین علا در ۱۸ مارس / ۲۷ اسفند مسئله را در سازمان ملل مطرح ساخت، ایالات متحده و ایران به صورتی هماهنگ عمل کردند. چندی بعد که پیشنهاد شد مسئله در دستور کار ۲۵ مارس / ۵ فروردین شورای امنیت قرار گیرد، آندره‌ئی گرومیکو، نماینده شوروی در سازمان ملل مخالفت کرد. دلیل مخالفت وی آن بود که مذاکرات دوجانبه هم اکنون در جریان بود و تقاضا کرد که این موضوع تا ۱۰ آوریل / ۲۱ فروردین به تعویق افتد.

آمریکاییها مخالفت کردند.^{۹۲} از یک سو ترومن بر این اعتقاد بود که دولت ایران ضعیفتر از آن است که بتواند خود را نجات دهد و از سوی دیگر نیز مصمم بود که امور سازمان ملل را فقط ایالات متحده اداره کند.

طرح دعوا در سازمان ملل در واداشتن شوروی به حصول نوعی توافق با تهران، نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد. اما آیا اینکه چنین امری بدون دخالت سازمان ملل نیز قابل حصول بود، پرسشی است که جز حدس و گمان پاسخی ندارد. تردید نیست که درخواست ایران و تأکید ایالات متحده بر مطرح ماندن دعوای ایران در دستور کار شورای امنیت در تقویت موقعیت قوام السلطنه مؤثر افتاد. دولت آمریکا توانست اتحاد شوروی را به نحو مؤثری وادار سازد که یا هرچه سریعتر تعهدات متقابل خود را در قبال ایران برآورده سازد یا در خطر رویارویی با سرزنش این سازمان جهانی قرار گیرد. برحسب اتفاق نبود که در ۲۶ مارس / ۴ فروردین، یعنی همان روزی که شورای امنیت برای بررسی دعوی ایران تشکیل جلسه داد گرومیکو نیز اعلام داشت که بین دو کشور یک توافق کلی حاصل شده است.^{۹۳}

زمان صدور چنین بیانه‌ای از سوی شوروی به این حدس و گمان میدان داد که ترومن طی ارسال یک پیام شخصی به استالین، شوروی را تهدید کرده است که اگر نیروهایش را از ایران فرانخواند با اقدام ایالات متحده روبه‌رو خواهد شد. ترومن نیز در خاطرات خود از «پیام رُک و صریحی» یاد می‌کند که تسلیم استالین کرده است.^{۹۴} حال چه ترومن اولتیماتومی ارسال داشته باشد یا خیر - موضوعی که مورد بحث فراوان است^{۹۵} - اتحاد شوروی هنوز هم تحت فشار قابل ملاحظه‌ای بود که پیش از اجلاس شورای امنیت اقدام کند.

خود توافقنامه ایران و شوروی ارتباط چندانی با سازمان ملل نداشته و بیشتر حاصل سازش و توافقی بود بین دو طرف. برنز آن را «نه چندان بد» توصیف کرد؛ ولی در اشاره به تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی، از اینکه ایران وادار شده بود «برای آنچه حق او بود رشوه دهد» ابراز تأسف کرد.^{۹۶}

گرومیکو امیدوار بود که صرف وجود چنین توافقنامه‌ای به استرداد فوری

دعوی ایران از دستور کار شورای امنیت منجر شود، ولی این بار نیز ناامید گشت. ایالات متحده که نتوانسته بود در چارچوب مباحث سازمان ملل بر مذاکرات قوام السلطنه - سادچیکف نظارت داشته باشد، بر آن تأکید داشت که لااقل این مذاکرات می‌بایست به تأیید سازمان ملل رسیده و تحقق آنها به نحوی مناسب تضمین گردد. از این رو هنگامی که در ۴ آوریل / ۱۵ فروردین شورای امنیت این توافقنامه را تأیید کرد، حاضر شد هرگونه اقدام بعدی را در این باب تا وصول گزارشهای ایران و شوروی در باره وضعیت عقب‌نشینی نیروهای شوروی در ۶ مه / ۱۴ اردیبهشت به تعویق افکند. همان گونه که نماینده ایالات متحده در سازمان ملل خاطر نشان ساخت، این تصمیم راه را برای شورای امنیت باز نگه داشت تا هرگاه از «هر یک از اعضای شورای امنیت در مورد تحولاتی که می‌توانست خروج سریع نیروهای شوروی را از ایران به تعویق افکند یا در خطر اندازد، گزارشهایی واصل شد، آن را به عنوان نخستین دستور کار خود مورد توجه قرار دهد».^{۹۷} تلاشهای بعدی گرومیکو و خود قوام السلطنه - که تحت فشار شدید شوروی قرار داشت - برای ابطال این مصوبه با مقاومت استیونیس وزیر خارجه آمریکا مواجه شد که تأکید داشت «برجای ماندن این موضوع در دستور کار» شورای امنیت نه با «حق حاکمیت و استقلال ایران» مغایرت دارد و نه با «توافقنامه‌ای که هم اکنون حاصل شده است تداخل می‌یابد».^{۹۸} اقدام ایالات متحده در باب دعوی ایران که حتی باعث شد تریگوولی، دبیرکل سازمان ملل نیز نگرانی خود را ابراز دارد، امری بود بی‌سابقه.^{۹۹} در واقع دولت آمریکا در مخالفت با استرداد دعوی ایران حتی هنگامی که هر دو طرف دعوا نیز خواهان چنین امری بودند، دست به اقدامی یکجانبه زده بود.

خط‌مشی ایالات متحده در بهار ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ در تأمین تبعیت شوروی از تعهداتش در ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد. تصادفی نبود که این قدرت‌نمایی در مورد ایران، با اعزام ناو جنگی میسوری به استانبول در مقام همبستگی با یونان و ترکیه دنبال شد.^{۱۰۰} مع‌هذا جالب آن است که به رغم محدودیتهایی که بر فعالیتهای شوروی در ایران وضع شد، در آغاز چنین به نظر نمی‌آمد که آنگونه که آمریکاییها

عنوان می‌کردند، توافقنامه ایران و شوروی موفقیتی است برای سازمان ملل. بلکه برعکس اتحاد شوروی آن را نوعی پیروزی برای منافع شوروی تلقی می‌کرد. همان - گونه که برخی از مورخین خاطر نشان ساخته‌اند، مهمترین عاملی که در تأمین خروج نیروهای شوروی مؤثر واقع شد «این اعتقاد روسها بود که قوام السلطنه را جلب خود کرده‌اند». ۱۰۱ ولی همان گونه که در فصل چهارم عنوان شد، پیروزی شوروی - اگر بتوان آن را پیروزی نام نهاد - کوتاه و زودگذر بوده و بر حسن نیت و اتحاد متزلزلش با حزب توده و فرقه دموکرات بستگی داشت. پیروزی ایالات متحده، پیروزی پایدارتر از آب درآمد و پرسشی که باید در اینجا مطرح شود آن است که آیا اگر اتحاد شوروی از مذاکرات خود با ایران نیز طرفی نمی‌بست، حاضر بود به خاطر ایران درگیری با ایالات متحده را خطر کند؟ پاسخ به طور قطع منفی است. بدون تردید اتحاد شوروی از کسب آنچه امتیاز مهمی از ایران تلقی می‌کرد، خشنود بود ولی دلیلی دال بر تأیید آنکه حاضر بود برای آن از در جنگ وارد شود، وجود ندارد. ایالات متحده در مسابقه ایران مقام اول را داشت، هم بریتانیا و هم شوروی هیچ یک دیگر نمی‌توانستند بدین سان قدرت‌نمایی کنند.

دولت بریتانیا واقعاً خواستار همراهی و مساعدت آمریکا در مقابله با اهداف شوروی در ایران شده بود ولی بار دیگر با طرح موضوع در سازمان ملل هم عناصر متعارض و رقیب موجود در روابط آمریکا و انگلیس نمایان شد و هم دولت بریتانیا از محدودیت جدید اقتدارش آگاه گردید. بریتانیا راه سازمان ملل را به عنوان راه مقابله با اقتدار شوروی در ایران انتخاب نمی‌کرد. همان گونه که در فصل ششم بحث شده است، هنگامی که در ماه ژانویه / اوایل دی ۱۳۲۴ حکیمی، نخست‌وزیر وقت ایران برای نخستین بار سعی کرد در سازمان ملل برضد ملاحظات شوروی طرح دعوا کند، بوین با این امر مخالفت کرد. ۱۰۲ در ماه مارس / اسفند بریتانیا به ایالات متحده تأسی کرد، ولی در مباحث سازمان ملل نقشی ثانوی داشت. بریتانیا از احتمال بازتاب بین‌المللی امتیاز نفت خود در نتیجه گفتگوهایی که امکان داشت در مورد شرکت نفت مختلط ایران و شوروی پیش آید، نگران بود. سیاستگذاران انگلیسی در جلب حمایت

ایالات متحده، نخست تأمین منافع سنتی بریتانیا را در خاور نزدیک در نظر داشتند. ولی دیدگاه حاکم در ایالات متحده دیدگاه متفاوتی بود. البته برای آمریکاییها عواملی چون نفت، بویژه خواست یک امتیاز نفتی در ایران و دفاع از منافع نفتی آمریکا در منطقه، هر یک نقش مهمی در بحران ایران داشتند. ولی برنز به موری در تهران هشدار داد که از هرگونه بحث و گفتگوی نفت احتراز کند. نمی‌بایست چنین به نظر آید که خط‌مشی ایالات متحده نیز بر اصولی همانند سیاستهای بریتانیا و شوروی استوار است: «هیچ کس نباید این تصور نادرست را به مخیله راه دهد که عزم ما در اجرای تعهداتمان در منشور [سازمان ملل] و بیانیه ایران، به نحوی هر چند اندک از نوعی سودجویی شخصی در نفت ایران تأثیر پذیرفته است.»^{۱۰۳}

به این ترتیب ایالات متحده بار دیگر بر سر موضوع ایران خود را رودرروی بریتانیا یافت. علاوه بر این چنین احساس می‌شد که در این مورد، بحران ایران به کاهش نفوذ و اعتبار بریتانیا در منطقه نیز منجر شده است. هنگامی که در مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴ یکی از بختیارها با پیغامی از سیدضیاءالدین طباطبایی مبنی بر درخواست «توصیه»ی آمریکا، از سفارت ایالات متحده در تهران دیدار کرد، موری نوشت:

چنین به نظر می‌آید که این دیدار تأکید آشکاری است بر افول اعتبار و سیادت بریتانیا در ایران. مشاهده دیدار نمایندگان سنتی بریتانیا را از من برای استفسار در باب آنچه باید کرد، دگرگونی اعجاب‌آوری می‌یابم. این امر به انضمام فقدان ظاهری هرگونه خط‌مشی قوی بریتانیا در این بحران، ایرانیان را به این تصور واداشته که بریتانیا جازده است و دیگر علائقی در ایران ندارد. می‌دانم که شاید بریتانیا رویه‌ای انفعالی در پیش گرفته، چنین احساس می‌کند که احتمالاً بهترین راه حل و فصل دشواریهای ایران و شوروی، یک اقدام مقتدرانه مثبت ایالات متحده به تنهایی است... به هر حال هراگزیه‌ای هم که در کار بوده، بدون تردید اعتبار بریتانیا مخدوش شده است.^{۱۰۴}

بعلاوه موری بر این اعتقاد بود که عزیمت بولارد از ایران در ماه مارس / اسفند و انتصاب جان لوروزتل به جای او که «هیچ‌گونه تجربه منطقه‌ای ندارد»، تنها می‌توانست به تشدید این برداشت کمک کند که بریتانیا از ایران سلب علاقه کرده

است. احتمالاً از نظر ایالات متحده مهمترین وجه از این رشته تحولات، خطر آن بود که عزیمت بولارد یا افول نفوذ بریتانیا به طور کلی، به ایجاد یک خلأ در ایران منجر شود که آن را بناچار ایالات متحده می‌بایست پُر کند؛ امری که اگر صورت نمی‌پذیرفت، احتمال آن داشت که خطر چیرگی شوروی را بر ایران به یک واقعیت تبدیل کند.

با تساهلی که قوام‌السلطنه در قبال روسها نشان می‌داد، این خطر بیش از پیش حاد به نظر آمد. قوام‌السلطنه با اقداماتی چون بازگذاشتن دست چپیها و تأخیر و تعلل در دنبال کردن دعوی ایران در سازمان ملل تا حصول یک نتیجه نهایی، باعث شد که مواضع موجود در قبال شخص وی دچار تجدید نظر گردد؛ تحولی که با شکل‌گیری و تبلور خط‌مشی بازدارندگی دولت آمریکا توأم شد. هنگامی که قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری انتخاب شد، روی هم رفته تنها شخصیتی تلقی می‌شد که می‌توانست از عهده وضع موجود برآید.^{۱۰۵} ولی همچنان که خط‌مشی وی مبنی بر ترضیه خاطر روسها ادامه یافت، حمایت از او نیز روبه کاهش نهاد. شواهد موجود از این حکایت دارند که حتی در خلال بهار ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ نیز دولت آمریکا برای جانشینی قوام‌السلطنه به گروهی از اطرافیان شاه نظر دارد. در همان اوایل کار، یعنی در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ لیلاند موریس که سفارت آمریکا را برعهده داشت، از «تأثیر مثبتی» سخن راند که شاه بر وی نهاده بود و توصیه کرد که «یکی از راههای خروج ایران از بُن‌بست سیاستهای داخلی کشور در حال حاضر، تقویت اوست. در این تردید نیست که ضعفی که اینجا در بالا آشکار است، باید یا از طریق شاه یا با ظهور یک فرد مقتدر برطرف گردد».^{۱۰۶} امکان تقویت شاه و اطرافیانش و در نتیجه به باد فنا دادن تلاش کوتاه مدت ایران در دستیابی بر دموکراسی پارلمانی، از جمله راه‌حلهایی بوده است که سیاستگذاران آمریکایی در نظر داشته‌اند. تردید نیست که در خلال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ وزارت خارجه ایالات متحده به نحو روزافزونی دچار تردید بود که آیا قوام‌السلطنه همان «فرد مقتدری» که در نظر داشتند باشد و در مورد آنکه آیا می‌توانست امور ایران را به نحوی متناسب با علائق فزاینده آمریکا در منطقه اداره نماید تردیدهایی

وجود داشت. و بالاخره چنین به نظر می‌آید که دولت آمریکا نیز همانند جناح راست ایران به این نتیجه رسید که قوام السلطنه برای «هدایت ایران در این دریای طوفانی وسیله خوبی است» و رضایت دادند که رویارویی با مسئله آذربایجان، حزب توده و روابط غامضی ایران را با اتحاد شوروی برعهده گیرد.^{۱۰۷} ولی هنگامی که این وظایف به انجام رسید، شاه که در این مدت به حساب قوام السلطنه پایگاه حمایتی جهت خود فراهم ساخته بود، تشویق شد که در طلب قدرت فائمه برآید. نقش آمریکا را در این دگرگونی نمی‌توان کم بها داد زیرا ارتش که موفقیت شاه به آن بستگی داشت، تحت نظارت هیئتهای مستشاری ایالات متحده تقویت شده و توسعه یافت.

اینکه ایالات متحده در میان جمع سیاستمداران ایرانی، چگونه بتدریج جانب شاه را گرفت، موضوعی است که از نحوه برخورد آمریکاییها با دعوای ایران در سازمان ملل آشکار می‌شود. چنین به نظر می‌آید که حسین علا - از نزدیکان شاه و چهره‌های سرسخت ضدشوروی - خط‌مشی را در پیش گرفته بود که با دستورالعملهای واصل از ایران مغایرت داشت؛ و در این امر نیز از حمایت تلویحی ایالات متحده برخوردار بود. قوام السلطنه اعلام داشت که از تاکتیکهای علا به هیچ وجه رضایت ندارد، بویژه هنگامی که از اقامه دعوی ایران در دستور کار شورای امنیت دفاع کرد، آن هم در برابر دستور صریح قوام السلطنه مبنی بر استرداد آن. به رغم آشفتنگی حاکم بر پیامهای مختلفی که میان تهران و نیویورک رد و بدل می‌شد، آشکار بود که حسین علا خودسرانه عمل کرده است و علاوه بر این اختلاف نظر خود را با قوام السلطنه در این موضوع اساسی به هیچ وجه کتمان نمی‌کرد.^{۱۰۸} قوام السلطنه بعدها سعی کرد علا را فراخواند ولی بنابه تقاضای ایالات متحده از این امر منصرف شد. بویژه موری بر این اعتقاد بود که برکناری علا در این برهه، موجب تضعیف جدی دعوای ایران در سازمان ملل خواهد شد.^{۱۰۹}

دولت آمریکا علاوه بر حمایت از علا، نارضایی خود را از برخی از همکاران قوام السلطنه، بویژه مظفر فیروز نیز آشکار ساخت. یکی از اعضای اداره خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا، مظفر فیروز را شخص ظاهر ساز بی‌چشم و رویی توصیف

کرد که به «خزانه‌داری ایالات متحده بدهکار بود». حسین علانیز به سهم خود اظهار داشت که وی تلاشهای قوام‌السلطنه را برای مقابله با نفوذ شوروی، نقش بر آب می‌سازد. به گفته علا، مظفر فیروز بر این نظر بود که مقاومت در برابر شوروی بهبود یافته است و ایران باید امتیازات بیشتری بدهد زیرا «سر در دهان خرس داریم». ۱۱۰ پس از امضای توافقنامه پیشه‌وری - فیروز در ماه ژوئن / خرداد و بویژه بعد از حضور توده‌ایها در هیئت دولت، شک و تردید در باب قوام‌السلطنه فزونی یافت. حال اگر قرار بود که اسلوب سیاستگذاری و اتحادهای سیاسی قوام‌السلطنه بر این نهج باشد، آشکار بود که ایالات متحده بیشتر ترجیح می‌داد که ایران تحت امر یک شاه مقتدر اداره گردد تا این تجربه خطرناک در دموکراسی پارلمانی ادامه یابد.

با این حال حرکتی که بر ضد قوام‌السلطنه آغاز شد، حرکتی کند و تدریجی بود. ایالات متحده توانایی و مهارت قوام‌السلطنه را در مقام یک مذاکره‌گر و دیپلمات اذعان داشت و در عین حال که از سیاستهای سازشکارانه‌اش در قبال اتحاد شوروی و چپ‌نگران بود، از نسب اشرافی و اعتمادی که خود به تواناییهایش داشت احساس اطمینان می‌کرد. علاوه بر این رویه دوستانه قوام‌السلطنه در قبال ایالات متحده و بویژه حمایت او از ادامه کار هیئتهای مستشاری نیز عاملی بود به نفع وی. این هیئتها که در آغاز بیشتر مصلحتی گذرا تلقی می‌شدند، بتدریج حال و هوایی دائمی یافتند. همان گونه که برنز، وزیر امور خارجه امریکای یادداشتی در این باب اظهار داشت، اینک ادامه کار آنها «به سود منافع ملی ایالات متحده تلقی می‌شود. تقویت نیروهای امنیت داخلی ایران توسط هیئتهای آمریکایی در ثبات ایران و لهندا بازسازی آن به مثابه یکی از اعضای پابرجای جامعه بین‌المللی، دخیل است». ۱۱۱

در اواخر ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ هم هیئت مستشاری ژاندارمری و هم هیئت مستشاری ارتش توسعه یافتند و همزمان با این دگرگونی، برای تأسیس یک هیئت نظامی ثابت در پی خاتمه جنگ در ایران، برنامه‌هایی جریان یافت. بالاخره هنگامی که در اکتبر ۱۹۴۷ / مهر ۱۳۲۶ هیئت نظامی ایالات متحده (AMISH) تحت فرماندهی ژنرال رابرت دبلیو. گرو جایگزین هیئت محدودتر ژنرال رایدلی شده و به

هیئت مستشاری رسمی ارتش ایران تبدیل گردید، این امر تحقق پذیرفت. ۱۱۲ همان گونه که در یادداشت برنز آمده، تمام این تحولات مبین پیش درآمد روشنی بود بر خط‌مشی آتی ایالات متحده:

امید آن است که از طریق افزایش توانایی دولت ایران در حفظ نظم و امنیت، هرگونه بهانه‌ای را برای دخالت بریتانیا یا شوروی در امور داخلی ایران برطرف ساخته و به این ترتیب در آتیه چنین تهدیدهایی بر همستگی متفقین و امنیت بین‌المللی رخ ندهد. بعلاوه ثبات یافتن ایران زمینه مناسبی را فراهم ساخت جهت توسعه علائق تجاری، نفتی و هواپیمایی آمریکا در خاورمیانه.

در تابستان ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ با تصمیم تجدید قرارداد هیئتهای مستشاری ایالات متحده و مداخله موفقیت آمیز سازمان ملل در بحران ایران، ایالات متحده در مسابقه ایران پیش افتاد. بدون هیچ گونه تردیدی اقتدار بریتانیا روبه افول داشت: بریتانیا که جز یکی از دو شق نفوذ آمریکا یا شوروی راه دیگری در پیش روی نداشت، طبیعتاً شق نخست را برگزید. اتلی و بوین به نحو فزاینده‌ای ایالات متحده را به مثابه قدرتی می‌نگریستند که می‌بایست تعهدات منطقه‌ای بریتانیا را عهده‌دار گردد، نقشی که آمریکاییها نیز آماده احرازش بودند ولی نه همیشه به شیوه‌ای که احتمالاً انگلیسیها منظور داشتند.

در این میان تحولات ایران در مسیری مساعد با دخالت بیشتر آمریکا سیر داشت، بویژه آنکه خطر شوروی هنوز هم به قوت خود باقی بود. تداوم حکومت‌های آذربایجان و کردستان و قدرت حزب توده هر یک نمونه‌ای بودند از میزان نفوذ شوروی در تحولات ایران و احتمال تصویب توافقنامه نفتی ایران و شوروی نیز خود از قابلیت توسعه بیشتر این نفوذ حکایت داشت. بویژه حکومت فرقه در آذربایجان که بر آتش خواسته‌ها و اهداف شوروی و حزب توده در ایران دامن می‌زد و عامل مهمی تلقی می‌شد در بی‌ثباتی کشور. هنگامی که در پی خروج نیروهای شوروی، حکومت فرقه کماکان برجای ماند، چنین به نظر آمد که برای اعاده آذربایجان به قلمرو حاکمیت تهران جز اعمال زور راه دیگری نمانده است. از نظر سیاست‌گذاران

آمریکایی آنچه اینک می‌بایست اعمال گردد، خط‌مشی بود مبتنی بر فشاری پیگیر بر دولت ایران، توأم با تشویق و توصیه آمریکا در محافل مقتضی.

تصمیم ادامه حضور هیئت نظامی آمریکا در ایران از لحاظ کمک به دولت ایران برای مقابله با تهدیدهای داخلی مهم بود. توانایی قوام‌السلطنه و شاه در واکنش به بحران شمال و جنوب تا حدود زیادی به یک ارتش کارآ و وفادار بستگی داشت. از این رو ایالات متحده می‌توانست نقشی تعیین‌کننده داشته باشد. ولی ایالات متحده با حمایت از ارتش، در واقع به شاه نیز کمک می‌کرد، زیرا ارتش هنوز هم در قلمرو شخصی وی قرار داشت. البته این نتیجه حاصل از ادامه فعالیت هیئت نظامی برای آمریکاییها ناخوشایند نبود. تردید نیست که برداشت آمریکاییها از وضعیت ایران در بسیاری از جوانب مهم، بیشتر با برداشت شاه و هوادارانش مطابقت داشت تا سیاستهای معمایی و در نوسان قوام‌السلطنه.

همان‌گونه که اشاره شد، با انتصاب جرج آلن به مقام سفیر جدید ایالات متحده و ورود او به تهران در آوریل ۱۹۴۶ / فروردین ۱۳۲۵، این‌گرایش تقویت شد. آلن از شاه خواست که در خلال بحران کنونی از دخالت در امور حکومتی خودداری کند. به عقیده او قوام‌السلطنه می‌بایست مسئولیت خط‌مشی فعلی و لهذا تقصیر نتایج حاصل را صرفاً خود برعهده می‌گرفت. این برای شاه توصیه مناسبی بود و وی آن را به کار گرفت. شاه اذعان داشت که در خلال مذاکرات قوام‌السلطنه و سادچیکف در ماه مارس / اسفند «دخالت‌هایی» کرده بود تا مانع از آن شود که قوام‌السلطنه «بیش از آنچه لازم بود» امتیازی بدهد، ولی در آینده اجازه خواهد داد که وی «راه خود را داشته باشد».^{۱۱۳}

رشد مستمر دخالت و درگیری ایالات متحده در امور ایران در خلال جنگ لاقفل یک وجه نامطلوب نیز برایشان به همراه داشت: تنزل وجه و اعتبار. همچنان‌که از غیر ذی‌نفع بودن خط‌مشی ایالات متحده کاسته می‌شد، صدای نارضایی نیز به گوش می‌رسید. و این نارضایی نیز فقط به محافل چپ محدود نبود بلکه گروههای ناسیونالیست و مستقل را نیز که تا پیش از این صرفاً در قید انتقاد از شوروی و انگلیس

بودند، در بر می‌گرفت. بتدریج که آمریکا - لافل تا حدودی - در جهت احراز نقش سابق بریتانیا حرکت می‌کرد، لاجرم سیاستهای خارجی آن دو نیز در معرض مقایسه قرار گرفت. پس از طرح دعوی ایران در سازمان ملل، تعدادی از نمایندگان مجلس در مورد افول وجهه ایالات متحده، مطالبی به آلن اظهار داشتند؛ به عقیده آنها دلیل این امر، «این اعتقاد ایرانیان بود که خطمشی آمریکا دنباله‌روی سیاست انگلیس بود».^{۱۱۴} خطمشی روزولت و شهرت شخصی وی در خلال جنگ، در حفظ محبوبیت آمریکا مؤثر بود، درگذشت وی آن را کم‌رنگ ساخت و جانشینانش نیز از حرمت وی برخوردار نبودند.

البته محبوبیت یکی از شرایط لازم رشد و توسعه دخالت آمریکا در ایران نبود و اینک هم شاه و هم قوام‌السلطنه هر دو به نحوی عاجل خواستار حمایت بودند. در این میان دولت آمریکا نیز به نحو فزاینده‌ای از ادامه ناآرامیهای سیاسی در ایران نگران بود. حتی تا پیش از آنکه قوام‌السلطنه اعلام دارد که قصد دارد برای نظارت بر انتخابات نیرویی به آذربایجان اعزام دارد، در میان محافل سیاسی آمریکا از احتمال سقوط آذربایجان، فارس یا حتی کل ایران به دامن شوروی، تا حدودی سخن در میان بود. آلن در ژوئن ۱۹۴۶ / خرداد ۱۳۲۵ پیش‌بینی کرد که آذربایجان بر دیگر نقاط کشور «چیره» خواهد شد و بریتانیا نیز بر دامنه تلاشهایش برای حفظ موقعیتش بر جنوب خواهد افزود.^{۱۱۵} روسو نیز در تبریز بر این باور بود که توافقنامه ژوئن / خرداد تهران با تبریز و عضویت توده‌ایها در هیئت دولت، امکان سقوط ایران را به دامن شوروی بیشتر کرده است. تقارن زمانی دشواریهای ایران با بحران ترکیه باعث شد که دولت ایران برای اتخاذ رویه‌ای سرسختانه‌تر تحت فشار بیشتری قرار گیرد. همان‌گونه که بروس کانی‌هولم خاطر نشان ساخته است، ایران نمونه‌ای شد برای عملکرد آتی ایالات متحده در قبال شوروی.^{۱۱۶}

موضع قوام‌السلطنه هنوز هم سیاستگذاران را متحیر داشته بود. چنین به نظر می‌آمد که وی وضعیت موجود را در شمال پذیرفته و با چیرگی «افسران شوروی» بر ارتش آذربایجان موافقت کرده است. ولی در عین حال قوام‌السلطنه به آلن اظهار

داشت که در نظر دارد در آذربایجان دست به کار شود و مایل بود بداند در صورت ادامه حمایت شوروی از جدایی‌خواهی در آذربایجان به چه کمکی از سوی سازمان ملل می‌تواند امیدوار باشد. آلن بر این نظر بود که احتمالاً قوام‌السلطنه در این فرض که حزب توده را از درون دولت بهتر می‌شد تحت کنترل داشت، راه صواب پیموده بود و در تأیید، خاطر نشان ساخت که حزب توده در ایران پانگرفته است.^{۱۱۷}

بالاخره با شورش عشایر جنوب تمام این مسائل سرباز کرد. ایالات متحده خود مستقیماً درگیر این ماجرا نبود، هر چند زمان وقوع آن در واداشتن ایالات متحده به ابراز حمایت بیشتر مؤثر واقع شد. اکثر صاحب‌نظران آمریکایی بر این اعتقاد بودند که انگلیسی‌ها به نحوی از انحاء در این شورش دست دارند. البته آلن تصور می‌کرد که این احتمال نیز وجود دارد که شورش مزبور بخشی از برنامه قوام‌السلطنه برای تقویت مواضع خودش بوده باشد.^{۱۱۸} علاوه بر این، احتمالاً قوام‌السلطنه می‌توانست با ابراز خصومت نسبت به بریتانیا و از طریق تحت کنترل در آوردن ایالات جنوب؛ با پیشه‌وری نیز به نوعی توافق دست یابد. این تحولات می‌توانست با همراهی ایالات متحده توأم گردد؛ بعلاوه همان برنامه‌ای بود که شاه نیز توصیه می‌کرد. وی به آلن اظهار داشت که شورش جنوب «وضعیت تعیین‌کننده‌ای» ایجاد کرده است که قوام‌السلطنه را وادار می‌سازد از دو خط مشی وحدت مجدد کشور یا نظاره بر متلاشی شدنش، یکی را انتخاب کند.^{۱۱۹}

اگر چه شاه و قوام‌السلطنه هر دو مایل بودند توانایی خود را در به دست گرفتن ابتکار عمل حل و فصل این بحران نشان دهند، ولی ایالات متحده [بار دیگر] نشان داد که شیوه سیاستگذاری شاه را می‌پسندد. آلن نیز همانند شاه از «ملاحظه تحولات جنوب، تحولاتی که پیش‌بینی کرده بود از سیاست تسلیم قوام‌السلطنه در شمال منتج خواهد شد» در نهان خشنود بود. به عقیده آلن، قوام‌السلطنه با «سیاست ناکام» خود اعتبارش را از دست داده بود و شاه که ارتش را در کنار داشت، اینک می‌توانست با تشکیل یک «دولت صادق» ابتکار عمل را در دست گیرد.^{۱۲۰}

وقایع جنوب علاوه بر آنکه بار دیگر گرایش ایالات متحده را به سمت شاه

نشان داد، بر فاصله موجود میان آمریکا و بریتانیا نیز افزود. بسیاری از ایرانیان به غلط بر این باور بودند که ایالات متحده صرفاً دنباله‌روی بریتانیاست، در حالی که آمریکاییها نه نسبت به مداخله بریتانیا در شورش عشایر جنوب احساس همدلی داشتند و نه با نوعی طرز تلقی «بی‌خیالانه»ی آن دولت نسبت به از دست رفتن آذربایجان، در صورت تأمین موقعیتش در جنوب.^{۱۲۱} احتمالاً ایالات متحده برخی از تحولات منتج از شورش جنوب را تأیید می‌کرد ولی اینکه شاید تحولات مزبور حاصل ملاقاتهای محرمانه سران عشایر و مقامات کنسولی بریتانیا باشد خوشایند مقامات آمریکایی نبود و از دولت بریتانیا خواستند که ضمن انکار مداخله خود در این شورش، آن را سریعاً خاتمه دهند.^{۱۲۲} ایالات متحده از اینکه بریتانیا سعی داشت از نفوذش در بخشهای جنوبی ایران در این جهت استفاده کند که در صورت پیروزی روسها و توده‌ایها در شمال، او نیز در جنوب خودمختاری همانند آذربایجان ایجاد کند راضی نبود.

در ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ آلن نوشت چنین به نظر می‌آید که بریتانیا «حاضر است جدایی آذربایجان را از دیگر نقاط ایران در نظر آورد و خواهان آن است که بین ایران و اتحاد شوروی یک «مرز قطعی» ترسیم گردد». آشوب جنوب را می‌شد به عنوان مسیری در جهت دستیابی بر این امر تلقی کرد. به عقیده او بریتانیا بر این رأی بود که «بهتر آن است که بخش‌گنبدیده سبب جدا شود تا اجازه داد دیگر بخشهای سبب را نیز خراب کند». حال قصد و نیت واقعی بریتانیا هرچه بود، ایالات متحده با چنین تقسیمی آشکارا مخالف بود: «با تمام ملاحظات مخالف و موافق، سیاست آمریکا باید بر حمایت از استقلال و تمامیت ایران استوار باشد».^{۱۲۳}

فعالتهای دولت بریتانیا و موضع نه چندان روشن قوام‌السلطنه، ایالات متحده را به اتخاذ اقدامات دیگری انگیخت. آچسون که در آن ایام کفالت وزارت خارجه را برعهده داشت، بر این نظر بود که قوام‌السلطنه در خط‌مشی «دوستی و تساهل» در قبال اتحاد شوروی افراط کرده است.^{۱۲۴} در حالی که شاه بر خلاف قوام‌السلطنه، آینه تمام‌نمای منافع و نگرانیهای ایالات متحده به نظر می‌آمد. شاه نیز که از مزایای این

موقعیت آگاه بود، طبیعتاً فرصت را برای بهره‌برداری از دست نداد. وی بارها نزد آلن نسبت به سیاستهای قوام‌السلطنه ابراز شک و نگرانی کرده و خود و نظامیان را به عنوان تنها منبع قدرت دیگر عنوان کرد. وی در این بازی از برگ کمونیسم به نحو مؤثری استفاده کرد و چنین به نظر می‌آید که مقامات آمریکایی را متقاعد کرده بود که فقط وی می‌تواند از منافع آمریکا در ایران دفاع کند. در زمانی که ترومن آماده می‌شد نظریه جدید خود را در مقابله با گسترش جهانی کمونیسم مطرح کند، شاه هشدار داد که ایران بدون یک برنامه توسعه اقتصادی برای ارتقای سطح زندگی نمی‌تواند در برابر تبلیغات شوروی مقاومت کند. ۱۲۵

با این حال قوام‌السلطنه نیز برای آنکه عقب نماند بر آن شد که عزم جزم جدید آمریکا را به نفع خویش گرداند. وی در اواخر سپتامبر / اواخر شهریور مستقیماً از آلن در باب امکان کمک آمریکا پرسید. قوام اظهار داشت که از خط‌مشی تساهل خود در قبال آذربایجان که صرفاً به تشویق و ترغیب خواسته‌های دیگر مناطق منجر شده است، راضی نیست و در ادامه افزود که قصد دارد بدون قربانی ساختن برنامه‌های اصلاحات اقتصادی، با «تأکید بر حاکمیت ایران» دگرگونی‌هایی را به وجود آورد. برای موفقیت این اهداف، «مساعدتی اساسی» لزوم داشت و قوام‌السلطنه دستیابی بر اعتبارات مالی و تدارکات تسلیحاتی را به عنوان سرآغازی بر این روند خاطر نشان ساخت. ۱۲۶

مقامات آمریکایی در واکنش به این پیشنهادها، توصیه کردند که اعتبارات جدید ایران جهت خرید وسایل مازاد بر احتیاج نظامی تخصیص داده شود. از این طریق می‌شد تلاشهای ارتش ایران را برای اعاده اقتدار دولت مرکزی، تقویت کرد. آلن حاضر نشد درخواست قوام‌السلطنه را مبنی بر دریافت تجهیزات رزمی نظامی و گشایش اعتباری به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار را قبول کند؛ در این مرحله دولت آمریکا نمی‌توانست بیش از ۱۰ میلیون دلار اعتبار برای ایران منظور دارد. موضوع تجهیزات رزمی نیز امکان طرح نداشت، چراکه «حتی از چین و آمریکای لاتین» نیز دریغ شده بود. هنگامی که قوام‌السلطنه پرسید که چرا ایالات متحده مانند بریتانیا و شوروی در

خارج اسلحه نمی‌فروشد، آلن خاطر نشان ساخت که سیاست آمریکا که بر «اصول اساسی سازمان ملل» مبتنی است و از «شیوه‌های پیش از جنگ» که دولتهای کوچک را برای تأمین تسلیحاتشان به «مراجعه مستقیم به یک دولت دوست» وادار می‌ساخت، احتراز دارد. وی همچنین در اشاره به یکی دیگر از دلایل امر، افزود: «احساس کلی عموم آمریکاییها بر آن است که اصولاً چنین دادوستدی، تجارت مطلوبی نیست».^{۱۲۷}

همزمان با طرح موضوع کمک، قوام‌السلطنه از سوی شاه و ایالات متحده تحت فشار قرار گرفت که برای اعاده نظم و وحدت ملی و پایان دادن به همراهی جاری با حزب توده، فوراً اقدام کند. قوام‌السلطنه با شورشیان فارس وارد مذاکره شده و اظهار داشت که قصد دارد بر ضد فرقه دموکرات آذربایجان دست به کار شود، علاوه بر این از همکاران توده‌ای خود نیز ابراز نارضایی کرد، ولی برای رسیدگی به این مسائل که اینک باعث نگرانی چشمگیر سیاستگذاران آمریکایی بود، هنوز هیچ اقدام قطعی به عمل نیاورده بود. علاوه بر این هنوز از حفظ روابط دوستانه با اتحاد شوروی سخن می‌گفت و توافقنامه نفت شمال را یک امر قطعی تلقی کرده و با اعطای انحصار خطوط هوایی شمال ایران به شوروی موافقت کرد.^{۱۲۸} و بالاخره آنکه در مقابل فشار حزب توده و شوروی شروع انتخابات را اعلام داشت و هنوز هم احتمال ائتلاف انتخاباتی را با حزب توده رد نکرده بود.

آلن چنین استدلال می‌کرد که توافقنامه هواپیمایی پیشنهاد شده را می‌شد در آستانه قربانی شدن حکومت پیشه‌وری، به عنوان نوعی هدیه صلح از جانب قوام‌السلطنه تعبیر کرد، مع‌هذا سفیر ایالات متحده هنوز بر این اعتقاد بود که امتیاز مزبور بر «خطوط هوایی ایران، که آمریکاییها علاقه چشمگیری در آن داشتند، ضربه مهمی بود».^{۱۲۹} بیانه قوام‌السلطنه در باب انتخابات، محافل آمریکایی را متشوش و پریشان ساخت. چنین شایع شد که آمریکاییها حاضرند شاه را در برنامه سرنگونی قوام‌السلطنه یاری دهند. علاوه هنوز در مقام خود در واکنشگن برقرار بود، در این ایام به یکی از معتمدین نزدیک دولت آمریکا بدل شد. «جدیت اوضاع ایران» به یک

ملاقات طولانی بین علا، آپسن و مانیور در وزارت خارجه منجر شد. سخنان علا بازتابی بود از نگرانیهای حاکم بر مقامات آمریکایی در باب بحران ایران: آذربایجان «سراسر تحت نفوذ شوروی قرار داشت»، ایلات جنوب در قبال رسوخ شوروی و چیرگی توده‌ایها بر دولت «واکنشی طبیعی و عادی نشان داده بودند»، و کل مسئله نیز در «گناه اولیه»ی تجاوز شوروی در شمال ایران ریشه داشت. ایران بر سر یک دو راهی قرار داشت و قدم بعدی در رقم زدن سرنوشتش نقشی تعیین کننده داشت. علا گفت که قوام السلطنه سعی کرد برای حفظ استقلال ایران خط‌مشیی وطن‌پرستانه را دنبال کند، ولی تحت فشار شدید روسها بوده و از دیگر قدرتها نیز کمکی دریافت نداشت. با کمک و تشویق آمریکاییها وضع دگرگون خواهد شد. علا هشدار داد که در غیر این صورت انتخابات، مجلس شورای ملی را «اردوی مستحکمی از نمایندگان تحت سلطه شوروی از آذربایجان و احتمالاً دیگر مناطق شمالی» تبدیل خواهد کرد که «عملاً کنترل دولت مرکزی و هرآنچه را به دنبال دارد» تسلیم روسها خواهد ساخت. ۱۳۰

سخنان علا تبیین بیم و نگرانیهای وزارت خارجه آمریکا بود و این ملاقات انگیزه‌ای شد نهایی و کارساز در واداشتن آنها به عمل. آپسن به علا اطمینان داد که ایالات متحده با «علاقه بسیار» تحولات کنونی ایران را دنبال می‌کند. وی خاطر نشان ساخت که حتی اخیراً نیز آلن خطرات نهفته در توافقنامه هواپیمایی پیشنهادی ایران و شوروی را به قوام السلطنه گوشزد کرده است. آپسن در مورد «مداخلات مشخص آمریکاییها» چون درخواست جلوگیری از انتخابات مطمئن نبود، ولی در عوض مناسب آن می‌دید که قوام را از «علاقه و حمایت آمریکا» مطمئن سازد تا «برای اتخاذ هرگونه اقدامی که در وضعیت کنونی برای حمایت از حاکمیت ایران مناسب می‌داند، احساس قدرت کند». در پایان این ملاقات، آپسن به علا اظهار داشت که از او می‌خواهد کاملاً مطمئن باشد که ایالات متحده با صمیمیت فراوان نسبت به ایران علاقه‌مند است و خواستار آن است که در «این ایام بحرانی به کمکش اقدام کند». ۱۳۱

چند روز بعد وزارت خارجه آمریکا طی صدور بیانیه‌ای از قوام السلطنه

خواست تا انتخابات را به تعویق افکند. شاه امید داشت که آمریکاییها از این نیز فراتر روند و از آنها خواست تا از برنامه‌ای جهت سرنگونی قوام‌السلطنه و استقرار دولتی جدید که از نفوذ شوروی آزاد باشد، حمایت کنند. ولی هنوز سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ بود و آمریکاییها حاضر نبودند از کودتای شاه برضد نخست‌وزیر خودش حمایت کنند. آلن بر این اعتقاد بود که دولت باید از «طرق قانونی» تغییر کند و نوشت: «به این نتیجه رسیده‌ام که دولت کنونی ایران کشور را در مسیری انداخته است که به از دست رفتن استقلالش منجر خواهد شد و می‌دانم اگر ایرانی بودم چه مسیری را می‌بایست در پیش گیرم... ولی آنها باید خودشان تصمیم بگیرند».^{۱۳۳}

آشکار است که آمریکاییها خواهان تغییر دولت بودند. چنین به نظر می‌آید که اندک زمانی پیش از ترمیم کابینه در اواسط اکتبر / اواخر مهر بین شاه و ایالات متحده و همچنین بریتانیا نوعی موافقت تلویحی جهت برکناری قوام‌السلطنه حاصل شده بود. مع‌هذا قوام‌السلطنه دوام آورد. وی با شورشیان فارس به توافق رسید و وزرای حزب توده را برکنار کرد. چنانچه آلن به ماینور نوشت: «تصور بر این بود که قوام‌السلطنه در برابر شوروی بی‌دفاع است و فشار حزب توده به این باور منجر شده بود که وی دیگر نمی‌تواند ابتکار عمل را در دست داشته باشد ولی یک حُسن تصادف موجب شد که بدون لزوم از میان بردن قوام‌السلطنه - که با تمام معایب و نقاط ضعفش برای احراز نخست‌وزیری در این لحظه بهترین شخص ممکن است - اتخاذ سیاست دیگری میسر شود».^{۱۳۴}

آلن بعدها چنین استدلال کرد که شاه با دادن «شانس دیگری» به قوام‌السلطنه، راه درستی انتخاب کرد. بار اصلی حملات خصمانه‌ای را که اینک همه روزه در جراید شوروی و توده‌ای برضد دولت منتشر می‌شد، وی بر دوش می‌کشید و شاه نیز می‌توانست «قدرت خود را برای یک کاربرد آتی» ذخیره کند.^{۱۳۵} علاوه بر این از بحرانی قانونی نیز که احتمال داشت در پی استعفای قوام‌السلطنه رخ دهد، احتراز گردید.

قوام‌السلطنه بر سریر قدرت ماند، ولی تحت فشار فزاینده‌ای قرار داشت. وی از

لحاظ روش انتخاباتی و تأخیر و تعلل در اتخاذ اقداماتی در باب ایالات شمالی ایران و همچنین موضع سیاسی مبهمی که داشت، مورد انتقاد بود. آلن به او هشدار داد که اگر تهران «لااقل همان قدر که ما علاقه نشان می‌دهیم» علاقه‌ای نشان ندهد، نمی‌تواند از ایالات متحده انتظار داشته باشد که به طوری نامحدود از حمایت ایران دفاع کند.^{۱۳۶} بازستانی زنجان به عنوان «شروع» مورد استقبال قرار گرفت و هنگامی که برای اعاده آذربایجان برنامه‌هایی آغاز شد، حمایت بیشتری از جانب ایالات متحده نمایان گشت. دقیقاً روشن نیست که در این مرحله ایالات متحده از لحاظ کمک عملی و تشویقی برای قوام‌السلطنه چه کرد، مع‌هذا چنین به نظر می‌آید که هر دوی این کمکها برای تصمیم قوام‌السلطنه جهت صدور فرمان پیشروی لازم بوده است. از نقش ایالات متحده در این عملیات، نکات ذیل دانسته است.

در ۱۹ نوامبر / ۲۸ آبان شاه آلن را از «برنامه‌ای در باب آذربایجان» مطلع ساخت.^{۱۳۷} سه روز بعد آچسن در توضیح آرای دولت آمریکا در باب وضعیت ایران بیانیه‌ای را تهیه کرد. در این بیانیه وعده ایالات متحده مبنی بر حمایت از استقلال ایران آن هم نه فقط در حرف، بلکه با «اقدام نظامی مناسب نیز» منظور شده بود. علاوه بر این، برای کمک به انتظام داخلی ایران، فروش تسلیحات «غیر تعرضی» و حفظ و تمدید خدمت هیئتهای مستشاری آمریکایی نیز پیشنهاد شده بود. تشدید «برنامه فرهنگی و اطلاعاتی» دو کشور و کمک به تأمین وام از «اکزیم بانک» نیز از جمله دیگر موارد منظور در این بیانیه بود.^{۱۳۸} دو روز بعد قوام‌السلطنه جزئیات برنامه خود را برای اعاده آذربایجان به اطلاع آلن رساند و در ۲۷ نوامبر / ۶ آذر آلن در مصاحبه‌ای که در روزنامه اطلاعات منتشر شد اظهار داشت:

«... سیاست دولت آمریکا که بارها اعلام شده همواره طرفداری از حفظ استقلال و حمایت ارضی ایران بوده است... تصمیم دولت ایران که اعلام شده مبنی بر فرستادن نیروی تأمینیه به تمام نقاط ایران و همچنین نقاطی که در حال حاضر این نیروها در آنجا کنترلی بر اوضاع ندارند، برای تأمین آرامش مربوط به انتخابات به نظر من یک تصمیم کاملاً عادی و بجاست.»^{۱۳۹}

در پی فشار روسها بر قوام السلطنه برای لغو تصمیم اعزام نیرو به استانهای شمالی، وی خواست از حمایت ایالات متحده برای در صورت لزوم مطلع ساختن شورای امنیت از تحولات جدید مناقشه ایران و شوروی مطمئن گردد. حمایت در کار بود. آچسن در پاسخ به یک تلگراف فوری از سوی آلن ۱۴۰، موافقت خود را با یک درخواست احتمالی از سازمان ملل و اتخاذ دیگر «اقدامات مقتضی» اعلام داشت:

ما نمی‌دانیم تا زمانی که آذربایجان تحت کنترل دولت مرکزی قرار ندارد، چگونه انتخابات معتبری می‌توان در آن استان برگزار کرد... می‌توانید به قوام السلطنه اطمینان دهید که این دولت از ایران یا هر قدرت دیگری که استقلال و تمامیتش توسط نیروهای خارجی در خطر قرار گرفته است، حمایت بی‌دریغ خود را مبذول خواهد داشت... البته به شرط آنکه در حفظ استقلال و آزادی عمل عزم [خود] را نشان دهد. ۱۴۱

قوام السلطنه با استظهار به این تضمین، اقدامات مورد نظرش را در باره آذربایجان آغاز کرد. از این رو تضعیف موقعیت شخصی او که از این اقدام ناشی شد، تا حدودی نتیجه خط مشی حساب شده آمریکا بود. در خلال ماه دسامبر / آذر قوام السلطنه و آمریکا هدف حملات خصمانه جراید دست چپ بودند. به نوشته روزنامه آذربایجان، در حالی که ایالات متحده «مرتجعین را به جنگ داخلی برانگیخته»، قوام السلطنه نیز در مقابل «دلارهای آمریکایی» خدمات خود را ارائه داشته بود. در آخرین شماره این روزنامه پیش از سقوط فرقه، «حکومتی که توسط دشمنان خلق تشکیل شده بود»، محکوم گشت. حکومتی که:

دست پلید خود را به سوی بیگانگان، بویژه آمریکاییها دراز کرده است، [بیگانگانی] که قصد دارند ایران را به یک مستعمره تبدیل کنند، کسانی که می‌خواهند ایرانیان را از سیاه‌پوستها نیز پست‌تر نمایند؛ سیاه‌پوستهایی که در آمریکا از حیوانات نیز بیشتر مورد توهین قرار می‌گیرند... [قوام السلطنه] می‌خواهد ایران را به آمریکاییها بفروشد. ۱۴۲

محافل آمریکایی براین احساس بودند که اعاده آذربایجان، اقدامی بسیار

محبوب تلقی می‌شد که از طریق خط‌مشی روشن‌اندیشانه ایالات متحده و اعتبار و نفوذ سازمان ملل حاصل شده بود. آلن به «ستایش کامل و حتی باعث شرمندگی» شاه از نقش ایالات متحده اشاره کرده و از تعریف و تمجید منابع گوناگون ایرانی از وی به خاطر نجات استقلال کشور گزارش کرد. ۱۴۳ اف. لستر ساتون، کنسول آمریکا در تبریز از «نشانه‌های چشمگیر دگرگونی» سخن گفت:

همه جا مردم آسوده خاطر به نظر می‌آمدند. هنگامی که پرچم آمریکا را بر ماشین می‌دیدند، دست تکان داده و لبخند می‌زدند. حتی یک درشکه‌چی هنگامی که کلاه از سر برداشت و تعظیم کرد، نزدیک بود از درشکه‌اش بیفتد. وقتی که از خیابانهای اصلی که گروههای بیشتری از مردم در آنها گرد آمده بودند، عبور می‌کردیم، آنها ابراز احساسات کرده و دست می‌زدند. روزهایی - فقط چند روز پیش - را به یاد می‌آوردم که از همین خیابانها می‌گذشتم و همین مردم را می‌دیدم که با چنان قیافه گرفته‌ای به من نگریستند که گویی تصور می‌کردند چگونه جرئت کرده‌ام آنجا باشم! اینک حتی هوا نیز آزاد به نظر می‌آمد و از تنش ناشی نبود. ۱۴۴

کنسول تبریز از دولت متبوع خویش خواست که فرصت حاصل از محبوبیت فعلی خود را از دست ندهد. ساتون پس از توصیف آلن به عنوان یکی از قهرمانان محبوب و ادعای آنکه حتی یک آمریکایی نیز می‌تواند به «نماینده‌گی مجلس انتخاب شود» نوشت: «برای مردم اینجا ما نمادی هستیم از قدرت سازمان ملل و قهرمان حقوق ملل کوچک». به گفته وی اینک زمان آن فرا رسیده بود که ایالات متحده از این احساس ملی بهره گرفته و تعهد خود را نسبت به آینده ایران، مبنایی اساسی بخشد. در غیر این صورت پیشه‌وری‌های دیگری سر بر خواهند آورد:

سهولت چیرگی خارجی بر ایرانیان در گذشته، نه تنها سرمشقی است بر اقدامات دیگر بلکه خواست و توان آنهایی را نیز که باید مقاومت کنند ضعیف می‌کند. در برابر آنچه تقدیر و سرنوشتشان به نظر می‌آید، وطن پرستی به نحو فزاینده‌ای رنگ باخته و «ان‌شاء‌الله» جایگزینش می‌شود. در برابر چنین احتمالی فقط بر دو نیروی قوی و غیرقابل پیش‌بینی ذیل می‌توان اتکا داشت: یکی نفوذی است که دیگر کشورها و سازمان ملل می‌توانند برای حفظ تمامیت به کار گیرند و دیگر سعی و خلاقیتی است

که خود ایران باید برای ادارهٔ امور خود به کار گرفته و زمینه را طوری آماده کند که بذر نارضایی حاصل ندهد. یکی از اصطلاحات مورد علاقهٔ آمریکاییها آن است که هشیاری دائم بهایی است که برای آزادی باید پرداخت. شاید با نقش جدیدی که در امور بین‌المللی یافته‌ایم، این را نیز باید اندیشه‌ای قابل صدور تلقی کنیم. ۱۴۵

اینک با وجود چنین طرز نگرش آرمانگرایانه‌ای زمینه برای پاگرفتن یک رشته تعهدات جدید آمریکا، آن هم نه فقط در ایران، بلکه در اقصی نقاط جهان، هر جا که کمونیسم در آستانهٔ یورش مشاهده می‌شد، آماده گشت. به این ترتیب برداشت ایالات متحده از خطر شوروی در ایران، در شکل گرفتن سیاستی که «بازداشتن» نام گرفت، سهمی اساسی یافت. کمک به یونان و ترکیه که تحت نظریهٔ ترومن صورت گرفت، با تحولات و وقایع ایران ارتباطی مستقیم داشت. اینکه ایران خود فوراً چنین کمک چشمگیری را دریافت نداشت، به کاهش اهمیتش در معادلات ملی ایالات متحده منجر نشد. مهرهٔ دومینوی ایران از توان آزمایشی شوروی جان به در برده بود، ولی مهره‌های دومینوی ترکیه و یونان هنوز در معرض خطر تلقی می‌شدند. دولت ایالات متحده با توجه به تعهد جدیدی که نسبت به ایران احساس می‌کرد، بالاخره در ژوئن ۱۹۴۷ / خرداد ۱۳۲۶ پیشنهاد قبلی خود را مبنی بر ارائهٔ یک اعتبار ۲۵ میلیون دلاری جهت خرید وسایل مازاد بر احتیاج نظامی، رسمیت بخشید. ۱۴۶ در پاییز همان سال نیز در پی افتتاح دورهٔ پانزدهم مجلس، هنگامی که قوام‌السلطنه برای تصویب معاهدهٔ نفت شمال از سوی روسها تحت فشار قرار گرفت، آمریکا بار دیگر حمایت خود را از ایران ابراز داشت. آلن به قوام‌السلطنه گفت که خط‌مشی ایالات متحده بر همان ملاحظاتی استوار است که در ایام بحران آذربایجان مطرح بود، یعنی ایالات متحده از حاکمیت و آزادی انتخاب ایران در برابر فشارهای خارجی دفاع خواهد کرد. ۱۴۷

ایالات متحده از سقوط قوام‌السلطنه متأسف نشد. اینک که به گذشته نگریسته می‌شد، وی بخوبی از عهدهٔ کار برآمده بود. در خلال بیست و دو ماه زمامداری او، اهداف و خواسته‌های بریتانیا و شوروی در ایران به مقصود نرسید، حزب کمونیست

ضعیف شد و تمامیت ملی ایران محفوظ ماند. البته دولت آمریکا نیز همانند شاه بر این باور بود که سهم عمده را در تأمین این اهداف، خط‌مشی خودشان داشته است، مع‌هذا با تمام تلاشهایی که در کم بها دادن به نقش قوام‌السلطنه مبذول شده است، سهم شخص وی در تأمین استقلال ایران قابل اغماض نیست. ولی این مسئله برای دوام وی در مسند قدرت کافی نبود. قوام‌السلطنه نیز همانند مصدق، از دیدگاه ایالات متحده از جمله ایرانیان ناسیونالیستی تلقی می‌شد که در عین هوشیاری، قابل اطمینان نیز نبودند؛ کسانی که آماده بودند در صورت اقتضای اهداف عاجل و اولیه خود به کمونیسم نیز روی مساعد نشان دهند. با توجه به دیدگاه آمریکاییها در مورد مسائل جهان در جنگ سرد، برای چنین رهبرانی جایی نبود. زیرا همان‌گونه که وایلی، سفیر جدید ایالات متحده به وزارت امور خارجه آمریکا نوشت، تفاوت میان خط‌مشی ایالات متحده و شوروی «تفاوت میان سیاه و سفید است و همه باید این [تفاوت] را بشناسند»^{۱۴۸}

از این رو ایالات متحده از لحاظ جهان‌بینی با افرادی چون شاه که در ضدیت با کمونیسم و ستایش از ایالات متحده چون و چرایی نداشتند، راحت‌تر بود. شالوده خط‌مشی آمریکا در قبال ایران در سالهای جنگ جهانی دوم پی‌ریزی شد. برخی چنین عنوان کرده‌اند که سیاست آمریکا در ایران تا پیش از زمان مصدق شکل نیافت.^{۱۴۹} ولی بررسی سیاست ایالات متحده در خلال سالهای جنگ و دوران بعدی آن، بیانگر حرکت‌های مهمی است که حتی پیش از ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ در تعیین یک خط‌مشی ایرانی صورت گرفته بود. ایالات متحده در ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ با این دید آرمان‌گرایانه پا به عرصه ایران نهاد که بخشی از دنیای آسیب دیده از رقابت قدرتهای کهن جهانی را مشمول نفوذ خویش قرار دهد. طولی نکشید که با شناخت و ارزیابی آمریکا از اهمیت استراتژیک و اقتصادی مناطقی که درگیر آنها شده بود، آرمانها و منافعش نیز درهم آمیخت. چندی بعد نیز با خطر گسترش نفوذ شوروی در ایران و افول همزمان اقتدار بریتانیا، مداخله آمریکا جنبه‌ای واقعی یافت. با فرارسیدن ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ برنده و بازنده رقابت ایران نیز روشن شده بود. هنگامی که ایالات

متحده تصمیم گرفت ایران را نیز «برعهده گیرد» - اصطلاحی که روزولت به کار برد - این تصمیم بر سیر تحولات آتی کشور تأثیر نهاد. از میان تمام امکانات سیاسی که در ایام حضور و مداخلات زمان جنگ آمریکا در ایران رخ نمود، فقط امکان ائتلاف شاه و نظامیان بود که جذابیتی دیرپا یافت که به نظر می‌آمد امنیت و ثبات مورد نیاز جهانی برآمده از تعابیر و دل‌نگرانیهای ناشی از جنگ سرد را تأمین می‌کرد. ایالات متحده با فتح ایران، در اعاده قدرت سلطنت نیز مؤثر واقع شد.

یادداشتها

۱. از جمله آثار جدید در مورد روابط ایران و آمریکا در زمان جنگ و بعد از آن، عبارت‌اند از: Lytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*; Goode, *United States and Iran, 1946-51*; James A. Bill, *The Eagle and the Lion: the Tragedy of American-Iranian Relations* (New Haven, 1988).
2. A. Y. Alexander and A. Nanes (eds.), *The United States and Iran: A Documentary History* (Maryland, 1980), pp. 2-5.
3. A. Yeselson, *United States-Persian Diplomatic Relations 1883-1921* (New Brunswick, NJ, 1956), pp. 105-29; Yapp, 'Last years of the Qajar dynasty', pp. 14-15.
- برای آگاهی از روایت خود شوستر بنگرید به:
The Strangling of Persia (London, 1912).
4. Alexander and Nanes (eds.) *United States and Iran*, p. 20.
5. William J. Olson, *Anglo-Iranian Relations During World War I* (London, 1984), p. 19.
6. Yeselson, *United States-Persian Relations*, pp. 196-222; Knapp, 'The Period of Riza Shah', pp. 25-6.
۷. برای آگاهی از متن «یادداشتی در مورد شرفیابی سفیر آمریکا (فیلیپ) به حضور رضاشاه پهلوی» بنگرید به:
Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, pp. 41-4.
- برای آگاهی از روایت شخصی میلیسپو بنگرید به:
Arthur Millspaugh, *The American Task in Persia* (New York, 1925).
8. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, pp. 44-50; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 189; Lytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*, pp. 5-7.
9. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, pp. 51-7, 60-2.
10. Yeselson, *United States-Persian Relations*, p. 128.
۱۱. SD891.00، یادداشت اداره امور شرق نزدیک به وزارت خارجه ایالات متحده، ۱۸ مارس ۱۹۳۳ / ۲۷ اسفند ۱۳۱۱.
12. John De Novo, *American Interests and Policies in the Middle East, 1900-1939* (Minneapolis, 1963), pp. 167-208; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 178-80.
13. See Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, p. 18; Lytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*, pp. 16-32.
14. *New York Daily Mirror*, 8 February 1936; *Brooklyn Eagle*, 13 June 1936, cited in *United States and Iran*, p. 70.
۱۵. SD891.00، تهران، ۱۹ دسامبر ۱۹۴۱ / ۲۸ آذر ۱۳۲۰؛ نامه‌ای از شاه ایران به پرزیدنت روزولت، ۲۵ اوت ۱۹۴۱ / ۳ شهریور ۱۳۲۰ و یادداشت والتر موری، سرپرست بخش امور شرق نزدیک، واشنگتن، ۲۶ اوت ۱۹۴۱ / ۴ شهریور ۱۳۲۰ در:
Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, pp. 77-8.

16. Ibid., pp. 79–80.
17. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 158–61; *FRUS* (1941), vol. III, p. 446.
18. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 84.
SD891.00، واشنگتن، ۸ ژوئن ۱۹۴۲ / ۱۸ خرداد ۱۳۲۱.
20. Bullock, *Bevin*, p. 133;
SD891.00، واشنگتن، ۱۱ و ۲۱ اوت ۱۹۴۲ / ۲۰ و ۳۰ مرداد ۱۳۲۱.
21. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 91; M.K. Sheehan, *Iran: Impact of United States Interests and Policies, 1941–1954* (Brooklyn, 1968), p. 13.
22. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 145; T.H. Vail Motter, *The United States Army in World War II. The Middle East Theater: The Persian Corridor and Aid to Russia* (Washington, 1952).
23. Vail Motter, *Persian Corridor*, p. 163.
SD891.00، واشنگتن، ۱۴ اوت ۱۹۴۲ / ۲۳ مرداد ۱۳۲۱.
- Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 109.
۲۵. برای آگاهی بیشتر از هیئتهای مختلف آمریکایی، بنگرید به:
Lytle, *Origins of the Iranian–American Alliance*, pp. 27–32; Thomas M. Ricks, 'US military missions to Iran, 1943–1978: the political economy of military assistance', *Iranian Studies*, XII, 3–4 (Summer–Autumn 1979), pp. 163–93.
26. Welles to Roosevelt, 20 October 1942. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 110.
۲۷. SD891.00، «یادداشتی با ارزش احتمالی در مورد منطقه خلیج فارس»، مسکو، ۲۶ ژوئن ۱۹۴۲ / ۲۵ آبان ۱۳۲۱، FO371/31420، یادداشت سفارت ایالات متحده در لندن، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۱ / ۲۵ آذر ۱۳۲۱.
۲۸. SD891.00، تهران، ۲۱ اوت ۱۹۴۲ / ۳۰ مرداد ۱۳۲۱؛ پیشین، واشنگتن، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۲ / ۲۵ آبان ۱۳۲۱.
۲۹. SD891.00، واشنگتن، ۱۴ دسامبر ۱۹۴۲ / ۲۳ آذر ۱۳۲۱.
۳۰. FO371/31422، تهران به وزارت خارجه، ۲۱ دسامبر ۱۹۴۲ / ۳۰ آذر ۱۳۲۱.
۳۱. FO371/31431، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۲ / ۲۸ مهر ۱۳۲۱.
۳۲. FO371/35177، «گزارش در باب وقایع سیاسی ایران در سال ۱۹۴۲»، تهران، ژانویه ۱۹۴۳ / دی - بهمن ۱۳۲۲.
33. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 101.
SD891.00، تهران، ۲۴ فوریه ۱۹۴۳ / ۵ اسفند ۱۳۲۱.
۳۵. FO371/31420، یادداشت وزارت خارجه، ۱۶ دسامبر ۱۹۴۲ / ۲۵ آذر ۱۳۲۱.
۳۶. SD891.00، واشنگتن، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۲ / ۲۵ آبان ۱۳۲۱؛ پیشین، تهران، ۲۴ فوریه ۱۹۴۳ / ۵ اسفند ۱۳۲۱.
37. Elliot Roosevelt, *As He Saw It* (New York, 1946), p. 37; Cordell Hull, *Memoirs*, II (London, 1948), pp. 1477–8; see also K.W. Thompson, *Cold War Theories*, I (London, 1981), p. 34.

۳۸. SD891.00، تهران، ۲۴ فوریه ۱۹۴۳ / ۵ اسفند ۱۳۲۱.
39. Bullok, *Bevin*, pp. 216–17.
۴۰. FO371/35906، یادداشت وزارت خارجه، ۱۳ فوریه ۱۹۴۳ / ۲۴ بهمن ۱۳۲۱.
۴۱. پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۲۴ مارس ۱۹۴۳ / ۴ فروردین ۱۳۲۲.
۴۲. FO371/35076، واشنگتن به وزارت خارجه، ۴ اکتبر ۱۹۴۳ / ۱۲ مهر ۱۳۲۲.
۴۳. SD891.00، تبریز، ۲۶ مارس ۱۹۴۳ / ۶ فروردین ۱۳۲۲؛
- Woodward, *British Foreign Policy*, pp. 291, 316.
۴۴. SD891.00، تبریز، اول و ۲۵ فوریه ۱۹۴۳ / ۱۲ بهمن و ۶ اسفند ۱۳۲۱.
۴۵. بنگرید به: ص ۱۶۱-۱۵۹ همین بررسی.
۴۶. SD891.00، گزارشهای کنسولی تبریز، ۱۸ ژوئیه و ۶ سپتامبر ۱۹۴۲ / ۲۷ تیر و ۱۵ شهریور ۱۳۲۱ و ۱۰ مارس ۱۹۴۳ / ۱۹ اسفند ۱۳۲۱.
۴۷. SD891.00، گزارشهای کنسولی تبریز، ۳۰ ژوئن / ۹ تیر و ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۳ / ۲ مرداد ۱۳۲۲؛ پیشین، تهران، ۸ مارس / ۱۷ اسفند ۱۳۲۱ و ۱۴ آوریل ۱۹۴۳ / ۲۵ فروردین ۱۳۲۲.
۴۸. پیشین، واشنگتن، ۱۶ اوت ۱۹۴۳ / ۲۵ مرداد ۱۳۲۲.
49. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 149–50, 156; Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, pp. 105–6.
50. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 115; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 171–3; Lytle *Origins of the Iranian–American Alliance*, pp. 112–16.
۵۱. SD981.00، تبریز، ۲۰ مارس ۱۹۴۳ / ۲۸ اسفند ۱۳۲۱.
۵۲. دریفوس به حال، ۱۴ آوریل ۱۹۴۳ / ۲۴ فروردین ۱۳۲۲
- Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 101.
۵۳. SD891.00، تهران، ۲۱ آوریل ۱۹۴۳ / اول شهریور ۱۳۲۲.
۵۴. حال به روزولت، ۱۶ اوت ۱۹۴۳ / ۲۵ مرداد ۱۳۲۲؛
- Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, pp. 103–4.
۵۵. SD891.00، واشنگتن، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۴ / ۲۲ دی ۱۳۲۲؛
- Hull, *Memoirs*, Vol. II, p. 1507.
56. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 192–202; Lytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*, pp. 73–8.
57. Woodward, *British Foreign Policy*, pp. 396–8; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 184.
۵۸. بنگرید به صص ۱۷۰-۱۶۷ همین بررسی.
۵۹. SD891.00، تهران، ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ / ۵ آبان ۱۳۲۳؛
- FRUS (1944), Vol. V, pp. 452–4; Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, pp. 218-20.
60. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 187.
۶۱. FO371/40442، واشنگتن به وزارت خارجه، ۷ نوامبر ۱۹۴۴ / ۱۶ آبان ۱۹۲۳؛
- Woodward, *British Foreign Policy*, p. 316.
۶۲. SD891.00، یادداشت لوی هندرسون در مورد سیاست ایالات متحده در قبال ایران، ۲۳ اوت ۱۹۴۵ / اول

شهریور ۱۳۲۴.

۶۳. در مورد دگرگونی خط‌مشی ایالات متحده بنگرید به:

Lytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*, in particular chapters 3 and 8.64. *FRUS* (1944), vol. V, pp. 470-1.65. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 174; Hess, 'The Iranian Crisis of 1945-6 and the Cold War', pp. 117-46.

SD891.00، تهران، ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۳ مهر ۱۳۲۴.

67. 'The present situation in Iran with regard to the Millspaugh mission (May-October 1944)', *United States and Iran*, pp. 120-21; Lytle, *Origins of the Iranian-American Alliance*, pp. 112-16. See also Arthur Millspaugh, *Americans in Persia* (Washington, 1946), pp. 129-54.

SD891.00، یادداشت اداره شرق نزدیک در مورد وضعیت برنامه مستشاری، ۲۵ اوت ۱۹۴۵ / ۳ شهریور ۱۳۲۴

Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, pp. 133-9, 140-2.

SD891.00، تهران، ۲۳ اکتبر ۱۹۴۵ / اول آبان ۱۳۲۴.

70. Harry S. Truman, *Memoirs: Years of Trial and Hope* (New York, 1956), p. 98.71. Bullock, *Bevin*, p. 236; Feis, *From Trust to Terror*, pp. 81-7. On the change in US policy see also, Richard Pfau, 'Containment in Iran, 1946: the shift to an active policy', *Diplomatic History*, 1 (Fall, 1977), pp. 359-72; Yergin, *Shattered Peace*, p. 179.72. Milovan Djilas, *Conversations with Stalin* (New York, 1961), p. 114.

SD891.00، تهران، ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲ مهر ۱۳۲۴.

۷۴. پیشین، تهران، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴.

۷۵. برای مثال بنگرید به سند گفتگوی دکتر شفق، نماینده مجلس با هارولد مانیور، SD891.00، واشنگتن، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ آذر ۱۳۲۴.

76. *New York Times*, 6 October 1945.

SD891.00، تهران، ۱۶ اکتبر ۱۹۴۵ / ۲۴ مهر ۱۳۲۴.

78. George F. Kennan, *Memoirs, 1925-1950* (London, 1968), p. 287.79. Yergin, *Shattered Peace*, p. 179; Bullock, *Bevin*, p. 206. For Brynes' own account see James F. Brynes, *Speaking Frankly* (London, 1947), pp. 118-21.80. Harry S. Truman, *Memoirs: Year of Decisions* (New York, 1955), pp. 550-2.81. *FRUS* (1946), Vol VII, p. 399.82. *Ibid.*, p. 340.

۸۳. در مورد خط‌مشی ایالات متحده در قبال یونان و ترکیه بنگرید به:

see L.S. Wittner, *American Intervention in Greece, 1943-1949* (New York, 1982); D. J. Alvarez, *Bureaucracy and Cold War Diplomacy: The United States and Turkey* (Thessalonika 1980). For a good comparative study of US policy towards Greece, Turkey and Iran see Kuniholm, *Cold War in the near East*.

84. Truman, *Year of Decisions*, p.460.
85. Hess, 'Iranian crisis of 1945-6', p. 117.
86. *FRUS* (1946), vol. VII, pp. 818-19.
87. *New York Times*, 14 March 1946; Feis, *From Trust to Terror*, p. 82-3.
 ۸۸. SD891.00، تبریز، ۹ ژانویه / ۱۹ دی و ۲۱ فوریه ۱۹۴۶ / ۲ اسفند ۱۳۲۴
- Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 318.
89. *FRUS*, (1946), Vol. VII, p. 342;
 Fo371/52666، واشنگتن به وزارت خارجه، ۶ مارس ۱۹۴۶ / ۱۵ اسفند ۱۳۲۴؛ پیشین، یادداشت وزارت
 خارجه، ۹ مارس ۱۹۴۶ / ۱۸ اسفند ۱۳۲۴.
90. Rossow, 'The battle for Azerbaijan', pp. 17-32.
91. Brynes, *Speaking Frankly*, p. 126.
92. *FRUS* (1946), vol. VII pp. 365,368.
93. *Ibid.*, pp. 381-2.
 همچنین بنگرید به: ص ۸۰-۱۷۹ همین بررسی.
94. Truman, *Years of Trial and Hope*, p. 101.
 ۹۵. برای مثال بنگرید به:
- K.A. Samii, 'Truman against Stalin in Iran: a tale of three messages', *Middle Eastern Studies* XXIII, 1 (January 1987), pp. 95-107.
96. *FRUS* (1946), vol VII, p. 426.
97. *Ibid.*, pp. 407-9; Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 169; see also above p. 60.
98. *FRUS* (1946), vol. VII, pp. 427-31.
99. Trygve Lie, *In the Cause of Peace* (New York, 1954), p. 80.
100. Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 335-77.
101. L.V.Thomas and R.N.Frye, *The United States and Turkey and Iran* (Cambridge, Mass., 1951), pp. 239-40; Alvin Z.Rubinstein, (ed.), *The Foreign Policy of the Soviet Union* (New York, 1960), p. 207.
102. See below p. 164.
103. *FRUS* (1946), vol. VII, p. 378; Yergin, *Shattered Peace*, p. 180.
 ۱۰۴. SD891.00، تهران، ۲۶ مارس ۱۹۴۶.
105. *New York Times*, 27 January 1946; *New York Herald Tribune*, 17 April 1946.
- 106 Cited in Habib Ladjevardi, 'The origins of US support for an autocratic Iran', *International Journal of Middle Eastern Studies*, XV (1983), p. 229.
 ۱۰۷. SD891.00، تهران، ۶ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۵ تیر ۱۳۲۵.
108. See *United States and Iran*, p. 172; *FRUS* (1946), vol. VII, p. 476.
 ۱۰۹. SD891.00، تهران، ۲ آوریل ۱۹۴۶ / ۱۳ فروردین ۱۳۲۵.

۱۱۰. SD891.00، واشنگتن، ۸ آوریل ۱۹۴۶ / ۱۹ فروردین ۱۳۲۵؛ پشین، ۲۰ آوریل ۱۹۴۶ / ۳۱ فروردین ۱۳۲۵.

۱۱۱. یادداشت براینز، ۱۷ اکتبر ۱۹۴۵ / ۲۵ مهر ۱۳۲۴؛

United States and Iran, p. 153.

112. Rickes, «US military missions to Iran», p. 173.

۱۱۳. SD891.00، سند گفتگوی شاه و آلن، تهران، ۲۱ مه ۱۹۴۶ / ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۱۱۴. پشین، تبریز، ۳۰ مه ۱۹۴۶ / ۹ خرداد ۱۳۲۵ و ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۳ خرداد ۱۳۲۵.

۱۱۵. پشین، تهران، ۱۷ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۷ خرداد ۱۳۲۵.

116. *FRUS* (1946), vol. VII, p. 510; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 303-4.

۱۱۷. SD891.00، تهران، ۶ و ۱۳ و ۲۵ اوت ۱۹۴۶ / ۱۲ و ۲۲ مرداد و ۳ شهریور ۱۳۲۵.

۱۱۸. FO371/52681، تهران به وزارت خارجه، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ شهریور ۱۳۲۵؛ همچنین بنگرید به ص ۲۹۸-۳۰۰ همین بررسی.

۱۱۹. SD891.00، تهران، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ شهریور ۱۳۲۵.

۱۲۰. پشین.

۱۲۱. پشین، تهران، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۶ مرداد ۱۳۲۵.

۱۲۲. FO371/52682، واشنگتن به وزارت خارجه، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۵ مهر ۱۳۲۵.

۱۲۳. SD891.00، تهران، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۶ مرداد ۱۳۲۵.

124. *FRUS* (1946), vol. VII, pp. 500-2.

125. *Ibid*, p. 495.

۱۲۶. SD891.00، تهران، ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۹ شهریور ۱۳۲۵.

۱۲۷. پشین، تهران، ۳۰ سپتامبر / ۸ مهر و ۱۵ اکتبر ۱۹۴۶ / ۱۳ مهر ۱۳۲۵؛

Kuniholm, *Cold War in the Near East*, p. 393.

۱۲۸. بنگرید به: ص ۸۲-۱۸۰ همین بررسی.

۱۲۹. SD891.00، تهران، ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۹ شهریور ۱۳۲۵.

۱۳۰. یادداشت گفتگوی هارولد ماینور، دین اچسون و حسین علا، واشنگتن، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ / ۱۶ مهر ۱۳۲۵؛ بنگرید به:

Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 180.

131. *Ibid*., p. 181.

۱۳۲. SD891.00، واشنگتن، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۶ / ۱۹ مهر ۱۳۲۵.

۱۳۳. پشین، تهران، ۶ و ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶ / ۱۴ و ۲۲ مهر ۱۳۲۵.

۱۳۴. پشین، نامه آلن به ماینور، تهران، ۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۲ آذر ۱۳۲۵.

۱۳۵. پشین، تهران، ۲ نوامبر ۱۹۴۶ / ۱۱ آبان ۱۳۲۵.

۱۳۶. پشین، تهران، ۱۴ اکتبر / ۲۲ مهر، ۶ و ۸ نوامبر ۱۹۴۶ / ۱۵ و ۱۷ آبان ۱۳۲۵.

۱۳۷. پشین، تهران، ۱۹ نوامبر ۱۹۴۶ / ۲۸ آبان ۱۳۲۵.

۱۳۸. نامه اچسن به آلن، ۲۲ نوامبر ۱۹۴۶ / اول آذر ۱۳۲۶؛

Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 182.

۱۳۹. SD891.00، تهران، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۶ / ۶ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۰. پیشین، تهران، ۲ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۱ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۱. پیشین، واشنگتن، ۲ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۱ آذر ۱۳۲۵.
۱۴۲. آذربایجان، ۹ و ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ / ۱۸ و ۲۰ آذر ۱۳۲۵.
143. Alexander and Nanes (eds.), *United States and Iran*, p. 188.
۱۴۴. SD891.00، «گزارشی از پایان چیرگی فرقه دموکرات بر آذربایجان»، تبریز، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ / ۹ دی ۱۳۲۵.
۱۴۵. پیشین.
146. *FRUS* (1947), vol. V, pp. 914–16.
147. *Ibid*, pp. 950-2; *New York Times*, 12 September 1947.
148. *FRUS* (1948), vol. V, pp. 93–4.
۱۴۹. برای مثال بنگرید به:
- R.K.Ramazani, *The United States and Iran: Patterns of Influence* (New York, 1982), pp. 1–18;
- Goode, *United States and Iran, 1946–51*, p. viii.

قدرت بریتانیا در ایران

انگیزه بریتانیا در هجوم به ایران در سال ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ فقط مقابله با خطر آلمان نبود، بلکه مواردی چون اهمیت تاریخی ایران در منافع ماورای بحار بریتانیا نیز در این امر دخیل بودند. طرق تجارتي، هندوستان بریتانیا و امنیت آن و بعدها نیز بهره‌برداری شرکت‌های انگلیسی از نفت کشور، هر یک باعث شدند که ایران به یکی از مهمترین کشورهای پیرامونی امپراتوری رسمی بریتانیا تبدیل گردد.^۱ تا پیش از ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ روسیه به مثابه بزرگترین خطری که بریتانیا را در ایران تهدید می‌کرد، تلقی می‌شد. هنگامی که آلمان برای مدت زمانی کوتاه جای روسیه را در این معادله گرفت، امنیت هندوستان و حوزه‌های نفتی بریتانیا در جنوب کماکان بزرگترین نگرانی بریتانیا بود. این بار دشمن متفاوتی در کار بود و بریتانیا و شوروی برای مقابله با خطر آلمان نازی با آمریکا متحد شدند. ولی به محض برطرف شدن خطر آلمان، بریتانیا نیز همانند اتحاد شوروی بر آن شد که موقعیت خود را در جنوب تحکیم کند. ولی جهان ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ دیگر جهان پیشین نبود. قدرت بریتانیا روبه افول نهاده و اتحاد شوروی نیز اگرچه قدرتمندتر از پیش بود، ولی رقیب نیرومندتری در پیش روی داشت: ایالات متحده.

در فاصله دو جنگ جهانی علائق بریتانیا بر ایران مستولی بود. این موقعیت که با وضعیت حاکم در قرن گذشته همسویی داشت بیشتر موقعیتی بود ناشی از غیبت رقیب تا مدیریتی قوی، چراکه بازتابی بود از ضعف دولت جدید شوروی. بریتانیا از سالهای آخر قرن نوزدهم در جستجوی راهی بود جهت حصول نوعی توافق با روسیه. این امر در ۱۹۰۵ میسر شد؛ یعنی هنگامی که نگرانی مشترک آن دو از توسعه

قدرت آلمان به آرایش جدیدی از ائتلاف قدرتهای اروپایی در سالهای پیش از جنگ شکل داد و تضعیف روسیه پس از جنگ با ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵، آن دو قدرت رقیب را بر آن داشت که در معاهده ۱۹۰۷ اختلافهای خود را حل و فصل کنند. معاهده ۱۹۰۷ نه تنها ایران را به دو حوزه نفوذ روسی و انگلیسی تقسیم کرد بلکه برای حل و فصل اختلافات آن دو در تبت و افغانستان نیز گامهایی برداشت.^۲

هنگامی که با بروز تحولات ۱۹۱۷، معاهده ۱۹۰۷ نیز ملغی و بی اثر گشت، انگلیسیها بر آن شدند که با انعقاد قرارداد متقابل با دولت هواخواه انگلیس و ثوق الدوله در تهران، از این موقعیت جدید بهره برداری کنند. قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس تلاشی بود «در جهت تحقق رویاهای لرد کرزن، وزیر خارجه بریتانیا در تبدیل ایران به یک حائل جهت محافظت از هندوستان بریتانیا و رکن نفوذ بریتانیا در خاورمیانه».^۳ چنین معاهده‌ای هم برای اکثر ایرانیان غیر قابل پذیرش بود و هم برای دیگر قدرتهای خارجی، زیرا ایران را به سطح یکی از کشورهای تحت‌الحمایه بریتانیا تنزل می‌داد.^۴ این قرارداد هیچ‌گاه به تصویب مجلس نرسید و پس از به قدرت رسیدن رضاخان رسماً رد شد. ولی قرارداد ۱۹۱۹ در اذهان ایرانیان، حال اگر نگوییم به مثابه بیان صریح مقاصد و اهداف بریتانیا در کشور ولی لافل به عنوان یادآوری از این امر برجای ماند.

لغو قرارداد ایران و انگلیس، فی‌نفسه در کاستن از اقتدار بریتانیا در ایران تأثیر چندانی نگذاشت. رضاخان صعود سریعش را بر اریکه قدرت تا حدودی مدیون حمایت بریتانیا بود،^۵ در حالی که وی بعدها در موقعیت مستقلتری قرار گرفت و سعی کرد از تمام قدرتهای خارجی فاصله گیرد. دولت بریتانیا توانست تا پیش از توسعه منافع آلمان در ایران در سالهای دهه ۱۹۳۰ / ۱۳۱۰، به گونه‌ای بلامعارض از تمام مواهب ناشی از موقعیتش در کشور بهره‌برداری کند. اگرچه بین دو کشور توافقنامه‌ای رسمی به امضا نرسیده بود، ولی دولت بریتانیا می‌توانست از طریق شرکت نفت انگلیس و ایران که در ۱۹۱۴ اکثر سهامش را کسب کرده بود، به نحو چشمگیری در ایران اعمال نفوذ کند.^۶ ایران دیگر قرارگاهی بر سر راه هند نبود، ولی ذخیره‌ای در دل

داشت که احتمالاً گرانبهاترین دارایی خارجی بریتانیا محسوب می‌شد. بریتانیا که تا پیش از شروع جنگ اول قدرت منطقه به شمار می‌رفت، طرح اصلی حمله و اشغال ایران نیز بود. از این رو مسئول اصلی آشوبهای داخلی ناشی از این تحولات نیز محسوب می‌شد. از این گذشته، خط‌مشی بریتانیا در ایجاد دگرگونی‌هایی مؤثر واقع شد که مآلاً به چیرگی اقتدار ایالات متحده در ایران، و لهذا تغییر شکل سنتی رقابت قدرتهای بزرگ به رویارویی دو ابرقدرت در حال ظهور شوروی و آمریکا منجر شد. این دگرگونی تا حدودی اجتناب‌ناپذیر بود. افول قدرت بریتانیا در منطقه اجتناب‌ناپذیر بود، هر چند عواقب مصیبت‌بار جنگ نیز آن را تسریع کرد. علاوه بر این بریتانیا از ایالات متحده چشم داشت که او را در حفظ نفوذ سنتیش در منطقه نیز یاری دهد. مع‌هذا با خط‌مشی که در پیش گرفت، در نحوه شکل‌گیری جنگ سرد در ایران نقش مهمی ایفا کرد. اشغال کشور توسط متفقین بر تحولات سیاسی داخلی ایران نیز تأثیر چشمگیری برجای نهاد. رفتار و عملکردی از سر همدلی و همدردی می‌توانست تا حدود بسیاری از تأثیر منفی جنگ بر حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بکاهد. و در این زمینه، بیش از هر قدرت دیگری در درجه اول بر بریتانیا فرض بود که مواظب باشد حداقل خدشه ممکن بر راه و روال زندگی ایرانی وارد آید. کمتر ناظری را می‌توان یافت که با اطمینان از تحقق چنین وظیفه‌ای سخن گوید.

یکی از وجوه جالب توجهی که از بررسی خط‌مشی بریتانیا در این دوره از تاریخ ایران برمی‌آید، ارج و قرب بسیار نازل دولت و عامه ایرانیان نزد انگلیسیهاست. این دیدگاه که در سوابق روابط آن دو از اواخر قرن نوزدهم ریشه داشت، هم در توجیه هجوم متفقین بر ایران کاربرد داشت و هم در کم بها دادن به عواقب و نتایج ناشی از این هجوم. اینک کینه ناشی از روابط روبه‌گسترش ایران و آلمان هم بر این دیدگاه سنتی انگلیسیها نسبت به دستگاه حکومتی ایران افزوده شده بود. موضع بریتانیا در قبال روابط ایران و آلمان قابل درک بود ولی موجه نبود. روابط ایران و آلمان بیش از آنکه مبین نوعی گرایشهای نازی‌خواهی باشد، حاصل مقتضیات اقتصادی

کشور و خواست ایران در جهت رهایی از چیرگی روس و انگلیس بود. میزان تنفر و اکراهی که در این دیدگاه بریتانیا نسبت به دولت ایران نهفته بود از خلال یادداشتهای مختلفی که در ایام اشغال ایران در زمینه خط‌مشی سیاسی دولت بریتانیا تهیه شد، مشهود است و نوشته لرد هالیفاکس، وزیر خارجه بریتانیا در این زمینه که بخشی از آن نقل می‌شود، نمونه روشنی است از این وجه: «احتمالاً نتیجه اشغال دوگانه ایران [توسط شوروی و بریتانیا] ناپدید شدن دولت ایران خواهد بود، شاید به طور موقت، شاید هم برای همیشه. اما نمی‌توانم بگویم که عملکرد آنها چنان بوده است که تعهدات عمیقی را بر ما تحمیل کرده باشد...»^۷

و به همین صورت در حالی که اکثر ناظران در این نکته متفق‌القول بودند که تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ در خلال قرارداد ۱۹۰۷، با تنفر عمومی روبه‌رو شد^۸ و وجه بریتانیا را نزد ایرانیان کاملاً مخدوش کرد، مع‌هذا به این نتیجه رسیدند که حصول نوعی توافق با روسیه در مورد حوزه‌های نفوذ امری است «حیاتی». لئو امری، وزیر امور هند همان‌گونه که در تابستان ۱۹۴۰ / ۱۳۳۹ به لرد هالیفاکس اظهار داشت، با صراحت تمام خواهان چنین توافقی بود: «پرسی که می‌خواهم حضور شما طرح کنم... آن است که آیا بهتر نیست همان‌گونه که گری در ۱۹۰۷ در مورد ایران (یا رین تروپ در ۱۹۳۹ در مورد لهستان) با روسیه به توافق رسید ما نیز آگاهانه با روسیه توافق کرده، او را تشویق کنیم تا زمانی که منافع ما را در جنوب [ایران] به رسمیت می‌شناسد، هر آن‌گونه که میل دارد در شمال عمل کند؟»^۹ هالیفاکس با این طرح مخالفت نکرد، چراکه به عقیده او «امکان آنکه بتوانیم بر این اساس پیشنهاد شده (با روسیه) به توافق برسیم بسیار است». ^{۱۰} اگرچه با ائتلاف کوتاه‌مدت شوروی و آلمان در این طرح وقفه‌ای ایجاد شد، طولی نکشید که با حمله آلمان به شوروی در تابستان ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ این موضوع از نو مطرح گردید. هنوز گروهی - چون سفرای بریتانیا و شوروی در تهران - بودند که در مورد ضرورت اتخاذ چنان سیاستهای سرسختانه‌ای در اشغال ایران تردید داشتند، ولی مداخله و نیستون چرچیل در این امر که از حمایت کامل وزارت امور هند نیز برخوردار بود، کار را یکسره کرد. «منظور ما

این است که آلمانیها را به دست آوریم، حتی اگر لازم باشد به تهران آمده و روسها را نیز به آنجا دعوت کنیم».^{۱۱} هجوم متفقین به ایران نه تنها آلمانیها، بلکه شاه را نیز تارومار کرد. طرفین به رغم آگاهی از آنکه مقاومت سرسختانه‌ای در کار نیست، نقاطی از ایران را تحت بمباران قرار دادند.^{۱۲} آنگاه هر یک از این دو قدرت متفق در حوزه عملکرد خویش مستقر شده و به این ترتیب همان فضایی را ایجاد کردند که در سالهای بعد از ۱۹۰۷ به انگیختن موج وسیعی از بی‌اعتمادی و انزجار ایرانیان منجر شده بود. از این رو طبیعی است که پیمان سه جانبه نیز با تمام مواعیدش مبنی بر احترام به استقلال و تمامیت ارضی کشور چندان باعث آسایش خاطر ایرانیان نگردد. تحت چنین شرایط دلسردکننده‌ای بود که اشغال ایران توسط نیروهای بریتانیا و شوروی آغاز شد.^{۱۳}

مورخین و ناظران هم عصر این تحولات در میزان نفوذ و رخنه آلمانیها در ایران که بهانه دم دست اشغال کشور شد، راه اغراق پیمودند و علت این غلو نیز تا حدود زیاد در تلاش آنها برای توجیه عملکرد متفقین ریشه داشت. در حالی که تردید نیست آلمان از لحاظ اقتصادی رسوخ قابل توجهی در ایران یافته بود - در بهار ۱۹۴۰ / ۱۳۱۹ آلمان مهمترین طرف تجاری ایران محسوب می‌شد - دلیلی دال بر آنکه ایران «ستون پنجم آلمان» را در خود جای داده یا به «کانون دسایس آلمان در خاورمیانه» تبدیل شده بود، وجود نداشت.^{۱۵} ارتباطهای ایران و آلمان و بی‌میلی شاه نسبت به قطع این ارتباطها را به هیچ وجه نمی‌توان در توجیه شدت عمل متفقین مطرح کرد. همان گونه که بسیاری از ایرانیان بدرستی حدس زدند، موضوع آلمانیها برای دولت بریتانیا بهانه مناسبی بود جهت تأمین اهدافشان. از جمله این اهداف می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: «استقرار یک محور مواصلاتی جهت کمک به روسها»، هدایت اقتصاد ایران در جهت مساعی جنگی متفقین و در همین رابطه، حفظ تولید فرآورده‌های نفتی پالایشگاه آبادان.^{۱۶} تأمین این اهداف مستلزم وجود یک دولت فرمانبردار در تهران بود و از آنجا که احتمال تبعیت رضاشاه از خواسته‌های متفقین کم بود، انگلیسیها در صدد برکناری او برآمدند.

بی‌ثباتی ناشی از هجوم متفقین، تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ و نابسامانیها اقتصادی هر یک مسأله بودند مستتر در تصمیم برکناری رضاشاه. اگرچه انگلیسها در آغاز از اقتدار رضاشاه حمایت کردند ولی روابط ایران و انگلیس در خلال حکمروایی او به نحو فزاینده‌ای رو به تیرگی نهاد. استقلال روبه افزایش شاه، تلاشهایش برای سُست کردن نفوذ انگلیس، موضعی که در قبال امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران اتخاذ کرد و بالاخره ارتباطهایش با آلمان، همگی دست به دست هم داده و وزارت خارجهٔ بریتانیا را به این نتیجه رساندند که «بهرهٔ اصلی در حذف شاه نهفته است». ۱۷ اگرچه ایدن براین باور بود که «اگر رضاشاه دستش از قدرت کوتاه گردد، ژنرالی جانشین وی خواهد شد» و امیری «دوست من شاهزاده حسن»، برادرزادهٔ آخرین شاه قاجار را ترجیح می‌داد. ولی توافق کلی بر آن قرار داشت که محمدرضای ولیعهد جانشین پدر گردد. ۱۸

هجوم متفقین به ایران با دورهٔ کوتاهی از مقاومت روبه‌رو شد که این نیز به نوبت خود باعث تشدید تبلیغات انگلیسیها بر ضد رضاشاه شد. اندک زمانی پیش از ورود نیروهای متفقین به تهران در سپتامبر ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰ و در پی تبلیغات شدیدی که بویژه از طریق رادیوی بی.بی.سی بر ضد وی آغاز شد، رضاشاه ایران را بی‌سر و صدا ترک گفت. وی با یک کشتی انگلیسی نخست به جزیرهٔ موریس و سپس به رغم میلش به آفریقای جنوبی منتقل شد و در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ نیز در همان جا درگذشت. ۱۹ انگلیسیها بعدها چنین ادعا کردند که چون رضاشاه در قبال یادداشتهای مشترک شوروی و بریتانیا در تقاضای اخراج آلمانیها از ایران واکنش مناسبی نشان نداد، برکنار گردید.

تردید نیست که بسیاری از ایرانیان از رفتن شاه شادمان شدند. مع‌هذا شیوهٔ عزیمت او و بویژه دخالت نیروهای خارجی در این امر، تأثیر نامناسبی بر ثبات سیاسی ایران نهاد. برکناری ناگهانی شاه به فوران رشته دگرگونیهای سیاسی منجر شد که مملکت آمادگی رویارویی با آنها را نداشت. از یک سو هزیمت مفتضح شاه و نمایش ضعیف قشون او موجب سرافکندگی ملی شد و از سوی دیگر فضای سیاسی به نسبت

بازتری که در پی اشغال ایران به وجود آمد نیز دقیقاً به خاطر آنکه بیشتر حاصل عملکرد نیروهای خارجی بود تا نیروهای داخلی، بسیاری از وجوه مثبتش را از دست داد. تشکیل انبوهی از گروه‌های سیاسی در پی سقوط رضاشاه - چنان که در فصل اول مورد اشاره قرار گرفت - در وضعیت نه چندان طبیعی ناشی از مقتضیات اشغال و قدم‌های نظامی متفقین صورت گرفت. از این رو اینکه پاره‌ای از گروه‌های نوپا نیز ماهیتی جز بیان صرف منافع و خواسته‌های قدرتی از قدرتهای متفق نداشته باشند امر شگفتی نبود. به رغم عرصه به نسبت گسترده‌ای که با آزادیهای جدید سیاسی بر امکانات دموکراتیک گشوده شد، وضعیت اشغال کشور توسط متفقین، وضعیت چندان مناسبی جهت شکوفایی دموکراسی نبود.

اهمیت ایران در مساعی جنگی متفقین، نابسامانی‌هایی را اجتناب‌ناپذیر ساخت، ولی این خط‌مشی‌ها و مواضع بریتانیا بود که تا حدودی موجب شد این نابسامانی اجتناب‌ناپذیر به حدّ خطرناکی برسد. سفیر ایالات متحده با توجه به نابسامانیهای گسترده‌ای که از اشغال کشور ناشی شده بود، از این شکوه داشت که انگلیسیها با «عدم تشویق اعاده فوری امنیت پس از اشغال کشور، امکان بزرگ خود را از دست دادند».^{۲۰}

تعدادی از افراد مظنون به هواخواهی از آلمان و گروهی نیز به دلخواه بازداشت شدند.^{۲۱} بسیاری از ایرانیان که در باره خطر نازی‌ها در اروپا اطلاعات چندانی نداشتند، از اقدامات انگلیسیها انزجار کامل داشته و به هیچ روی میل نداشتند با نیروهای اشغالگر همکاری کنند. انگلیسیها نیز به سهم خود جز شکوه و شکایت کار دیگری نداشتند و برای جلب همراهی ایرانیان با رشته اقداماتی که ضرورتاً از محبوبیت چندانی نمی‌توانست برخوردار باشد، قدم مؤثری برنداشتند. باورهایی چون آنچه یکی از مقامات رسمی بریتانیا بیان داشت که ایران جز «نمایی نازک از تمدن» پوششی نداشته و «اگر بیم و هراسی از عواقب کار نباشد، [ایرانیها] به هر عمل ددمنشانه قادرند» نیز در میان برخی از محافظ حکومتی بریتانیا مقبولیت یافته بود.^{۲۲}

موضع بریتانیا در قبال ایران با سیاستش در مورد اتحاد شوروی ارتباط داشت.

همراهی و حسن ظن انگلیسیها با سیاستهای شوروی تا حدودی در بی‌اعتمادی آنها نسبت به ایرانیان نهفته بود، چراکه ایرانیان را مسئول بسیاری از دشواریهای پیش آمده می‌دانستند. البته بی‌توجهی نسبت به عوارض ناشی از اشغال شمال ایران به دست نیروهای شوروی، دلیل دیگری نیز داشت و آن اهمیت فوق‌العاده‌ای بود که انگلیسیها برای همکاری روسها در امر جنگ قائل بودند و اعتقاد بر آمده از این طرز تلقی، که تحمل کردن اقداماتی بود که در وضعیتی دیگر غیرقابل پذیرش می‌بود. از این رو دولت بریتانیا روی هم رفته از وضعیت اولیه ناشی از اشغال رضایت چندانی نداشت و حتی بر این اعتقاد بود که اگر هم پای بلشویسم به ایران باز شود تقصیرش برعهده خود ایرانیان است.^{۲۳}

حتی در ایامی که انگلیسیها به نحو فزاینده‌ای از خط‌مشی روسها در ایران نگران می‌شدند نیز این گرایش سهل‌انگارانه ادامه داشت: «تا زمانی که روسها در امور حوزه ما در ایران دخالت نکنند، ما نیز باید با هر آنچه در حوزه آنها می‌گذرد، سر کنیم؛ البته به شرط آنکه اقدامات آنها از لحاظ سیاسی ما را در محظور قرار نداده یا با [ارسال] تدارکات تداخل نیابد.»^{۲۴}

حاصل کلام آنکه خط‌مشی بریتانیا در ماههای نخست اشغال در عین حال که توانست زمینه‌ای جهت همکاری واقعی میان متفقین و دولت ایران ایجاد کند، حواجی و مقتضیات درونی ایران را نیز چندان مورد توجه قرار نداد. پیمان سه جانبه که در ژانویه ۱۹۴۲ / دی ۱۳۲۰ به امضا رسید و ایرانیان نیز با اکراه آن را پذیرفتند، این حواجی را در بر نمی‌گرفت. نه دولت بریتانیا و نه دولت شوروی هیچ یک مفادی را که در فصول ششم و هفتم پیمان مزبور مشترکاً عهده‌دار شدند، جدی نگرفتند. آنکه «... روشی اختیار نکنند که برای تمامیت خاک یا حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد...» و «... بهترین مساعی خود را به کار ببرند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند.»^{۲۵} البته مواردی چون قدمهای دیگر جنگی و احتراز از پذیرش مسئولیتهای بیشتر و تأمین هزینه اداره مناطق گسترده‌ای از کشور نیز در شکل‌گیری خط‌مشی دولت

بریتانیا مؤثر واقع شد. علاوه بر این دولت بریتانیا به هیچ وجه مایل نبود بیش از حد در کم و کیف اقدامات روسها در شمال کندوکاو کند، زیرا از آن بیم داشت که موقعیت خودش نیز در جنوب مشمول توجهی مشابه گردد. از این رو برای رفع این مشکل در سال ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ پیشنهاد شد که بریتانیا و شوروی برای رسیدگی به مسائل ناشی از اداره ایران در خلال جنگ، کمیسیون مشترکی تشکیل دهند؛ ایده‌ای که در مراحل بعدی به پیشنهاد بوین مبنی بر تشکیل یک کمیسیون سه‌گانه منجر شد.^{۲۶} ولی از آنجا که چنین طرحهایی هم از لحاظ ایرانیان نامطلوب بود و هم موجب سوءظن آمریکاییها گشت، در نهایت به نتیجه نرسید. در نتیجه انگلیسیها نتوانستند به خط‌مشی متناسب با حوایج و مقتضیات ایران در خلال دوران اشغال دست یابند و این کوتاهی برای سیاستهای متفقین در مراحل بعدی عواقب مهمی به بار آورد.

تفوق بریتانیا در ایران: آخرین سالها، ۴۵-۱۹۴۲ / ۲۴-۱۳۲۱

نخستین دولتی که در پی سقوط رضاشاه در ایران تشکیل شد، بیانگر چیرگی آشکار منافع بریتانیا و مطابق با خواسته چرچیل مبنی بر وجود «یک دولت دوست» در تهران بود.^{۲۷} از ده دولت مختلفی که در ایام اشغال در تهران حکمروایی کردند، حداقل شش نمونه آنها نخست وزیرانی را در رأس داشتند که از هواداران آشکار بریتانیا بودند.^{۲۸} محمدعلی فروغی که بر خروج رضاشاه از ایران نظارت داشت، یکی از کاندیداهای مسلم بریتانیا بود. یکی از اولین وظایف وی پس از احراز پست نخست‌وزیری، ایراد شرح ستایش آمیزی بود از خط‌مشی بریتانیا در ایران که همان - گونه که وزارت امور خارجه بریتانیا خاطر نشان ساخت، می‌بایست «از دیدگاه بریتانیا، ولی به نحوی که برای ایرانیان دلپذیر باشد، نگاشته شود».^{۲۹}

به رغم ارتباطی که میان دولتهای مختلف ایران و بریتانیا در سالهای جنگ وجود داشت، دیدگاه وزارت خارجه انگلیس نسبت به طبقه حاکم ایران - حال اگر نگوییم موهن و تحقیرآمیز - انتقادی بود. هر یک از دولتهایی که در پی یکدیگر تشکیل می‌شدند، به خاطر آنکه از یک اکثریت باثبات یا خواست اصلاح‌طلبی

برخوردار نبودند و یا صرفاً به خاطر فساد و انفعال حاکم، مورد انتقاد قرار داشتند. کاردار و سفیر بعدی بریتانیا در ایران، سرریدر بولارد از مروّجان این نظریه بود که قشر برگزین ایران «خودخواه و مهمل» است و «مخالف هرگونه تغییر»؛ وی در خصوصیات ایرانی «هیچ نشانی از فضایل مدنی» مشاهده نمی‌کرد.^{۳۰} ولی شگفت آن است که در حالی که چنین موضعی نسبت به ایرانیان داشت، خود از وجهه و تصویر بریتانیا نزد ایرانیان بسیار نگران بود. وی از محبوبیت نسبی ایالات متحده و حتی اتحاد شوروی رضایت نداشت و بر این اعتقاد بود که هر ایرانی هوشمند و دانا می‌بایست بدانند که نفع آنها در همراهی با انگلیس نهفته است. اگر سیاستهای بریتانیا از محبوبیتی برخوردار نبود، دلیلش آن بود که ایرانیها خیر خود را تشخیص نمی‌دادند. چنین برداشتهایی در تیره و تار شدن بیشتر روابط ایران و انگلیس مؤثر بود. طبیعتاً ایرانیان نیز کماکان تمام مصائب و مشکلات خود را زیر سرانگلیسیها می‌دانستند.

نگرانیهای موجود در باب عدم محبوبیت بریتانیا به اتخاذ خط‌مشی مؤثر در جهت کاستن از این احساس بیگانگی ایرانیان نسبت به نیروهای اشغالگر منجر نشد. دولت بریتانیا نه مایل بود و نه توانایی آن را داشت که کمک قابل ملاحظه‌ای یا توصیه‌ای به دولت ایران ارائه نماید و این نقش را به نحو فزاینده‌ای از ایالات متحده انتظار داشت. کاهش توان بریتانیا در خلال جنگ به معنای آن بود که بهره‌ اصلی از محبوبیت ناشی از برنامه‌های کمکی مختلفی که صورت گرفت هم نصیب آمریکاییها شد. علاوه بر این، در تنها نقطه‌ای نیز که بریتانیا سعی کرد اقتدار خود را اعمال کند - یعنی در ایالات جنوبی ایران - تلاشهایش به خصومت و سوءظن بیشتر منجر شد.

ایالات جنوبی ایران، بویژه خوزستان و فارس در غرب که منافع نفتی مهم بریتانیا را در بر گرفته و موقعیت مهمی را در خلیج فارس داشت و بلوچستان در شرق که دروازه هندوستان انگلیس محسوب می‌شد، کماکان محور اساسی خط‌مشی بریتانیا را در قبال ایران تشکیل می‌داد. بریتانیا در عین حال که نسبت به حفظ نفوذ خود در تهران تمایل داشت، فقط در جنوب بود که احساس می‌کرد «برای کمک به مقامات ایرانی و اعاده و حفظ تشکیلات اداری» باید اقدامات بیشتری مبذول دارد. از جمله

اقداماتی که در این زمینه می‌بایست اتخاذ شود، تلاش برای «جلب اطمینان عشایر» بود که تصور می‌شد شاید در صورت رویگردانی مرکز نیز به حمایت از منافع بریتانیا در ایران ادامه دهند.^{۳۱} احیای رقابت‌های دیرین عشایری که یکی از وجوه اصلی سیاست و جامعه در سالهای پیش از پهلوی بود، اگر چه با مخالفت افرادی چون بولارد روبه‌رو بود ولی به عنوان یکی از راه‌حلهای سیاسی احتمالی در نظر ماند. به عقیده بولارد، «تشویق ایلات مطلوب نبود... هدف به کار انداختن تشکیلات اداری مدنی است و ما نمی‌توانیم در مرکز یک سیاست داشته باشیم و در مناطق عشایری یک سیاست دیگر».^{۳۲}

موضع بولارد در قبال مسائل عشایری خود نمونه‌ای است از یک مسئله اساسی که بر کل عملکرد بریتانیا در قبال ایران سایه افکند: گرایش افراد و دوایر به اختلاف نظر در خط‌مشی، آن هم به اندازه‌ای که برخی اوقات چنین به نظر می‌آمد که بریتانیا در قبال ایران دو یا حتی بیش از دو خط‌مشی متعارض دارد. در همان نحوه واکنش به خطر آلمان نیز چنین اختلاف نظرهایی بروز کرد، هر چند که آنها از سوابق دیرینه‌تری برخوردار بودند. بخشی از مسئله هند بود و این پیش فرض که فقط وزارت امور هند است که از دانش کافی جهت تعیین یک خط‌مشی ایرانی برخوردار است. در خلال قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم بر سر این خط‌مشی «میان لندن و مقامات هند کشمکش‌های بی‌پایانی جریان داشت» و در حالی که این رقابت در فاصله دو جنگ جهانی تا حدودی فروکش کرده بود ولی به هیچ وجه از میان نرفت. همان گونه که کاردار آمریکا در ایران خاطر نشان ساخت، اداره امور سفارت انگلیس را «هنوز مقاماتی برعهده دارند که از سوابق خدمت در حکومت هند برخوردارند و برحسب سنت و کاملاً مستقل از وزارت امور خارجه [ی بریتانیا] سیاست خود را در ایران دنبال می‌کنند».^{۳۴} بولارد برخلاف مقامات کنسولی بریتانیا در ایران، در تشکیلات حکومتی هند سابقه خدمت نداشت. ولی او نیز در برخی مواقع چنان خودرأی عمل می‌کرد که در تعارض با وزارت امور خارجه بریتانیا قرار می‌گرفت. هنگامی که حزب کارگر در ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ به قدرت رسید، بوین و اتلی نیز در

مورد ایران و پاره‌ای دیگر از مسائل سیاست خارجی با وزارت خارجه اختلاف نظر یافتند.^{۳۵} لذا این برداشت که بریتانیا دو سیاست خارجی مختلف را در ایران دنبال می‌کند تداوم یافت. تردید نیست که سیاست بریتانیا از صراحت و استمرار مشخصی برخوردار به نظر نمی‌آمد. و این امر در تحقق اهداف جنگی متفقین در ایران تأثیر نامطلوبی داشت. عامل هند بر روابط بریتانیا و ایالات متحده که سعی داشت از آنچه رویکرد امپریالیستی بریتانیا در زمینه تعیین سیاستهایش در ایران تلقی می‌کرد فاصله گیرد، تأثیر داشت.^{۳۶}

همان گونه که اشغال ایران بر فضای سیاسی کشور تأثیر نهاد، نقشی که در همراهی با مساعی جنگی متفقین نیز بر ایران تحمیل شد، اقتصاد کشور را هم دگرگون ساخت.^{۳۷} غلّه ایران سپاهیان متفق را سیر کرد، شبکه ارتباطی تقریباً سراسر صرف حمل و نقل تدارکات و نیروهای نظامی گشت و منابع نفتی و تولیدات صنعتی او نیز جهت برآوردن حوایج نظامی متفقین به کار گرفته شد. شاید بتوان گفت که به کار گرفتن اقتصاد ایران در جهت مساعی جنگ اجتناب‌ناپذیر بود، ولی آیا نابسامانیهای گسترده‌ای که حاصل شد نیز اجتناب‌ناپذیر بود؟ بریتانیا همانند اتحاد شوروی به عواقب اقتصادی سیاستهایش اعتنایی نداشت. ایران از لحاظ کالاهایی اساسی چون غلّه، سوخت و شکر در مضیقه قرار گرفت و تمام وسایل حمل و نقل خصوصی نیز مصادره شد. ارزش ریال حدود صددرصد کاهش یافت و پس از یک کمبود نقدینگی اساسی در اواخر ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱، انگلیسیها فشار آوردند که لایحه‌ای مبنی بر صدور اجازه افزایش عرضه پول به میزان چهار برابر به تصویب رسد.^{۳۸} علاوه بر این، ۶۰ درصد از مازاد سالانه تجاری ایران با بریتانیا نیز تا اتمام جنگ بازپرداخت نمی‌شد. به گفته یک نویسنده ایرانی، سیاست اقتصادی متفقین «زدی مسلحانه‌ای بود از ملتی بسیار ضعیف و فقیر».^{۳۹}

در ۱۹۳۹ / ۱۳۱۸ اقتصاد ایران دچار تورم بود ولی تنها در خلال سالهای جنگ بود که میزان تورم به نحو گسترده‌ای افزایش یافت: در فاصله سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ / ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ شاخص قیمت عمده فروشی تقریباً ۴۰۰ برابر شد و

شاخص هزینه زندگی ۶۰۰ درصد بالا رفت.^{۴۰} بحران اقتصادی فزاینده‌ای که ایران را فراگرفته بود هم برای اقتصاد کشور ضرر داشت و هم برای مساعی جنگی متفقین ولی بریتانیا برای جلوگیری از ادامه این وضع اقدامی نکرد. هنگامی که کمبود کالاهای اساسی به مشکلی عمده تبدیل شد، تنها واکنش بریتانیا آن بود که ایرانیان را به خاطر «احتکار، کارشکنی و قاچاق» سرزنش کند.^{۴۱} وقتی که چرچیل پیشنهاد کرد که شاید بریتانیا بتواند آذوقه مورد احتیاج خود را وارد کند، وزارت خارجه تأکید ورزید که چنین امری «غیرممکن» است و بریتانیا «برای حوایج غیرنظامیان نیز آذوقه وارد کرده است».^{۴۲} چندی بعد برای نظارت بر امر خرید آذوقه مورد احتیاج متفقین هیئتی تشکیل شد و یک مستشار آمریکایی نیز استخدام شد، ولی این امر فقط پس از یک سال سختی صورت گرفت که تأثیر بسیاری بر ناراضایی ایرانیان نهاد. آمریکاییها از این موضع بریتانیا مبهوت بودند. بولارد حتی ژوزف شریدان، مستشار آمریکایی اداره خواربار را مورد انتقاد قرار داد که پیش از عزیمت از ایران با اظهار آنکه «دول متفق اجازه نخواهند داد ایران از کمبود آذوقه دچار زحمت شود» امیدوی واهی در دل ایرانیان به وجود آورده بود. تردید نیست که «مرکز تدارکات خاورمیانه» لاقفل در ایران توانست به هدف خویش مبنی بر «سیر و راضی» نگه داشتن منطقه برسد.^{۴۳}

عملکرد بریتانیا در ایران در مراحل نخست اشغال، عملکرد خوشایندی نبود. موقعیت و نفوذ بریتانیا در کشور به معنای آن بود که هرگونه ابتکار و نوآوری او می‌توانست در اداره امور متفقین و حل و فصل همدلانه مسائل ایران بسیار مؤثر واقع شود. سرریدر بولارد از دستاوردهای زمان جنگ بریتانیا در ایران مانند توسعه شبکه راه آهن، احداث راهها و ساختمانها و «۲۹ فرودگاه جدید» داد سخن می‌داد، در حالی که این اقدامات هیچ یک بلاعوض نبوده و صرفاً به خاطر تسهیل حمل و نقل تدارکات نظامی انجام شدند. بی‌اعتنایی بریتانیا نسبت به تأثیر درازمدت اشغال، عواقبی جدی داشت و در افول اقتدار بریتانیا در ایران سهمی عمده ایفا کرد. ایرانیان به نحو روزافزونی از بریتانیا رویگردان شده. آمریکاییها خود را دور نگه داشتند و سیاستگذاران شوروی بدون دغدغه خاطر در پی تأمین اهداف خویش برآمدند.

بخشی از مشکل بریتانیا در بی‌میلی یا ناتوانیش در احراز مسئولیت اداره امور ایران در خلال جنگ بود. شگفت آن است که چرا با توجه به این امر، تشکیلات اداری ایران را به استقلال رأی و ابتکار عمل تشویق نکرد. بریتانیا با آنکه در پیچه را بر انبوهی از امکانات سیاسی گشود، برای رشد و توسعه این امکانات اقدامی نکرد. بلکه برعکس وزارت خارجه بریتانیا و نمایندگانش در ایران بیشتر اوقات توانایی ایران را در تشکیل یک دولت مستقل مورد استهزا قرار داده، مجلس شورای ملی و کل سیاستمداران و احزاب را حال چه ضدانگلیسی بودند یا انگلیس‌خواه، دائماً تحت انتقاد داشتند. یکی از گزارشهای بولارد در مورد «دسایس» مجلس، وزارت خارجه بریتانیا را متقاعد ساخت که «ایران برای دموکراسی آمادگی ندارد... اگر مجلس به جای خود نشانه نشود، مزاحمی بیش نخواهد بود».^{۴۵} آزادی مطبوعات را نیز برای ایران مناسب نمی‌دانستند. در پی اشغال ایران، جرایدی با گرایشهای گوناگون سیاسی در ایران منتشر شدند، ولی این نیز مغایر با عملیات متفقین تشخیص داده شد. حتی پیش از پایان ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ وزارت خارجه بریتانیا به این نتیجه رسیده بود که ایران «بیش از آن توسعه نیافته و غیرمسئول» است که از «آزادی بیان برخوردار گردد».^{۴۶} اگر چه برای سرکوب جراید ضدانگلیسی هیچ‌گاه اقدامات مؤثری مبذول نشد، ولی این امر به نحو فزاینده‌ای باعث دغدغه خاطر مقامات انگلیسی بود.

نگرانی انگلیسیها از گرایشهای سیاسی جدیدی که در ایران در حال شکل‌گیری بود، حتی وجود مجلس را نیز زیر سؤال برد. اگرچه هم دولت فروغی و هم جانشین او علی سهیلی از حمایت بریتانیا برخوردار بودند، ولی هیچ‌یک از آنها نتوانستند از عهده «کنترل» مجلس برآیند. لهذا توصیه شد که اصولاً مجلس منحل یا لااقل «مقید» گردد.^{۴۷} این فکر در وزارت خارجه بریتانیا هواداران بسیاری داشت، ولی هیچ‌گاه به مرحله اجرا در نیامد. مجلس شورای ملی به رغم کاستیها و نارساییهای آشکارش، دوام آورد و برجای ماند. گاهی اوقات چنین به نظر می‌آمد که انگلیسیها وجودش را صرفاً تحمل می‌کنند و هر جا نیز امکان داشت اعتنایی به آن نداشته، کماکان برای تحمیل انتصاب اشخاص مورد نظر خود به مقامات عالی اقدام می‌کردند. همان‌گونه

که وزارت خارجه ایالات متحده پس از مدت زمانی کوتاه خاطر نشان ساخت، در تهران انگلیسیها به مراتب بیش از روسها برای پیشبرد منافع خود در تلاش بودند، یا لاقفل در مراحل نخست اشغال چنین بود. یکی دیگر از نکاتی که دریفوس متذکر گردید آن بود که انگلیسیها بیشتر خواهان یک «دولت ضعیف نابسامان بودند تا [یک دولت] ناسیونالیست مقتدر».^{۴۸}

فقدان ثبات سیاسی در مرکز فقط یکی از چندین و چند نگرانی بریتانیا را تشکیل می‌داد. اضطراب ناشی از شورش نان در اواخر ۱۹۴۲ / آذر ۱۳۲۱ در تهران به طرح مجدد مبحث عشایر جنوب منجر شد و امکان اعمال نفوذ در میان آنها برای تثبیت منافع بریتانیا در جنوب کشور. چنین شایع بود که ژنرال ویلسون، فرمانده کل نیروهای خاورمیانه هزینه فعالیت‌های ناصرخان و عشایر قشقای را تأمین می‌کند. گویا وی این را بهترین راه حفاظت از مسیر تدارکات تشخیص داده بود: «اگر جنگ نکنی و رشوه هم ندهی، پس چه می‌کنی؟»^{۴۹} البته در مورد کمک به عشایر هیچ‌گاه یک توافق رسمی به عمل نیامد. همان‌گونه که قبلاً خاطر نشان شد، بولارد (همانند بوین هنگامی که وزارت خارجه را عهده‌دار شد) از مخالفان سرسخت این کار بود و ناصرخان را به مثابه یکی از دسیسه‌گران معروف ضدانگلیسی تلقی می‌کرد.^{۵۰}

بریتانیا گذشته از ارتباطاتش با ایلات جنوب، با یک حزب یا گروه سیاسی آنچنان ارتباط خاصی که بتواند با ارتباط شوروی با حزب توده مقایسه شود، نداشت. انگلیسیها بیشتر از افراد حمایت می‌کردند تا احزاب. یکی از شخصیت‌های جنجال‌برانگیزی که از پشتیبانی بریتانیا برخوردار شد، سیدضیاءالدین طباطبایی است که در ۱۹۲۱ / ۱۲۹۹ هنگامی که با کمک رضاخان در تهران کودتا کرد، از همراهان نزدیک بریتانیا محسوب می‌شد. چندی بعد وی توسط رضاخان تبعید شد، ولی ارتباطات انگلیسی خود را حفظ کرد. وی در پاییز ۱۹۴۳ / ۱۳۲۱ پس از یک دوران طولانی تبعید به ایران بازگشت و حزب سیاسی خود، اراده ملی را برپا داشت که روزنامه رعد امروز ارگان آن به شمار می‌رفت. سیدضیاء که توسط پهلوی تبعید شده بود هم ضدکمونیست بود و هم ضدسلطنت. وی که در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ به

نمایندگی از یزد در مجلس شورای ملی انتخاب شد بیشتر با فراکسیون ضد شوروی مجلس همکاری داشت. با آنکه وزارت خارجه بریتانیا تأکید داشت که هیچ گونه حمایت مستقیمی از سیدضیاء مبذول نداشته است، ولی توده‌ایها و روسها بر این اعتقاد بودند که وی عامل بریتانیاست و لهذا آماج سنگین‌ترین حملات تبلیغاتی آنها قرار گرفت. در فضای جنگ و جدلهای سیاسی ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ چنین به نظر می‌آمد که حضور سیدضیاء پیش در آمدی است بر یک جنگ قدرت قریب‌الوقوع بریتانیا و شوروی.^{۵۱}

ولی جالب آن است که این رویارویی هیچ‌گاه تحقق نیافت. در حالی که بریتانیا به نحو فزاینده‌ای از بابت رشد نفوذ شوروی در ایران نگران شده بود، این نگرانی و اضطراب بیشتر به حفظ نفوذش در جنوب معطوف گشت تا رفع نفوذ شوروی. برای دولت بریتانیا تحکیم مواضعش در جنوب ایران با وجود حوزه نفوذ شوروی در شمال تنافری نداشت. به رغم الزاماتی که پیمان سه جانبه و بیانیه متفقین در مورد ایران برای قدرتهای متفق منظور داشته بود، انگلیسیها گسترش نفوذ شوروی را در مناطق شمالی ایران امر اجتناب‌ناپذیری تلقی می‌کردند. همان‌گونه که چرچیل نیز متوجه شده بود، مشکل آن بود که چگونه این منافع را در کنار یکدیگر جای داد. با این حال بریتانیا هیچ‌گاه همانند ایالات متحده دستخوش این احساس نمی‌شد که وظیفه دارد با توسعه نفوذ شوروی در ایران مبارزه کند. در بریتانیا به طور کلی چنین احساس می‌شد که به هر حال اتحاد شوروی نیز چه به لحاظ ارتباطهای تاریخی، ملاحظات امنیتی یا حتی به عنوان پاداش جهت تلاشهای نظامیش در ایران سهمی به دست آورده است.

آسیب‌پذیری شوروی به خاطر مرزهای مشترکش با ایران نیز موضوع قابل درکی بود. مگر نه آنکه امنیت هند و حوزه‌های نفتی جنوب هم از جمله قدمتهای بریتانیا در ایران محسوب می‌شدند؟ مجاورت باکو با مرزهای ایران «تقریباً به همان اندازه خطرناک است که مجاورت لنینگراد با مرزهای قدیم فنلاند و بالتیک» و وزارت خارجه بریتانیا اذعان داشت که در صورت پیروزی متفقین، «روسیه نه تنها مایل خواهد بود با ادغام بخشهایی از فنلاند، بالتیک و رومانی که پیش از هجوم

آلمان کسب کرده بود مرزهایش را از خطر حملات آتی محفوظ دارد، بلکه [مایل خواهد بود با ادغام] کمربند ارضی مشابهی در آذربایجان ایران امنیت حوزه نفتی قفقاز را تضمین کند.^{۵۲}

نتیجه عمده‌ای که از مطالب فوق‌الذکر می‌توان حاصل کرد آن است که بریتانیا با برخی از اهداف جنگی شوروی در ایران مخالف نبود، البته به شرط آنکه این اهداف با اهداف خود بریتانیا در تعارض نبودند. با توجه به منافع بریتانیا در ایران، چنین تعارضی مخرب و حتی خطرناک می‌بود. اگرچه چنین آتیه‌ای موجب بیم و هراس ایرانیان بود، ولی آشکار بود که انگلیسیها آمادگی داشتند اعاده دائم همان ترتیباتی را که طی قرارداد ۱۹۰۷ ایران را به حوزه‌های نفوذ تقسیم کرد بپذیرند، زیرا «فقط از طریق شناسایی چیرگی روسها بر شمال بود که می‌شد ایالات مرکزی و جنوبی را به مثابه عرصه فعالیت‌های اقتصادی بریتانیا و یک کمربند ارضی بی‌طرف جهت محافظت از موقعیتش در خلیج فارس، حفظ کرد».^{۵۳} وزارت خارجه بریتانیا در دفاع از این نظریه و بدون تردید بدرستی چنین استدلال می‌کرد که «در عمل ما نخواهیم توانست مانع از آن شویم که روسها در شمال ایران هر چه می‌خواهند بکنند». باید ایرانیان را متقاعد ساخت که مقاومت بی‌فایده است: «با مخالفت با چیزی که نمی‌توانیم مانع از آن شویم، فقط موجب خصومت ایرانیان خواهیم شد».^{۵۴} طبیعتاً ایرانیها مسئله را از این دیدگاه نمی‌نگریستند؛ موضع بریتانیا کماکان باعث بروز نارضایی و سوء تفاهم بود. بر روابط بریتانیا با ایالات متحده نیز تأثیر نامناسبی گذاشت زیرا از نظر آمریکاییها چنین امری با اصول منشور آتلانتیک منافات داشت.

یکی دیگر از نشانه‌های تمایل بریتانیا مبنی بر همراهی با منافع شوروی در ایران، پیشنهاد بولارد در زمینه اعطای نوعی خودگردانی از طریق تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی بود. اگرچه در آغاز بریتانیا بهترین راه رسیدگی به امور محلی را در تشکیل یک کمیسیون مشترک متفقین می‌دید و نسبت به آرای شوروی در مورد خودمختاری محلی جهت ایالات شمالی بدبین بود، ولی در ۱۹۴۳ / مه ۱۳۲۲ بولارد موضوع ارگانهای محلی را با شاه و سهیلی در میان گذاشت.^{۵۵}

از نظر بریتانیا تمرکززدایی جذابیت آشکاری داشت. حکومت محلی تمام ایالات را از نوعی خودگردانی برخوردار می‌ساخت و این به معنای آن بود که انگلیسیها عملاً می‌توانستند از طریق عوامل خود در جنوب، حفظ منافع خویش را تضمین کنند. شوروی نیز متقابلاً می‌توانست از طریق برپا داشتن افراد مورد نظرش در شمال، نفوذ مطلوب خویش را هرچند در محدوده‌ای مشخص تأمین کند. بعلاوه از این طریق بریتانیا در برابر احتمال تشکیل یک دولت مخالف در تهران نیز تقویت می‌شد. از آنجا که در قانون اساسی مشروطیت نیز تشکیل انجمنهای ایالتی منظور شده بود، امید بود که ایرانیان پیشنهاد مزبور را بپذیرند. شکست تلاش انگلیسیها برای راضی نگه داشتن همه، شگفت‌انگیز نبود. شاه و سهیلی پیشنهادهای بولارد را با نظری مساعد تلقی کردند: «به نظر آمد که با نوعی تمرکززدایی موافق‌اند و... متوجه‌اند که شاید بتوان با اعطای خودانگیخته انجمنهای ایالتی به تمامی استانها در برابر خواسته تبریز و مناطق کردنشین برای یک امتیاز به مراتب گسترده‌تر، در مقام پیشدستی برآمد.»^{۵۶} مع‌هذا در این زمینه اقدامی به عمل نیامد و اگرچه بولارد کماکان این موضوع را با تمامی نخست‌وزیران بعدی نیز در میان گذاشت، واکنش مساعدی که جنبه عملی یابد، دریافت نکرد. حتی هنگامی که در اواخر سال ۱۹۴۵ / پاییز ۱۳۲۴ نیز یعنی هنگامی که خودمختاری آذربایجان و کردستان عملاً تحقق یافته بود، بوبین این موضوع را از نو مطرح ساخت، بازهم ایران در قبال این موضوع که در پیش‌نویس طرح کمیسیون سه جانبه او مطرح شده بود، طفره رفت. آنچه بریتانیا نتوانست بفهمد یا لااقل بپذیرد، آن بود که یکی از ارکان اصلی سیاست ایران از سالهای نخست قرن بیستم، دقیقاً همین رویارویی و مخالفت با هرگونه تمرکززدایی بود که به عنوان خطری برای تمامیت ملی کشور تلقی می‌شد. کم بودند ایرانیان صاحب مقامی که با تحقق خواسته‌های بریتانیا همراه باشند.

اندیشه حکومت محلی محکوم به شکست بود. علاوه بر این طرح آن موجب تقویت اعتبار بریتانیا در ایران نیز نشد. نه تنها رنگ و رویی از منفعت‌طلبی انگلیسیها داشت، بلکه تأییدی بود بر شک و سوءظن غالب ایرانیان از آنکه انگلیسیها

می‌خواستند با شوروی کنار بیابند. رهبران ایران یأس و سرخوردگی خود را از حمایت نیم‌بند بریتانیا از ایران در برابر فشار شوروی ابراز داشتند. واکنش بولارد، از جمله واکنش‌های خاص او بود. وی «این گرایش را که در بسیاری از ایرانیان - و حتی وزیر امور خارجه - مشاهده می‌شود تا دولت اعلیٰ حضرت [پادشاه بریتانیا] را در تمامی اختلاف‌های روسیه و ایران درگیر کنند، نکوهید».^{۵۸} از این رو هنگامی که نخست‌وزیر ایران فهرست بلند بالایی از شکایات دولت متبوع خود را از دولت شوروی جهت ملاحظهٔ انگلیسیها ارائه داشت، وزارت خارجهٔ بریتانیا بی‌میلی خود در طرح تمامی این مسائل را - به استثنای عوارض گمرکی پرداخت نشده - در مسکو اعلام داشت. دولت بریتانیا مایل نبود در امور شوروی در شمال ایران مداخله کند. همان گونه که یکی از متخصصین وزارت خارجهٔ بریتانیا استدلال کرد:

اگر متفقین در جنگ برنده شوند، ما مقدار زیادی مدیون روسها خواهیم بود و هرآنچه نیز رخ دهد، اصلاً مدیون ایرانیان نخواهیم بود. از این رو اگر روسها مصمم هستند که از طریق کسب اراضی بیشتری در شمال ایران مرزهای جنوبی خود را محافظت کنند، و ما نیز وسایل جلوگیری از این امر را نداریم، البته بهتر آن است که لااقل حتی‌الامکان حفظ ظاهر کنیم.^{۵۹}

البته درست نیست که چنین نتیجه بگیریم که بریتانیا در قبال شوروی سیاستی مبنی بر ترضیهٔ خاطر در پیش گرفته بود. این موضوعی بود که بویژه سیاستگذاران آمریکایی در مورد بولارد مطرح می‌کردند.^{۶۰} سیاست بریتانیا در این دوره بر شناخت و برآورد بهترین راه‌های حفظ منافعش با توجه به محدودیتهای ناشی از جنگ استوار بود. با آنکه تحولات ایران بدقت دنبال می‌شد ولی احتمالاً خطر بالقوهٔ شوروی در قبال بریتانیا تا پیش از ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ درک نشد. حتی پس از این تاریخ نیز انگلیسیها هنوز حاضر نبودند از آنچه به نظر آنها واقعاً عملی به نظر می‌آمد فراتر روند و هیچ‌گاه مشروعیت پاره‌ای از خواسته‌های روسها را در ایران زیر سؤال نبردند. از این رو موضع بریتانیا در قبال تهدید شوروی و سیاستهایی که در ایام اشغال ایران در پیش گرفت، لاجرم به کاهش بیش از پیش نفوذ بریتانیا در ایران کمک کرد.

سیاستمداران دست راستی که قبلاً با بریتانیا همراهی داشتند بتدریج روی به جانب ایالات متحده آوردند و سیاستمداران دست چپی نیز به شوروی نزدیکتر شدند. ولی انگلیسیها هنوز هم بر همان مرام پیشین بودند:

اکثر اقداماتی که انجام آنها را از دولت ایران می‌خواستیم [اقداماتی] محبوب نبود. طبقات حاکم زمیندار و تاجر ما را با احتکار و سفته‌بازیهایشان مخالف یافتند و با اقدامات ضروری در جهت کنترل و عقلایی کردن امور مخالفت ورزیدند... توده مردمی نیز که می‌بایست از این اقدامات منتفع گردند یا بیش از حد مفلوک بودند که دلنگران کار باشند یا بی‌لیاقتی و فساد فوق‌العاده را که از وجوه مشخصه این اقدامات بود، تقصیر ما می‌دانستند.^{۶۱}

مقصر انگاشتن ایران به خاطر سختیهایی که در ایام اشغال کشور متحمل شد یکی از وجوه دائم خط‌مشی بریتانیا بود. حتی هنگامی که در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ ایران در خلال مذاکرات نفت شمال تحت فشار فوق‌العاده شوروی قرار گرفت نیز در این امر تغییری حاصل نشد. هنوز هم انگلیسیها بر این باور بودند که ایرانیان خود مسئول وضعیت دشوارشان هستند. در مورد سیاست بریتانیا هیچ‌گونه نشانی از انتقاد از خود متصور نبود. وزارت خارجه بریتانیا صرفاً بر این اعتقاد بود که بریتانیا بیش از دیگران نسبت به صلاح ایران واقف است و کسانی هم که تصویری برخلاف این اصل دارند یا ابله‌اند و یا مغرض. آسایش خاطری که انگلیسیها در مورد مقام و موقعیت خود به عنوان یک قدرت بزرگ تصور می‌کردند، احساسی نبود که به آسانی زایل شود. این روحیه را می‌توان بخوبی در خلال بحثی که بوین در مورد حدود نفوذ بریتانیا در جهان بعد از جنگ، در کنفرانس پتسدام مطرح کرد دید:

اکنون ایالات متحده آمریکا در مقام بزرگترین قدرت غیر آسیایی جایگزین آنها در خاور دور و اقیانوس آرام خواهد شد. ولی مدیترانه و خاورمیانه موضوع جداگانه‌ای است. نقش بریتانیا در آن بخش از جهان چنان قدمتی دارد که بسیاری از انگلیسیها آن را به مثابه بخشی از یک نظام طبیعی، قطعی فرض کردند؛ باوری که در اثر تلاشهای بریتانیا برای دفاع از آن در خلال جنگ به عنوان صحنه اصلی عملیات بریتانیا تا پیش از هجوم بر اروپا، بیش از پیش تقویت شد.^{۶۲}

برای بریتانیا آسان نبود که در زمینه سیاستگذاری در خاورمیانه توصیه‌پذیر باشد. در حالی که در همه جا برای مستشاران آمریکایی سرودست می‌شکستند، انگلیسیها در مورد توانایی آمریکاییها در اداره امور ایران تردید داشتند. شگفت آن است که تا حدودی نسبت به نتایج حاصل نیز حسادت می‌ورزیدند. بریتانیا خود را یک قدرت بزرگ تلقی می‌کرد و در واقع دیگران نیز از این دید به آن می‌نگریستند. و اگرچه چیرگیش بسرعت رنگ می‌باخت، ولی هنوز این اعتقاد وجود داشت که وجودش در جهان بعد از جنگ ضروری است و ایالات متحده به تنهایی از عهده امور برنخواهد آمد.^{۶۳}

در آستانه انتخابات دوره چهاردهم مجلس، به رغم گسترش مستمر نفوذ ایالات متحده و شوروی در ایران، موقعیت بریتانیا هنوز به نحوی جدی متزلزل نشده بود. از چهار نخست وزیری که در این مدت قدرت را در دست گرفته بودند، همگی به استثنای قوام السلطنه، نظر مساعدی نسبت به منافع بریتانیا داشتند.^{۶۴} چنان که انتظار می‌رفت، انگلیسیها چندان در قید و بند انتخابات آتی مجلس نبودند. در دیدگاه استهزاآمیز بریتانیا نسبت به مجلس تغییری حاصل نشده بود و در این زمینه چه نمونه‌ای گویاتر از اظهارنظرهای آر. دبلیو. اُرکهارت، کنسول بریتانیا در تبریز که مجلس شورای ملی را به «میمون خانه‌ای» توصیف کرد که «در آن سیاستمدارها ور می‌زنند و دعوا می‌کنند و در جست و خیزند. بدون کوچکترین احساس مسئولیتی در قبال کل کشور، فقط بولپوسیه‌های آبی خویش را دنبال می‌کنند».^{۶۵} اظهارنظر وزارت خارجه در لندن نیز بازتابی بود از همین احساس و توجه چندانی به تدارکات انتخاباتی مبذول نشد. فرض بر آن بود که مقامات حوزه اشغالی شوروی توان خود را جهت انتخاب‌کандیده‌های مورد نظر خویش به کار خواهند برد. در حوزه تحت اشغال بریتانیا نیز تحول مشابهی انتظار می‌رفت.^{۶۶}

ولی هنگامی که انتخابات به پایان رسید، نتایج حاصل کاملاً برخلاف انتظار از آب درآمد؛ نفوذ خارجی آنچنان عامل تعیین‌کننده‌ای که برخی تصور می‌کردند نبود. عناصر شوروی خواه از موفقیت چشمگیری برخوردار نشدند و ترکیب جدید

مجلس که اعاده اقتدار عناصر سنتی و محافظه کار محسوب می‌شد، به معنای آن بود که موقعیت بریتانیا فوراً تحت خطر قرار نمی‌گرفت.

اگرچه تعداد نمایندگان هوادار شوروی به اندازه‌ای که بیم می‌رفت افزایش نیافت، ولی حضور هشت نماینده توده‌ای در مجلسی که بندرت اکثریتی در آن تشکیل می‌شد و گروه‌بندیهای سیاسی در تغییر و تبدیل دائم بودند، باعث نگرانی بود. دامنه ارتباطهای سیدضیاء با انگلیسیها در خفاگسترش یافت. یکی از جرایدی که با انتشار رشته مقالاتی در صدد افشای ارتباطاتش با بریتانیا بود، سریعاً تعطیل شد.^{۶۷} علاوه بر این از تلاش انگلیسیها برای آشتی دادن شاه و سیدضیاء برای مقابله با حزب توده نیز نشانه‌هایی به چشم می‌خورد. به رغم اختلافهایی که داشتند، شاه حاضر شد «با سیدضیاء کار کرده و برای جلوگیری از فروپاشی دستگاه اداری بکوشد».^{۶۸}

آشکار بود که انگلیسیها نسبت به انتخابات به مثابه وسیله‌ای در جهت تأمین یک شالوده باثبات تر و دموکراتیک تر برای ایران، علاقه‌ای نداشتند. اگرچه احتمالاً این نخستین انتخابات تاریخ ایران بود که تا حدودی آزادانه برگزار شد، ولی انگلیسیها آن را تحول مثبتی که شایسته همراهی و همدلی باشد، تلقی نکردند. بولارد طی گزارشی مبسوطی به ایدن که در آن زمان وزارت خارجه را برعهده داشت، نوشت: «لیبرالیسم سبک غربی برای ایرانیان بی‌معنی است» و به هر حال همین نمایندگان لیبرال بودند که کشور را در این «افتضاح» گرفتار کردند. بولارد برای جلوگیری از چیرگی روسها بر ایران توصیه کرد که «یک نوع دولت رضاشاهی» اعاده گردد و به کمک مستشاران آمریکایی به نسل جدیدی از ایرانیان شکل داده شود.^{۶۹}

ولی نگرانی انگلیسیها از نفوذ شوروی در ایران هنوز به تغییر چشمگیری در خط‌مشی موجود منجر نشده بود. پیش از انتخابات دایره مطالعات استراتژیک هشدار داد که مرزهای ایران و شوروی عملاً برچیده شده است و شمال ایران تحت «کنترل قوی» شوروی قرار دارد. مقامات آمریکایی مستقر در لندن نیز خواستار آن بودند که انگلیسیها برای جلوگیری از دستیابی اتحاد شوروی به خلیج فارس «مداخله گسترده‌تری» بنمایند.^{۷۰} ولی تا زمانی که موقعیت خود انگلیسیها تحت خطر قرار

نگرفت، ذهنیت دیرینه حوزه‌های نفوذ برقرار ماند. چارلز وارنر از اداره شمال [وزارت خارجه بریتانیا] موضع بریتانیا را چنین بیان کرد: «نمی‌دانم چگونه می‌توانیم با تبلیغات شوروی مقابله کنیم. تا آنجایی که اطلاع دارم شمال ایران سالها مستعد دست‌اندازی روسها بوده و همیشه خواهد بود. و فکر هم نمی‌کنم که باید برای مقابله با این امر اقدام کنیم».^{۷۱}

احتمالاً تعیین حوزه‌های نفوذ و امضای پیمان سه جانبه، بریتانیا را بیش از حد نسبت به حصول نوعی تفاهم با شوروی در مورد ایران مطمئن ساخت. بیانیه متفقین در باب ایران که در پایان کنفرانس تهران منتشر شد نیز در این احساس اطمینان کاذب مؤثر بود. دولت بریتانیا اعتقاد داشت که کنفرانس تهران مزایای دیرپایی دربر خواهد داشت و گفته شد که چرچیل در تأمین امنیت بیشتر برای ایران مؤثر بوده است. تصور بر آن بود که «چنین ابتکار عملی از جانب روسیه نمی‌توانست به عمل آید و آمریکا بیش از حد از مسائل ایران دور بود».^{۷۱}

مع‌هذا شور و شعف ناشی از کنفرانس زودگذر بود و آن «تأثیر مهم برخاسته از بیانیه بزرگ و تاریخی» حتی تا پایان سال نیز دوام نیاورد. و در آن زمان تمام قدرتهای متفق درگیر مسابقه‌ای بودند جهت دستیابی بر نفت ایران، اقدامی کاملاً مغایر با تمام بیانیه‌های پیشین آنها.

در سال ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ همان گونه که در کنفرانس تهران آشکار شد، هنوز نفوذ بریتانیا بر ایران فائق بود. با این حال جریانی که به تضعیف تدریجی اقتدار بریتانیا منجر شد، آغاز شده بود. احتمالاً جنگ خود مهمترین عامل این ضعف و فتور بود، هر چند که تأثیر آن بر منافع ماورای بحار بریتانیا فوراً آشکار نشد. در حالی که منافع ایالات متحده در ایران سرعت روبه گسترش بود، چارچوب نقش جدید آمریکا هنوز کاملاً مفهوم نشده بود. با این حال روشن بود ایالات متحده حاضر نیست که در آینده صرفاً دنباله‌رو بریتانیا باشد. خط‌مشی‌های آن دو همان قدر که هر از گاه همراه می‌شدند، از یکدیگر نیز فاصله می‌گرفتند.

البته رویارویی آمریکاییها را با بریتانیا به هیچ وجه نمی‌توان همسنگ

رویاری شوروی با بریتانیا تلقی کرد. اینک روشن شده بود که دیگر بیش از این نمی‌شد دولت شوروی را با مواعید مبهمی چون حوزه نفوذ در شمال از سر باز کرد. اتحاد شوروی جای پای به مراتب مستحکم‌تر از چیزی که بریتانیا حاضر به اعطا بود، می‌خواست. خط‌مشی بریتانیا در به وجود آوردن تحولاتی مؤثر شد که ایران را به صحنه رویارویی منافع متضاد آمریکا و شوروی تبدیل کرد، صحنه‌ای که در آن منافع خود بریتانیا سریعاً در حال تحلیل بود.

با گذشت هر ماه وضعیت داخلی ایران نامشخص‌تر می‌شد و موقعیت متزلزل بریتانیا نیز رویارویی با این توان آزمایشیهای مختلف را به نحو روزافزونی دشوار می‌ساخت. سیاست تساهل مؤثر واقع نشده بود: خودخواهی و انفعال انگلیسیها به ایجاد وضعیتی بحرانی در ایران منجر شد که عواقب آن در خلال مذاکرات نفت شمال در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ آشکار شد. بالاخره مسئله نفت ارزیابی مجدد اهداف خط‌مشی را ضرورت بخشید، زیرا در اینجا مسئله‌ای مطرح بود که با منافع بریتانیا ارتباط مستقیم می‌یافت.

طرح موضوع نفت در خلال جنگ، از نظر انگیزه‌های متفقین واکنش نامطلوبی برجای گذاشت. بدون تردید دولت ایران که اصولاً این موضوع را برای مذاکره با شرکتهای آمریکایی مطرح کرد تا حدود بسیاری در این امر مقصر بود. آمریکاییها نیز به نوبت خود می‌توانستند لاقلاً تا زمانی که جنگ به پایان رسد تسلیم و سوسه تعیین سهم خویش در آینده ایران نشوند. بریتانیا نیز به همین اندازه - هر چند به نحوی متفاوت - مقصر بود. بریتانیا می‌توانست در حالی که آزادی عمل ایران تا به این حد محدود بود، لاقلاً برای به تعویق افکندن این مبحث اقدام کند. ولی دولت بریتانیا به جای چنین اقدامی، اجازه داد که یکی از شرکتهای نفتی بریتانیا نیز در این امتیازطلبی شرکت کند.^{۷۳} حرص و طمع بریتانیا، فرصت مغتنمی را برای اتحاد شوروی فراهم آورد که برخواسته‌هایش تأکید ورزد. احتمالاً دولت بریتانیا همان گونه که نفوذ شوروی را اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کرد، اعطای امتیاز نفت را نیز در مقایسه با دیگر اشکال رخنه و رسوخ، شرکتمتر محسوب می‌داشت. به این ترتیب چنین به نظر می‌آید

که فقط در اثر هجوم بی‌شمانه متفقین جهت تحمیل خواسته‌هایشان بر دولت ضعیف ایران بود که شوروی توانست برای محکم کردن جای پای خود در کشور اقدام کند. تمایل بریتانیا برای کسب یک امتیاز نفتی دیگر در ایران، علاوه بر امتیاز گسترده شرکت نفت انگلیس و ایران، خود تا حدودی علل طرح خواسته‌های گزاف شوروی، و همچنین سرخوردگی او پس از ردّ خواسته‌هایش را توضیح می‌دهد. مسئله نفت تأثیر مهمی بر بحران آذربایجان نهاد زیرا ناکامی شوروی در کسب یک امتیاز نفتی او را در این جهت سوق داد که از موقعیت خود در آذربایجان به مثابه وسیله‌ای در تحت فشار قرارداد دولت تهران استفاده کند. خط‌مشی بریتانیا از آن جهت حائز اهمیت است که اگر اقدام مصممانه‌ای برای بازداشتن تمام قدرتها از شرکت در مذاکرات نفت صورت گرفته بود، احتمالاً هیئت کافتارادزه نیز به تهران نمی‌آمد، یا لاقلاً با چنین شدت و حرارتی داخل کار نمی‌شد و به این ترتیب از رشته وقایع ناگواری که رخ داد اجتناب می‌شد.

طبیعتاً بریتانیا حاضر نشد در اعتراض اتحاد شوروی به این تصمیم مجلس مبنی بر تعویق مذاکرات نفت شریک شود، ولی در این موضوع نیز همانند مسئله محکوم کردن خط‌مشی شوروی، تأمل و احتیاط را از دست نداد. از نظر بولارد شیوه‌های شوروی «اشتباه» بود، ولی مواضع کلی بریتانیا در مورد اعطا یا عدم اعطای امتیاز نفت به روسیه روشن بود:

و اما در مورد نیاز روسیه به نفت، به طور قطع جلوگیری از روسیه در کسب نفت شمال ایران بخشی از خط‌مشی ما نیست. در واقع بازار طبیعی نفت شمال ایران اتحاد شوروی است. ما میل نداریم در صورت آمادگی ایرانیان برای مذاکره، در راه دستیابی روسها از طرق معمولی به یک امتیاز مانعی ایجاد کنیم.^{۷۴}

اگرچه بریتانیا در اینجا به «طرق معمول» و در مراحل بعدی نیز به «انتخاب آزاد» ایران در مورد مسئله نفت اشاره دارد ولی عملاً موضع بریتانیا این بود که در هر شرایطی جلوگیری تام و تمام از سهیم شدن شوروی در نفت ایران اشتباه خواهد بود. این موضع با داراییهای خود بریتانیا در ایران و تمایزش مبنی بر توسعه آتی این داراییها

همخوانی داشت. دولت بریتانیا بیشتر از احتمال تأثیر منفی این تصمیم مجلس بر داراییهای خود نگران بود تا جلوگیری از حضور روسها در مسابقه نفت ایران. به عقیده وزارت نفت و نیروی بریتانیا پیشنهاد روسیه می‌بایست با «دقت تمام» مورد مطالعه قرار گیرد:

طبیعتاً از سوء تأثیر احتمالی برنامه‌هایی که روسها در مورد ایران می‌توانند داشته باشند بر موقعیت ثابت ما در آنجا، یا بر امکان کسب امتیاز جدیدی که اینک از سوی شیل تحت مذاکره است، نگران هستیم... این را نمی‌توان از نظر دور داشت که اگر دولت ایران قصد دارد روسها را از هرگونه خواسته‌ای در شمال محروم سازد، شاید به افزایش علائق روسها در آن بخش از ایران منجر شود که ظاهراً توجهی به آن ندارند. اگر بتوان برای مذاکراتی دوستانه راهی پیدا کرد که همزمان با اعطای امتیازی از سوی ایران به [شرکت] شیل، امتیازی نیز به روسها اعطا شود، احتمالاً چنین راه‌حلی از نظر منافع نفتی بریتانیا، راه حلی است بسیار قابل توصیه.^{۷۵}

همان گونه که دبلیو.اچ.یانگ از وزارت خارجه بیان داشت، مشکل اصلی بریتانیا در تعارض منافع نفتی و منافع سیاسی با یکدیگر نهفته بود.^{۷۶} دولت بریتانیا از نتایج سیاسی که امکان داشت از اعطای امتیاز نفت شمال به روسها برآید بخوبی آگاه بود. همان گونه که وزارت نفت و نیرو اصرار داشت، فقط اگر امکان داشت «ملاحظات سیاسی» را به کنار گذاشت، بهترین راه آن می‌بود که روسیه امتیازش را دریافت کند. با این حال منافع نفتی چیره شد. با آنکه بولارد بر این باور بود که خطرات نهفته در کسب امتیاز نفت شمال توسط شوروی به «مراتب وخیم‌تر» از خطر تلاشی بود که می‌توانست در لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران مبذول دارد، اداره نفت با استدلالی که از نظر مالی برای کسب یک امتیاز جدید انگلیسی ارائه داد، نظرش را پیش برد.^{۷۷} نه در مخالفت با خواسته شوروی بیانه‌ای صادر شد و نه دولت بریتانیا سعی کرد در را بر روی مذاکرات آتی ببندد.

خط‌مشی بریتانیا در باب مسئله نفت نتایج مختلفی به بار آورد. اگرچه تصمیم ساعد موقتاً مسئله نفت را مسکوت گذارد،^{۷۸} ولی موضع تندتری که شوروی در قبال ایران اتخاذ کرد، بی‌تأثیر از این خط‌مشی بریتانیا نبود. دولت بریتانیا با اجتناب از

محکوم کردن شیوه‌های شوروی و با بازگذاشتن موضوع نفت، عملاً دولت شوروی را بر آن داشت که بعدها خواسته خویش را از نو مطرح کند. این بار نیز همانند گذشته بریتانیا بازهم حاضر نبود رودرروی شوروی قرار گیرد. در حالی که فضای داخلی و بین‌المللی نسبت به خواسته شوروی نامساعد برجای ماند و اصولاً با توجه به لایحه‌ای که مصدق در تحریم مذاکرات بیشتر دز این باب به تصویب رساند، آتیه‌ای بر این امر متصور نبود، بریتانیا انتظار - و یا حتی امید - داشت که اتحاد شوروی این موضوع را در آینده نزدیک از نو دنبال کند.^{۷۹}

موضع بریتانیا به جلب دوستی شوروی منجر نشد. بلکه برعکس، در پی تصمیم مجلس شورای ملی، از سوی جراید شوروی مورد حملات سختی قرار گرفت. این باور که انگلیسیها مانع عمده تحقق اهداف شوروی در ایران هستند، برای روسها به نوعی عقده تبدیل شده بود. با این حال آشکار بود که تصمیم دولت در این باب ربط چندانی به انگلیسیها نداشت. اگرچه در پی اقدام مجلس، انگلیسیها نیز آن را تأیید کرده و همراه با ایالات متحده - به گفته بولارد - طی مذاکراتی که با مقامات مسکو داشتند، «ضربه‌ای» نهایی بر این برنامه روسها وارد آوردند،^{۸۰} ولی این اقدامی نبود که از سر نگرانی به خاطر استقلال ایران، صورت داده باشند، بلکه در آن زمان راهی جز این در پیش روی نداشتند. در این زمینه نیز بار دیگر خط‌مشی بریتانیا جهتی متفاوت از خط‌مشی ایالات متحده یافت. ایالات متحده به نحو مستمری با شیوه‌های شوروی مخالفت کرده و حمایت بی‌قید و شرط خویش را از ایران ابراز داشت. مع‌هذا این امید ایالات متحده به آنکه شرکتهای خودش نیز در آتیه برای کسب امتیاز مزبور واردکار شوند، در این موضع واشنگتن - و لندن - بی‌تأثیر نبود.

اینک که به گذشته نگریسته می‌شود، بحث و گفتگوی نفت شمال را می‌توان به نقطه عطفی در منافع بریتانیا در ایران تعبیر کرد؛ از این مرحله بود که افول نفوذ بریتانیا که در اثر وقایع جنگ آغاز شده بود، تسریع گشت. سیاست بریتانیا در بحران نفت این جریان را سرعت بیشتری بخشید. اگر با حساسیت و تدبیر بیشتری به این موضوع پرداخته می‌شد، احتمالاً از رویارویی با اتحاد شوروی اجتناب شده و لهذا موضوع

نفت نیز چنین جلب توجه نمی‌کرد، توجه و تأکیدی که در درازمدت برای بریتانیا فاجعه‌بار گردید. مصوبه مجلس و طرح مصدق در ممانعت از دولت در اعطای امتیاز نفت پیش در آمدی شد بر مبارزه بعدی ایران جهت در دست گرفتن منابع نفتی خود. حتی در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ نیز یکی از نمایندگان مجلس سعی کرد برای ارائه لایحه‌ای جهت الغای امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، طرفدارانی بیابد.^{۸۱} ولی بریتانیا نه تنها تحولات بعدی را نتوانست پیش‌بینی کند، بلکه لاقلاً از تجربه نفت شمال نیز درس نگرفت. حتی سعی نکردند عملیات نفتی خود را در ایران برای ایرانیان جذابتر سازند. در تابستان ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ وزارت خارجه بریتانیا با تقاضای یک هیئت شوروی مبنی بر بازدید از تشکیلات شرکت نفت جنوب مخالفت کرد. یکی از دلایل مخالفتشان این بود که «تأسیسات رفاهی کارگران ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران آنقدر خوب نبود که به نظر آید».^{۸۲} بولارد قول داد که موضوع رفاه کارگران ایرانی را مورد بررسی قرار دهد، ولی این امر به دست فراموشی سپرده شد. چنان که طرح موضوع ملی شدن صنعت در سالهای بعد نشان داد، ناتوانی بریتانیا در رویارویی با بحران نفت شمال، همراه با نتایج ناشی از واکنش خصمانه شرکت نفت در برابر خواسته‌های اعتصاب ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ کارگران، بر منافع نفتی بریتانیا در ایران صدمه جبران ناپذیری وارد ساخت.

بحران نفت شمال از یک جهت دیگر نیز نشانه‌ای بود بر سر آغاز افول قدرت بریتانیا در ایران؛ این فرضیه قدیمی که نهایتاً هرگونه تصمیمی را در ایران انگلیسیها اتخاذ می‌کردند، دیگر صائب نبود. اکنون این مسئولیت، حال اگر تماماً به ایالات متحده تفویض نمی‌شد، لاقلاً می‌باید تقسیم شود. فرصتی برای بازداشتن قدرت شوروی از دست رفت و اینک اتحاد شوروی خط‌مشی به مراتب ستیزه‌جویانه‌تری اتخاذ کرده بود. دولت بریتانیا در عین حال که تا حدود زیادی در شکل گرفتن چنین سیاستی مؤثر واقع شده بود، توان مقاومت در برابرش را نیز نداشت. حال که نمی‌توانست از پس رویارویی با شوروی برآید، به نحو فزاینده‌ای چشم انتظار مساعدت آمریکا گشت.

آذربایجان و مسیر افول بریتانیا

سوء سیاست و توسعه همزمان اقتدار شوروی در باز شدن پای ایالات متحده به ایران مؤثر شد. انگلیسیها که ضعف جدید موقعیتشان را درک کرده بودند، در رفتارشان در قبال متحدین آمریکایشان نیز تغییراتی دادند. موضعی برخاسته از احساس برتری که از وجوه مشخصه خطمشی اولیه بریتانیا بود، جای خود را به نگرانی از به ظاهر بی میلی ایالات متحده از احراز مسئولیت بیشتر در منطقه سپرد. پس از آنکه کنفرانس یالتا در ژانویه ۱۹۴۵ / دی ۱۳۲۴ توانست نسبت به مقاصد آتی شوروی در قبال ایران تضمینی حاصل کند، چرچیل طی نامه‌ای به روزولت در مورد تخطی شوروی از مفاد بیانیه تهران و خطر آنکه «روسیه سعی خواهد کرد با توسل به چماق بزرگ، دلخواهش را به دست آورد» هشدار داد.^{۸۳} در خلال کنفرانس پتسدام در ماه ژوئیه / تیر، کلمنت اتلی که به جای چرچیل به ریاست وزرا منصوب شد، خواستار آن شد که مسئله ایران در گردهمایی آتی سران متفقین به صورتی عاجل موضوع مذاکره قرار گیرد. با وجود این در حالی که موضع ایالات متحده در قبال ایران دگرگون شده بود ولی هنوز هم در درجه اول درگیر مسائل اروپا و جنگ خاور دور بود. حتی در ایام کنفرانس مسکو که در اواخر ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ برگزار شد نیز بویین هنوز از بابت موضع انفعالی ایالات متحده در قبال تهدید شوروی بر کشورهای جناح جنوب نگران بود. بویین با این اعتقاد از مسکو بازگشت که وزیر خارجه ایالات متحده هنوز در این فکر است که «باروسها نوعی توافق حاصل شود که آمریکاییها بتوانند از اروپا عقب نشینند و عملاً انگلیسیها را به حال خود گذارند که هر نوع می‌توانند با روسها کنار بیایند».^{۸۴}

طراحان سیاست خارجی بریتانیا بر این باور بودند که اگر ایران به حال خود گذاشته شود نه می‌تواند از عهده اداره امور خود برآید و نه می‌تواند در برابر نفوذ شوروی مقاومت کند. از این رو همراهی آمریکا ضرورت تام داشت. تسلیم نیروهای دولتی در آذربایجان در پاییز ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ تأییدی بود بر این باور. بولارد معتقد بود که توده مردم منفعل بوده و نمی‌توانستند بدون راهنمایی خارجی، به نحوی

معقول عمل کنند. وی ایران ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ را با انگلستان ۱۸۰۰ میلادی مقایسه می‌کرد: انتخاب کنندگان ایرانی اگر به قدرت دست می‌یافتند «بی‌مهابا اعمال قدرت می‌کردند». وی معتقد بود که تنها امید ایران با ایالات متحده بود.^{۸۵}

یکی از راههای مواجهه با تهدید شوروی، تسریع خروج نیروهای متفق از ایران و به این ترتیب کاهش خطر طولانی شدن ایام اشغال بود. ایرانیها که از واکنش خصمانه شوروی در مورد مصوبه مجلس در باب نفت بیمناک بودند، دست به کار شده و در خلال سال ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ خواهان تسریع در امر خروج نیروهای متفق شدند. پس از چندی بریتانیا نیز این موضوع را مطرح ساخت؛ از نظر مقامات انگلیسی این امر هم راه حلی بود بر معضل امنیتی جدیدی که از سوی شوروی ایجاد شده بود و هم بر این امید بودند که چنین نمایشی در افکار عمومی، بویژه در ایران و ایالات متحده حسن تأثیر نهاده و وجهه مخدوش شده انگلیس را در ایران تا حدودی بهبود بخشد.

بولارد نیز این فکر را پسندید، چرا که به عقیده او هم مانع از استقرار دائمی شوروی در شمال ایران می‌شد و هم از توسعه بیشتر نفوذ شوروی پیشگیری می‌کرد. آشکار بود که لااقل تا پایان جنگ در اروپا - و احتمالاً جنگ ژاپن - فراخوانی کامل نیروها میسر نبود. با وجود این حتی خروج بخشی از نیروها در عین حال که ارزش تبلیغاتی چشمگیری داشت، شوروی را نیز تحت فشار قرار می‌داد. مثلاً فراخوانی نیروها از تهران می‌توانست به عنوان گام نخست در رشته عقب‌نشینیهای متناسب و همزمان متفقین در کاهش از خطر شوروی مؤثر واقع شود. بولارد هشدار داد اگر اتحاد شوروی و بریتانیا نتوانند در مورد عقب‌نشینی از ایران توافق کنند، جز استمرار حوزه‌های نفوذ و تداوم تعهدات نظامی و درگیریهای دائم نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. و این نیز با توجه به حضور نزدیک شوروی و منابع انسانی به مراتب برترش، بریتانیا را در موقعیت نامناسبی قرار خواهد داد.^{۸۶}

بریتانیا در کنفرانسهای گوناگون متفقین با سرسختی تمام موضوع فراخوانی نیروها را از ایران دنبال کرد. ولی تلاشهایش در این زمینه که با حمایت رقیق

آمریکاییها و عملاً بی‌اعتنایی کامل روسها روبه‌رو شد، به نتیجه نرسید. مع‌هذا این ناکامی، چنان‌که پاره‌ای از منابع عنوان می‌کنند، چندان هم ناامیدکننده نبود. اگرچه چرچیل و ایدن و بعدها نیز اتلی و بوین بر خواست تسریع عقب‌نشینی نیروهای متفقین تأکید داشتند، ولی بودند عناصر مقتدری در وزارتخانه‌های خارجه و جنگ بریتانیا که با چنین امری مخالف بودند. در جلسات هیئت وزرای جنگ در ماههای نخست ۱۹۴۵ / زمستان ۱۳۲۳ بر حضور نیروهای انگلیسی در ایران برای حفاظت از خط تدارکات و منافع نفتی بریتانیا تا لاقلاً پایان جنگ با ژاپن تأکید شده بود.^{۸۷} نایب‌السلطنه هند نیز نسبت به هرگونه عقب‌نشینی پیش از موقع هشدار داده و اظهار داشت از آنجایی که «احتمال آنکه روسیه یا ایران انگیزه‌های ما را از سر صدق ببینند کم است، لہذا دستاوردمان اندک خواهد بود و نفوذ خود را در امور ایران از دست خواهیم داد».^{۸۸}

برای بریتانیا نیز همانند اتحاد شوروی، حفظ نیروهای نظامی در ایران می‌بایست نه فقط از نظر مساعی جنگی، بلکه از لحاظ ضرورت تأمین منافع محلی و حفظ نفوذ نیز توجیه گردد. اگرچه بولارد موفق شد بسیاری از مقامات ارشد را نسبت به فواید پیشنهادهایش متقاعد سازد، هنوز در بخشهای نظامی و خارجی دولت گروههای فشار مقتدری بودند که با وی مخالفت داشتند. البته موضع شوروی نیز از موانع عمده بود. همان‌گونه که ایدن خاطر نشان ساخت، خروج نیروهای بریتانیا بدون فراخوانی نیروهای شوروی ممکن نبود و با توجه به ادامه رویه سرسختانه مولوتوف، کار بیشتری از بریتانیا بر نمی‌آمد.^{۸۹} با این حال جالب آن است که به رغم سخنان بریتانیا در مورد مطلوب بودن خروج زودتر نیروهای متفقین از ایران، نه پیشنهاد مشخصی در این زمینه ارائه شد و نه حتی میان دوایر مختلف دولتی بریتانیا در باب آن اتفاق نظر حاصل شد.

در خلال این مذاکرات، گزارش شد که بریتانیا در آستانه استقرار یک تیپ جدید در ایران است. قرار بود این تیپ بخشی از قوای ذخیره استراتژیک جبهه خاوردور را تشکیل دهد که به لحاظ کمبود جا در جنوب ایران استقرار می‌یافت. با

چنین تغییر و تحولی دشوار به نظر می‌آید که چگونه شوروی می‌توانست پیشنهاد انگلیسیها را مبنی بر خروج نیروها جدی تلقی کند. از نظر بولارد وضعی بود «بسیار شرم‌آور»: در صورت ورود نیروهای تازه نفس به ایران - حال به هر عنوان که باشد - موقعیت بریتانیا برای مذاکره به نحوی جدی تضعیف می‌شد.^{۹۰} در این میان از آنجا که حتی پیشنهاد خروج نیرو از تهران نیز به بهانه بررسی بیشتر در باب نحوه جابه‌جایی داراییهای بریتانیا، به تعویق افتاد، کل موضوع نیز لوث شد.

به نحو فزاینده‌ای چنین به نظر آمد که اصولاً کل تلاشهای بریتانیا برای خروج نیرو، عملی تبلیغاتی بیش نبوده است. در ژوئن ۱۹۴۵ / خرداد ۱۳۲۴ رؤسای ستاد بریتانیا هنوز اصرار داشتند که به خاطر ملاحظات امنیتی، واحدهای نظامی باید در ایران باقی بمانند. بولارد اعتراف کرد که براساس حوایج نظامی بریتانیا، در واقع نمی‌توانیم اقدامی بیش از تخلیه تهران انجام دهیم... ولی اگر در این زمینه دقت عمل به خرج رود، تابستان را نیز از سر خواهیم گذراند، ولی روسها نمی‌توانند اطمینان یابند که منظوری بیش از این نداریم.^{۹۱} با خطر فزاینده نفوذ حزب توده در جنوب، هرگونه امیدی به پیشرفت بیشتر در این زمینه از میان رفت. در ماه اوت / اول شهریور بولارد از این شکایت داشت که بریتانیا معاهده را تا آنجا که می‌شود کیش داده و «... حتی مدتها بعد از آنکه دیگر بهانه قابل درکی نیز برای مردم نمانده باشد، در ایران می‌ماند. این امر موجب یأس کلی مردم و تشویق در دسرآفرینان توده خواهد شد».^{۹۲}

عدم حصول توافق در باب فراخوانی نیروها از نظر تحولات بعدی، حائز اهمیت است. اگر می‌شد در این مورد ترتیبی اتخاذ گردد که با پایان جنگ ژاپن همزمان شود، احتمالاً از تسخیر قدرت توسط فرقه دموکرات، و لهذا بحران یک ساله‌ای که پیش آمد نیز جلوگیری می‌شد. علاوه بر این هرگونه ابتکار عملی از سوی متفقین برای خروج نیروهایشان از ایران می‌توانست از لحاظ ترمیم و اصلاح جریان مخرب که در پی اشغال ایران آغاز شده بود، مؤثر واقع شود. بریتانیا بار دیگر نتوانست در مورد موضوعی که از لحاظ استقلالی آتی ایران اهمیتی اساسی داشت، اقدامی مقتضی اتخاذ کند. با فرارسیدن سپتامبر ۱۹۴۵ / شهریور ۱۳۲۴، برای

نگه‌داشتن قوا در ایران دیگر دلیل موجهی که به مساعی جنگی مربوط شود، وجود نداشت. ولی حفظ نیرو در ایران دلیلی خاص خود، و کاملاً بی‌ارتباط با ملاحظات جنگی داشت. کل ساختار اقتدار بریتانیا در ایران در معرض رویارویی با نیروی فزاینده حزب توده و احتمال توسعه آثار ناشنی از بحران آذربایجان قرار داشت. شورش‌هایی که با حمایت شورویها در آذربایجان برپا شد، اصولاً مسئله غیرمنتظره‌ای نبود. وزارت خارجه بریتانیا مدتها بود که پیش‌بینی می‌کرد روسها برای تحکیم سلطه خود بر شمال ایران به نوعی اقدام متوسل خواهند شد، با این حال از دگرگونی فاحشی که در پاییز ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ رخ داد متعجب شدند. بر خلاف آمریکاییها، انگلیسیها برای نظریه خط‌مشی الحاق طلبانه شوروی بهای چندانی قائل نبودند. از این‌رو بالأخره تحولات آذربایجان آنها را واداشت از این تصور که خط‌مشی شوروی صرفاً دفاعی است، دست بردارند:

اقدامات روسها در ایران با نظریه یک سیاست دفاعی مطابق نیست. این [اقدامات] با نظریه یک خط‌مشی آزمایشی، ولی اساساً تعرضی همخوانی کامل دارد. اگر روسها از لحظه‌ای از عدم توافق آمریکا و انگلیس استفاده کرده، بخت خویش را آزموده و بتوانند بخشی از ایران را بدون جنگ و دعوا کسب کنند، موقعیت آنها هم از لحاظ دفاعی و هم از لحاظ [آمادگی برای] تجاوز احتمالی بعدی، به نحو غیرقابل محاسبه‌ای تقویت خواهد شد. آنها بنادر آبهای گرمی را که از زمان پترکبیر به نوعی خواست بیمارگونه برایشان تبدیل شده است، کسب خواهند کرد و بر منطقه دفاعی گسترده‌ای میان باکو و هند دست خواهند یافت... منابع نفتی بسیار ارزشمندی را به دست آورده، کل موقعیت بریتانیا را در خاورمیانه تا به حد فروپاشی متزلزل خواهند کرد...»^{۹۳}

به این ترتیب اقتدار فرقه دموکرات با یک دگرگونی کیفی در نحوه تفکر انگلیسیها نسبت به خط‌مشی شوروی در ایران توأم گشت. این امر مستلزم یک جهت‌یابی جدید سیاسی نیز بود. با توجه به آنکه آمریکا هنوز در مورد اتخاذ یک موضع قاطع در باب مسئله ایران تعلل می‌کرد و امیدی به فراخوانی سریع نیروها از ایران وجود نداشت، بریتانیا با طرح کمیسیون سه جانبه ابتکار عمل را در دست گرفت.

آنها بر این امید بودند که این خط‌مشی هم از هرگونه توسعه بیشتر نفوذ شوروی جلوگیری کند و هم موقعیتی را پدید آورد که متفقین بتوانند در مورد ایران به نوعی توافق دوستانه برسند.

نظریهٔ بوین مبنی بر ایجاد یک کمیسیون انگلیسی - روسی - آمریکایی برای رسیدگی به مسائل ناشی از اشغال ایران به دست متفقین، از طرح‌های پیشین بولارد مبنی بر ایجاد نوعی حکومت‌های محلی در ایران ملهم بود. هنگامی که در پاییز ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ تحولات آذربایجان پیش آمد، بولارد با تأکید بیشتری برای ایجاد انجمن‌های ایالتی فشار آورد. انگلیسی‌ها در مورد پیشه‌وری توهم چندانی نداشته و فرقهٔ دموکرات او را خطری جدی برای ایران و همچنین منافع بریتانیا در این کشور تلقی می‌کردند.^{۹۴} هنگامی که روزنامهٔ آذربایجان (ارگان فرقهٔ دموکرات) فوراً بریتانیا را مورد حمله قرار داد، نگرانی‌های موجود نسبت به اهداف دموکرات‌ها افزایش یافت.^{۹۵} وال، نایب کنسول بریتانیا در تبریز گزارش داد که رفتار دموکرات‌ها «به تقلید از همان سبک و سیاقی است که هر روسی آن را از بر است»، و وضعیت آذربایجان به «وضعیت کلاسیک پیش انقلابی دستورالعمل‌های لنینیستی شباهت دارد که ترسیم آن از عهدهٔ طبیعت و هنر ساخته است» وی نیز بر این اعتقاد بود که یک ابتکار عمل قطعی جدید ضرورت یافته است.^{۹۶}

بولارد امیدوار بود که از طریق اعمال پیشنهادش مبنی بر تأسیس انجمن‌های محلی، خطر مستتر در وضعیت آذربایجان را خنثی کند. زیرا به عقیدهٔ او در صورت تحقق چنین طرحی، مسئله از حالت خودمختاری محلی به خودگردانی محلی تبدیل می‌شد.^{۹۷} وی می‌پذیرفت که در آذربایجان، شوروی «تمام برگ‌ها را در دست دارد» و بیانیهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان نیز با اشاراتش به اصول منشور آتلانتیک و لحن لیبرال‌ش بسیار ماهرانه تدوین شده است. مع‌هذا بر این اعتقاد بود که آذربایجان تنها استانی نبود که احساس می‌کرد مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته: اکثر استان‌ها میزان معینی از خودگردانی را استقبال می‌کردند. از آنجایی که انجمن‌های ایالتی در «اکثر کشورها معمول بودند» و لاقلاً به صورت اصولی، در قانون اساسی ایران نیز ملحوظ بود،

بولارد امید داشت که بر مخالفت‌های محلی فائق آمده و آن را در سراسر کشور مجری گرداند.^{۹۸}

جالبترین وجه از طرح سفیر بریتانیا آن بود که چنین به نظر می‌آمد امکان حل و فصل همزمان تعدادی از مسائل داخلی ایران را در بر دارد. از یک سو انجمنهای ایالتی نفوذ فرقهٔ دموکرات را در آذربایجان ضعیف کرده و احتمالاً خواست امتیازات بیشتر از سوی تبریز و کردستان را نیز منتفی می‌کرد. از سوی دیگر نیز با رفع نارضایتهای محلی، یکی از دلنگرانیهای اصلی دولت مرکزی را رفع می‌ساخت. برای بریتانیا جذابترین وجه از طرح انجمنهای ایالتی آن بود که به محض انتخاب انجمنهای طرفدار انگلیس در استانهای جنوبی، بخشهای جنوبی کشور نیز از خطر نفوذ حزب توده و شوروی مصون می‌ماند.

پیشنهاد بوین مبنی بر تشکیل یک کمیسیون سه جانبه که از آرای بولارد ملهم بود، نخست در کنفرانس مسکو طرح شد. بحث از این مبنا شروع شد که حضور متفقین در ایران، نظام دولتی و اقتصاد کشور را مختل کرده است. متفقین متعهد خواهند شد که تعهدات فعلی خویش را در مورد ایران محترم شمرده و مسئولیت اعادهٔ وضعیت عادی کشور را متقبل شوند. بخش اصلی این طرح به تأسیس انجمنهای ایالتی اختصاص داشت. کمیسیون مزبور «مطابق با قوانین اساسی موجود» برای ایجاد چنین انجمنهایی «پیشنهادهایی ارائه داده»، بر انتخاباتش نظارت و همراهی خواهد کرد. در این پیشنهادها ماده‌ای نیز جهت استفاده از زبان اقلیتها جهت «اهداف آموزشی و غیره» منظور شده بود. مادهٔ دیگری نیز جهت «مشورت» با دولت ایران و ضمانت آنکه کمیسیون مزبور به تضعیف دولت ایران منجر نگردد، در نظر گرفته شده بود.^{۹۹}

انگلیسیها امید زیادی به کمیسیون سه جانبه داشتند، ولی در اندک زمانی آشکار شد که احتمالاً کمیسیون مزبور وظایف ناممکنی را بر دوش گرفته است. گذشته از دشواریهای چشمگیری که در متقاعد ساختن کل طرفین ذی‌ربط بود، ایرانیان را نیز می‌بایست در مورد منافع حاصل از تأسیس چنین انجمنهایی توجیه

می‌کردند. همان‌گونه که در فصل اول اشاره شد، ایران معاصر بر این باور شکل‌گرفت که وحدت و تمرکز از ضروریات ترقی است و تمرکززدایی نیز همیشه با ضعف و اضمحلال مترادف. در ایران سال ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ اکثر سیاستمداران نه تنها با دامن‌زدن به کاربرد زبان اقلیتها، بلکه با تأسیس انجمنهای ایالتی نیز مخالف بودند. مشکل دیگر ضرورت متقاعد ساختن شوروی به آن بود که منافعی در قالب انجمنهای ایالتی به مراتب بهتر تأمین می‌شد تا از طریق حکومت خودمختار فعلی. و بالاخره آنکه ایالات متحده، اتحاد شوروی و ایران نیز می‌بایست متقاعد می‌شدند که پیشنهادهای کمیسیون مزبور چیزی به مراتب بیش از تلاش صرف بریتانیا برای تحکیم حوزه نفوذش در ایران است.

اگرچه امکان حل و فصل سریع هیچ یک از این دشواریها محتمل به نظر نمی‌آمد، ولی بوین در مسکو خوش‌بین بود. در آغاز پیشنهادهاش با نوعی کنجکاوای مقرون به احتیاط روبه‌رو شد ولی پس از مدت زمان کوتاهی با مانع مشترک مقاومت شوروی و ظفره رفتنهای ایران روبه‌رو شد. ایرانیان اصرار داشتند که دو نماینده در کمیسیون داشته باشند و اتحاد شوروی نیز ماده‌ی مربوط به مشورت با دولت ایران را نمی‌پذیرفت. [طرح] به بُن‌بست رسیده بود. ولی حتی پس از آنکه شوروی نیز از این طرح کناره‌گرفت، هنوز این امید وجود داشت که بتوانند برای یک طرح انگلیسی - آمریکایی هم که شده حمایت ایران را جلب کنند. در واقع حتی حکیمی که در آن وقت نخست‌وزیر بود به استناداران و فرمانداران دستور داد که برای انتخابات محلی حاضر شوند ولی بالاخره با تبلیغاتی که بر ضد این امر شد و مخالفت فزاینده داخلی، بولارد از پیگیری این طرح منصرف شد.^{۱۰۰}

آشکار بود که بریتانیا به هیچ وجه انتظار نداشت که طرح کمیسیون سه جانبه با چنین واکنش منفی روبه‌رو شود. علاوه بر این احساس ایرانیان بر ضد هرگونه تلاش خارجیها برای اداره امور کشور را نیز کم بها داده بودند. این پیشنهادها سوءظن شدیدی را نسبت به مقاصد انگلیس برانگیخت؛ سوءظنی که با انتشار خبر مخالفت بریتانیا با طرح دعوای ایران در مورد مداخلات شوروی در شورای امنیت تشدید شد.

بوین ضمن توصیف این تلاش ایران به «طرحی خام»، نگرانی خود را از «وارد آوردن فشاری بیش از حد بر شورای امنیت از بدو کار» ابراز داشت. مع هذا چنین به نظر می‌آید که نگرانی اصلی وزیر امور خارجه بریتانیا آن بود که این اقدام دولت ایران شانس موفقیت طرح کمیسیون سه جانبه را به خطر اندازد.^{۱۰۱} این اقدام بریتانیا نه فقط از سوی ایران، بلکه از جانب ایالات متحده نیز مورد انتقاد قرار گرفت. برنز به سفیر بریتانیا در واشنگتن اظهار داشت که به نظر او «برای یک قدرت بزرگ - آنچنان که دولت اعلی حضرت [پادشاه بریتانیا] عمل کرده است - درست نیست که مسئولیت بازداشتن کشور کوچکی را که مصلحت دانسته به ابزار سازمان ملل متوسل گردد، بپذیرد».^{۱۰۲} از نظر آمریکاییها این اقدام بریتانیا تأیید مجددی است بر این اصل که هنوز هم تأمین منافع شخصی، انگیزه سیاستهای انگلیس است: «بسیار جای تأسف خواهد بود... که این برداشت رایج مبنی بر آنکه انگلیسیها فقط در بند حفظ منافع خود در جنوب‌اند، تشدید گردد».^{۱۰۳}

با شکست طرح کمیسیون سه جانبه، تنها خط‌مشی که برای آمریکاییها و انگلیسیها در ایران برجای ماند، سیاست «صبر و ملاحظه» بود. اینک تحولات آتی به تمایل شوروی در رعایت تعهدات معاهده‌ای و فراخوانی نیروهایش از ایران در ماه مارس / اسفند بستگی داشت. البته تضمینی وجود نداشت که صرف فراخوانی نیروها به رفع بحران آذربایجان منجر شود، ولی لاقلاً به ایجاد فضایی آرامتر کمک می‌کرد که کار بازسازی آغاز شود. اتحاد شوروی فراخوانی نیروهایش را به تعویق انداخت و اغتشاشی بیش از پیش ایران را فراگرفت.

برای انگلیس، بیم و هراس از مقاصد قوام‌السلطنه که در ژانویه ۱۹۴۶ / بهمن ۱۳۲۴ جانشین حکیمی شده بود، بر نگرانی دائمش از خط‌مشی شوروی افزوده شد. انگلیسیها همیشه نسبت به قوام‌السلطنه سوءظن داشته‌اند؛ و این نیز نه تنها به خاطر آن بود که حدس می‌زدند بیشتر نسبت به شوروی تمایل دارد، بلکه از آن جهت که او را شخصیتی مقتدر و فردی فرصت‌طلب می‌دانستند که در گذشته نیز چند بار سعی کرده بود وضعیت موجود را دگرگون سازد. بنابه گزارشهای وزارت امور خارجه بریتانیا،

وی در آغاز جنگ در برخی فعالیت‌های هواخواه آلمان دخالت داشته است. از نظر یانگ، قوام‌السلطنه نه هوادار متفقین بود و نه طرفدار آلمان، بلکه صرفاً بر آن بود که «بدون اتخاذ موضعی قطعی هر دو طرف را داشته باشد، یعنی یک بازی معمول ایرانی».^{۱۰۴} البته آشکار بود که هر آن‌گونه گرایش‌های هواخواه آلمان هم که احیاناً قوام‌السلطنه داشته بود، دیگر در سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ نمود چندانی نداشت؛ با وجود این شخصیت و خط‌مشی او موردپسند انگلیسی‌ها نبود.

بازگشت قوام‌السلطنه به مسند قدرت مورد استقبال بریتانیا قرار نگرفت. بولارد از رفتن حکیمی پیر و «گر» متأسف بود. از نظر بولارد حکیمی نمونه‌گویایی بود از «سبکسری و مسئولیت‌گریزی شخصیت ایرانی». به تعبیر او آرای مجلس که چندی بعد با یک اکثریت ضعیف انتصاب قوام‌السلطنه را به نخست‌وزیری تصویب کرد «عملی مُهمل» بود که در خلال آن، سخنگوی «آکنده از تریاک» مجلس، با رأی خویش کفه را به سود قوام‌السلطنه سنگین کرد.^{۱۰۵} انتصاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری با افزایش چشمگیری در تبلیغات ضدانگلیسی مصادف گردید و این خود تأییدی شد بر نگرانی بریتانیا. این امر تا حدودی هم بیانگر اکراه قوام‌السلطنه از سرکوب حزب توده به شیوه‌ای که برخی از نخست‌وزیران قبلی در پیش گرفته بودند، بود و هم نشانه‌ای از افزایش کلی تبلیغات شوروی با نزدیک شدن موعد خروج نهایی قوای متفقین از ایران. درخواست حزب توده مبنی بر آنکه فعالیت‌های بریتانیا در یونان و اندونزی نیز همانند شکایت ایران در مورد رفتار شوروی، در سازمان ملل مطرح گردد، از جمله مواردی بود که برای انگلیسی‌ها بسیار گران می‌آمد.^{۱۰۶}

اگرچه دولت بریتانیا حضور نیروهایش را در یونان و اندونزی توجیه کرده و آمادگی خود را برای بحث و گفتگو در این زمینه در صورت لزوم ابراز داشت،^{۱۰۷} ولی در موقعیت دشواری قرار گرفته بود. این خود می‌تواند تا حدودی علل احتیاط و مدارای بریتانیا را در بهار ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ در ایران و رضایش را به آنکه ایالات متحده نقشی اساسی را در این زمینه ایفا کند، توضیح دهد. با این حال عدم خروج نیروهای شوروی از ایران در ۲ مارس / ۱۱ اسفند هم موجب اعتراض شدید برنز

قرار گرفت و هم بویین. تب جدید جنگ سرد که بتدریج بر روابط متفقین مستولی می‌شد، آن دو را نیز در بر گرفت. حتی برای مدت زمانی کوتاه از احتمال جنگ با شوروی بر سر ایران، سخن به میان آمد.^{۱۰۸}

تصمیم ایالات متحده در بهار ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ مبنی بر تقبل دفاع از ایران، در محافل سیاسی بریتانیا با آمیزه‌ای از آرامش خاطر و نگرانی مواجه شد. آرامش خاطر از آن جهت که دولت بریتانیا واقعاً از بابت فقدان هرگونه ابتکار عمل ایالات متحده در مورد خطر شوروی در ایران نگران شده بود. و نگرانی نیز کمافی‌السابق از جهت عامل مستمر رقابت و حتی خصومت موجود میان دو قدرت غربی بود و پی بردن به این امر که سیاست آمریکایی ضرورتاً همیشه با منافع بریتانیایی مطابقت نخواهد داشت. در درازمدت بعید به نظر می‌آمد که امتیاز نفت و امنیت مستملکات امپراتوری بریتانیا، یعنی دو رکن اصلی خط‌مشی بریتانیا در ایران، مورد حمایت آمریکاییها واقع شود. بلکه برعکس، آمریکاییها هیچ‌گاه تمایل خود را مبنی بر توسعهٔ علائق نفتی خویش یا حتی قصد کمک به جریان خلع‌ید از مستملکات امپراتوری پنهان نداشته بودند.^{۱۰۹}

البته احراز نقشی نه چندان برجسته از سوی بریتانیا به معنای آن نبود که قصد دارد از منافع و مداخلات خویش در ایران دست بشوید. دولت بریتانیا لااقل در مورد نفت بر این امید بود که به محض حل و فصل وضعیت نامشخص فعلی، موقعیت خویش را تحکیم بخشد. از این‌رو بریتانیا ارتباط موضوع فراخوانی نیروها را با تقاضای شوروی در مورد یک امتیاز نفتی، بدقت دنبال می‌کرد. اگر روسها در این امر موفق می‌شدند، این خود نشانی می‌بود برای شرکتهای انگلیسی که مذاکرات خویش را با دولت ایران از سرگیرند. حتی در همان مراحل نخست، یعنی در مارس ۱۹۴۶ / اسفند ۱۳۲۴ نمایندگان شرکت شیل از وزارت خارجهٔ بریتانیا خواستند مذاکرات نفت را که در ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ معوق مانده بود، از نو شروع کنند و در مه / اردیبهشت همان سال نیز وزارت سوخت و نیرو حمایتش را از شروع مجدد مذاکرات مزبور ابراز داشت.^{۱۱۰}

اگرچه بریتانیا با تلاش قبلی ایران برای طرح دعوی خود در سازمان ملل مخالفت کرده بود، ولی اینک هیئت نمایندگی بریتانیا دستور یافت که در خلال گفتگوهای شورای امنیت، حمایت کامل خود را از برنز اعلام دارد.^{۱۱} نتیجه کار نیز به نفع بریتانیا درآمد. با توافق استالین با خروج نیروهایش، خطر شوروی نسبت به ایران کاهش یافت و با برطرف شدن موضوع منع مذاکرات نفت تا زمان خروج نیروهای خارجی و امکان سهیم شدن شوروی در یک شرکت مختلط نفتی، منافع نفتی بریتانیا نیز مطمئن به نظر می آمد. مع هذا هم بریتانیا و هم ایالات متحده با پذیرش مفاد توافقنامه قوام - سادچیکف در نقض بیش از پیش حاکمیت ایران سهیم شده بودند.

بریتانیا اظهار داشته بود که هرگونه بیانیه‌ای را که ایران تحت فشار یا در ایامی که تعهدات معاهده‌ای نادیده انگاشته شده بود، صادر کرده باشد، نخواهد پذیرفت، ولی این دقیقاً همان شرایطی بود که در ایام مذاکرات قوام السلطنه با شوروی حکمفرما بود. در واقع ایالات متحده و بریتانیا هر دو عملاً با داد و ستد حاکمیت ایران در برابر امری که توسعه صریح و آشکار نفوذ سیاسی و اقتصادی شوروی در استانهای شمالی ایران محسوب می شد، صحنه نهاده بودند. حال اینکه آیا قوام السلطنه توافق نفت شمال را امری تمام شده محسوب می کرد یا خیر، دقیقاً روشن نیست، ولی هم شوروی و هم بریتانیا هر دو بر این اعتقاد بودند و امید داشتند که چنین است. توافقنامه ایران و شوروی بویژه از این لحاظ برای بریتانیا جالب بود که راه را برای بریتانیا جهت کسب امتیازات نفتی جدیدی در جنوب می گشود. تنها اعتراض بریتانیا در مورد این توافقنامه آن بود که چنین به نظر می آمد در مقایسه با امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، شرایط بهتری برای روسها در بر دارد. از این رو احتمالاً دولت مجبور می شد در ترتیب موجود با شرکت نفت انگلیس و ایران یا هرگونه امتیاز آتی، تغییراتی ایجاد کند. وزارت سوخت و نیرو در پیش نویس گزارشی که در مورد موضوع نفت جنوب ایران تهیه کرد، مخالفت‌های خود را با نمونه امتیاز شوروی چنین بیان داشت:

این نوع شرکت مختلطی که پیشنهاد شده تأمین انعطاف مورد لزوم در عملیات منابع

نفتی بریتانیا را غیرممکن می‌سازد. در خلال جنگ اخیر، شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی توانستند... برحسب اقتضای منافع استراتژیک متفقین، تولید را افزوده یا کاهش دهند. اگر بهره‌برداری از منابع نفتی مورد بحث از طریق شرکت‌های مختلطی انجام می‌شد که دولت محلی می‌توانست از طریق آن بر میزان تولیدی تأکید ورزد که با دیدگاه آنها از منافعی مطابقت داشت، آنگاه چنین امری امکان‌پذیر نمی‌شد... اگر دولت محلی در امور روزمره اداره حوزه‌های نفتی همراه گردد، شرکت‌های انگلیسی در هر اقدامی که جهت کسب بهترین نتیجه ممکن از حوزه نفت مبدول دارند با مشکل مواجه خواهند بود.^{۱۱۳}

نگرانیه‌های موجود از عطف توجه نابهنگام به امتیاز نفت بریتانیا در ایران که می‌توانست شرکت نفت انگلیس و ایران را به تغییراتی ناخواسته وادار سازد، دولت بریتانیا را به مخالفت با هرگونه طرح و پیشنهادی در زمینه احاله موضوع امتیازات نفتی ایران به سازمان ملل برانگیخت.^{۱۱۴} مقامات دولت بریتانیا بر این باور بودند که نظارت یک سازمان بین‌المللی بر بهره‌برداری از نفت ایران، خودمختاری دولت بریتانیا را در اداره عملیات فعلی و آتی خود در ایران محدود خواهد ساخت.

البته بریتانیا در مورد معنای واقعی توافقنامه ایران و شوروی کوچکترین توهمی نداشت. بولارد ارتباط یافتن سه موضوع اصلی فراخوانی نیروها، نفت و آذربایجان را امری «شوم» توصیف کرد. وی همچنین خاطر نشان ساخت که ماده مربوط به توافق نفت نیز «بیش از حد حال و هوای مصوبه ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ را دارد».^{۱۱۵} با وجود این بریتانیا نیز همانند ایالات متحده حاضر نبود نتیجه مذاکرات را مورد سؤال قرار دهد؛ حتی هنگامی که نتیجه کار لاقفل در کوتاه مدت نیز از نظر منافع غرب ناامیدکننده بود. همان گونه که خاطر نشان گردید، عقب‌نشینی نیروهای شوروی در مه ۱۹۴۶ / اردیبهشت ۱۳۲۵ نه به کاهش تبلیغات حزب توده و نه به سقوط حکومت‌های خودمختار منجر شد. در این دوره از حکومت تعلیقی قوام‌السلطنه گرایش‌های فزاینده ضدانگلیسی یا لاقفل ضدراستی بروز یافت: از نظر بولارد بازداشت تعدادی از شخصیت‌های راست‌گرای ایران «میوه دوستی ایران و شوروی بود».^{۱۱۶} در

آذربایجان دفتر روابط عمومی بریتانیا مورد حمله قرار گرفت و حکومت فرقه نیز بر کل محصولات شرکت نفت انگلیس و ایران مالیات وضع کرد. مدیر محلی شرکت نفت نیز دستگیر شد.^{۱۱۷}

با توجه به آنکه توافقنامه ایران و شوروی هیچ مزیت آنی برای انگلیسیها به دنبال نیاورد، دولت بریتانیا به نحو فزاینده‌ای نگران شد. در یکی از جلسات مشترک وزارتخانه‌های خارجه و امور هند و سوخت و نیرو، هشدار داده شد که بریتانیا:

باید با این احتمال ناخوشایند روبه‌رو شود که بزودی در تهران دولتی سرکار آید که مطیع محض دولت شوروی بوده، و این دولت می‌تواند یا از طریق لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، و یا با دامن زدن به دشواریهای کارگری، بهره‌وری از این امتیاز را عملاً غیرممکن سازد... می‌بایست تصمیم بگیریم که یا از طریق تشکیلات سازمان ملل کماکان از استقلال ایران حمایت کنیم و یا استقلال ایران را از دست رفته تلقی کرده و اقداماتی را که می‌توانیم برای حفظ منافعمان در جنوب ایران مبذول داریم، اتخاذ کنیم.^{۱۱۸}

در میان خط‌مشی‌هایی که در این جلسه توصیه شد، تلاش بیشتر برای جلب حمایت ایالات متحده از موقعیت بریتانیا و لهذا برای حصول به این مقصود «از لحاظ نفتی ذی‌علاقه» کردن آنها، پیشنهاد شد. انگلیسیها امیدوار بودند که در پی این تدبیر، اتحاد شوروی دیگر ایران را به مثابه «حلقهٔ سُست بلوک کاپیتالیستی انگلیس و آمریکا» تلقی نخواهد کرد. همکاری با ایالات متحده و اقدام از طریق سازمان ملل ارجحیت داشت و خط‌مشی بود که احتمالاً انتقاد کمتری بر می‌انگیخت. با این حال تدبیر دفاعی دیگری نیز توصیه شد که «سازماندهی گروهی را برای مقابله با توده» و «بازی کردن بازی روسها و سازماندهی یک نهضت خودمختاری در جنوب غربی ایران» را نیز شامل می‌شد.^{۱۱۹}

با این حال پیش از آنکه فرصت اتخاذ این تدابیر حاصل شود، با شروع درگیریهای کارگری در حوزه‌های نفتی، نخستین تعرض مستقیم بر موقعیت انگلیسیها در ایران، بریتانیا را به لرزه درآورد. این تحولات در عین حال که بیم و هراس موجود

از نفوذ شوروی و حزب توده را دامن زد، هرگونه توهمی را نیز که در مورد مواعید شوروی مبنی بر عدم مداخله در منافع نفتی بریتانیا وجود داشت، از میان برد. ندای مقاومت رساتر شد: «اگر توده با مقاومتی مؤثر روبه‌رو نشود، قدرت سیاسی بالنده‌ای که به حرکت آمده، به آنها امکان خواهد داد که منافع بریتانیا را سُست کنند. نباید در مورد عدم مداخله خشکی زیاد نشان دهیم، در این صورت جز آنکه عرصه را بر کمونیستها گشوده و از آنها دعوت کنیم که حوزه فعالیت‌هایشان را گسترش دهند، کار دیگری نکرده‌ایم.»^{۱۲۰} لوروزتل که به جای بولارد به سفارت بریتانیا منصوب شده بود، اعتقاد داشت که اغتشاش جنوب بیانگر گرایش سراسری جدیدی است که در آن راسته در مقابل چپ می‌بخت. وی اخیراً از استاندار خوزستان پیامی دریافت داشته بود که در آن هشدار داده شده بود بیش از این نمی‌تواند امنیت منطقه را تضمین کند.^{۱۲۱} خطر فزاینده چپ این فرصت را برای بریتانیا پیش آورد که در مورد آنچه به دغدغه خاطر اصلی سیاستگذاران ایالات متحده تبدیل شده بود، یعنی خطر شوروی و اعتبار سازمان ملل، حمایت گسترده‌تر آمریکا را جلب کند:

هم ما و هم دولت ایالات متحده، هیچ یک نمی‌توانیم تنزل ایران را به سطح یکی از اقمار [شوروی] با انفعال نظاره‌گر باشیم؛ آن هم زیر چشم شورای امنیت و عواقب چنین امری از لحاظ سلب اطمینان جهانی نسبت به تشکیلات سازمان ملل. علاوه بر این هیچ کدام مایل نیستیم منافع نفتی گسترده‌ای که در خاورمیانه داریم در معرض تهدید شوروی باشد که از طریق حکومت‌های دست‌نشانده یا عوامل مخرب خود عمل می‌کند. نبرد شوروی برای تضعیف آنچه ائتلاف انگلیس و آمریکا نام نهاده‌اند با تحریکات حزب توده بر ضد شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز شده و براحتی می‌تواند به عراق، کویت، بحرین و عربستان سعودی نیز گسترش یابد.^{۱۲۲}

این روایت اولیه انگلیسیها از «تئوری دُمینو» برای سیاستگذاران آمریکایی که در مراحل نخست تعریف و تبیین آرای خویش در باره «بازداشتن» شوروی بودند، جذابیت خاصی داشت. نگرانی و تشویش بریتانیا در مورد میزان تعهد و مسئولیت آمریکا نسبت به منطقه غیر ضروری بود: در خلال بحث و گفتگوی مسئله ایران در سازمان ملل، سابقه‌ای جهت مداخله ایجاد شده بود. آنکه دولت آمریکا برای مقابله با

نفوذ شوروی کی اقدامات دیگری مبذول می‌داشت، فقط مسئلهٔ زمان بود. در این بین انگلیسیها هنوز می‌بایست با آنچه به یک اعتصاب کامل کارگران شرکت نفت تبدیل شده بود، دست و پنجه نرم می‌کردند. استاندار خوزستان توانست از عهدهٔ انتظام برآید و اعتصاب کارگران که سه روز به طول انجامید تلفات متقابلی برجای گذاشت و موجب «نگرانی فوق‌العاده» گشت. ۱۲۳ اصولاً بنابه اعتقاد وزارت خارجهٔ بریتانیا این اعتصاب قلابی بود: از نظر آنها این موضوع بیشتر مناقشه‌ای «سیاسی» بود تا حاصل یک ناآرامی اصیل کارگری. با وجود این بوین و تنی چند از نمایندگان حزب کارگر در پارلمان انگیزه‌های اقتصادی اعتصاب را چشمگیر توصیف کرده، خواستار تحقق یک برنامهٔ اصلاحی شدند. ۱۲۴ با این حال ریشه‌های اعتصاب هرچه بود، در تأثیر نفوذ شوروی و حزب توده کوچکترین تردیدی نبود، و این به انگلیسیها فرصت داد که قوام‌السلطنه را به خاطر تساهل در قبال چپ و تقرب به شوروی، مورد انتقاد قرار دهند. مع‌هذا شکفت آنکه به رغم تأثیر اولیهٔ اعتصاب و کدورت ناشی از اقدام بعدی قوام‌السلطنه در اعزام یک کمیسیون «هوادار توده» به سرپرستی مظفرفیروز برای رسیدگی به علل بروز اعتصاب و آغاز مذاکره، این اعتصاب در کوتاه مدت، عملاً موقعیت بریتانیا را تحکیم بخشید. هنگامی که بالأخره پس از اعطای اختیارات فوق‌العاده به استاندار خوزستان، نظم و قانون از نو برقرار شد، بریتانیا توانست بسیاری از دستاوردهای اولیهٔ اعتصاب را نقض کند. در این میان اتلی نیز توانست با توجه به دامنهٔ گسترش اعتصاب شرکت نفت، موافقت پارلمان را جهت اعزام دو رزمناو به اروندرود جلب کند و پس از مدتی نیز در مقام پیشگیری از ناآرامیهای بعدی، دو تیپ از نیروهای هند را در بصره مستقر ساخت. ۱۲۵

احتمالاً از نظر بریتانیا مهمترین اثری که این اعتصاب برجای گذاشت آن بود که خطر حزب توده را آشکار ساخت. هنگامی که روشن شد این تهدید به پدیده‌ای محلی محدود نیست و جنبه‌ای سراسری دارد، هم در داخل و هم در خارج ایران یک واکنش قوی ضد توده‌ای بروز کرد. اگرچه این موضوع به نفع بریتانیا تمام شد، ولی دیگر تحولاتی که در کنار این ماجرا روی داد و توجه عمومی را نسبت به فعالیت‌های

بریتانیا در جنوب ایران جلب کرد، تأثیر چندان مطلوبی برجای نگذاشت و راه را برای روبه سستی نهادن تدریجی موقعیت بریتانیا هموار ساخت. دوره ۴۶-۱۹۴۴ / ۲۵-۱۳۲۳ از نظر آینده‌فعلیتهای نفتی بریتانیا در ایران، تأثیر مخرب بر منافع بریتانیا نهاده و زمینه‌ای شد برای یک رویارویی آشکار میان دولتهای ایران و بریتانیا. اگر شرکت نفت حاضر می‌شد در عملکرد خود اصلاحاتی به وجود آورد، احتمال احتراز از چنین وضعی میسر می‌شد. صرف انتساب نارضاییهای کارگری مزبور به تحریکات حزب توده کافی نبود. صنعت نفت ایران، همان‌گونه که خود بوین نیز خاطر نشان ساخت، «عرضه مستعدی بود جهت اصلاح». وی به اعتدال برخی از خواسته‌های حزب توده اشاره کرد که در هر «صنعتی قابل اجرا هستند».^{۱۲۶} به عقیده بوین در آنکه قانون کار سابق شرکت نفت می‌بایست اصلاح شود، تردید نبود و برای قابل قبول کردن امتیاز شرکت نفت برای ایرانیان نیز اقدامات فراوانی می‌بایست مبذول گردد. وی در خلال گفتگویی با ویلیام فریزر، مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران، از او پرسید در حالی که دولت حزب کارگر خود «چپ و راست» به ملی کردن شرکتها مشغول است، به کسی که خواهان حق ملی کردن شرکت نفت بشود چه پاسخی می‌تواند بدهد؟ وی حتی پیشنهاد کرد که بریتانیا از حقوق امتیازی خود گذشته و «با تاسی از سرمشق شوروی، پیشنهاد ۵۰-۵۰ بکند».^{۱۲۷}

بنابه توصیه بوین هیئتی برای بررسی وضعیت کارگران صنعت نفت عازم شد. این هیئت به جای آنکه گزارشی انتقادی ارائه نماید، نتیجه گرفت که موضع شرکت نفت در قبال نیروی کار «از آنچه در صنایع ایران ملاحظه می‌شود، بهتر است».^{۱۲۸} آنهایی که می‌بایست در مقام اصلاح برآیند، عملاً در وضعیت دشواری قرار گرفتند. آنها نه فقط از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران، بلکه از سوی وزارتخانه‌های سوخت و نیرو، خزانه‌داری و همچنین بسیاری از اعضای وزارت خارجه نیز با مقاومتی سرسختانه روبه‌رو شدند. برخی از اعضای وزارت خارجه بریتانیا به جای اصلاح، خواهان اتخاذ تدابیری شدید چون لغو یا کاهش حق‌الامتیاز نفت در خلال اعتصاب بودند «تا دولت ایران برای جلوگیری از اعتصاب، انگیزه‌ای مالی بیابد». اگر

چه بوین در مقابل امکان اعزام نیروهای انگلیسی به حوزه‌های نفت - «مگر در صورت آنکه متقاعد شوم برای نجات زندگی بریتانیاییها راه دیگری وجود ندارد».^{۱۲۹} - مقاومت کرد، ولی وزارت خارجه‌ایهای مزبور چنین امکانی را متفی ندانستند. با این حال چنان که سفیر ایالات متحده گزارش کرد، چنین به نظر می‌آمد که خط‌مشی بریتانیا در مورد مسئله نفت بر این اساس قرار داشت که «... شرکت نفت انگلیس و ایران فرصت بزرگی دارد که در روابط کارگری ایران نقشی راهبر عهده‌دار شود. ولی تاکنون بیشتر به خاطر سود، این فرصت را از دست داده است...»^{۱۳۰}

این موارد از لحاظ آتیۀ منافع بریتانیا در ایران نشانه‌های بدی بودند. با وجود این به رغم نگرانی بوین و آسیب‌پذیری آشکار وضعیت بریتانیا، هنوز هم دوایر مختلف دولتی در خوش خیالی خود برجا بودند. حل و فصل رضایت‌بخش اعصاب، و همچنین بسیج عشایر هواخواه انگلیس در جنوب نیز بر این احساس دامن زد.

تا پیش از اعتصاب شرکت نفت و عضویت بعدی توده‌ایها در هیئت دولت قوام‌السلطنه، موضوع بهره‌برداری از عشایر جنوب ایران جهت دفاع از موقعیت بریتانیا از سطح یک رشته گفتگوهای غیررسمی وزارت خارجه یا وزارت امور هند تجاوز نکرده بود. برخی از مقامات انگلیسی در ایران مشکوک به این بودند که در مقام نوعی تدبیر برای آمادگی با احتمال فروپاشی اقتدار دولت مرکزی، با سران عشایر روابطی ایجاد کرده‌اند. البته همان گونه که اشاره شد، روابط بریتانیا با عشایر جنوب دارای پیشینه دیرینه‌ای بود و حفظ تبعیت عشایر از دیرباز به عنوان یکی از عوامل مهم تأمین امنیت حوزه‌های نفت ملحوظ بود. تا پیش از جنگ جهانی اول، وزارت امور هند معتقد بود که «اقدامات آتی در جنوب غربی ایران به میزان «بهره‌برداری» و «تقویت» بختیارها، لرها و عشایر خوزستان بستگی دارد».^{۱۳۱} احتمالاً در بهار و تابستان پرتلاطم ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵، وسوسۀ بسیج عشایر در دفاع از منافع بریتانیا به وسوسۀ مقاومت‌ناپذیری تبدیل شده بود.

پیش از اعتصاب صنعت نفت، در مورد ضرورت اتخاذ اقداماتی در جهت مقابله با نفوذ حزب توده در جنوب در میان مقامات انگلیسی مقیم ایران گفتگوهایی

صورت گرفته بود. اتحادیهٔ عشایری که طوایف عرب زبان خوزستان در خلال اعتصاب تشکیل دادند و ائتلاف بعدی بختیاری و قشقایی، هر دو به داشتن ارتباطهای انگلیسی مشکوک بودند. دو یادداشت وزارت خارجهٔ بریتانیا روشنگر گوشه‌هایی از این ماجراست. در یکی از آنها که به قلم اُرم سارجنت است، توصیه شده که در صورت روی کار آمدن حزب توده «در مورد امکان تشویق مردم جنوب غربی ایران به طرح هرگونه خواست خودمختاری محلی بر رسیه‌هایی به عمل آید. موفقیت دموکراتهای آذربایجان در کسب خودمختاری می‌تواند مردم و عشایر جنوب غربی ایران را به خواست مشابهی ترغیب کند». در یادداشت دوم که به قلم لَنسِلوت پامین است، مضمون مشابهی مطرح شده و تشویق جدایی‌طلبی محلی و ایجاد یک «آذربایجان» در جنوب غربی ایران به تحریض بریتانیا، به عنوان تدبیری در مقام مقابله با توسعهٔ چیرگی شوروی توصیه شده است.^{۱۳۲}

باید خاطر نشان ساخت که بوین نیز همانند بولارد با چنین توصیه‌هایی مخالفت کامل داشت. به عقیدهٔ او انجمنهای محلی «قابل قبول» بود، ولی حتی با فکر خودمختاری محلی نیز احساس مخالفت می‌کرد زیرا این «همان بود که روسها می‌کردند». به عقیدهٔ بوین حرکت در حول و حوش حرکت‌های خودمختاری، ایران را «به همان وضعیت ۱۹۰۷ بر می‌گرداند».^{۱۳۳} به رغم این مسائل، دلایل بسیاری دال بر مداخلهٔ بریتانیا در شورش جنوب وجود داشت. آمریکاییها که قطعاً چنین نظری داشتند. لوروزتل در یکی از گفتگوهایی که با سفیر آمریکا داشت، فاش کرد که حتی اگر لندن نیز مخالف باشد، «مقامات طراز قدیم انگلیسی در ایران با انگیزختن عشایر روی موافق دارند». آلن همچنین به دشواری موجود میان «مقامات وزارت خارجه و نمایندگان حکومت هند به سرپرستی اسکرین» اشاره داشت. وی در ادامه افزود: «... با توجه به وضعیت اخیر، انتظار آنکه بریتانیاییهای محل، پیشنهاد عشایر عرب را رد کنند، انتظار شاقی است».^{۱۳۴}

بازیگران اصلی این تلاش بریتانیا برای تشکل عشایر جنوب عبارت بودند از کلنل آندروود، معاون وابستگی نظامی سفارت و مشاور سیاسی شرکت نفت، آلن

ترات و چارلز گالت، کنسولهای بریتانیا در اهواز و اصفهان. به گزارش کنسول ایالات متحده در بصره، آندروود عشایر عرب زبان خوزستان را برای مبارزه با حزب توده بسیج کرده بود. وی به نقل از «منابعی در سفارت بریتانیا» گزارش کرد که هنوز یک برنامه عملیاتی تدوین نشده است، ولی «اصلاحات لیبرالی» و خواست خودمختاری مشابه آنچه به آذربایجان اعطا شده بود، در نظر است. ۱۳۵ چندی بعد آلن، سفیر ایالات متحده از «تکیه بریتانیا بر اتحادیه عشایر محلی» سخن گفت که «پدرخوانده مسلم» آنها آندروود بود. ۱۳۶ همچنان که حرکت عشایر خوزستان شتاب بیشتری یافت، گزارش گردید بریتانیا آنها را تشویق کرده است که به جامعه عرب در قاهره عرض حالی تقدیم دارند؛ اقدامی که بدون تردید آندروود در آن دخالت داشت، زیرا در آن زمان در قاهره بود. اگرچه سفارت بریتانیا هرگونه دخالتی را در تشکیل ائتلاف بعدی قشقای و بختیاری منکر شد، قوام السلطنه مدعی شد که از ملاقاتهای محرمانه روسای بختیاری با اعضای کنسولگریهای اصفهان، اهواز و تهران شواهد مکتوبی در دست دارد. ۱۳۷

وزارت خارجه بریتانیا اذعان کرد که ترات با سران عشایر ارتباطهایی داشته، ولی اصرار داشت که این ملاقاتها بخشی از «وظایف معمولی» وی بوده و مسائلی چون سازماندهی و تحریک عشایر را شامل نمی شده است. علاوه بر این لوروزتل اذعان داشت که کنسولهای بریتانیا «از یک توطئه اطلاع داشته و از آنها تقاضای حمایت نیز شده بود، ولی تا آنجایی که اطلاع دارم پاسخی ندادند که مبین ارائه چنین حمایتی باشد». ۱۳۸ اظهارات بریتانیا چندان متقاعدکننده نبود و تأخیر آنها در تکذیب رسمی دخالت بریتانیا، خود این مسئله را مشکوکهتر از پیش نمود. حتی بوین نیز که هرگونه پیشنهادی را مبنی بر تحریک عشایر و تو کرده بود، ظاهراً تردید داشت که دستورالعملش اجرا شده باشد. وی در حاشیه گزارشی که از تهران در باره مسئله عشایر مخابره شده بود، نوشت: «آیا کاملاً مطمئن هستیم که افرادمان در آنجا از تصمیم من اطلاع یافته اند؟» سفیر ایالات متحده نیز بر این اعتقاد بود که تعلل بوین در صدور بیانیهای در این باب، بیانگر آن است که از «گزارشهای واصله در مورد عملیات ترات

کاملاً راضی نیست و اطلاعات بیشتری می‌خواهد.^{۱۳۹}

اگرچه دولت بریتانیا تحت فشار سنگین قوام‌السلطنه و ایالات متحده^{۱۴۰} بالآخره وادار شد که رسماً بیانیه‌ای در تکذیب مداخلاتش در نهضت جنوب منتشر کند،^{۱۴۱} ولی این بیشتر تمهیدی بود جهت تسکین افکار عمومی و جلوگیری از فضاحت فراخوانی مقامات کنسولی. برای بسیاری مواضع مبهم بریتانیا، زمان وقوع شورش، و تأخیر حاصل در صدور بیانیه‌ای در این باب، برای اثبات دخالت بریتانیا کافی بود. بدون تردید نتایج حاصل از شورش عشایر جنوب، بریتانیا را در دستیابی بر اهدافش کمک کرد. اهدافی که در گزارش فصلی سفارت به لندن چنین بیان شده بود:

برای خنثی کردن فعالیتهای کمونیستی و جلوگیری از خرابکاری سیاسی در مناطق حوزه‌های نفتی... فشار زیادی بر نخست‌وزیر وارد آمد که عملیات خرابکارانه را سرکوب سازد... تبلیغات ما در این جهت بود که افکار عمومی ایرانیان را چنان گردانیم که تا پیش از انتخابات، حمایت کامل قوام‌السلطنه به حزب توده تعلق نگیرد...^{۱۴۲}

می‌توان چنین استدلال کرد که به هر حال قوام‌السلطنه خود نیز در تدارک محدود ساختن فعالیت چپها بود و شورش عشایر جنوب صرفاً وی را در تحقق سیاستهایی که در نظر داشت، ولی هنوز به مرحله عمل نیاورده بود، کمک کرد. به اعتقاد لوروزتل «توطئه اصفهان» برای تحکیم موقعیت حزب دموکرات قوام‌السلطنه مورد استفاده قرار گرفته است و از این رو احتمالاً خود به نوعی در ایجادش دست داشت.^{۱۴۳} در اینکه سیاستهای بریتانیا در جنوب، برنامه‌های قوام‌السلطنه را برهم زد، تردید نیست. نقش دقیق بریتانیا در تحولات جنوب هرچه بوده باشد، شورش جنوب را هم می‌توان بیان مرام عناصر هواخواه انگلیس تلقی کرد و هم هشدار به تهران که بدانند اگر خط‌مشی فعلی خود را تغییر ندهد چه در پیش خواهد داشت.

آمریکاییها در بحران جنوب نقش چندانی نداشتند. شورشهای جنوب و شمال زمینه‌ای شد برای اتحاد شوروی و بریتانیا که نقش سنتی قدرت بزرگ خود را در ایران ایفا کنند. مشارکت آمریکا نه ارائه و نه اصولاً درخواست شد. مع‌هذا وقایع جنوب

دولت آمریکا را تشویق کرد که بر قطع کامل روابط قوام‌السلطنه و حزب توده تأکید گذاشته و خواهان اعاده کنترل دولت مرکزی بر کل کشور گردد. موضع بریتانیا اندکی متفاوت بود. لوروزتل که هنوز از احتمال توسعه نفوذ شوروی و حزب توده بیم داشت، از «ضرورت مبرم استقرار یک مرز قطعی میان ایران و اتحاد شوروی» سخن می‌گفت. ۱۴۴ چندی بعد، هنگامی که نظر داد «شاید برای دولت ایران خردمندانه‌تر آن باشد که از دست رفتن این استان ثروتمند را خطر کند تا اجازه دهد کمونیستهای آذربایجانی به مجلس جدید راه یافته و استقلال ملی ایران را به خطر افکنند» ۱۴۵ معنای گفته فوق‌الذکر وی روشن شد.

از این رو عجیب نیست که آمریکاییها نیز خط‌مشی پیشنهادی لوروزتل را استقبال نکردند. به عقیده سفیر ایالات متحده احتمالاً این دیدگاه سهل‌انگارانه لوروزتل «در قبال از دست رفتن آذربایجان بیانگر طرز تفکر لندن نبود» مع‌هذا چنین به نظر می‌آمد که «خط‌مشی بریتانیا بر حفظ امتیاز نفت استوار بود». ۱۴۶ آشکار است که گفته‌های سفیر بریتانیا بیانگر طرز تفکر انگلیسیها در قبال مسئله ایران بود. بریتانیا هنوز هم برای تمامیت ارضی و حاکمیت ایران ارزش چندانی قائل نبود. ایران فقط از آن رو توانست مستقل بماند که آمریکاییها با دیدگاه انگلیسیها درباره حوزه‌های نفوذ، هم عقیده نبودند.

از این رو آمریکاییها بودند که قوام‌السلطنه را در اعزام نیرو به شمال تشویق کردند. بریتانیا موضعی مبنی بر عدم مداخله اتخاذ کرد. حال که خطر موجود نسبت به منافعش فروکش کرده بود، به نحو آشکاری از محکوم کردن خط‌مشی شوروی طفره می‌رفت. بریتانیا به رغم تحولات اخیر که موقعیتش را متزلزل ساخته بود، هنوز هم میزان معینی از نفوذ شوروی را در ایران اجتناب‌ناپذیر می‌دانست. آنها بر این اعتقاد بودند که نفع بریتانیا در آن است که مجلس شورای ملی توافقنامه نفتی ایران و شوروی را تصویب کند. هنگامی که منافع بریتانیا در خطر بود، بویین با نگرانی تمام خواهان تعهد آمریکا در قبال ایران شده بود. وی از آن بیم داشت که هرگونه خلأ قدرت را دولت شوروی پر کند. در اواخر ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ «رضایت» بویین حاصل شده بود:

ایالات متحده از حالتی که وی «بی طرفی» توصیف می‌کرد به «تعهدی صریح در حفظ استقلال و تمامیت ایران» تغییر موضع داده بود. مع‌هذا همان‌گونه که پس از مدت زمانی کوتاه انگلیسیها دریافتند، منطق موضع آمریکا در ایران، نهایتاً بر خلاف منافع بریتانیا در آن کشور سیر می‌کرد.

در مارس ۱۹۴۷ / اسفند ۱۳۲۵ بوین با استالین ملاقات کرد و به رهبر اتحاد شوروی اطمینان داد که دولت بریتانیا به ایرانیان توصیه خواهد کرد که به مفاد توافقنامه خود با شوروی وفادار بمانند. بوین در توضیح این تصمیم خود به استالین اظهار داشت که دولت بریتانیا در جنوب ایران از امتیازاتی برخوردار است و قصد مداخله در استقلال ایران را ندارد.^{۱۴۸} این توافق خصوصی که در خلال آن استالین نیز به بوین اطمینان داد که منافع نفتی بریتانیا را محترم خواهد شمرد، بازهم به این حدس و گمان میدان داد که روسها و انگلیسیها دارند بر سر ایران معامله می‌کنند. وزارت خارجه بریتانیا ضمن هشدار به سفارت بریتانیا در تهران در مورد «خطر آنکه چنین به نظر آید که با روسها تبانی کرده‌ایم» خاطر نشان گردید که «نباید چنین به نظر آید که ما سیاستی همانند «سیاست حوزه‌های نفوذی» سال ۱۹۰۷ را دنبال می‌کنیم.»^{۱۴۹} همزمان لازم بود واشنگتن را مطمئن گردانند که بریتانیا و ایالات متحده نیز هر دو در خواست حفظ استقلال ایران اشتراک نظر دارند. وزارت خارجه بریتانیا توضیح داد که تنها اختلافشان «در مورد خط‌مشی» بود: «... ایالات متحده بیشتر از بابت خطری نگران بود که احتمالاً از امتیاز [نفت شمال] شوروی برمی‌خاست، در حالی که دولت اعلی حضرت [پادشاه بریتانیا] بیشتر از خطری نگران بود که در صورت امتناع ایران از پذیرش خواسته روسها پیش می‌آمد.»^{۱۵۰} در واقع فاصله میان دیدگاههای ایالات متحده و بریتانیا به مراتب بیش از این بود. بریتانیا و ایالات متحده در مورد ایران و بویژه مسائل نفتی به هیچ وجه اتفاق نظر نداشتند. تا زمانی که در پاییز ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ تصمیم مجلس در موضوع نفت شمال اعلام گشت، انگلیسیها کماکان از ایرانیان می‌خواستند که باب نفت را بازنگه‌دارند.^{۱۵۱}

به سرنوشت مسئله امتیاز نفت شمال قبلاً اشاره شد. مجلس شورای ملی با

استظهار به پشتیبانی ایالات متحده بر فشارهای وارده از سوی بریتانیا و شوروی فاتق آمد و آن را رد کرد. ۱۵۲ همان گونه که انتظار می‌رفت، این تصمیم موقعیت انگلیسیها را در جنوب بیش از پیش آسیب پذیر ساخت، هر چند چنین به نظر می‌آید که در آن زمان بسیاری از ناظران - از جمله خود مدیر شرکت نفت - این نکته را درک نکردند. ۱۵۳ به این ترتیب سابقه‌ای ایجاد شد که براساس آن ایران می‌توانست خارجیها را از حق بهره‌برداری از نفت کشور محروم سازد. اینک بریتانیا با دولتی ایرانی روبه‌رو بود که با سعی و تلاش خود به ابزاری شکل داد که به وقت خود، امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران را نیز زیر سؤال برد. خط‌مشی بریتانیا در مورد فعالیت‌های نفتیش طوری نبود که موجب جلب رضایت و خشنودی ایران گردد. بلکه برعکس، خودسری و بی‌اعتنایی شرکت نفت، باعث شد نهضت ناسیونالیستی نوپای ایران با جرئت و جسارت بیشتری مسیر خود را دنبال کند.

در خاتمه آنچه به عنوان نتیجه می‌توان بیان داشت آن است که بدون تردید سیاستهای زمان جنگ بریتانیا در قبال ایران، نه تنها از نظر ایران، بلکه از لحاظ خود بریتانیا و روابط متفقین نیز خسارات بسیار به بار آورد و گران تمام شد. اصول سیاستهای بریتانیا بر ملاحظاتی استوار بود که دیگر با مقتضیات جهان بعد از جنگ هماهنگی نداشت. این نکته‌ای است که از خلال تعارض و ناهمخوانی منافع بریتانیا و ایالات متحده و اینکه در ۱۹۴۵ این قدرت آمریکا بود که پیروز در آمد و نه بریتانیا، آشکار می‌شود. حال هر انتقادی نیز که بر سیاست ایالات متحده وارد باشد، این نکته روشن است که آمریکا بیا لاقول در ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ در مقایسه با دیگر قدرتهای متفق علاقه بیشتری به حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی ایران داشتند. این مسئله که استقلال ایران به نحو فزاینده‌ای به همکاری نزدیک با ایالات متحده پیوند خورد، به همان اندازه که حاصل خطر ناشی از شوروی بود، نتیجه سیاستهای زمان جنگ بریتانیا نیز محسوب می‌شد. در زمانی که ایالات متحده بیشتر نگران مرزهای اروپا، سازمان ملل و بازسازی اقتصادی بود، بریتانیا توسعه جنگ سرد را به خاورمیانه، امری مطلوب و ضروری ساخت. منطبق موقعیت جدید ایالات متحده به عنوان یک

«ابرقدرت» جهانی، درگیریش با اتحاد شوروی و رشد فزاینده علائقش در خاور نزدیک و میانه، رشد نفوذ آمریکا را تا حدودی اجتناب‌ناپذیر ساخت. مع‌هذا نحوه عملکرد پیشین بریتانیا در امور ایران تا حدود زیادی بر میزان این نفوذ و شیوه‌ای که به دست آمد، تأثیر نهاد.

اگر خط‌مشی بریتانیا در تعیین سمت‌گیری بین‌المللی ایران و تداوم وابستگی به قدرتهای خارجی مؤثر شد، دولت بریتانیا با پشتیبانی از کوششهایی که در جهت بازگشت به نظام خودکامگی جریان داشت، آینده سیاسی ایران را نیز رقم زد. از نظر بریتانیا احیای فعالیت‌های پارلمانی و دموکراتیک که در پی سقوط رضاشاه میسر شد با وضعیت توسعه نیافتگی ایران مناسب نداشت و لهذا شایسته حمایت بریتانیا نبود. سیاست‌های بریتانیا و در مراحل بعدی ایالات متحده، در انسداد مجاری انتخاب‌های سیاسی ایران نقش مؤثری داشت. بریتانیا نیز همانند ایالات متحده از ائتلاف دربار و نیروهای محافظه‌کار که در پی برکناری قوام‌السلطنه شکل گرفت، استقبال کرد. حکیمی که در اواخر ۱۹۴۷ / دی ۱۳۲۶ برای سومین بار به نخست‌وزیری منصوب شد، با تمام نقاط ضعفش برای انگلیسیها به مراتب جذابیت بیشتری داشت تا قوام‌السلطنه معمای. لوروزتل در اشاره به دو سال زمامداری قوام‌السلطنه نوشت: «وی مردی است که اگر به حال خود گذاشته شود، هدف را نیز به فروش می‌رساند».^{۱۵۴}

در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ در پی درهم شکسته شدن مقاومت ایرانیان در برابر هجوم متفقین، چرچیل اظهار داشت: «می‌توانیم خوشحال باشیم که در پیروزی ما استقلال ایران محفوظ ماند».^{۱۵۵} ولی چه در ۱۹۴۱ / ۱۳۲۰ و چه در ۱۹۴۵ / ۱۳۲۴ نمی‌توان ادعا کرد که بریتانیا از حاکمیت یا تمامیت ارضی ایران دفاعی کرده باشد. استقلال بعدی ایران ربط چندانی به مساعی بریتانیا نداشت. استقلال ایران فقط در صورتی برای انگلیسیها ارزش می‌داشت که این استقلال در خدمت حفظ و نگهداری منافع بریتانیا باشد. استقلال ایران را خود ایرانیان، با کمک ایالات متحده حفظ کردند. استقلال ایران هیچ‌گاه در زمره تقدم‌های بریتانیا قرار نداشته است. در این زمینه می‌توان چنین گفت که خط‌مشی بریتانیا در ایران زمان جنگ بر دو برداشت

مترادفِ موازنه قدرت و حوزه‌های نفوذ استوار بوده است. احتمالاً این تنها سیاستی بود که انگلیس بلد بود؛ البته در طول سالیان سال نیز کارآیی خود را برای بریتانیا نشان داده بود، ولی دیگر در جهان بعد از جنگ که تحت چیرگی دو قدرت جدید قرار داشته و کشورهای اروپایی در آن نقشی ثانوی یافتند، سیاستی معقول و منطقی نبود. البته نفوذ بریتانیا در ایران به یکباره ناپدید نشد. با آنکه نفت نیز ملی شد ولی دولت بریتانیا کماکان نفوذ چشمگیری در امور ایران داشت. مع هذا این قدرت و نفوذ ایالات متحده بود که با احراز نقش استراتژیک سنتی بریتانیا و سهمیم شدن در ثروت گسترده نفتی، بتدریج به نیروی غالب منطقه‌ای تبدیل شد.

اگرچه چرچیل بر این باور بود که بریتانیا نقش عمده‌ای در حفظ استقلال ایران داشته است، ولی بسیاری از مقامات انگلیسی اعتقاد داشتند که خط‌مشی‌های آنان در قبال ایران که با حسن نیت اتخاذ شده بود، مورد کج فهمی قرار گرفته است. کلارمونت اسکراین از این شکایت داشت که «ایرانیانی که می‌بایست بهتر بدانند، به انگلیسیها ظنین بودند که آنها را فروخته‌اند»^{۱۵۶} با این حال ایرانیان از خط‌مشی بریتانیا چه نتیجه دیگری می‌توانستند بگیرند؟ در حالی که اهمیت ایران در مساعی جنگی متفقین، بویژه حفظ محور ارسال تدارکات به شوروی قابل انکار نبود، سیاستهای بریتانیا به نحوی غیر ضروری موجد بی ثباتی شد و عواقب آنها تا سالیان سال در منطقه برجای ماند. بریتانیا شیفته و شیدای موقعیت خود در مقام یک قدرت بزرگ بود و تلاشهایش در تداوم ایفای این نقش، بر زندگی ایرانیان تأثیری محونا شدنی برجای نهاد.

یادداشتها

1. Rose Louise Greaves, *Persia and the Defence of India 1884-1892* (London, 1959); Malcolm E. Yapp, *Strategies of British India: Britain, Iran and Afghanistan 1798-1850* (Oxford, 1980); Ronald W. Ferrier, *The History of the British Petroleum Company: The Developing Years, 1901-1932*, I (Cambridge, 1982).

2. further D. McLean, *Britain and Her Buffer State* (London, 1979), pp. 73-6; Olson, *Anglo-Iranian Relations During World War I*, pp. 11-23; see also above p.83.

3. Yapp, 'Last years of the Qajar dynasty', p. 20. On the 1919 agreement see further, M.J. Olson, 'The genesis of the Anglo-Persian Agreement of 1919', in *Towards a Modern Iran*, (eds.) Kedourie and Haim, pp. 185-216.

۴. SD641.88, «موقعیت خاص بریتانیا در ایران»، واشنگتن / ۲۲ اوت ۱۹۵۰ / ۳۱ شهریور ۱۳۲۹؛ Martin Wight, *Power Politics* (London, 1978), p. 166.

5. M. Leseur, *Les Anglais en Perse* (Paris, 1923), pp. 149, 173-92; Rezun, *Soviet Union and Iran*, pp. 41-3; Knapp, 'The period of Riza Shah', pp. 24-5.

6. Ferrier, *History of the British Petroleum Company*, p. 202.

۷. FO371/24580، هالیفاکس به امری، اول اوت ۱۹۴۰ / ۱۰ مرداد ۱۳۱۹.

8. Sir Percy Sykes, *A History of Persia*, II (London, 1951), p. 414; Sir Hugh Knatchbull-Hugessen, *Diplomat in Peace and War* (London, 1949), p. 81.

یکی از موافقان پیمان بولارد بود. بنگرید به کتاب او:

Britain and the Middle East (London, 1951), pp. 57-8.

۹. FO371/27233، وزارت امور هند به وزارت جنگ، ۲۹ اوت ۱۹۴۱ / ۷ شهریور ۱۳۲۰.

۱۰. پیشین، هالیفاکس به امری، اول اوت ۱۹۴۰ / ۱۰ مرداد ۱۳۱۹.

۱۱. FO371/27230، وزارت خارجه به تهران؛ FO371/27211، یادداشت وزارت خارجه، ۶ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۵

شهریور ۱۳۲۰؛ پیشین، چرچیل به وزارت خارجه / ۶ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۵ شهریور ۱۳۲۰.

۱۲. FO371/27208، تهران به وزارت خارجه، ۲۹ اوت ۱۹۴۱ / ۷ شهریور ۱۳۲۰.

۱۳. برای آگاهی از وضعیتی که به اشغال کشور منجر شد، بنگرید به:

F. Eshraghi, 'Anglo-Soviet occupation of Iran in August 1941', *Middle Eastern Studies*, XX, 1 (January, 1984), pp. 27-52.

۱۴. FO371/27180، گزارش ماهانه از وضعیت اقتصادی، مارس ۱۹۴۰ / اسفند ۱۳۱۹.

۱۵. FO371/27206، وزارت خارجه به جده، ۲۲ اوت ۱۹۴۱ / ۳۱ مرداد ۱۳۲۰، خلاصه

امنیتی خاورمیانه، ۱۳ ژانویه ۱۹۴۳ / ۲۳ دی ۱۳۲۱؛

See also Rezun, *Soviet Union and Iran*, pp. 319-33; Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, pp. 160-2.

برای آگاهی از دیدگاهی که معتقد است در مورد آلمانها در ایران اغراق شده، بنگرید به:

J.L. Wallach (ed.), *Germany and the Middle East 1835-1939* (Tel Aviv, 1975), pp. 117, 141.

۱۶. FO371/27184، تهران به وزارت خارجه، ۱۵ اوت ۱۹۴۱.
- John Barnes and David Nicholson (ed.), *The Empire at Bay: The Leo Amery Diaries 1929-1945* (London, 1988), p. 711; Frank Brenchley, *Britain and the Middle East: An Economic History 1945-1987* (London, 1989), p. 54.
۱۷. FO371/27217، وزارت امور هند به وزارت خارجه، ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۲۳ شهریور ۱۳۲۰. برای تلاشهای شاه جهت مذاکره مجدد در باب امتیاز نفت بنگرید به:
Ferrier, *History of the British Petroleum Company*, pp. 588-631; Fatemi, *Oil Diplomacy*, pp. 172-93.
18. Barnes and Nicholson, *Empire at Bay*, pp. 660,711.
19. *Summary of World Broadcasts*, August-September 1941; Sir Reader Bullard, *The Camels Must Go. An Autobiography* (London, 1961), p. 230; Avery, *Modern Iran*, pp. 357-8.
۲۰. SD891.00، تهران، ۲۴ فوریه ۱۹۴۳ / ۵ اسفند ۱۳۲۱.
۲۱. پیشین، ۲۱ اوت ۱۹۴۱؛ FO371/27220، تهران به وزارت خارجه، ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۳۰ شهریور ۱۳۲۰.
۲۲. FO371/27206، نمایندگی مقیم خلیج فارس به حکومت هند، ۱۶ اوت ۱۹۴۱ / ۲۵ مرداد ۱۳۲۰.
۲۳. FO371/27155، تبریز به تهران، ۷ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۰.
۲۴. FO371/31388، یادداشت وزارت خارجه، ۱۸ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۸ دی ۱۳۲۰.
25. *Treaty of Alliance between the United Kingdom and the Soviet Union and Iran* (HMSO, 1942).
۲۶. FO371/27233، یادداشت به سفیر شوروی در لندن، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۵ مهر ۱۳۲۰؛ همچنین بنگرید به:
صص ۲۸۶-۸۹ همین بررسی.
27. Churchill, *Grand Alliance*, p. 432.
28. See further Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*, pp. 35-144.
۲۹. FO371/27185، تهران به وزارت خارجه، ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۴ مهر ۱۳۲۰.
۳۰. FO371/52670، بولارد به بوین، ۱۵ مارس ۱۹۴۶ / ۲۴ اسفند ۱۳۲۴. بولارد پیش از آنکه در ۱۹۳۹ / ۱۳۱۸ به ایران مأموریت یابد، مدتها در خاورمیانه و بالکان و همچنین شوروی خدمت کرده بود. هنگامی که نمایندگی بریتانیا در تهران، در ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ به سطح سفارت ارتقا یافت، وی سفیر کبیر گشت. بنگرید به:
Bullard, *Camels Must Go*.
۳۱. FO371/27169، وزارت خارجه به تهران، ۶ دسامبر ۱۹۴۱ / ۱۵ آذر ۱۳۲۰.
۳۲. FO371/27233، تهران به وزارت خارجه، اول اکتبر ۱۹۴۱ / ۹ مهر ۱۳۲۰.
33. Olson, *Anglo-Iranian Relation*, p. 2.
۳۴. SD891.00، واشنگتن، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۲ / ۲۵ آبان ۱۳۲۱.
35. Raymond Smith, 'Ernest Bevin, British officials and British Soviet policy, 1945-47', in *Britain and the First Cold War* (ed.), Anne Deighton (London, 1990), pp. 32-50.
۳۶. SD891.00، تهران، ۲۴ فوریه ۱۹۴۳ / ۵ اسفند ۱۳۲۲؛ پیشین، وزارت خارجه، ۱۴ دسامبر ۱۹۴۳ / ۲۳ آذر ۱۳۲۲؛ همچنین بنگرید به:
V. Rothwell, *Britain and the Cold War, 1941-1947*, (London, 1982), p. 7.

۳۷. «یادداشتی در باره خط مشی ایالات متحده در ایران»، واشنگتن، ۲۳ ژانویه ۱۹۴۳ / ۳ بهمن ۱۳۲۱؛ Alexander and Nanes, *United States and Iran*, pp. 94–9; Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, 141–4.
۳۸. FO371/31836، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۲ / ۲۹ آبان ۱۳۲۱.
39. Katouzian, *Political Economy of Modern Iran*, p. 143.
40. J.Bharier, *Economic Development in Iran, 1990–1970* (London, 1971), pp. 46–9.
۴۱. FO371/31419، ایدن به کلارک کر، ۳ نوامبر ۱۹۴۲ / ۱۲ آبان ۱۳۲۱.
۴۲. FO371/31416، چرچیل به کدوگان، ۱۰ ژوئن ۱۹۴۲ / ۲۰ خرداد ۱۳۲۱؛ پیشین، یادداشت وزارت خارجه، ۱۲ ژوئن ۱۹۴۲ / ۲۲ خرداد ۱۳۲۱.
۴۳. FO371/31422، تهران به وزارت خارجه، ۱۷ و ۲۱ اکتبر ۱۹۴۲ / ۲۵ و ۲۹ مهر ۱۳۲۱.
۴۴. FO371/35117، «گزارش وقایع سیاسی سال ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱»، ۲۳ مارس ۱۹۴۳ / ۳ فروردین ۱۳۲۲.
۴۵. FO371/31385، یادداشت وزارت خارجه، ۱۰ آوریل ۱۹۴۲ / ۲۱ فروردین ۱۳۲۱.
۴۶. FO371/27155، تهران به وزارت خارجه، ۲۲ اکتبر ۱۹۴۱ / ۳۰ مهر ۱۳۲۰.
۴۷. FO371/31385، یادداشت وزارت خارجه، ۱۰ آوریل ۱۹۴۲ / ۲۱ فروردین ۱۳۲۱؛ پیشین، تهران، اول سپتامبر ۱۹۴۳ / ۱۰ شهریور ۱۳۲۲.
۴۸. SD891.00، واشنگتن، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۳ / ۵ آذر ۱۳۲۱؛ تهران، ۱ سپتامبر ۱۹۴۳.
۴۹. FO371/31386، وزارت جنگ به وزارت خارجه، ۴ نوامبر ۱۹۴۲ / ۱۳ آبان ۱۳۲۱؛ پیشین، وزارت خارجه به وزارت جنگ، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۲ / ۵ آذر ۱۳۲۱؛
- Keith A.H.Murray, 'Feeding the Middle East in wartime', *Royal Central Asian Journal*, XXXIII, 3–4 (July-October 1945), pp. 233–47. See also above p. 113.
۵۰. FO371/31387، تهران به بغداد، اول دسامبر ۱۹۴۲ / ۱۰ آذر ۱۳۲۱؛ همچنین بنگرید به: Bullard, *The Camels Must Go*, pp. 232–4.
۵۱. FO371 / تهران به وزارت خارجه، ۳ آوریل ۱۹۴۳ / ۱۴ فروردین ۱۳۲۲؛ SD891.00، تهران، ۸ اوت / ۲۷ مرداد و ۱۲ اکتبر ۱۹۴۳ / ۱۰ مهر ۱۳۲۲.
۵۲. FO371/31388، کیوبایچیو به وزارت خارجه، ۱۸ ژانویه ۱۹۴۲ / ۲۸ دی ۱۳۲۰.
53. Mclean, *Britain and her Buffer State*, p. 75.
۵۴. FO371/31388، وزارت خارجه به تهران، ۱۹ ژانویه ۱۹۴۲ / ۲۹ دی ۱۳۲۰.
۵۵. FO371/27233، یادداشت به سفیر شوروی، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۵ مهر ۱۳۲۰؛ پیشین، وزارت هند به وزارت خارجه، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۵ مهر ۱۳۲۰.
۵۶. FO371/61796، تهران به وزارت خارجه، ۱۵ مارس ۱۹۴۶ / ۲۴ اسفند ۱۳۲۴.
۵۷. بنگرید به: ص ۱۰۱–۲ همین بررسی.
۵۸. FO371/31413، تهران به وزارت خارجه، ۲۶ فوریه ۱۹۴۲ / ۱۷ اسفند ۱۳۲۰.
۵۹. پیشین، یادداشت وزارت خارجه، ۲۲ آوریل ۱۹۴۲ / ۲ فروردین ۱۳۲۱؛ FO371/31388، یادداشت وزارت خارجه، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۳ / ۲۷ دی ۱۳۲۱.
60. Wm. Roger Louis, *The British Empire in the Middle East 1945–1951* (Oxford, 1984), pp. 58–64; FO371/45464,

- اظهارنظر بولارد در مورد نیروهای انگلیسی از ایران، ۳۰ ژوئن ۱۹۴۵ / ۹ تیر ۱۳۲۴.
۶۱. FO371/35117، «گزارش وقایع سیاسی سال ۱۹۴۲»، ۲۶ مارس ۱۹۴۳ / ۶ فروردین ۱۳۲۲.
62. Bullock, *Bevin*, p. 113.
63. Rothwell, *Britain and the Cold War*, pp. 2-3, 6-9; David Reynolds, 'Roosevelt, Churchill, and the wartime Anglo-American Alliance, 1939-1945: towards a new synthesis', in *The 'Special Relationship': Anglo-American Relations Since 1945* (ed.), Wm. Roger Louis and Hedley Bull (Oxford, 1986), pp. 29-30.
۶۴. FO371/35069، یادداشت وزارت خارجه، ۱۴ فوریه ۱۹۴۳ / ۲۵ بهمن ۱۳۲۱.
۶۵. FO371/34093، یادداشت‌های تبریز، ۱۶-۳۱ مارس ۱۹۴۳ / ۲۵ اسفند ۱۳۲۱ - ۱۱ فروردین ۱۳۲۲.
۶۶. FO371/35069، تهران به وزارت خارجه، ۱۶ مارس ۱۹۴۳ / ۲۵ اسفند ۱۳۲۱.
۶۷. FO371/35076، واشنگتن به وزارت خارجه، ۴ اکتبر ۱۹۴۳ / ۱۲ مهر ۱۳۲۲؛ FO371/35077، ۲۵ اکتبر ۱۹۴۳ / ۳ آبان ۱۳۲۲.
۶۸. FO371/40187، بولارد به ایدن، «گزارش شش ماهه وقایع ایران»، تهران، ۶ ژوئیه ۱۹۴۴ / ۱۵ تیر ۱۳۲۳؛ پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۲۷ اوت ۱۹۴۴ / ۵ شهریور ۱۳۲۳.
۶۹. FO371/35098، تهران به وزارت خارجه، ۳ مه ۱۹۴۳ / ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲.
۷۰. FO371/35103، «گزارش اداره مطالعات استراتژیک درباره حکومت شوروی شمال ایران»، ۱۳ اوت ۱۹۴۳ / ۲۲ مرداد ۱۳۲۲؛ FO371/35096، یادداشت وزارت خارجه، ۹ مارس ۱۹۴۳ / ۱۸ اسفند ۱۳۲۱.
۷۱. FO371/35096، یادداشت وزارت خارجه، ۲۴ مارس ۱۹۴۳ / ۴ فروردین ۱۳۲۲.
۷۲. FO371/40177، یادداشت‌های کرمانشاه، ۱۷-۳۱ دسامبر ۱۹۴۳ / ۲۴ آذر - ۱۰ دی ۱۳۲۲.
۷۳. برای آگاهی بیشتر از درخواست شوروی بنگرید به: FO371/40241.
۷۴. FO371/40188، تهران به وزارت خارجه، ۱۰ نوامبر ۱۹۴۴ / ۱۹ آبان ۱۳۲۳؛ FO371/43430، یادداشت‌های دایره شرق، ۲۰ ژانویه ۱۹۴۶ / ۳۰ دی ۱۳۲۴.
۷۵. FO371/40241، وزارت سوخت و نیرو به وزارت خارجه، ۱۰ اکتبر ۱۹۴۴ / ۱۸ مهر ۱۳۲۳؛ پیشین، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۴ / ۲۶ مهر ۱۳۲۳.
۷۶. FO371/40241، یادداشت وزارت خارجه، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۴ / ۱۹ مهر ۱۳۲۳.
۷۷. FO371/40243، وزارت سوخت و نیرو به کدوگان، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۴ / ۲۴ آذر ۱۳۲۳؛ پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۲۹ دسامبر ۱۹۴۴ / ۸ دی ۱۳۲۳؛ FO371/40241، یادداشت وزارت خارجه، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۴ / ۱۹ مهر ۱۳۲۳.
۷۸. بنگرید به: صص ۴۷-۵۰ همین بررسی.
۷۹. FO371/45431، بکستر به بولارد، ۱۰ آوریل ۱۹۴۵ / ۲۱ فروردین ۱۳۲۴.
۸۰. FO371/40242، تهران به وزارت خارجه، ۷ نوامبر ۱۹۴۴ / ۱۶ آبان ۱۳۲۳.
۸۱. FO371/40243، تهران به وزارت خارجه، ۴ دسامبر ۱۹۴۴ / ۱۳ آذر ۱۳۲۳؛ Elwell Sutton, *Persian Oil*, p. 111-12.
۸۲. FO371/45433، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴ / ۲۹ تیر ۱۳۲۳.
۸۳. FO371/45430، وزارت خارجه به تهران، ۱۵ ژانویه ۱۹۴۵ / ۲۵ دی ۱۳۲۴ همچنین بنگرید به: Diana Shaver Clemens, *Yalta* (N.Y.1970), pp. 255-8.

84. Bullock, *Bevin*, p. 216;

- همچنین بنگرید به: ص ۲۰-۲۱۸ همین بررسی.
۸۵. FO371/45434، تهران به وزارت خارجه، ۲۱ اوت ۱۹۴۵ / ۳۰ مرداد ۱۳۲۴.
۸۶. FO371/45462، چرچیل به ایدن، اول ژانویه ۱۹۴۵ / ۱۱ دی ۱۳۲۳.
۸۷. پیشین، یادداشت دولت زمان جنگ، ۲ ژانویه ۱۹۴۵ / ۱۲ دی ۱۳۲۳؛ پیشین، گزارش دولت زمان جنگ در مورد نحوه استقرار نیروهای متفقین در ایران، ۱۰ ژانویه ۱۹۴۵ / ۲۰ دی ۱۳۲۳.
۸۸. پیشین، نایب‌السلطنه هند به وزیر امور هند، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۵ / ۲۲ دی ۱۳۲۳.
۸۹. پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۱۹ / ۲۹ دی و ۳۱ ژانویه ۱۹۴۵ / ۱۱ بهمن ۱۳۲۳؛ در مورد موضوع مولوتوف بنگرید به: ص ۷۰-۱۶۸ همین بررسی.
۹۰. FO371/45464، تهران به وزارت خارجه، ۲ ژوئن ۱۹۴۵ / ۱۲ خرداد ۱۳۲۴.
۹۱. پیشین، یادداشت وزارت خارجه، ۵ ژوئن ۱۹۴۵ / ۱۵ خرداد ۱۳۲۴؛ پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۲ ژوئن ۱۹۴۵ / ۱۲ خرداد ۱۳۲۴.
۹۲. FO371/45467، تهران به وزارت خارجه، ۲۳ اوت ۱۹۴۵ / اول شهریور ۱۳۲۴.
۹۳. FO371/45434، یادداشت وزارت خارجه، ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۱۹ تیر ۱۳۲۴.
۹۴. FO371/40177، یادداشت‌های تبریز، مارس - آوریل و ژوئیه ۱۹۴۴ / اسفند ۱۳۲۲ - اردیبهشت ۱۳۲۳ و تیر-مرداد ۱۳۲۳.
۹۵. آذربایجان، ۵ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.
۹۶. FO371/45478، تبریز، «گزارش شش ماهه»، ۲۳ اوت ۱۹۴۵ / اول شهریور ۱۳۲۴.
۹۷. FO371/45436، تهران به وزارت خارجه، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵ / ۴ آذر ۱۳۲۴.
۹۸. FO371/45436، تهران به وزارت خارجه؛

Louis, *British Empire in the Middle East*, p. 66.

۹۹. FO371/52667، «روسیه و شمال ایران»، ۱۵ مارس ۱۹۴۶ / ۲۴ اسفند ۱۳۲۴؛ FO371/52661، تهران به وزارت خارجه، ۵ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۵ دی ۱۳۲۴.
۱۰۰. SD891.00، تهران، ۱۵ ژانویه ۱۹۴۶ / ۲۵ دی ۱۳۲۴؛

Azimi, *Iran: Crisis of Democracy*, pp. 140-41;

- همچنین بنگرید به: صص ۴-۱۰۱ همین بررسی.
۱۰۱. FO371/52661، وزارت خارجه به تهران، ۲ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۲ دی ۱۳۲۴؛ پیشین، وزارت خارجه به واشنگتن، ۵ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۵ دی ۱۳۲۴؛ همچنین بنگرید به:
- Bullock, *Bevin*, p. 219; Louis, *British Empire in the middle East*, p. 67.
۱۰۲. FO371/52661، واشنگتن به وزارت خارجه، ۷ ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۷ دی ۱۳۲۴.
۱۰۳. SD891.00، واشنگتن، ۱۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۰ آذر ۱۳۲۴.
۱۰۴. FO371/40180، تهران به وزارت خارجه، ۲۶ ژانویه ۱۹۴۴ / ۶ بهمن ۱۳۲۲؛ پیشین، یادداشت وزارت خارجه؛ ۲۸ مارس ۱۹۴۴ / ۸ فروردین ۱۳۲۳.
۱۰۵. FO371/52669، «روسیه و شمال ایران»، ۱۵ مارس ۱۹۴۶ / ۲۴ اسفند ۱۳۲۴.
۱۰۶. FO371/52666، ۵ تبریز به تهران، اول ژانویه ۱۹۴۶ / ۱۱ دی ۱۳۲۴؛
- Bullock, *Bevin*, pp. 219-20, Van Wagenen, *The Iranian Case*, p. 33.

۱۰۷. FO371/52669، «روسیه و شمال ایران»، ۱۵ مارس ۱۹۴۶ / ۲۴ اسفند ۱۳۲۴.
۱۰۸. بنگرید به: ص ۲۳-۲۲۱ هجین بررسی.
۱۰۹. بنگرید به:
- Thompson, *Cold War Theories*, I, p. 34; Kuniholm, *Cold War in the Near East*, pp. 178-89; Bullock, *Bevin*, pp. 35-6.
۱۱۰. FO371/52728، وزارت خارجه به تهران، اول مارس ۱۹۴۶ / ۱۰ اسفند ۱۳۲۴؛ پیشین، وزارت سوخت و نیرو به وزارت خارجه، ۳ مه ۱۹۴۶ / ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۵.
۱۱۱. FO371/52667، متحدالمال دایره مستملکات، ۱۶ مارس ۱۹۴۶ / ۲۵ اسفند ۱۳۲۴؛ FO371/52671، وزارت خارجه به تهران، ۲ آوریل ۱۹۴۶ / ۱۳ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱۲. FO371/52667، مسکو به وزارت خارجه، ۱۳ مارس ۱۹۴۶ / ۲۲ اسفند ۱۳۲۵.
۱۱۳. FO371/52728، پیش‌نویس گزارشی در باره نفت جنوب شرقی ایران (بدون تاریخ، حدود آوریل ۱۹۴۶ / فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۵).
۱۱۴. FO371/52669، وزارت خارجه به تهران، ۳۰ مارس ۱۹۴۶ / ۱۰ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱۵. FO371/52672، تهران به وزارت خارجه، ۵ آوریل ۱۹۴۶ / ۱۴ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱۶. پیشین، ۱۰ آوریل ۱۹۴۶ / ۲۱ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱۷. FO371/52777، تبریز به تهران، ۱۴ مارس ۱۹۴۶ / ۲۳ اسفند ۱۳۲۴؛ FO371/52678، تهران به وزارت خارجه، ۲۰ مارس ۱۹۴۶ / ۲۸ اسفند ۱۳۲۴؛ FO371/52672، تبریز به تهران، ۲۴ مارس ۱۹۴۶ / ۴ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱۸. FO371/52673، یادداشت وزارت خارجه، ۱۵ آوریل ۱۹۴۶ / ۲۶ فروردین ۱۳۲۵.
۱۱۹. پیشین، یادداشت وزارت خارجه، ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ / ۲۹ فروردین ۱۳۲۵.
۱۲۰. FO371/52647، تهران به وزارت خارجه، ۴ مه ۱۹۴۶ / ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵.
۱۲۱. FO371/52677، تهران به وزارت خارجه، ۹ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۹ خرداد ۱۳۲۵.
۱۲۲. پیشین، متحدالمال دایره مستملکات، ۱۵ ژوئن / ۲۵ خرداد ۱۳۲۵.
۱۲۳. FO371/52076، «گزارش سه ماهه»، تهران، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵؛ همچنین بنگرید به: آرای کنسول اهواز در باره اعتصاب، FO371/52714، تهران به وزارت خارجه، ۸ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۸ خرداد ۱۳۲۵.
۱۲۴. FO371/52714، تهران به وزارت خارجه، ۸ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۸ خرداد ۱۳۲۵.
۱۲۵. FO371/52706، «گزارش سه ماهه»، تهران، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵؛ همچنین بنگرید به: صص ۲۴-۱۲۱ هجین بررسی.
۱۲۶. FO371/52706، بوین به وزارت خارجه، پاریس، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲ تیر ۱۳۲۵.
۱۲۷. FO371/52735، یادداشت وزارت خارجه، S2735، ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۲۹ تیر ۱۳۲۵؛
- Louis, *British Empire in the Middle East*, pp. 69-70.
۱۲۸. FO371/52716، پیام از کمیسیون ایران به بوین، تهران، ۱۲ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۲ خرداد ۱۳۲۵.
۱۲۹. FO371/52715، یادداشت وزارت خارجه، ۲۰ ژوئن ۱۹۴۶ / ۳۰ خرداد ۱۳۲۵؛ پیشین، یادداشت بوین، ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۲۰ تیر ۱۳۲۵.
۱۳۰. SD891.00، تهران، ۷ ژوئن ۱۹۴۶ / ۱۷ خرداد ۱۳۲۵.

۱۳۲. FO371/52715، یادداشت وزارت خارجه، ۱۸ و ۲۰ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲۸ و ۳۰ خرداد ۱۳۲۵.
۱۳۳. پیشین، بوین به وزارت خارجه، پاریس، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۶ / ۲ تیر ۱۳۲۳.
۱۳۴. SD891.00، تهران ۱۲ اوت ۱۹۴۶ / ۲۱ مرداد ۱۳۲۵.
- Oberling, *The Qashqai Nomads of Fars*, p. 186.
۱۳۵. پیشین، تهران، ۲ و ۹ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۱۱ و ۱۸ تیر ۱۳۲۵.
۱۳۶. پیشین، یادداشت درباره وقایع خوزستان، تهران، ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۲۸ تیر ۱۳۲۵.
۱۳۷. FO371/52683، مسکو به وزارت خارجه، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۵ مهر ۱۳۲۵؛ SD891.00، تهران، ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۳ شهریور ۱۳۲۵.
۱۳۸. FO371/52681، تهران به وزارت خارجه، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ شهریور ۱۳۲۵؛ FO371/52682، تهران به وزارت خارجه، ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۴ مهر ۱۳۲۵.
۱۳۹. FO371/52681، تهران به وزارت خارجه، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ شهریور ۱۳۲۵؛ SD891.00، تهران، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۵ مهر ۱۳۲۵.
۱۴۰. FO371/52682، پیغام به وزیر خارجه، ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۶ مهر ۱۳۲۵؛ پیشین، واشنگتن به وزارت خارجه، ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۵ مهر ۱۳۲۵.
۱۴۱. FO371/52683، تهران به وزارت خارجه، اول اکتبر ۱۹۴۶ / ۹ مهر ۱۳۲۵.
۱۴۲. FO371/52706، «گزارش سه ماهه»، تهران، ۲۰ اکتبر ۱۹۴۶ / ۲۸ مهر ۱۳۲۵.
۱۴۳. FO371/52681، تهران به وزارت خارجه، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ شهریور ۱۳۲۵؛ Avery, *Modern Iran*, pp. 396-7.
۱۴۴. SD891.00، تهران، ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۶ مرداد ۱۳۲۵.
۱۴۵. FO371/52685، تهران به وزارت خارجه، ۲۹ اکتبر ۱۹۴۶ / ۷ آبان ۱۳۲۵.
۱۴۶. SD891.00، تهران ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۶ / ۴ مرداد ۱۳۲۵.
147. Bullock, *Bevin*, p. 335.
148. Ibid, p. 381.
۱۴۹. FO371/61972، وزارت خارجه به تهران، ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ / ۱۱ شهریور ۱۳۲۶.
۱۵۰. پیشین، وزارت خارجه به واشنگتن، ۲ اوت ۱۹۴۷ / ۱۱ مرداد ۱۳۲۶.
۱۵۱. پیشین، تهران به وزارت خارجه، ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۷ / ۲۰ شهریور ۱۳۲۶؛ همچنین بنگرید به یادداشت لروژوتل به قوام: *The Times*, 15 september 1947.
۱۵۲. FO371/61974، «چکیده توافقات نفتی ایران و شوروی»، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۷ / ۲۱ مهر ۱۳۲۶؛ همچنین بنگرید به: ص ۴۲-۱۴۱ همین بررسی.
۱۵۳. FO371/61974، صورت جلسه ملاقاتی در وزارت سوخت و نیرو در مورد اوضاع ایران، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۷ / ۶ آبان ۱۳۲۶.
- یکی از ناظرانی که نتایج تصمیم مجلس شورای ملی را بدرستی پیش‌بینی کرد، الول ساتن بود. بنگرید به کتاب او: *Persian Oil*, p. 112
۱۵۴. FO371/75458، «ارزیابی کلی وقایع ایران، ۱۹۴۷ و ۴۸»، لروژوتل به بوین، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹ / ۲۷ دی ۱۳۲۷.
155. Churchill, *Grand Alliance*, p. 428.
156. Sir Clarmont Skrine, *World War in Iran* (London, 1962), p. 226.

نتیجه

در حال حاضر بحران آذربایجان یا «ایرانی» سال ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ نه فقط در تاریخ معاصر ایران، بلکه در تاریخ جنگ سرد بدرستی مقام مهمی دارد. احتمالاً ایرانیان، بویژه کسانی که سنشان تجربه آن دوره را اقتضا دارد، هیچ‌گاه در اهمیت تاریخی سالهای پرفرازونشیب دهه ۱۹۴۰ / ۱۳۲۰ تردید نداشته‌اند. ولی مدتی طولانی کشید تا بحران آذربایجان شناسایی بین‌المللی شایسته خویش را احراز کند. با این حال تردید نیست که تحولات ایران بر روابط سه متحد زمان جنگ تأثیر دیرپایی بر جای نهاد و نقطه عطفی بود در میان چندین و چند نقطه عطف تحولات جنگ سرد:

زیرا نخستین باری بود که موضع سرسختانه‌تر جدید آمریکا به صورت یک خط‌مشی، قدرت گرفت. علاوه بر این بیانگر تغییر جهتی بود در مجادله شرق و غرب از اروپای شرقی به عرصه جدیدی از رویارویی، عرصه جدیدی که به تعارض در صحنه‌ای منجر شد که حوزه سنتی روس و انگلیس محسوب می‌شد. بالاخره آنکه به نخستین جدایی علنی میان ابرقدرتها منجر شد. ایالات متحده نیز رهبری را از بریتانیا گرفت و سعی کرد با کاربرد جایگاه افکار جهانی، روسها را به عقب‌نشینی وادار سازد.^۱

بحران آذربایجان نه تنها در روابط قدرتهای بزرگ، که در تحولات داخلی ایران نیز نقطه عطفی بود. حل و فصل مسائل ناشی از جنگ و اشغال کشور به دست متفقین، جریانی را به حرکت آورد که از طریق آن دربار توانست بتدریج موقعیت پیشین خود را برقرار سازد. شکست تجربه ایران در دموکراسی فی‌نفسه حاصل وقایع آذربایجان نبود، بلکه از عواقب مداخله خارجی بود که هم در ایجاد این بحران سهم داشت و هم مانع رشد سیاسی در ایران شد. سیاستهای متفقین، حکومت سی و هشت ساله محمدرضا شاه را میسر ساختند.

البته از این امر نباید چنین نتیجه گرفت که اتحاد میان ایالات متحده و شاه اجتناب ناپذیر بود. تشکیلات حاکمه ایالات متحده ضرورتاً اصرار و تعهدی در احیای سلطنت پهلوی نداشت. مع‌هذا شکل نگرفتن راههای سیاسی مختلف و حرف‌شنوی شخص شاه، او را از نظر سیاستگذاران آمریکایی مناسبترین چهره سیاسی کشور ساخت. ولی موضع نه چندان قطعی آمریکاییها در قبال دکتر محمد مصدق در مراحل اولیه نخست‌وزیری او در مراحل بعدی، خود بیانگر این موضوع بود که تشکیلات حاکمه آمریکا در آن زمان هنوز کاملاً به این باور نرسیده بود که تنها آلترناتیو شاه است. با این حال بیم و وحشت از کمونیسم که بر مواضع ایالات متحده در قبال هر یک از رهبران ایرانی که بی‌چون و چرا ضدشوروی نبودند سایه افکنده بود، به این ارزیابی نهایی منجر شد که مصدق نیز همانند قوام‌السلطنه، بهترین محمل پیشبرد منافع ایالات متحده در ایران نیست. دو قدرت بزرگ غرب در سال ۱۹۵۳ / ۱۳۳۲ نیز به نحوی که یادآور مذاکرات آمریکا و انگلیس با شاه در مورد امکان سرنگونی قوام‌السلطنه بود، کودتایی را سازمان دادند که به سقوط نخست‌وزیر ملی ایران منجر شد.

البته ایران فوراً به خودکامگی و استبدادی که وجه مشخصه سالهای آخر حکومت رضاشاه بود عودت نکرد. «بحران دموکراسی» هنوز می‌بایست مسیر خود را طی کند و تنها با سقوط مصدق بود که روآمدن دربار «مقاومت‌ناپذیر» تلقی شد.^۲ مع‌هذا نکته‌ای که در این بررسی طرح شده آن است که هرگونه امیدی که برای ایجاد یک آینده دموکراتیک سریع‌الوصول برای ایران وجود داشت، در ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ درهم شکسته شد. طولی نکشید که اهمیت باقی ماندن ایران در اردوی غرب بر تمامی دیگر ملاحظات فائق آمد و در عرض مدت زمانی کوتاه، کلیه اصول والایی که در آغاز جنگ جهانی دوم سرمشق سیاستهای آمریکا را تشکیل می‌داد، به دست فراموشی سپرده شد. طولی نکشید که موضع ضد کمونیستی ایران از اهمیتی همسان حفظ استقلال سیاسی کشور برخوردار شد.

فشار وارده از سوی آمریکا، اتحاد شوروی را وادار کرد از اهداف خود در

ایران دست بشوید. برخلاف اصرار و تأکید پاره‌ای از جنگاوران جنگ سرد غرب، هدف روسها الحاق آذربایجان، دستیابی به بنادر آبهای گرم خلیج فارس یا به خطر انداختن مایملک امپراتوری بریتانیا نبود. اهداف شوروی در ایران اگرچه بدون تردید بی تأثیر از این ملاحظات نبود، ولی بیشتر به نگرانی مستمر آنها از بابت امنیت مرزهای طولانی شوروی ارتباط می‌یافت. «دولتهای دوست» چه در اروپای شرقی یا خاور نزدیک، یکی از راههای تأمین این مرزها بود. اتحاد شوروی بر آن بود که از طریق اشغال شمال ایران، حمایت از حزب توده و شورشیان آذربایجان، و درخواست سهمی در بهره‌برداری از نفت ایران، موازنه قدرت نیروهای کشور را به نفع خود تغییر دهد. اتحاد شوروی در عین حال که آماده بود برای کسب اهداف مورد نظرش در ایران دست به اقدامات گسترده‌ای بزند، ولی به خطر درگیری با ایالات متحده حاضر نبود. سرسختی ایالات متحده و یک فضای غیردوستانه بین‌المللی، اتحاد شوروی را به عقب‌نشینی از ایران وادار کرد.

چنین استدلال شده است که نرمش و انعطاف نسبی شوروی بیانگر این اعتقاد آنها بود که قوام‌السلطنه را در کنار خویش دارند و به محض تشکیل دوره پانزدهم مجلس نیز توافقنامه نفت شمال به تصویب خواهد رسید.^۳ ولی بعید به نظر می‌آید که اتحاد شوروی تصور کرده باشد که ترکیبی از حمایت محلی و حسن‌ظن نخست‌وزیر وقت ایران برای تضمین تصویب توافقنامه کافی باشد. آیا اتحاد شوروی می‌توانسته در ارزیابی خود از اوضاع ایران چنین اشتباه فاحشی کرده باشد؟ آنچه بیشتر به نظر قابل قبول می‌آید آن است که این تصمیم شوروی بیشتر براساس نوعی شناخت از واقعیات سیاسی (Realpolitik) مبتنی بوده است تا آنچه در توضیح سیاست شوروی در این دوره از تاریخ ایران، تحت عنوان بی‌اطلاعی شوروی «از آنچه در جهان سوم می‌گذشت» مطرح شده است.^۴

بریتانیا حاضر بود حوزه نفوذ مورد علاقه شوروی را واگذار کند؛ سیاستی که نه تنها موجب بروز اختلاف با ایالات متحده شد، بلکه در روابط بریتانیا با ایران و شوروی نیز دشواریهایی پدید آورد. زیرا بالاخره بریتانیا به پذیرش این نکته وادار شد

که دیگر همانند گذشته، موازنه قدرت نه تنها در ایران بلکه در هیچ جای دیگر کاربرد ندارد. با واگذاری یک حوزه نفوذ به شوروی در شمال، هیچ تضمینی وجود نداشت که منافع بریتانیا در جنوب از دست اندازی روسها مصون ماند. شوروی آذربایجان را نه به خاطر نفس آن، بلکه به عنوان پایگاهی در جهت تحت نفوذ آوردن کل ایران مورد توجه داشت. تجربه ایران، بریتانیا را نسبت به محدودیت جدید نفوذش در جهان بعد از جنگ آگاه ساخت. جهانی که دیگر زمام امور از دست قدرتهای بزرگ خارج و اینک تحت سلطه دو «ابر قدرت» بالنده قرار داشت.

افول کلی اقتدار بریتانیا از بسیاری جهات حاصل جنگ بود، ولی در ایران، خط مشی بریتانیا که با عوام فریبی و تکبر خاصی توأم شد، این افول را تسریع کرد. همان گونه که اشاره شد، سیاستهای بریتانیا تأثیر مخربی بر ایران نهاد و در عین حال که موجب بی اعتمادی ریشه دار مردم ایران نسبت به انگلیس گشت، بر دشواریهای روابط نه چندان سهل و آسانش با ایالات متحده، یعنی مهمترین متحدش نیز افزود. این بود که ایالات متحده نیز لاقلاً در مراحل نخست، برای کمک به بریتانیا جهت رهایی از مشکلاتی که در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران برای خود ایجاد کرده بود، تمایل چندانی نشان نداد.^۵

در این ماجرا نفت نقش چشمگیری داشته است. ولی تحولات این دوره ایران را صرفاً در چارچوب رقابت و هجوم قدرتهای بزرگ برای دستیابی به منابع نفتی منطقه تعبیر کردن، خطاست. احتمالاً برای شوروی نفت و درآمد اضافی حاصل از امتیاز نفت شمال مطلوب و حتی لازم بوده است، ولی آنچه شوروی را به حمایت از فرقه دموکرات آذربایجان یا نفی مفاد تعهداتش و حفظ نیروهای ارتش سرخ در ایران وادار کرد، تکاپوی نفت نبود. احتمالاً ضرورت تحت نفوذ آوردن ایران برای محافظت از علائق نفتیش در باکو که «چشم اسفندیار» شوروی محسوب می شد، برای مسکو اهمیت بیشتری داشته است.^۶ و برخلاف آنچه مورخین تجدیدنظر طلب سعی در بیانش داشته اند، انگیزه اصلی آمریکاییها در ایران نفت نبوده است.^۷ البته حفظ منافع تجاری فعلی و آتی منطقه در تعیین سیاستهای ایالات متحده در ایران، عامل

قابل توجهی بود. ایالات متحده از بسیاری جهات کشوری بود «در جستجوی فرصت».^۸ ولی در توضیح تصمیم آمریکا مبنی بر تقبل مسئله ایران، موضوع نفت را نمی‌توان به تنهایی دلیل کافی تعبیر کرد. آگاهی نسبت به اهمیت استراتژیک ایران، همراه با تمایل ایالات متحده به حفظ موازنه قدرت در منطقه با توجه به افول قدرت بریتانیا نیز اهمیتی مشابه داشت.^۹ تنها در مورد بریتانیاست که احتمالاً می‌توان از نفت و ملاحظات سنتی در قبال امنیت امپراتوری به عنوان یک عامل تعیین کننده سیاستگذاری یاد کرد. به هر حال بریتانیا از انحصار بهره‌برداری از منابع نفت جنوب برخوردار بود و نه تنها خواهان حفظ این امتیاز بود بلکه به توسعه آن نیز امید داشت. با افول تدریجی اقتدار بریتانیا در خلال سالهای جنگ، سیاستش در قبال بحران آذربایجان نیز به نحوی فزاینده از موقعیتی که در جنوب ایران داشت، تأثیر پذیرفت. برای ایران نیز بحران آذربایجان نقطه اوج چهار سال تلاش ناکام، امید بر باد رفته و یأس فزاینده عمومی بود. ایران نمی‌توانست خارج از دایره نفوذ قدرتهای خارجی عمل کند و رهبرانش نیز در قدرت‌طلبیهای شخصی خود، به حمایت خارجی چشم دوخته بودند. مسئله دیگر جستجوی یک «قدرت ثالث» جهت خنثی کردن رقابت سنتی روس و انگلیس نبود، زیرا این رقابت سریعاً رنگ می‌باخت. ایالات متحده که خود سالها «قدرت ثالث» تلقی می‌شد، به قدرت اول تبدیل گردید و براحتی تمام رقابیش را کنار زد. روابط بین‌المللی ایران به عرصه جدیدی گام نهاد: همسویی نزدیک و روبه‌گسترش با ایالات متحده.

از نظر تحولات داخلی نیز امید به شروع عصر جدیدی از آزادیهای سیاسی و دموکراسی پارلمانی به یأس تبدیل شد. ایران تحت اشغال زمینه مناسبی جهت رشد این موارد نبود. مداخله خارجی صرفاً راهگشای بازگشت نخبگان سابق به قدرت شد. همراهی کامل احزاب دست چپی ایران، بویژه حزب توده با شوروی، هر آن مقدار مقبولیت عمومی را نیز که در اوایل کار داشتند از میان برد. دخالت شوروی این حرکتها را مسخ و دگرگون کرد و از اهداف اولیه‌ای که در پیش داشتند منحرف ساخت. در مورد فرقه دموکرات آذربایجان نیز چنان که ملاحظه شد، بود و نبودش به

مقتضیات سیاست شوروی بستگی یافت.

سقوط سیاسی قوام السلطنه در ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶، همانند فروپاشی چپ، هر دو تا حدود زیادی حاصل مداخله نیروهای خارجی بود و همچنین ضربه‌ای جدی بر نظام سیاسی ایران. قوام السلطنه با تمام کاستیها و عدم استمراری که داشت، توانایی خود را به عنوان سیاستمداری مستقل و خواهان اصلاح نشان داده بود. وی با شیوه‌ای که در اداره امور خارجی ایران و همچنین شور اصلاح طلبانه‌ای که در داخل پیش گرفت، قابلیت‌های خود را در مقام یک سیاستمدار نشان داد. اهمیت واقعی سقوط قوام السلطنه هنگامی آشکار شد که جانشین وی اعلان گردید. ظهور مجدد ابراهیم حکیمی که در این پنج سال برای سومین بار مقام نخست‌وزیری را احراز کرد، بیانگر بازگشت محافظه کاران به عرصه قدرت بود. محافظه کارانی که اینک با اطمینان از حمایت آمریکا، با اعتماد و اطمینانی به مراتب بیش از آنچه در پنج سال گذشته برایشان میسر بود به آینده می‌نگریستند.

بحران آذربایجان نقطه اوج مبارزه داخلی و خارجی بود که برای چیرگی بر ایران جریان داشت. آینده سیاسی ایران بر مسیری دست راستی استوار گشت و از لحاظ سیاست خارجی نیز جبهتی غربی، بویژه آمریکایی یافت. البته وقایع آذربایجان را نمی‌توان به عنوان تنها دلیل این دگرگونی تلقی کرد، ولی این وقایع مسائل مختلفی را که در ایران آن روز مطرح بود آشکار ساخت و نقطه عطفی شد در تاریخ ایران. در تحولات جنگ سرد نیز - هر چند به نحوی محدودتر - یک نقطه عطف بود. بحران آذربایجان یکی از نخستین توان آزمایشهای مستقیم آمریکا با اتحاد شوروی را پیش آورد. درست است که در پی بحران ناشی از ملی شدن صنعت نفت و کودتایی که به حمایت آمریکا و انگلیس بر ضد دکتر مصدق صورت گرفت، تعهد آمریکا نسبت به ایران از نوبه تأیید رسیده و تقویت شد، ولی سوابق این تعهد به سالهای جنگ و دوران بعدش باز می‌گردد.

از این رو سرآغاز تاریخ جنگ سرد، صرفاً به عرصه تحولات اروپا منحصر نبود. در بهار ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ با اقدام آمریکا در سازمان ملل متحد، جریان جهانی

شدن جنگ سرد آغاز شد. ایران یکی از نمونه‌های اولیه خط مشی آمریکا در مقابله با توان آزمایشی شوروی و ایجاد مشارکتهای منطقه‌ای جدید در یک جهان متغیر بود. علاوه بر این، از نحوه بروز دشواریهایی که در روابط ایالات متحده و بریتانیا پیش آمد نیز نمونه روشنی به دست می‌دهد. قطعاً یکی از نتایج مهمی که از این بررسی به دست می‌آید - و در بررسیهای دیگر از روابط زمان جنگ بریتانیا و آمریکا در سایر مناطق جهان نیز ملاحظه می‌شود - آن است که روابط آنها به هیچ وجه رابطه‌ای موزون و هماهنگ نبود.^{۱۰} سیاستهای بریتانیا در عین حال که به افول قدرت امپراتوری در منطقه کمک کرد، برای ایران نیز در مناقشه شرق و غرب موقعیت مهمی منظور داشت.^{۱۱}

در ۱۹۴۶ / ۱۳۲۵ ایالات متحده به ایران کمک کرد که استقلال و تمامیت ارضی خود را حفظ کند و این خود کم اقدامی نبود. زیرا از دست رفتن آذربایجان، یا حتی فارس و خوزستان، ضایعه بزرگی می‌بود. ولی همان‌گونه که تحولات بعدی نشان دادند، ایران برای حفظ تمامیت خود بهای سنگینی پرداخت و بار دیگر همانند گذشته «آزادی عمل»^{۱۲} او به مداخله خارجی مشروط و مقید گشت.^{۱۳} در واقع لااقل تا انقلاب [امام] خمینی در ۱۹۷۹ / ۱۳۵۷، بسیاری از ایرانیان بر این اعتقاد بودند که همراهی با ایالات متحده و گام نهادن در عرصه جنگ سرد با خدشه‌ای اساسی بر استقلال سیاسی کشور توأم گشت. در واقع مگر نه آنکه انقلاب ایران - لااقل تا حدودی - واکنشی بود در قبال میزان نفوذ ایالات متحده در امور کشور؟

یادداشتها

1. Yergin, *Shattered Peace*, p. 179.
2. Azimi, *Crisis of Democracy*, p. 341.
۳. بنگرید به همین بررسی، ص ۱۷۹-۸۱
4. Thornton, *Third World in Soviet Perspective*, p. 17.
5. Bruce R. Kuniholm, 'U.S. policy in the Near East; the triumphs and tribulations of the Truman administration', in *The Truman Presidency* (ed.), Micheal J. Lacey (Cambridge, 1989), pp. 333-4.
6. Fontaine, *History of the Cold War*, vol. I, p. 279.
7. Gardner, *Architects of Illusion*, pp. 210-12; Gabriel Kolko, *The Politics of War. Allied Diplomacy and the World Crisis of 1943-1945* (London, 1969), p. 298.
8. Rothwell, *Britain and the Cold War*, pp. 10-11.
9. Kuniholm, 'U.S. policy in the Near East', pp. 299-301.
10. Reynolds, 'Roosevelt, Churchill, and the wartime Anglo-American alliance, 1939-1945', pp. 17-41; Robert M. Hathaway, *Ambiguous Partnership. Britain and America, 1944-1947* (New York, 1981).
11. Louise L'Estrange Fawcett, 'Invitation to the Cold War: British policy in Iran, 1941-47', in *Britain and the First Cold War* (ed.), Deighton, p. 199.
12. T. Cuyler Young, 'The race between Russia and reform in Iran', *Foreign Affairs*, XXVIII, 2 (January 1950), p. 278.
13. Marvin Zionis, *The Political Elit of Iran* (Princeton, 1971), p. 304.

کتابنامه

مراکز اسناد

British Foreign Office, Class FO371, Public Record Office, London.

US Department of State, Record Group 59, National Archives, Washington.

US Department of State, Declassified Documents: Iran, Library of Congress, Washington.

اسناد منتشر شده

Alexander, Y., and Nanes, A. (eds.). *The United States and Iran: a Documentary History, Maryland, 1980.*

Cordier, A.W., and Foote, W. (eds.). *Public Papers of the Secretaries General of the United Nations*, London, 1969.

Degras, J. (ed.). *The Communist International 1919–1943. Documents*, London, 1956.

Dmytryshyn, Basil, and Cox, Frederick. *The Soviet Union and the Middle East. A Documentary History of Afghanistan, Iran and Turkey 1917–1985*, Princeton, 1987.

Eudin, Xenia J., and North, Robert C. *Soviet Russia and the East, 1920–1927. A Documentary Survey*, Stanford, 1957.

Hurewitz J.C. (ed.). *Diplomacy in the Near and Middle East. A Documentary Record 1914–1956*, Princeton, 1956.

Slusser, R.M., and Triska, J.F. *A Calendar of Soviet Treaties 1917–1957*, Stanford, 1959.

Sontag, Raymond, and Beddie, James (eds.), *Nazi–Soviet Relations, 1939–1941: Documents from the Archives of the German Foreign Office*, Washington, 1948.

US Department of State, *Foreign Relations of the United States*, Washington, 1939–47.

کتابها و مقالات

● فارسی

- آذری، علی. قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز. ج ۴. تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، ۱۳۵۴.
- آموزگار، سیدمحمدحسین. نفت و حوادث آذربایجان. تهران: شرکت چاپ مطبوعات، ۱۳۲۶.
- امیرخیزی، اسماعیل. قیام آذربایجان و ستارخان. ج ۲. تبریز: کتابفروشی تهران، ۱۳۵۶.
- پسیان، نجفقلی. از مهاباد خونین تا کرانه ارس. تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸.
- مرگ بود، بازگشت هم بود. تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۷.
- «جامی». گذشته چراغ راه آینده. تهران: ۱۳۵۷.
- جودت، حسین. از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید، تاریخچه فرقه دموکرات یا جمعیت عامیون ایران. تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸.
- داودی، مهدی. قوام‌السلطنه. ج ۱. تهران: چاپ خودکار ایران، ۱۳۲۶.
- سپهر، مورخ الدوله. ایران در جنگ بزرگ. تهران: چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۳۶.
- علوی، بزرگ. پنجاه و سه نفر. تهران: ۱۳۲۳.
- عمیدی نوری، ابوالحسن. آذربایجان دموکرات. تهران: انتشارات روزنامه داد، ۱۳۲۵.
- فدایی علوی، ابوالفتح. پیشه‌وری کیست و نتیجه واقعه آذربایجان چیست؟ طهران، ۱۳۲۵.
- کسروی، سیداحمد. آذری یا زبان باستانی آذربایجان. تهران، بی‌تا.
- تاریخ مشروطه ایران. تهران: مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۰.
- کشاورز، فریدون. من متهم می‌کنم. تهران: ۱۳۵۷.
- ملکی، خلیل. خاطرات سیاسی خلیل ملکی. به کوشش دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان. تهران: شرکت انتشار، ۱۳۴۸.
- دو روش برای یک هدف. تهران، ۱۳۲۷.

● لاتین

Abdurazakov, B. *Prouski Angliiskovo i Amerikanskovo Imperializma v Irane (1941-1947 godi)*, Tashkent 1959.

Abrahamian, Ervand. *Iran: Between Two Revolution*, Princeton, 1982.

'The crowd in Iranian politics 1905-53', in Haleh Afshar (ed.), *Iran: A Revolution in Turmoil*, London, 1985.

'Kasravi. The integrative nationalist of Iran', in Kedourie, E. and Haim, S. (eds.), *Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics and Society*, London, 1980, 96-131.

- 'Communism and communalism in Iran: the Tudeh and the Firqah-i Dimokrat', *International Journal of Middle Eastern Studies*, 1, 4 (October 1970), 291-316.
- 'Factionalism in Iran: political groups in the 14th Majlis (1944-46)', *Middle Eastern Studies*, XIV, 1 (January 1978), 22-55.
- Acheson, D. *Present at the Creation: My Years in the State Department*, New York, 1969.
- Akhavi, S. *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period*, New York, 1980.
- Alvarez, D.J. *Bureaucracy and Cold War Diplomacy: The United States and Turkey*, Thessalonika, 1980.
- Ambrose, S.E. *Rise to Globalism: American Foreign Policy Since 1938*, London, 1984.
- Amirsadeghi, Hossein, and R. W. Ferrier (eds.). *Twentieth Century Iran*, London, 1977.
- Arfa, Hasan. *Under Five Shahs*, London, 1954.
- Arjomand, Said Amir. *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*, New York, 1988.
- Asad, T. and Owen, R. (eds.). *Sociology of Developing Societies: The Middle East*, New York, 1983.
- Atkin, M. *Russia and Iran 1780-1828*, Minneapolis, 1980.
- 'The Islamic Republic and the Soviet Union', in Nikki R. Keddie and Eric Hooglund (eds.), *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, New York, 1986, 191-208.
- Avery, Peter. *Modern Iran*, London, 1965.
- [آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. ۲ ج. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، بی تا.]
- Azimi, Fakhreddin. *Iran. The Crisis of Democracy*, London, 1989.
- [عظیمی، فخرالدین. بحران دموکراسی در ایران. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری. تهران: نشر البرز، ۱۳۷۲.]
- Banani, A. *The Modernization of Iran*, Princeton, 1984.
- Barnes, John and David Nicholson (eds.). *The Empire at Bay. The Leo Amery Diaries*

1929-1945, London, 1988.

Bathold, W. *A Historical Geography of Iran*, Princeton, 1984.

[بارتولد، و. تذکره جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور. ج ۲. تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۸.]

Beck, Louis. 'Revolutionary Iran and its tribal peoples', in Asad, T. and R. Owen (eds.), *Sociology of 'Developing Societies'. The Middle East*, New York, 1983, 115-26.

The Qashqa'i of Iran, London, 1986.

Bennigsen, Alexandre and Marie Broxup. *The Islamic Threat to the Soviet State*, London, 1983.

[بنینگسن، الکساندر و براکس آپ، مری. مسلمانان شوروی، گذشته، حال و آینده. ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰.]

Bharier, J. *Economic Development in Iran, 1900-1970*, London, 1971.

[باری، ج. اقتصاد ایران. ترجمه تقوی و دیگران. تهران: مرکز تحقیقات تخصصی موسسه حسابرسی صنایع ملی و سازمان برنامه، ۱۳۶۴.]

Bill, James A. *The Eagle and the Lion. The Tragedy of American-Iranian Relations*, New Haven, 1988.

[بیل، جیمز. شیر و عقاب، روابط بدفوجام ایران و آمریکا. ترجمه دکتر فروزنده برلیان (جهانشاهی). تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱.]

Binder, Leonard. *Iran: Political Development in a Changing Society*, Berkeley, 1962.

Blake, G.H., and Drysdale, A. *The Middle East and North Africa: A Political Geography*, Oxford, 1985.

Brenchley, F. *Britain and the Middle East: An Economic History 1945-1987*, London, 1989.

Brown, Edward Granville. *A Year Among the Persians*, London, 1893.

[براون، ادوارد. یک سال در میان ایرانیان. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. ج ۲. تهران: کانون معرفت، ۱۳۴۴.]

The Persian Revolution of 1905-1909, London, 1910.

[انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه. تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۸.]

Brynes, J.F. *Speaking Frankly*, London, 1947.

Bullard, Sir Reader. *The Camels Must Go: An Autobiography*, London, 1961.

[بولارد، سر ریدر. شترها باید بروند. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: نشر نو، ۱۳۶۲. فقط بخش مربوط به ایران ترجمه شده است]

Britain and the Middle East, London, 1951.

Bullock, Alan. *Ernest Bevin: Foreign Secretary 1945–1951*, London, 1983.

Calvocoressi, P. (ed.). *Survey of International Affairs*, London, 1954.

Central Asian Review. 'Borderlands of Soviet Central Asia. Persia: Part 1', *Central Asian Review*, IV, 3 (1956), 287–325.

'Borderlands of Soviet Central Asia. Persia: Part 2', *Central Asian Review*, IV, 4 (1956), 282–431.

Chaliand, Gerard (ed.). *People Without a Country: the Kurds and Kurdistan*, London, 1980.

[کندال و دیگران. کردها. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۷۰. به استثنای بخش مربوط به ایران]

Chehabi, H.E. *Iranian Politics and Religious Modernism. The Liberation Movement of Iran under the Shah and Khomeini*, London, 1990.

Chubin, Shahram, and Zabih, Sepehr. *The Foreign Relations of Iran*, Berkeley, 1974. *Soviet Foreign Policy Towards Iran and the Gulf*, Adelphi Paper No. 157, London, 1980.

Churchill, Winston S. *The Second World War*, III, *The Grand Alliance*, London, 1950. [چرچیل، وینستون. خاطرات جنگ دوم جهانی. ترجمه تورج فرازند. ۷ ج. تهران: انتشارات نیل، ۱۳۳۳-۳۷]

The Second World War, IV, *The Hinge of Fate*, London, 1951.

The Second World War, V, *Closing the Ring*, London, 1952.

Clemens, Diane Shaver. *Yalta*, New York, 1970.

Cottam, Richard W. *Nationalism in Iran*, Pittsburg, 1964.

[کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۱]. *Iran and the United States. A Cold War Case Study*, Pittsburg, 1988.

'Political party development in Iran', *Iranian Studies*, 1, 3 (Summer 1968), 82–95.

Curzon, G.N. *Persia and the Persian Question*, London, 1892.

[جرج ن. کرزن. ایران و قضیه ایران. ترجمه غ. وحید مازندرانی. ۲ ج. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.]

Dawisha, A. and K. (eds.). *The Soviet Union and the Middle East. Policies and Perspectives*, London, 1982.

Degras, J. (ed.). *The Communist International 1919–1943, Documents*, I, London, 1956.

Deighton, Anne (ed.). *Britain and the First Cold War*, Oxford, 1990.

The Impossible Peace: Britain, the Division of Germany and the Origins of the Cold War, Oxford, 1990.

De Novo, J. *American Interests and Policies in the Middle East 1900–1939*, Minneapolis, 1963.

Diba, Farhad. *Mohammad Mossadegh. A Political Biography*, London, 1986.

Djilas, Milovan. *Conversations with Stalin*, New York, 1961.

[جیلاس، میلوان. گفتگو با استالین. ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا. تهران: مؤسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳.]

Doenecke, Justus, D. 'Revisionists, oil and cold war diplomacy', *Iranian Studies*, III, 1 (Winter 1970), 23–33.

Eagleton, William Jr. *The Kurdish Republic of 1946*, London, 1963.

[ایگلتون جونیر، ویلیام. جمهوری ۱۹۴۶ کردستان. ترجمه سیدمحمد صمدی. مهاباد: انتشارات سیدیان، ۱۳۶۱.]

Eden, Anthony. *The Eden Memoris: the Reckoning*, London, 1965.

Elwell–Sutton, L.P. *Persian Oil: A Study in Power Politics*, London, 1955.

[الول ساتن. نفت ایران. ترجمه دکتر رضا رئیس طوسی. تهران: انتشارات صابرین، ۱۳۷۲.]

'Political parties in Iran: 1941–1948', *Middel East Journal*, III, 1 (January 1949), 45–62.

'The Iranian Press, 1941–1947', *Iran*, VI (1968), 65–104.

Emami–Yeganeh, J. 'Iran vs. Azerbaijan (1945–46): divorce, separation or reconciliation?' *Central Asian Survey*, III, 2 (1984), 1–27.

Eshraghi, F. 'Anglo–Soviet occupation of Iran in August 1941', *Middle Eastern Studies*, XX, 9 (January 1984), 27–52.

[اشراقی، ف. «اشغال ایران در ماه اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰) به دست انگلیس و شوروی».
ترجمه محمدتقی بهرامی حرّان. تاریخ معاصر ایران. کتاب چهارم. تهران: مؤسسه پژوهش و
مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱. صص ۱۱۶-۸۱.]

'The aftermath of the Anglo-Soviet occupation of Iran', *Middle Eastern Studies*,
XX, 3 (July 1984), 324-51.

Fatemi, F. S. *the USSR in Iran*, New Jersey, 1980.

Fatemi, Nasrullah S. *Diplomatic History of Persia 1917-1923*, New York, 1952.

Oil Diplomacy: Powderkeg of Iran, New York, 1952.

Fawcett, Louise L'Estrange. 'Invitation to the Cold War: British policy in Iran,
1941-47', in Anne Deighton (ed.), *Britain and the First Cold War*, London,
1990, 184-200.

Feis, Herbert. *Churchill, Roosevelt, Stalin. The War They Waged and the Peace They
Sought*, New Jersey, 1957.

Between War and Peace, the Potsdam Conference, Princeton, 1960.

From Trust to Terror. The Onset of the Cold War, 1945-1950, London, 1970.

Ferrier, R. W. *The History of the British Petroleum Company, I, The Developing Years,
1901-1932*, Cambridge, 1982.

'The development of the Iranian oil industry, in Amirsadeghi, H. and Ferrier, R.
(eds.). *Twentieth Century Iran*, London 1977, 93-128.

Ferro, M. 'Des républiques à la dérive', *Le Monde Diplomatique*, May 1990, 10-11.

Fontaine, A. *A History of the Cold War*, London, 1965.

[فونتن، آندره. تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. ۲ ج. تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.]
Gaddis, J. L. *America and the Origins of the Cold War*, New York, 1972.

'The emerging post-revisionist synthesis on the origins of the cold war',
Diplomatic History, VII, 3 (Summer 1983), 171-90.

Gardner, Lloyd C. *Architects of Illusion: Men and Ideas in American Foreign Policy
1941-1949*, Chicago, 1970.

Garrod, Oliver. 'The Qashqai Tribe of Fars', *Journal of the Royal Central Asian
Society*, XXXIII, 3-4 (July-October 1946), 293-306.

Garthwaite, Gene R. *Khans and Shahs: A Documentary Analysis of the Bakhtiari in*

Iran, London, 1983.

[گارت ویت، جن راف. تاریخ سیاسی - اجتماعی بختیاری. ترجمه مهراب امیری. تهران: نشر سهند، ۱۳۷۳.]

Ghods, M. Reza. *Iran in the Twentieth Century. A Political History*, London, 1989.

'Iranian nationalism and Reza Shah', *The Middle East Journal*, XXVII, 1 (January 1991), 35-45.

Goode, James F. *The United States and Iran, 1946-51*, London, 1989.

Greaves, Rose L. *Persia and Defence of India 1884-1892*, London, 1959.

'British policy in Persia 1892-1903', *Bulletin of the SOAS*, XXVIII (1965), 36-40, 284-307.

'1942-1976: The reign of Muhammad Riza Shah', in Amirsadeghi, H. and Ferrier, R. (eds), *Twentieth Century Iran*, London, 1977, 53-92.

Haas, William S. *Iran, New York, 1946*.

Halle, Louis J. *The Cold War as History*, London, 1967.

Halliday, F. *Iran: Dictatorship and Development*, London, 1979.

[هلیدی، فرد. دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران. ترجمه فضل‌الله نیک آئین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.]

'Revolution in Iran', *Khamsin*, VII (1980), 53-64.

'Stepped towards secession', *The Times Literary Supplement*, IV, 551 (22-8 June 1990), 661-2.

Hammond, Thomas (ed.). *The Anatomy of Communist Takeovers*, New Haven, 1975.

Hamzavi, A. H. *Persia and the Powers. An Account of Diplomatic Relations 1941-1946*, London, 1946.

'Iran at the Tehran Conference', *International Affairs*, XX, 2 (April 1944), 192-203.

Hathaway, Robert M. *Ambiguous Partnership. Britain and America, 1944-1947*, New York, 1981.

Hess, Gary R. 'The Iranian crisis of 1945-6 and the Cold War', *Political Science Quarterly*, 89, 1 (1974), 117-46.

HMSO. *Treaty of Alliance Between the United Kingdom and the Soviet Union and*

Iran, 1942.

Homayounpour, Parviz. *L’Affaire d’Azerbaijan*, Lausanne, 1967.

Hosking, G. *A History of the Soviet Union*, London, 1985.

Hull, Cordell, *Memoirs*, II, London, 1948.

Ivanov, M.S. *Ocherki Istorii Irana*, Moscow, 1952.

Jazani, Bizhan. *Capitalism and Revolution in Iran*, London, 1980.

Kanet, R.E. (ed.). *The Soviet Union and the Developing Nations*, London, 1974.

Katouzian, Homa. *The Political Economy of Modern Iran 1926–1979*, London, 1981.

[کاتوزیان، محمدعلی. اقتصاد سیاسی ایران. ۲ ج. ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: انتشارات پایروس، ۶۸-۱۳۶۶.]

Mussadiq and the Struggle for Power in Iran, London, 1990.

[- مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.]

Kazemi, Farhad. ‘The military and politics in Iran: the uneasy symbiosis’, in Lie Kedourie and Sylvia Haim (eds.). *Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics and Society*, London, 1980, 217–40.

Kazemzadeh, Firuz. *Russia and Britain in Persia, 1864–1914*, New Haven, 1968.

[کازم‌زاده، فیروز. روس و انگلیس در ایران. ترجمه دکتر منوچهر امیری. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۴.]

‘The origins and early development of the Persian Cossack Brigade’, *American Slavic and East European Review*, XV (1956), 351–63.

‘Russia and the Middle East’, in Lederer, I.V. (ed.). *Russian Foreign Policy. Essays in Historical Perspective*, London, 1962.

Keddie, Nikki R. *Religion and Rebellion in Iran. The Tobacco Protest of 1891–92*, London, 1966.

[کدی، نیکی آر. تحریم تنباکو در ایران. ترجمه شاهرخ قائم مقامی. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۶.] *Iran, Religion, Politics and Society*, London, 1980.

Roots of Revolution. An Interpretative History of Modern Iran, London, 1981.

[.. ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی. تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۹.]
Keddie, Nikki R. and Eric Hooglund (eds.). *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, New York, 1986.

- Keddie, Nikki R. and Ganoronski, Mark J. *Neither East Nor West. Iran, the Soviet Union and the United States*, New Haven, 1990.
- Kedourie, Elie, and Haim, Sylvia (eds.). *Towards a Modern Iran, Studies in Thought, Politics and Society*, London, 1980.
- Kennan, George F. *Memoirs, 1925–1950*, London, 1968.
- Kirk, G. *The Middle East in the War*, London, 1952.
(ed.). *Survey of International Affairs: The Middle East 1945–1950*, London, 1954.
- Knapp, Wilfred. '1921–1941: the period of Riza Shah', in H. Amirsadeghi and R. Ferrier (eds.), *Twentieth Century Iran*, London, 1977.
- Knatchbull–Hugessen, Sir Hugh. *Diplomat in Peace and War*, London, 1949.
- Kolko, Gabriel. *The Politics of War. Allied Diplomacy and the World Crisis of 1943–1945*, London, 1969.
- Kuhiholm, Bruce, R. *The Origins of the Cold War in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece*, Princeton, 1980.
- Lacey, Michael J. *The Truman Presidency*, Cambridge, 1989.
- Ladjevardi, Habib. *Labour Unions and Autocracy in Iran*, New York, 1985.
- [لاجوردی، حبیب. اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران. ترجمه ضیاء صدقی. تهران: نشر نو، ۱۳۶۹.]
- 'The origins of US support for an autocratic Iran', *International Journal of Middle Eastern Studies*, XV (1983), 225–39.
- LaFeber, Walter, *America, Russia, and the Cold War 1945–1984* (5th edition), New York, Alfred A. Knopf, 1985.
- Lambton, A.K.S. 'The Azerbaijan problem', *The World Today*, II, 1 (January 1946), 48–57.
- 'Some of the problems facing Persia', *International Affairs*, XXII, 2 (April 1946), 254–72.
- Landlord and Peasant in Persia*, London, 1953.
- [لمتون، ا.ک.س. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.]

- Laqueur, Walter. *The Soviet Union and the Middle East*, London, 1959.
- Lawson, Fred H. 'The Iranian crisis of 1945-1946 and the spiral model of international conflict', *International Journal of Middle Eastern Studies*, XXI(1989), 307-26.
- Lazitch, Branko, and Drachkovitch, Milorad M. *Lenin and the Comintern*, I, Stanford, 1972.
- Lederer, I.V. *Russian Foreign Policy. Essay in Historical Perspective*, London, 1962.
- Lenczowski, George. *Russia and the West in Iran 1918-1948*, New York, 1949.
- [النجانفسکی، جرج. رقابت روسیه و غرب در ایران. ترجمه اسماعیل راثین. تهران: جاویدان، ۱۳۵۳]
- 'The communist movement in Iran', *The Middle East Journal*, I, 1 (January 1949), 29-45.
- Leseur, M. *Les Anglais en Perse*, Paris, 1923.
- [الوسوئور، امیل. نفوذ انگلیسی‌ها در ایران. ترجمه محمدباقر احمدی ترشیزی. تهران: شرکت کتاب برای همه، ۱۳۶۸]
- Lie, Trygve. *In the Cause of Peace*, New York, 1954.
- Louis, Wm. Roger. *The British Empire in the Middle East 1945-1951*, Oxford, 1984.
- Louis, Wm. Roger, and Bull, James (eds.). *Mussadiq, Iranian Nationalism and Oil*, London, 1988.
- Louis, Wm. Roger, and Bill, Hedley. *The 'Special Relationship'. Anglo-American Relations Since 1945*, Oxford, 1986.
- [ایل، جیمز و لوئیس، راجر. مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران: نشر نو، ۱۳۶۸]
- Lytle, Mark Hamilton. *The Origins of the Iranian-American Alliance*, London, 1987.
- McCagg, W.O. *Stalin Embattled, 1943-1948*, Detroit, 1978.
- McDaniel, R. *The Shuster Mission and the Persian Constitutional Revolution*, Minneapolis, 1974.
- McFarland, Stephen L. 'A peripheral view of the origins of the Cold War: the crisis in Iran, 1941-47', *Diplomatic History*, IV, 4 (1980), 333-51.
- McLean, D. *Britain and her Buffer State. The Collapse of the Persian Empire*

1890–1914, London, 1979.

Mastny, Vojtech. *Russia's Road to the Cold War: Diplomacy, Warfare and the Politics of Communism*, 1941–1945, New York, 1979.

Millsbaugh, Arthur C. *The American Task in Persia*, Washington, 1925.

[میلسبو، آرتور. ماموریت آمریکاییها در ایران. ترجمه حسین ابوترایان. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۶.]

Americans in Persia, Washington, 1946.

[-آمریکاییها در ایران، (خاطرات دوران جنگ جهانی دوم). ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۰.]

Mortazavi, M. *Le Role de L'Azerbaidjan au cours de XXV siècles d'histoire de L'Empire d'Iran, Tabriz, 1971.*

Murray, Keith A.H. 'Feeding the Middle East in wartime', *Royal Central Asian Journal*, XXXII, 3–4 (July –October 1945), 233–47.

Nazem, H. *Russia and Great Britain in Iran 1900–1914*, Tehran, 1975.

Nollau, F. Gunther, and Wiehe, Hans J. *Russia's South Flank: Soviet Operations in Iran, Turkey and Afghanistan*, New York, 1963.

[نولاو، گونتر و ویهه، هانس یورگن. همسایگان جنوبی روسیه شوروی. ترجمه پرویز لادبن. تهران: چاپخانه صبح امروز، بی تا.]

Oberling, Pierre. *The Qashqa'i Nomads of Fars*, The Hague, 1974.

O'Connor, W. *On the Frontier and Beyond: A Record of Thirty Years Service*, London, 1931.

Olson, William J. *Anglo–Iranian Relations during World War I*, London, 1984.

'The genesis of the Anglo–Persian Agreement of 1919', in Elie Kedourie and Sylvia Haim (eds.), *Towards a Modern Iran*, London, 1980, 185–216.

Ovendale, Ritchie (ed.). *The Foreign Policy of the British Labour Governments 1945–1951*, Leicester, 1984.

Pesaran, M.H. 'Economic development and revolutionary upheavals in Iran', in Haleh Afshar (ed.), *Iran: A Revolution in Turmoil*, London, 1985, 15–50.

Pfau, Richard. 'Containment in Iran, 1946: the shift to an active policy', *Diplomatic History*, 1 (Fall, 1977), 359–72.

- Pourhadi, J.V. *Persian and Afghan Newspapers in the Library of Congress*, Washington, 1979.
- Ramazani, Rouhollah K. *The Foreign Policy of Iran; a Developing Country in World Affairs, 1500–1941*, Charlottesville, 1966.
- Iran's Foreign Policy 1941–1973. A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations*, Charlottesville, 1975.
- The United States and Iran: Patterns of Influence*, New York, 1982.
- 'The Republic of Azerbaijan and the Kurdish People's Republic', in Thomas Hammond (ed.), *The Anatomy of Communist Takeovers*, New Haven, 1975, 448–74.
- 'Iran and the United States: an experiment in enduring friendship', *Middle East Journal*, XXX (Summer, 1976), 322–34.
- Ravasani, S. *Sowjetrepublik Gilan*, Berlin, 1973.
- [رواسانی، شاپور. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. تهران: چاپخش، ۱۳۶۳.]
- Reynolds, David. 'Roosevelt, Churchill, and the wartime Anglo–American alliance, 1939–1945: towards a new synthesis', in Wm. Roger Louis and Hedley Bull (eds.), *The 'Special Relationship'. Anglo–American Relations Since 1945*, Oxford, 1986, 17–41.
- Rezun, Miron. *The Soviet Union and Iran. Soviet Policy in Iran from the Beginning of the Pahlavi Dynasty until the Soviet Invasion in 1941*, Geneva, 1981.
- Ricks, Thomas, M. 'US military missions to Iran, 1943–1978: the political economy of military assistance', *Iranian Studies*, XII, 3–4 (Summer – Autumn 1979), 163–94.
- Roosevelt, Archie Jr. 'The Kurdish Republic of Mahabad', *The Middle East Journal*, I, 3 (July 1947), 247–69.
- Roosevelt, Elliot. *As He Saw It*, New York, 1946.
- Rossov, Robert. 'The Battle of Azerbaijan, 1946', *Middle East Journal*, X, 1 (Winter 1956), 17–32.
- Rothwell, Victor. *Britain and the Cold War 1941–1947*, London, 1982.

Rubin, Barry. *Paved with Good Intentions. The American Experience in Iran*, Oxford, 1980.

The Great Powers in the Middle East 1941–1947, London, 1982.

Rubinstein, Alvin Z. *The Foreign Policy of the Soviet Union*, New York, 1960.

Soviet Policy Toward Turkey, Iran and Afghanistan, New York, 1982.

'The Soviet Union and Iran under Khomeini', *International Affairs*, LVII (Autumn 1981), pp. 599–617.

Rywkin, Michael. *Moscow's Muslim Challenge. Soviet Central Asia*, London, 1982.

[ریوکیان، مایکل. حکومت مسکو و مسأله مسلمانان آسیای مرکزی شوروی. ترجمه محمود رمضانزاده. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۶.]

Sabih, Houshang, *British Policy in Persia 1918–1925*, London, 1990.

Samii, Kuross, A. *Involvement by Invitation. American Strategies of Containment in Iran*, Pennsylvania, 1987.

'Truman against Stalin in Iran: a tale of three messages', *Middle Eastern Studies*, XXIII, 1 (January 1987), 95–107.

Saunders, David. *Losing an Empire, Finding a Role. British Foreign Policy since 1945*, London, 1990.

Sheehan, Michael K. *Iran: Impact of United States Interests and Policies, 1941–1954*, New York, 1968.

Shlaim, Avi. 'Britain, the Berlin Blockade and the Cold War', *International Affairs*, LX (1984), 1–14.

Shuster, Morgan. *The Strangling of Persia*, London, 1912.

[شوستر، مورگان. اختناق ایران. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری (به کوشش اسمعیل رائین و فرامرز برزگر). تهران: صفیعلی شاه، ۱۳۴۴.]

Sicker, Martin. *The Bear and the Lion. Soviet Imperialism and Iran*, New York, 1988.

Skrine, Sir Clarmont. *World War in Iran*, London, 1962.

Spector, Ivar. *The Soviet Union and the Muslim World 1917–1958*, Seattle, 1959.

Stettinius, Edward R. *Roosevelt and the Russians: The Yalta Conference*, New York, 1949.

Suny, R.G. *The Baku Commune, 1917–1918*, Princeton, 1972.

- Sykes, Christopher. 'Russia and Azerbaijan', *Soundings*, February 1946.
- Sykes, Sir Percy. *A History of Persia*, London, 1951.
- [سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران. ۲ ج. ترجمه سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۳.]
- Thomas, Lewis V., and Frye, Richard N. *The United States and Turkey and Iran*, Cambridge, MA, 1951.
- Thompson, K.W. *Cold War Theories*, London, 1981.
- Thornton, E.P. *The Third World in Soviet Perspective*, Princeton, 1964.
- Ulam, Adam B. *Expansion and Coexistence: Soviet Foreign Policy, 1917-1967*, London, 1968.
- Upton, Joseph M. *The History of Modern Iran. An Interpretation*, Cambridge MA, 1960.
- [آپتون، جوزف. نگرشی بر تاریخ ایران نوین. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نیلوفر، ۱۳۵۹.]
- Vail Motter, T.H. *The United States Army in World War II: The Middle East Theater, The Persian Corridor and Aid to Russia*, Washington, 1952.
- Van Wagenen, Richard W. *The United Nations Action: The Iranian Case 1946*, New York, 1952.
- Wallach, J.L. (ed.). *Germany and the Middle East 1835-1939*, Tel Aviv, 1975.
- Wheeler-Bennett, John W. and Nicholls, Anthony. *The Semblance of Peace: The Political Settlement After the Second World War*, London, 1972.
- Wight, Martin. *Power Politics*, London, 1978.
- Wilbur, Donald N. *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran: 1878-1944*, New York, 1975.
- Wittner, L.S. *American Intervention in Greece, 1943-1949*, New York, 1982.
- Woodward, Sir Llewelyn. *British Foreign Policy in the Second World War*, London, 1962.
- Wright, Sir Denis A.H. *The British Amongst the Persians During the Qajar Period 1787-1921*, London, 1977.
- [زایت، دنیس. انگلیسها در میان ایرانیان. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۹.]
- Yapp, Malcolm E. *Strategies of British India: Britain, Iran and Afghanistan*

1798–1850, Oxford, 1980.

'1900–1921: the last years of the Qajar dynasty', in Amirsadeghi, H. and Ferrier, R.W. (eds.). *Twentieth Century Iran*, London, 1977, 1–22.

'Soviet relations with countries of the Northern Tier', in Dawisha, A. and k. (eds.), *The Soviet Union and the Middle East*, London, 1982, 24–44.

Yergin, Daniel. *The Shattered Peace: The Origins of the Cold War and the National Security State*, London, 1977.

Yeselson, Abraham. *United States–Persian Diplomatic Relations 1883–1921*, New Brunswick, NJ, 1956.

[یسلسون، آبراهام. روابط سیاسی ایران و آمریکا. ترجمه محمدباقر آرام. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.]

Yodafat, Aryeh. *The Soviet Union and Revolutionary Iran*, London, 1984.

Yodafat, Aryeh and Abir, M. *In the Direction of the Persian Gulf*, London, 1977.

Young, T. Cuyler. 'The race between Russia and reform in Iran', *Foreign Affairs*, XXVIII, 2 (January 1950), 278–89.

Zabih, Sepehr. *The Communist Movement in Iran*, Berkeley, 1966.

[ذبیح، سپهر. تاریخ جنبش کمونیستی در ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۴.]

Zonis, Marvin. *The Political Elite of Iran*, Princeton, 1971.

پایان نامه‌ها

Atabaki, Turaj, 'Ethnicity and autonomy in Iranian Azerbaijan', University of Utrecht, Ph. D. thesis, 1991.

Azimi, Fakhreddin. 'The politics of dynamic statement: Iran 1944–1953', Oxford University D.Phil thesis, 1984.

Benab, Y. 'The Soviet Union and Britain in Iran 1917–27. A case study of the impact of East–West rivalry', Catholic University of America, Ph.D. thesis, 1974.

Fawcett, Louise L'Estrange. 'The struggle for Persia. The Azerbaijan Crisis of 1946', Oxford University, D. Phil. thesis, 1988.

Ghodad, I. 'The Azerbaijan Crisis 1945–6. An option analysis of US Policy', University of Maryland, Ph. D. thesis, 1973.

- Hekmat, H. 'Iran's response to Soviet-American rivalry, 1951-1961: a comparative study', University of Columbia, Ph. D. thesis, 1974.
- Kittner, N.F. 'Issues in Anglo-Persian diplomatic relations 1921-1933', SOAS, Ph.D. thesis, 1980.
- Kovac, J.E. 'Iran and the beginning of the Cold War: a case study in the dynamics of international politics', Utah University, Ph.D. thesis, 1970.
- Ladjevardi, H. 'Politics and labour in Iran 1941-1949', Oxford University D.Phil. thesis, 1981.
- Mojtehed, M. 'La Question d'Azarbaijan: la mouvement des Democrats et les efforts de l'ONA', University of Paris, doctoral thesis, 1952.
- Nezam-Mafi, M.E. 'Origin and development of political parties in Persia 1906-1911', Edinburgh University, D.Phil. thesis, 1979.
- Pfau, Richard, 'The United States and Iran, 1941-1947: origins of a partnership', University of Virginia, Ph.D. thesis, 1975.
- Tabari, K. 'Iran's policies towards the United States during the Anglo-Russian occupation 1941-46', Columbia University, Ph.D. thesis, 1967.
- Thorpe, J. 'The mission of Arthur C. Millspaugh to Iran 1943-1945', University of Wisconsin, Ph.D. thesis, 1973.
- Vahdat, M. 'The Soviet Union and the movement to establish autonomy in Iranian Azerbaijan', Indiana University, Ph.D. thesis, 1958.
- Wasserberg, A.B. 'The politics of Soviet interference. Soviet policy towards Iran', City University, New York, Ph. D. thesis, 1979.
- Weaver, P.W. 'Soviet strategy in Iran, 1941-1947', The American University, Washington, Ph. D. thesis, 1958.

روزنامه‌ها

اختر شمال

آزاد ملت

آذربایجان

آزیر

داریا

ایران ما

اطلاعات

جبهه

کیهان

خاورنو

مهر ایران

رعد امروز

رهبر

رزم

صدای ایران

ستاره

ظفر

Izvestia

Journal de Tehran

The Manchester Guardian

Monitoring Report (BBC Publication)

Pravda

Summary of World Broadcasts (BBC Publication)

The Daily Telegraph

The New York Times

The Times

نمایه

آ

- ارفع، حسن ۱۰۹، ۱۷۶
 آرکھارت، آر.دبلیو. ۲۷۳
 ارمنیہا ۳۵، ۳۸ - ۳۹، ۱۵۸
 استالین، ژوزف ۲۹، ۱۰۶ - ۱۰۷، ۱۵۴ -
 ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۶ - ۱۶۷، ۱۷۰،
 ۱۷۷ - ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۱۷،
 ۲۱۹، ۲۲۱ - ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۹۲،
 ۳۰۳
 استالینگراد ۱۵۵
 استینیوس، ادوارد ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵
 اسکرین، سرکلارمونت ۲۹۹، ۳۰۶
 اسلام ۱۵، ۲۲ - ۲۳، ۳۲، ۹۲، ۱۳۲،
 ۱۳۵، ۱۷۲، ۱۹۸
 اطلاعات (روزنامہ) ۷۸، ۲۴۰
 افغانستان ۱۵۳ - ۱۵۴، ۲۵۴
 الہامی ۸۹، ۱۱۵
 امتیاز تنباکو (امتیاز رژی) ۱۸، ۳۳
 امری، لئو ۲۵۶، ۲۵۸
 امیراحمدی، سرلشکر ۱۳۷، ۱۷۴، ۲۱۰
 امیرخیزی، علی ۸۶ - ۸۷
 اندونزی ۲۹۰
 انقلاب، خلیل ۴۲، ۸۶
 انقلاب مشروطہ ۱۵، ۱۹، ۳۱، ۳۸، ۸۹
 ۱۶۱
 اورنگی ۸۹
- آبرہامیان ۷۰، ۸۵
 آچسون، دین ۲۳۶
 آذربایجان (روزنامہ) ۴۱، ۵۳، ۵۵، ۸۸،
 ۱۰۳ - ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۴۱، ۲۸۶
 آزاد ملت (روزنامہ) ۱۳۶
 آذرب (روزنامہ) ۹۰
 آسوریہا ۳۵، ۳۸، ۵۵
 آلمان ۵، ۳۳، ۳۶، ۴۰ - ۴۱، ۴۳، ۸۵،
 ۱۵۳ - ۱۵۶، ۲۵۳ - ۲۵۹، ۲۶۳،
 ۲۶۹، ۲۹۰
 آلن، جرج ۹۸، ۱۳۳ - ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۳۲
 - ۲۴۳، ۲۹۹ - ۳۰۰
 آندروود، کلنل اچ. جی ۳۰۰
 آوانسیان، اردشیر ۲۹، ۸۵ - ۸۷
 ابلینگک، سموئل ۲۱۸، ۲۲۲
 اتحادیہ کارگران آذربایجان ۱۳۲
 اتلی، کلمنت ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۶۴، ۲۸۱،
 ۲۸۳، ۲۹۶
 احمدشاہ (قاجار) ۱۸
 ارانی، تقی ۷۱، ۹۰
 ارتش سرخ ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۶، ۵۵، ۵۸،
 ۱۵۹، ۱۷۷، ۲۱۷، ۳۱۸

۱۸۰، ۲۰۲ - ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۸
 ۲۶۲ - ۲۶۳، ۲۶۵ - ۲۶۷، ۲۶۹ -
 ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۷ - ۲۸۰، ۲۸۲ -
 ۲۸۴، ۲۸۶ - ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳ -
 ۲۹۹، ۲۹۵

بوین، ارنست ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۱۹ - ۲۲۱،
 ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷،
 ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۶ -
 ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۶ - ۳۰۳

بیات، مرتضی قلی ۴۹ - ۵۰، ۵۲، ۵۸ -
 ۵۹، ۱۰۸، ۱۷۱، ۱۷۴
 بی‌ریا، محمد ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۲ - ۵۳،
 ۵۵، ۷۵، ۸۴ - ۸۵، ۸۷ - ۸۹، ۱۰۳ -
 ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۰ - ۱۲۱، ۱۳۸

پ

پادگان، صادق ۷۵، ۸۸، ۸۹، ۱۱۰
 پایمن، آنسلوت ۲۹۹
 پسر اودا (روزنامه) ۱۷۴، ۱۷۶ - ۱۷۷،
 ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶ - ۱۸۷
 پیشه‌وری، جعفر ۲۹، ۴۴، ۴۶ - ۴۷، ۵۲،
 ۵۴ - ۵۶، ۵۹، ۷۴ - ۷۶، ۷۹، ۸۲ -
 ۸۴، ۸۷، ۸۹ - ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۳ -
 ۱۰۴، ۱۱۰ - ۱۱۱، ۱۱۳ - ۱۱۶،
 ۱۱۸، ۱۲۰ - ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱ -
 ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۷۳ - ۱۷۵،
 ۱۸۰، ۱۸۵ - ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۳۰،
 ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۸۶
 بیمان سعدآباد ۲۹

ایدن، سر آنتونی ۱۷۰، ۲۵۸، ۲۷۴، ۲۸۳
 ایران ما (روزنامه) ۷۸
 ایل بختیاری ۱۲۵ - ۱۲۶، ۲۲۷، ۲۹۸ -
 ۳۰۰
 ایل قشقای ۱۷، ۱۲۵ - ۱۲۷، ۲۶۷، ۲۹۹ -
 ۳۰۰

ب

باقرخان ۱۹، ۱۳۲
 بانک ملی ایران ۱۱۶، ۱۳۱، ۲۱۶
 برنز، جی. اف ۲۱۵، ۲۱۹ - ۲۲۱، ۲۲۴،
 ۲۲۷، ۲۳۰ - ۲۳۱، ۲۸۹، ۲۹۱ -
 ۲۹۲
 بریتانیا ۱ - ۳، ۵ - ۶، ۸ - ۹، ۲۱، ۲۸، ۳۱،
 ۳۵، ۳۸، ۴۰ - ۴۱، ۴۳ - ۴۵، ۴۷،
 ۴۹، ۵۰، ۷۰، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲ -
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۲ -
 ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴ - ۱۳۵، ۱۳۷،
 ۱۵۱ - ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰ -
 ۱۷۲، ۱۷۴ - ۱۷۵، ۱۷۷ - ۱۸۰،
 ۱۸۳ - ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۶ -
 ۱۹۹، ۲۰۲ - ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳ -
 ۲۱۴، ۲۱۶ - ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱،
 ۲۲۶ - ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۳ - ۲۳۵،
 ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۴ - ۲۴۵، ۲۵۳ -
 ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۷ - ۳۱۹، ۳۲۱
 بریگاد قزاق ۲۳، ۲۸
 بلوچها ۱۷
 بولارد، سر ریدر ۴۴، ۵۷، ۱۵۱، ۱۶۹

پینک، ایور ۱۵۷

۱۸۸، ۲۱۲ - ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۵۷

۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۱

۲۸۳، ۳۰۵ - ۳۰۶

ت

ترات، الن ۳۰۰

ترکیه ۱۵، ۱۷، ۳۰، ۱۵۳، ۱۸۸، ۲۱۲

۲۱۶، ۲۱۹ - ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۳

۲۴۳

تروتسکی، لئون ۱۵۲

ترومن، هری ۲۱۵ - ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱ -

۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۴۳

ترار نیکلای دوم ۱۵۲

تقی‌زاده، سید حسن ۳۲، ۱۰۵

تیمرم، کلنل ال. استیفن ۲۰۱

ج

جامعه عرب ۱۲۵، ۳۰۰

جاوید، سلام‌الله ۸۸، ۱۱۳ - ۱۱۴، ۱۳۱

۱۳۳، ۱۳۷ - ۱۳۹

جبهه استقلال ۴۸ - ۴۹

جنرگن، جان ۲۰۸

جنگ سرد ۲، ۶ - ۹، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۸۳

۱۸۸، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۴۴ -

۲۴۵، ۲۵۵، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۱۵

۳۱۷، ۳۲۰ - ۳۲۱

چ

چرچیل، وینستون ۱۵۴ - ۱۵۵، ۱۶۴

ح

حزب اراده ملی ۳۴، ۲۶۷

حزب ایران ۱۲۱

حزب توده ایران ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۹ - ۵۰

۵۲ - ۵۵، ۶۹ - ۷۹، ۸۱ - ۹۲، ۹۸

۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰ - ۱۱۳

۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱ - ۱۲۳، ۱۳۵ -

۱۳۷، ۱۶۰ - ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶

۱۶۸ - ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴ - ۱۷۵

۱۸۱ - ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۱۶

۲۲۶، ۲۲۹ - ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴

۲۳۷، ۲۳۹، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۸۴ -

۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵ -

۲۹۷، ۲۹۹ - ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۱۹

حزب دموکرات ایران ۱۲۱، ۱۲۳ - ۱۲۴

۱۲۸

حزب دموکرات کردستان (کومله) ۵۵

۱۰۴، ۱۱۱

حزب عدالت ۲۲، ۸۹

حزب کمونیست ایران ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۹

۳۵، ۳۸، ۴۰، ۷۰ - ۷۱، ۸۲، ۸۴ -

۸۶، ۸۹

حقیقت (روزنامه) ۹۰

حکیمی، ابراهیم ۵۲، ۵۷ - ۵۸، ۱۰۰ -

۱۰۳، ۱۰۵، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۲۶

رهبر (روزنامه) ۷۶، ۷۸، ۱۲۹، ۱۳۷

۲۸۸ - ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۲۰

حیدرخان عمواعلی ۲۳، ۲۵

ز

زنجان ۵۸، ۱۳۱ - ۱۳۲، ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۶۲ - ۱۶۳، ۲۴۰

ژ

ژنرال هارلی ۲۰۸

س

ساتون، اف. لیستر ۲۴۲

سادچیکف، ایوان ۱۴۱، ۱۸۰، ۱۸۶

۲۲۵، ۲۳۲، ۲۹۲

سارجنت، ارم ۲۹۹

سازمان ملل ۵، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۷۹ -

۱۸۰، ۲۰۰ - ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۷،

۲۲۰، ۲۲۳ - ۲۲۴، ۲۳۱ - ۲۳۳، ۲۳۴

۲۳۷، ۲۴۱ - ۲۴۳، ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۲ - ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۲۱

ساعده، محمد ۴۸ - ۴۹، ۱۵۱، ۱۶۸ -

۱۶۹، ۲۱۳، ۲۷۹

ستارخان ۱۹، ۸۹

سلطانزاده، آوتیس ۲۵

سوسیال دموکراتها ۲۰، ۲۲، ۳۸

سهیلی، علی ۴۴، ۵۷، ۱۶۷، ۲۶۶، ۲۷۰

خ

خاورنو (روزنامه) ۵۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۵

خیابانی، شیخ محمد ۲۴، ۲۶، ۲۸ - ۲۹

۸۰، ۸۸ - ۸۹

د

دانشاکها ۳۸

دانشگاه تبریز ۱۱۹

درخشانی، سرتیپ ۵۵، ۹۹

دریای خزر ۱۵، ۱۵۳

دشتی، علی ۱۰۹

دوستی ایران (روزنامه) ۱۸۱

دوهر، جرال ۱۳۹

ر

رایدلی، ژنرال کلارنس اس. ۲۰۰، ۲۳۱

رسولی ۸۹

رضاخان، رضا شاه پهلوی ۱۸، ۲۳، ۲۶ -

۲۸، ۱۹۶، ۲۵۴، ۲۶۷

رعد امروز (روزنامه) ۲۶۸

روزولت، اف. د. ۱۹۸ - ۱۹۹، ۲۰۱

۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰ - ۲۱۳، ۲۱۵

۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۸۱

روسو، رابرت ۲۱۵، ۲۲۲ - ۲۲۳، ۲۳۳

ش

شاهسون ۵۵، ۱۳۲

شبستری، علی ۴۱، ۵۳، ۷۵، ۸۸، ۱۳۸

۲۱۸

شرکت استاندارد اویل ۲۱۲

شرکت نفت انگلیس و ایران ۱۱۲، ۱۶۹

۱۷۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۸۰، ۲۹۲ - ۲۹۵، ۲۹۷ - ۲۹۸

۳۰۴

شرکت نفت سینکلو ۲۱۲

شرکت نفت کویرخوریان ۱۶۷

شریدان، ژوزف ۲۶۵

شمس، علی ۸۹

شورای کارگران آذربایجان ۴۷

شوستر، مورگان ۱۹۵ - ۱۹۶

ص

صدای ایران (روزنامه) ۷۵

صدر، محسن ۵۲ - ۵۳، ۵۶ - ۵۷، ۱۷۴

ط

طباطبایی، سیدضیاء الدین ۴۸، ۱۰۲

۱۶۷، ۲۰۹، ۲۶۸، ۲۷۴

ع

عراق ۱۷، ۳۰، ۱۹۷، ۲۹۵

عظیما ۸۹

علا، حسین ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹ - ۲۳۰

ف

فدائیان ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۳۸

فرخ، سیدمهدی ۵۷

فرقة دموکرات آذربایجان ۸، ۲۰، ۲۴، ۲۶

۲۹، ۳۷، ۳۹ - ۴۰، ۴۰، ۵۰، ۵۴ - ۵۶

۶۹ - ۷۰، ۷۴ - ۷۵، ۷۹، ۸۲، ۹۱

۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۵

۱۳۹، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲ -

۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۸۶

۳۱۸، ۳۲۰

فرماندهی خلیج فارس ۱۹۹، ۲۰۸

فروغی، محمدعلی ۲۶۱، ۲۶۶

فیروز، مظفر ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲ -

۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹ - ۱۳۰، ۱۳۵

۱۸۰، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۹۶

ق

قاجار ۱۸، ۲۳، ۲۷ - ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۷۰

۸۰، ۲۵۸

قاضی محمد ۵۳، ۵۹، ۱۳۹

قوام، احمد ۹۷، ۹۹، ۱۰۵ - ۱۰۶، ۱۰۸ -

۱۱۵، ۱۲۱ - ۱۲۴، ۱۲۶ - ۱۲۹

۱۳۳ - ۱۳۴، ۱۳۶ - ۱۴۲، ۱۷۹ -

۱۸۳، ۱۸۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۸

۲۴۲، ۲۹۲

گرومیکو ۱۸۰، ۲۲۴-۲۲۵
گریلی، جان ۲۰۰

قیامی ۷۵، ۸۸

ک

ل

لُرها ۲۹۸
لوروژتل، سرجان ۱۲۳، ۲۲۸، ۲۹۵،
۲۹۹-۳۰۲، ۳۰۵
لی، تریگو ۲۲۵

م

ماینور، هارولد ۲۳۹
مجلس پانزدهم ۵۷، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۴-
۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۸۱
مجلس چهاردهم ۴۳، ۴۵-۴۶، ۷۴، ۸۷،
۹۰-۹۱، ۱۰۶، ۱۶۶
مجلس سیزدهم ۳۴
محمدرضا شاه ۲، ۳۱۶
محمدعلی شاه ۱۹
مصدق، محمد ۶، ۴۹، ۹۲، ۱۰۳، ۱۶۹،
۲۰۹، ۲۱۶، ۲۴۴، ۲۷۹-۲۸۰
۳۱۶، ۳۲۰
مظفردین شاه ۱۹
ملکی، خلیل ۳۲، ۷۴-۷۵، ۷۸
منشور آتلانتیک ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۵،
۲۲۱، ۲۶۹، ۲۸۶

منصور، علی ۱۴۰
موریس، لاند ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۵۸
موری، والاس ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۴-

کارخانه پشمینه ۵۲، ۱۱۷
کارخانه خسروی ۵۲، ۱۱۷
کافتارادزه، سرگئی ۴۸، ۵۰، ۹۱، ۹۷،
۱۰۶، ۱۶۸، ۲۷۷
کانالی، داندل اچ. ۲۰۰، ۲۰۸
کانی هولم، بروس ۲۳۳
کاویان، جعفر ۸۹
کبیری ۸۹
کدگان، سر الکساندر ۲۰۳
کردها ۱۷، ۳۲، ۵۵، ۵۹، ۸۱، ۱۰۴،
۱۲۰، ۱۳۹
کرزن، لرد ۲۵۴
کسروی، احمد ۲۷، ۳۲
کمیسون سه جانبه ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۷۸،
۲۲۰، ۲۷۰، ۲۸۶، ۲۸۷-۲۸۹
کنان، جرج ۲۱۹
کنفرانس پتسدام ۲۷۲، ۲۸۱
کنفرانس تهران ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۷۵
کنفرانس یالتا ۵۲، ۲۸۱
کنگره خلقهای شرق (باکو) ۲۵
کیهان (روزنامه) ۱۱۴، ۱۳۳

گ

گالت، چارلز ۳۰۰
گرو، رابرت ۲۳۱

- ۲۴۴ وایلی، جان
 وطن یولندا (روزنامه) ۱۶۵
 ولز، سامنر ۱۹۹، ۲۰۱
 ویت، سرگئی ۱۵۲
 ویلسون، ژنرال ۲۶۷
 ویول، ژنرال ۱۵۴
 ویویان، رکس ۲۰۶، ۲۰۹
- ۲۲۹-۲۲۷، ۲۱۸-۲۱۷، ۲۱۵
 مولوتوف ۱۰۶ - ۱۰۷، ۱۵۳، ۱۷۰،
 ۱۷۷-۱۷۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۸۳
 مهاجرین ۲۰، ۳۶، ۳۹، ۵۵، ۱۰۱، ۱۵۸
 مهرتاش ۸۹
 میرزا کوچک خان ۲۱-۲۵، ۲۹
 میلسپو، آرتور ۵۰، ۱۱۵، ۱۹۶-۱۹۷،
 ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۶

ه

- هال، کردل ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵
 هالیفاکس، ویکونت ۲۵۶
 هریمن، اورل ۲۲۲
 هندرسون، لوی ۲۱۵

ی

- یانگ، دبلیو.اچ. ۲۷۸
 یانگ، کایلر ۲۱۸، ۲۹۰
 یونان ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱،
 ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۹۰

ن

- ناصرخان قشقای ۱۲۶-۱۲۷
 نهضت جنگل ۲۱-۲۲، ۲۴، ۲۶، ۸۶،
 ۹۰، ۱۵۳
 نیویورک تایمز (روزنامه) ۲۱۸، ۲۲۲

و

- وارنر، چارلز ۲۷۵
 وال، جی. دبلیو ۵۰، ۵۹، ۱۱۸-۱۲۰،
 ۲۸۶
 وام و اجاره (قرارداد) ۱۹۹، ۲۲۰

Iran and the Cold War

The Azerbaijan crisis of 1946

Edited by:

Louise Fawcett

Translated by:

Kaweh Bayat

Tehran, 1995

